

اسلام
وتجدد

ISLAM

AND
MODERNITY

مهدی نصیری



از مجموعه آثار غرب‌شناسی - ۲

اسلام و تجدّد

مهدی نصیری

نصیری، مهدی، ۱۳۴۲ -

اسلام و تجدد/ مهدی نصیری. - تهران: کتب صبح، ۱۳۸۰.
۳۹۹ ص.

ISBN 964-6698-01-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۳۸۳] - ۳۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس/نمایه.

۱. تجدد (اسلام). ۲. اسلام - تجدد حیات فکری. الف. عنوان.

۵ الف ۶ ن / BP۲۲۹

۴۸/۲۹۷

۸۰-۲۸۱۲۲ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: اسلام و تجدد

نویسنده: مهدی نصیری

ناشر: کتاب صبح

نوبت چاپ: سوم، بهار ۸۷ - ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: لیلا

شابک: ۹۶۴-۶۶۹۸-۰۱-۸ ISBN:964-6698-01-8

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

کتاب صبح: تهران - سه‌رودی شمالی، خیابان خرمشهر - شماره ۱۲ - طبقه دوم

صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن ۸۸۵۰۱۳۳۰

E-mail: nasirionline@gmail.com

ketabesobh.persianbook.net

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
بخش اول: نقد نظریه ترقی و تکامل تاریخ	۱۵
از توحش تا مدنیت!	۱۷
نتایج نظریه ترقی و تکامل	۱۹
جعل یا کشف نظریه؟	۲۵
نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان	۳۲
بخش دوم: نظریه تاریخی اسلام	۳۹
تبار انسان	۴۱
پیامبران، معماران تمدن‌ها	۴۵
منشأ و حیانی علوم و فنون	۴۷
متون تاریخی و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها	۶۰
بخش سوم: توفیقی بودن علوم معاش	۷۳
محدودیت قوای ادراکی انسان	۷۵
گفتگوی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی	۸۴
دیدگاه صدوق، مفید و مجلسی درباره توفیقی بودن طب	۹۱
روح القدس، عامل شناخت اشیا و حقایق نزد پیامبران و ائمه:	۹۱
اعتراف فلاسفه به ضعف قوای ادراکی انسان	۹۴

دیدگاه‌های برخی صاحب‌نظران درباره منشأ و حیاتی علوم طبیعی	۹۶
بخش چهارم: دین و علوم جدید	۱۰۳
علوم جدید، محصول فلسفه جدید	۱۰۵
دیدگاه شهید مطهری درباره رویکرد بی‌کنی به علم	۱۰۸
قرآن و دعوت به مطالعه آفرینش	۱۱۱
مطالعه آیه‌ای طبیعت	۱۱۵
أُطَلِّبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ	۱۱۸
آدمی و تسخیر طبیعت	۱۲۹
طبیعت، بستری رام و آماده برای معیشت انسان	۱۳۱
بخش پنجم: دین و توسعه	۱۴۱
اسلام و مرزهای آبادانی دنیا	۱۴۳
چشم‌اندازی از توسعه غربی	۱۴۴
نفی فقر و رهبانیت	۱۴۸
آیات توصیه‌کننده به دنیا	۱۵۰
آیات هشداردهنده نسبت به دنیا	۱۵۳
دنیا از منظر معصومین علیهم السلام	۱۵۵
سرگذشت جوامع دنیا مدار و توسعه‌زده در قرآن	۱۶۴
بخش ششم: امام زمان (عج) و تمدن جدید	۱۶۷
مهدی (عج)، مبدأ الایات	۱۶۹
منصور با رعب و مؤید به ظفر	۱۷۰
فرشتگان و جنیان، یاران قائم (عج)	۱۷۵
زنده شدن مردگان	۱۷۹
درهم پیچیده شدن طومار قدرت کفار	۱۸۰
بخش هفتم: تعارض اسلام و تجدد؛ استناداتی دیگر	۱۸۳
دستکاری در آفرینش	۱۸۵
بدترین امور، جدیدها هستند	۱۹۴

۱۹۷.....	حرمت تشبیه به کفار و بیگانگان
۲۰۱.....	حرمت ضرر و اضرار
۲۰۹.....	بخش هشتم: پاسخ چند استدلال بر مطلوبیت علوم و فنون جدید
۲۱۱.....	۱- یا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ
۲۱۳.....	۲- وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
۲۱۴.....	۳- وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ
۲۱۶.....	۴- روایت «تولید برق از آب»
۲۱۷.....	۵- علم ۲۷ حرف است
۲۲۱.....	بخش آخر: چه باید کرد
۲۲۳.....	تفکیک مقام نظر و عمل
۲۲۴.....	نتایج نظری و اعتقادی
۲۲۸.....	نتایج عملی
۲۳۹.....	پیوست - ۱: مروری بر توانمندی تمدن‌های ماقبل تمدن جدید
۲۴۱.....	تمدن متعادل
۲۴۲.....	کشاورزی
۲۴۳.....	معماری
۲۴۶.....	علوم و فنون
۲۵۲.....	پزشکی
۲۵۷.....	نظام حکومتی، اداری و قضایی
۲۶۷.....	پیوست - ۲: بحران تجدّد
۲۶۹.....	بررسی دستاوردهای تجدّد
۲۷۱.....	بن‌بست پیشرفت و پایان تجدّد
۲۷۴.....	خلاً معنی
۲۷۶.....	تردید در علوم جدید
۲۸۱.....	تخطئه تکنولوژی
۲۸۴.....	تباهی محیط‌زیست

۲۹۶	پزشکی نوین و تردیدهای پیش‌رو
۳۰۵	نظامی‌گری مدرن
۳۰۹	افسانه عصر طلایی ارتباطات
۳۱۵	دمکراسی یا سلطه تراست‌ها و کارتل‌ها؟
۳۱۹	فروپاشی اخلاقی و اجتماعی
۳۲۰	توسعه نابرابری و فقر
۳۲۱	آینده تجدد
۳۲۵	پیوست - ۳: تأملی درباره بی‌طرفی تکنولوژی جدید
۳۲۷	تکنولوژی جدید، تکامل یا تبدل ماهوی؟
۳۲۸	تکنولوژی و فرارخسارها
۳۳۰	دین، ابزارها و شیوه‌ها
۳۳۴	چهره نامرئی ابزاری به نام تلویزیون
۳۳۶	واعظان تلویزیونی
۳۴۱	تلویزیون و دمکراسی
۳۴۷	جمع‌بندی و چکیده مباحث کتاب
۳۵۷	فهرست‌ها
۳۵۹	آیات
۳۶۵	روایات
۳۷۱	اعلام
۳۷۷	منابع

فَاعْرُضْ عَمَّنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ آلَا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ ذَلَّ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

نجم / ۲۹-۳۰

پس، از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگی دنیا
را نمی‌خواهد، روی برگردان. این منتهای
دانششان است.

مقدمه

غرب عالم، در قرون پانزده و شانزده میلادی، آبستن رخدادها و دگرگونی‌های نظری و فلسفی شد که مولود آن، مذهب و تمدنی ویژه و از جهاتی متفاوت با همه مذاهب و تمدن‌هایی بود که تاریخ بشریت نشان می‌داد. آن مذهب و تمدن - که اکنون موسوم به تجدد و تمدن جدید است - بیش از یک قرن است که بسط و نفوذی عالم‌گیر یافته و هیچ مذهب و جامعه‌ای از تأثیر آن برکنار نمانده است. جامعه اسلامی و شیعی ما نیز از این بسط و نفوذ، در امان نبوده و علاوه بر پذیرش مظاهر گوناگون تمدن غرب، پذیرای بسیاری از انگاره‌ها و آموزه‌های تجدد نیز بوده است.

اکنون بحث معارضه «سنت» و «مدرنیسم» یا «اسلام» و «تجدد» به عنوان جدی‌ترین مبحث محافل روشنفکری دینی مطرح است که پیوسته مُنتج به تراشیدن از پیکره اسلام، و انبساط و انعطاف دین به نفع «تجدد» و «مدرنیته» می‌شود و این در حالی است که مدافعان

سنتی و اصول‌گرای اسلامی با پای فشردن بر تفاهم فی‌الجمله اسلام و تجدد، و مطلوبیت و مشروعیت اولی و ذاتی.^۱ وجوهی از تمدن جدید، عرصه را برای روشنفکران مزبور هموار کرده‌اند.

از آغاز ارتباط و تعامل ما با غرب، عمدتاً دو دیدگاه درباره نسبت جامعه ما با «تجدد»، مطرح بوده است. یکی غربی شدن بدون قید و شرط که از سوی روشنفکرانی چون تقی‌زاده اعلام شد [۱]، و دیگری دیدگاه «تفصیل و تفکیک» بین وجه مادی و مکانیکی تجدد با وجه فرهنگی و معنوی آن؛ بدین معنی که أخذ وجه مادی و ابزارها و ساختارهای معیشتی تمدن غرب را مفید و بلکه لازم می‌داند اما وجه اعتقادی، فرهنگی و اخلاقی آن را مردود می‌شمارد. این دیدگاه با مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی، آغاز و تا به امروز همچنان از سوی عموم متفکران و اندیشمندان مسلمان، بر آن پای فشرده می‌شود. دیدگاهی که نمی‌پذیرد تجدد و تمدن غرب را به عنوان یک مجموعه مرتبط و کلیتی با روح واحد، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. [۲]

اما علاوه بر دو دیدگاه یاد شده، تلقی دیگری از تمدن جدید وجود دارد که در مقام تحلیل نظری، قائل به تفکیک و تجزیه تمدن جدید نیست و آن را کلیتی با روح و جان واحد می‌بیند، و تخطئه وجوهی و تصویب وجوهی دیگر از تجدد را، غیرواقعی و اشتباه می‌داند. این دیدگاه، نسبت بین «اسلام» و «تجدد» را تعارض به نحو کلی و ماهوی می‌بیند و صرف تشابه جزئی در پاره‌ای از امور را، دلیل وحدت و حتی تفاهم نسبی بین این دو نمی‌داند.

۱- در مشروعیت اضطراری و ثانوی وجوهی از تمدن جدید، بحثی نداریم و در خلال مباحث کتاب بدان خواهیم پرداخت.

نگارنده این دفتر، در پی دفاع از دیدگاه اخیر و نقد نظریه غالب، با استناد به کتاب و سنت است و چکیده مدعایش این که:

تجدد و تمدن جدید با همه ابعاد و ره‌آورد‌هایش، محصول خودبنیادی بشر غربی و انحراف تمام عیار او از آموزه‌های وحیانی است و با فرض حضور حاکمیت دین - به معنای جامع و حقیقی آن - هرگز تمدنی از نوع تمدن جدید، ظهور نخواهد کرد. به بیان روشن‌تر، اگر حاکمیت اسلامی با حضور معصوم علیهم السلام و بسط ید او، تحقق و تداوم پیدا می‌کرد و حاکم اسلامی، در مقام تمدن‌سازی برمی‌آمد، محصول آن، تمدنی از نوع تمدن جدید و مشابه آن نبود، همان‌گونه که با ظهور حضرت بقیةالله الاعظم (عج) و استقرار حاکمیت صالحان، نشانی از این نوع تمدن نخواهد بود.

نگارنده بر این باور است که تنها راه نجات از هیمنه و سیطره روزافزون غرب - حداقل در مقام نظر و اعتقاد -، رسیدن به چنین دیدگاهی است، و پافشاری بر دیدگاه «تفصیل و تفکیک»، روز به روز بر انفعال و خودباختگی در برابر غرب می‌افزاید و آخرین مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی جامعه را درهم می‌شکند. پذیرش نظریه نفی کلی تجدد و تمدن جدید، اگرچه در مقام عمل - به دلیل اضطرارهای ایجاد شده و عدم گریز از أخذ وجوهی از تمدن جدید - دستاوردهای نسبی و محدودی خواهد داشت، اما در مقام نظر و اعتقاد، می‌تواند نجات‌بخش باشد و افراد را از خطر ارتداد که فتنه و بلیه‌ای عام در آخرالزمان است، برهاند.

دیدگاه مطرح شده در این اوراق، برخلاف عادت رایج فکری و در تضاد با مشهورات و مسلّمات فراوانی است که در یک قرن اخیر، از سوی همگان - جز افرادی قلیل - تلقی به قبول شده است؛ بر همین اساس، بروز واکنش‌های بعضاً تند با چاشنی انگ‌هایی چون ارتجاع و

تجربّر، بعید نمی‌نماید؛ اما این انتظار وجود دارد که قبل از مطالعه کتاب، در قضاوت شتاب ورزیده نشود.

نگارنده آماده پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و پذیرش انتقادهای برای تصحیح خطاها و لغزش‌هایش است که در این صورت، وامدار منتقدان و متذکران ارجمند، خواهد بود.

والحمد لله رب العالمین

مهدی نصیری

پی‌نوشت‌ها:

[۱]- سیدحسن تقی‌زاده به نمایندگی جمعی از روشنفکران ایرانی، دیدگاه خود را درباره تجدد، در شماره اول دوره دوم نشریه کاوه (۲۲ ژانویه ۱۹۲۰) چنین اعلام داشت: «قبول و ترویج بلاشرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به اروپا، و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان را بدون هیچ استثنا (جز زبان)، و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب می‌توان خواند»^۱

[۲]- به عنوان نمونه، دهخدا خطاب به غربی‌ها می‌نویسد: «تمدن را ما دو قسمت می‌کنیم: یکی تمدن معنوی و روحی و یکی تمدن مکانیکی. از قسمت اول، شما بهره‌ور نیستید و هیچ مددی هم به آن نکرده‌اید، بلکه برای اختلاط و امتزاجی که با اقوام وحشی و آدم‌خوار در خون و اخلاق پیدا کرده‌اید، هرچه ممکن بوده سیر تمدن را کندتر کردید. دیر یا زود او را مغرب باید از مشرق اقتباس کند. اما در تمدن مکانیکی، کسی دست ما را نبسته است، مشغولیم و خیلی هم به سرعت»^۲

۱- ایرانیان و اندیشه تجدد، ص ۱۰۹

۲- همان، ص ۱۰۸

بخش اوّل

نقد نظریه ترقی و تکامل تاریخ

- از توحش تا مدنیت!
- نتایج نظریه ترقی و تکامل
- جعل یا کشف نظریه؟
- نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا اِنْ تَتَّبِعُونَ الْاٰ

الظَّنَّ وَاِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ^۱

بگو آیا نزد شما دانشی [دلیل اطمینان آور] است که

آن را به ما ارائه دهید؟ جز از گمان پیروی

نمی‌کنید و شما جز تخمین‌زنندگان نیستید.

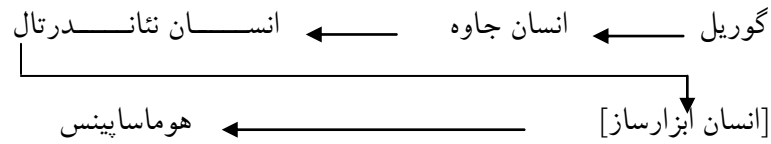
از توحش تا مدنیت [۱]

درک و بررسی نظرگاه تمدن جدید و دنیای متجدد درباره سیر تاریخ، تبار بشر و ادوار و اعصار تاریخی، و سپس کشف نظرگاه وحی در این باره، و سنجش انطباق این دو با هم، مهمترین مدخل بحث نسبت «اسلام» و «تجدد» و نیز غرب‌شناسی است. بر همین اساس، از همین نقطه، طرح مباحث را آغاز می‌کنیم و سپس به حلقه‌های بعدی، می‌پردازیم.

نظریه تاریخی غرب پس از رنسانس را می‌توان چنین خلاصه کرد: «انسان برآمده از پرورش و تحولی طولانی، یا فرآورده فرجامین فراگردی است که عرصه دورانهای زمین‌شناسی بسیاری را پیمود و پدید آمدن رشته‌ای ییابی از آفریدگان انسان‌وار، نمودار مرحله‌هایی است که بدان، صورت آدمی تحول یافت...^۲ انسان نئاندرتال آخرین حلقه تکاملی میمون به انسان کنونی است:

۱- انعام / ۱۴۸

۲- ترجمه تاریخ جهان لاروس، کتاب یکم، ص ۱۱



انسان هوماساپینس یعنی انسانی که افزون بر ابزارسازی، توانایی اندیشیدن و تأمل داشت.^۱

«طبق آثاری که به دست آمده و محاسبه‌ای که دانشمندان از نظر زمین‌شناسی کرده‌اند، از عمر بشر بر روی زمین تقریباً یک میلیون سال می‌گذرد. یعنی انسان، در اواخر دوره چهارم در روی زمین پیدا شده و آخرین دوره یخبندانها را نیز دیده و ماموتها را نیز شکار کرده است. در طی نهصد و نود هزار سال، زندگی بشر شباهت به زندگی حیوانات داشته و قدرت صنعتی او به ساختن آلات و ابزار سنگی محدود می‌شده است. تنها از ده هزار سال پیش است که تغییر و تحول بیشتری در زندگی بشر به وجود آمده است و هر قدر این تحول به دوران ما نزدیکتر می‌شود، سرعت و دگرگونی آن هم بیشتر می‌شود.»^۲

شهید سید مرتضی آوینی درباره نظریه غرب در باب تاریخ تمدن می‌نویسد:

«یکی از مشهورترین مطالبی که کتابهای درسی مدارس و دانشگاهها را پر کرده است، تحلیل‌های داروینیستی بسیار شبه‌ناکی است که غربی‌ها در باب تاریخ تمدن می‌گویند. در این تحلیلها، زنجیره وراثتی انسان کنونی را به میمون‌نمایی می‌رسانند که پیش از دوران چهارم زمین‌شناسی می‌زیسته‌اند. سپس پیدایش اولین انسان‌ها را به اواسط دوران چهارم زمین‌شناسی به حدود نیم میلیون سال پیش می‌رسانند.

۱- همان، ص ۲۶

۲- راهنمای تدریس کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان، ص ۲۵-۲۴ (استناد به این مأخذ از آن روست که نشان دهیم در نظام آموزشی جدید از همان دوران ابتدایی، نظریه تاریخی غرب القا و ترویج می‌شود)

مشهور این است که نخستین جوامع انسانی، جامعه‌هایی اشتراکی است از آدم‌هایی بوزینه‌سان که در غارها می‌زیسته‌اند و از ابزارهای سنگی استفاده می‌کرده‌اند، شکارچی بوده‌اند و لباسهایی از پوست حیوانات به تن می‌کرده‌اند و با ایما و اشاره و از طریق اصواتی مقطع و تکامل ناپافته با یکدیگر سخن می‌گفته‌اند.^۱

«نامگذاری دورانهای مختلف تکامل اجتماعی بشر اینگونه انجام می‌شود: دیرینه سنگی، میانه سنگی، نوسنگی، مفرغ، آهن و بالاخره عصر جدید که وجه مشخصه آن، اختراعات عصر جدید به‌ویژه ماشین بخار و ماشین چاپ است.»^۲

نتایج نظریه ترقی و تکامل

بیش از آن که به بررسی این نظریه از نظرگاه وحی و دین بپردازیم، اشاره به نتایج فکری و عملی آن ضروری است:

قائل شدن مبدهی حیوانی برای انسان و نفی ابعاد معنوی و روحانی وی، راه را برای حاکمیت نفس اماره انسان که قوام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن جدید به چنین حاکمیتی است، می‌گشاید و بستر روحی و روانی مناسب و مساعدی را برای محصور شدن انسان به خور و خواب و خشم و شهوت فراهم می‌کند و در چنین فضایی، حاکمیت سرمایه و سرمایه‌سالاری که از ممیزات و مقومات تمدن غرب است، به خوبی محقق می‌شود. [۲]

۱- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۱۸۲

۲- همان، ص ۱۹۸، تذکر این نکته ضروری است که نظریه سیر خطی پیشرفت ابتدا از سوی کندرسه (قرن ۱۸ م) مطرح شد و در آغاز نظر به سیر تکامل بشر از بوزینه به انسان نداشت و فاقد چنین ادعایی بود. در قرن ۱۹ داروین نظریه مشهور خود را مطرح کرد و پس از آن بود که سیر تکامل بشر از بوزینه به انسان نیز به نظریه سیر خطی پیشرفت منضم شد.

نتیجه مهمتر القا و ترویج این نظریه، هموار شدن راه الحاد و حذف خداوند [۳] از ذهن جوامع بود و به همین دلیل، برخی از صاحب‌نظران، قبل از این که نظریه مزبور را به عنوان نظریه‌ای علمی و در حیطه دانش زیست‌شناسی، تلقی کنند، آن را به مثابه نظریه‌ای فلسفی که یکی از پایه‌های مهم فلسفه حاکم بر غرب جدید است، قلمداد کرده‌اند:

«در قرن نوزدهم، فکر یا نظریه جدیدی مطرح گردید که از جمله مهمترین نظریه‌های علمی به حساب می‌آمده و با آن که به واقع، بیشتر منشأ و مبنای فلسفی داشته است تا علمی، یکی از بحث‌انگیزترین و مسئله‌سازترین نظریه‌های علمی از نقطه نظر دین بوده و این نظریه، همان نظریه تکامل است. می‌توان گفت که این نظریه در قرن نوزدهم نیز شایع بوده و چارلز داروین و عده دیگری از زیست‌شناسان آن را برگرفتند و مبنای علوم زیستی قرار دادند. اصل اساسی این نظریه، این است که اشکال عالی‌تر حیات در طی مدتی بسیار طولانی، از تطور و تکامل اشکال پست‌تر حیات پدید آمده و بالیده است و دست خالق مطلق، در پیدایش «انواع» گوناگون و تحول تاریخی جهان در کار نبوده است. ممکن است که خداوند آن «آش مولکولی» اولیه‌ای را که کیهان‌شناسان جدید در بحث از آغاز و تکوین هستی بدان قائلند، خلق کرده باشد اما ظهور انواع گوناگون [ذی‌حیات]، صرفاً نتیجه تطور و تکامل درونی همان قالب مادی فضا - زمانی بود که در آغاز هستی مادی وجود داشت، بدون آن که مداخله و تصرف هیچ گونه علل رازآمیز و متعالی در کار بوده باشد و این تطور و تکامل هم، هیچ قصد و غایتی ندارد بلکه صرفاً از رهگذر تنازع میان «انواع» مختلف و بقای «انساب»، عمل می‌کند. این نظریه به ویژه آنچنان که در زمینه‌هایی جز زیست‌شناسی به کار گرفته شد، نقش و سهمی بسیار اساسی در انهدام مفهوم مقدس خلقت خداوند ایفا کرد. در واقع، اندیشه «تکامل»، به انهدام آگاهی مستمر از خداوند به عنوان خالق و حافظ انواع جانداران که در متون مقدس، از جمله در قرآن و حدیث با تعبیر «حَیٌّ» و «مُحِیٌّ» آمده است،

کمک کرد. نظریه تکامل، در بیگانه کردن علم از دین و ایجاد جهانی که می‌توان در آن سیر کرد و شگفتی‌های خلقت را بدون کمترین احساس اعجاب و حیرت دینی، مورد مطالعه قرار داد نیز تأثیری اساسی داشت.^۱ آوینی نیز در بحث پیرامون نظریه تکامل، به این موضوع اشاره می‌کند:

«تفکر غربی همواره به این جهت متمایل است که با استناد حوادث و وقایع به علل و اسباب مادی آنها، وجود و دخالت خداوند را در عالم انکار کند.»^۲

و از سیدنی پولارد، نویسنده کتاب «اندیشه ترقی تاریخ و جامعه» نقل می‌کند:

«اصولاً اندیشه ترقی، تنها پس از آن که زنجیر موروثی اسارت روح [آموزه‌های دینی در باب تاریخ] را از هم گسست، پیدا شده است و علم، اتکا به انتظام سرمدی عالم را برانداخت و خود به مهمترین جنبه زندگی انسان تبدیل شد و از اینجا بود که انسان توانست به اصل پیشرفت، وقوف حاصل کند.»^۳

اما دستاوردهای نظریه «تکامل و سیرخطی پیشرفت جوامع انسانی» برای تمدن غرب، در اینجا به پایان نمی‌رسد و نتیجه مهم دیگر آن، تثبیت سیادت و کمال‌یافتگی غرب تحت عنوان مهد پیشرفت و ترقی است که اکنون شرق و دیگر جوامع را در سیر تکامل بشری پشت سر گذاشته و بر اریکه آقایی جهان تکیه زده است و دیگر جوامع در سیر تکامل، چاره‌ای جز حرکت در طریقی که غرب آن را طی کرد و به نقطه کنونی رسید، ندارند؛ در غیر این صورت باید همیشه داغ عقب‌ماندگی را

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۶۹-۲۷۰

۲- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۰۶

۳- همان، ص ۲۰۶

بر جبین خود داشته باشند!

در واقع، پذیرش نظریه سیر خطی پیشرفت - که انسان از عهد میمون بودن شروع کرد، ابزارساز شد و سپس با تجربه و آزمون شخصی و اتفاق و تصادف، طی قرون و اعصار، شیوه زندگی را آموخت و در هر قری از قرن سابق پیشرفته تر شد، اعصار حجر و مفرغ و آهن را پشت سر گذاشت و پس از رنسانس، با یک جهش شگفت‌انگیز [اعجاز انسانی!] به دوران ماشینیسم، اتوماسیون و توسعه تمام عیار رسید - گریزی از پذیرش غرب به عنوان اسوه، افق و غایت حرکت فردی و جمعی، باقی نمی‌گذارد و اگر کسانی حتی منشأ حیوانی انسان را نپذیرند ولی سیر تدریجی، تجربی و تکاملی زندگی و معاش را باور کنند و به لحاظ سیاسی و اقتصادی و اخلاقی هم با غرب احساس تقابل کنند، بالاخره در مدار غرب قرار خواهند گرفت و حداکثر به عنوان مخالفین و مبارزینی منفعل باقی خواهند ماند؛ و بدین جهت است که امروز «توسعه یافتگی» و «ترقی و پیشرفت»، غایت القصوای حرکت همه جوامع حتی جوامع اسلامی و جامعه ما قرار گرفته است و همگان - رادیکال و لیبرال، چپ و راست، سنتی و مدرن - در ضرورت نظری و عملی توسعه یافته شدن و به ترقی نایل آمدن، تقریباً کمترین تردیدی ندارند؛ و بدون تردید اگر نگاه به مقوله تکامل و ترقی و توسعه، از بیخ و بن عوض و اصلاح نشود، غربی شدن تمام عیار، و هضم در نظم نوین موعود غرب، سرنوشت محتوم ماست.

آقای سیدنی پولارد به این دستاورد مهم نظریه ترقی و تکامل نیز برای غرب توجه دارد:

«حمایت وسیع متفکران از مفهوم «ترقی» نیز لزوماً از اعتقادات فلسفی و تعقلی آنان سرچشمه نمی‌گیرد و در غایت امر به این حد می‌رسد که علم و تکنولوژی به افزودن بر منافع مادی غرب ادامه خواهد داد و به لطف غرب، همه جهانیان سریعاً به معیارهای اقتصادی و سیاسی

مغرب زمین نزدیک خواهند شد.»^۱

در واقع، به لطف ترویج جهانی همین نظریه، غرب، همه اقوام و ملل را تحقیر کرده و با القای احساس عقب‌ماندگی، همه سنت‌های اصیل آنها را از اعتبار انداخته و قبله‌ای جز خود باقی نگذاشته است و همه فضایل و ارزش‌ها، منحصر و متجلی در تعابیر و واژه‌هایی چون توسعه، تجدد، تکنولوژی، مهندسی، پیشرفت، تولید، مصرف، رفاه، اوقات فراغت، شادی، لذت، سرمایه، تجارت، آزادی، بهره‌وری، نیرو، انرژی، نوگرایی و ... شده است.

با پذیرش اندیشه ترقی و سیر خطی پیشرفت تاریخ، منطقاً باید پذیرفت که دوران انبیا و پیامبران اولوالعزم: و ائمه معصومین علیهم السلام، لااقل در شیوه معیشت، و از جهت آگاهی از علوم و دانش‌های طبیعی، سراسر بدبختی و عقب‌ماندگی بوده است:

«متفکران قرن هفدهم و هجدهم با انطباق فرضیه‌های عوام‌پسندانه علوم جدید بر جهان و فرض یک سیر خطی مستقیم تاریخی برای پیشرفت ابزار و روش‌های تولید غذا و پرستش تکنولوژی، به اندیشه دترمینیستی [جبری] ترقی دست یافتند. بنابر این اندیشه، انسان امروز نسبت به همه زمان‌های گذشته در بالاترین حد از پیشرفت و ترقی قرار گرفته است و العباد بالله جای هیچ تردیدی وجود ندارد که مردم امروز در مقایسه با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و اولاد او، بینش عالمانه‌تر و حقیقی‌تری نسبت به جهان آفرینش دارند، به راستی چرا مردم غرب به این حد از عجب گرفتار آمده‌اند؟»^۲

یکی دیگر از صاحب‌نظران می‌نویسد:

«پس، از منظر نظریه ترقی تاریخی که نظریه غالب قرن روشنایی

۱- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۱۱-۱۰

۲- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۳۸

(قرن هجدهم) بوده، تاریخ و فرهنگ بشری در افق زمان پیشرفت می‌کند و رو به کمال می‌رود. بدین اعتبار همه فرهنگ‌های گذشته و معارف و مآثورات پیشین، نسبت به فرهنگ جدید ناقص‌اند و فرهنگ رنسانسی، صورت و کمال همه فرهنگ‌های گذشته (دینی و اساطیری و فلسفی) به شمار می‌آید. این نحوه تلقی، به وضوح فرعونیت جدید را نشان می‌دهد که در آن به تدریج، آدمی خود را در قله پیشرفت و کمال تاریخی نسبت به گذشتگان می‌بیند. بدین ترتیب نظریه ترقی، اصل الاصول مطالعات تاریخی و فرهنگی و انسان‌شناسی و کلاً در برگرفته همه علوم و معارف گردید.^۱

و طبیعی است که چنین ذهنیتی، بستر روانی مناسب برای پذیرش دیدگاه‌هایی از این دست می‌تواند باشد که «شریعت و احکام دینی به درد گذشته می‌خورده است و اکنون که دوران پیشرفت و ترقی است، دیگر موضوعیت چندانی ندارد»؛ «باید شریعت و احکام شرعی را متناسب با ترقی و پیشرفت بشر، به روز و کارآمد کرد»؛ «امروزه چنین اقتضا می‌کند که برداشت و قرائتی متفاوت از گذشتگان نسبت به دین و شریعت و احکام فقهی و شرعی داشته باشیم تا از مسیر پیشرفت بشری عقب نمانده و با دستاوردهای بشری به تعارض نیفتیم» و....

نگاهی به تاریخ مشروطه و مروری بر آثار منورالفکران سکولار و لایبیک مانند آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم ارمنی و ... به وضوح بیانگر این نکته است که مهمترین حربه اینان برای مقابله با دین و شریعت و متدینین و متشرعین، موضوع ترقی و پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی مسلمین و ایران بود و متأسفانه چون کمتر کسی در اساس این اندیشه، خدشه و تردیدی داشت، مؤمنین و متشرعین اغلب در موضع انفعال قرار داشتند و برای آن که متهم به جهل و عقب‌ماندگی نشوند، بعضاً در مواردی، مجبور به همراهی و همراهی با منورالفکران می‌شدند و

۱- مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو، ص ۲۶

گاه حتی بر آنها سبقت می گرفتند. طرح دیدگاه‌هایی از این دست که «در غرب، اسلام را دیدم و مسلمانی را ندیدم و در جهان اسلام، مسلمانی را دیدم و اسلام را ندیدم» و یا «دمکراسی و نظام پارلمان‌تاریسم، اساساً ریشه اسلامی و قرآنی دارند و غربی‌ها آن را از اسلام سرقت کرده‌اند و در عمل به آن، از مسلمین سبقت گرفته‌اند»، در همین راستا و چارچوب، قابل فهم و درک است.

عبارت «امروزه چنین اقتضاء می‌کند»، خود به تنهایی برهانی قاطع (!) برای طرد و نفی بسیاری از سنت‌های دینی و اسلامی است و هر کس که مایل نیست متهم به زمان نفهمی و عقب ماندگی شود، باید در برابر این برهان قاطع، کوتاه بیاید!

روی آوردن برخی از عالمان و متفکران اسلامی در کشورهای عربی و ایران، به تفسیر علمی قرآن و متون دینی، و نقد و طرد بسیاری از آموزه‌های دینی به خاطر تعارض یا عدم انطباق با مفاد علوم جدید، جلوه دیگری از انفعال در مقابل نظریه ترقی بود.

روژه دوپاسکیه، اندیشمند فرانسوی، با اشاره به نظریه سیر خطی پیشرفت، می‌نویسد:

«بدینسان انسان جدید باور کرد که «بالغ» گردیده است. در این تلقی، این معنا و مفهوم نهفته است که نسل‌های گذشته، کودک بوده‌اند و البته برای اثبات این مدعا نیز فیلسوف و اهل علم کم نبود. اما واقعیت امور، به گونه‌ای چشمگیر، با این نظریه، از راه خلاف درآمد.»^۱

جعل یا کشف نظریه!

با ظهور رنسانس و اعراض روزافزون جوامع غربی از دین و معیارهای آن، میل به حذف خداوند، غیب و ملکوت، و انحصار حقیقت

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۹

در ماده و محسوسات، در همه شئون شدت گرفت و تاریخ و مطالعات تاریخی نیز تحت تأثیر همین اراده الحادی، واقع شد.

علاوه بر این، باید به ظهور اشرافیت تجاری و صنعتی جدید (موسوم به بورژوازی) به دنبال تضعیف و فروپاشی اشرافیت زمین‌دار قدیم که با گرایش‌های دینی - ولو محرف - بیگانه نبود، اشاره کرد که از پیامدهای مهم رنسانس به شمار می‌رود.

طبقه نوکیسه بورژوا به اقتضای میل شدیدی که به حاکمیت تمام عیار بر اقتصاد و سیاست داشت، در پی ابتکار و ایجاد راهکارهایی بود که به این میل او پاسخ بگوید:

«بر اثر تحولات جدیدی که در اجتماعات اروپایی قرن هفدهم و هجدهم پدید آمده بود، شور و هیجان تازه‌ای در میان اقوام پدید آمد. بخصوص طبقه فعال و تازه نفس «بورژوا» که در حکم کاملترین مصداق انسان جدید در برابر اشرافیت کهنسال قد علم کرده بود و با توجه به مقدمات خود، داعیه حکومت در سر می‌پروراند و بر این اساس در فکر و سیاست و دین و هنر، خواهان راههایی تازه بود. نویسندگان این عصر و اصحاب دائرةالمعارف [۵] در حقیقت، نماینده فکری این طبقه به شمار می‌رفتند. از این رو آرای لاک، هیوم، کندياک، ژان ژاک روسو و منتسکیو، بیش از همه با فروپاشی جهان اشرافی کهن، به این طبقه در رسیدن به قدرت سیاسی برتر مدد می‌رساندند. اگر روحانیت قرون وسطی همه امور را با توجه به علم و مشیت و اراده الهی تبیین می‌کرد، اینان انسان را آزاد از الوهیت و تابع شرایط خارجی و محیطی درک می‌کردند ... از این نظر، جایگاه «مبدأ» از عالم سرمدی به عالم زمانی تنزل می‌یافت. انسان در اینجا باید رابطه خویش را با محیط اصلاح کند تا به کمال رسد، نه آن که از طریق تزکیه نفس به خدا تقرب جوید. با این اوصاف، علم نیز نمی‌تواند موهبتی باشد، چنانکه قدرت و ثروت نیز موهبتی الهی نیست بلکه بنا به گفته لاک [صرفاً] تابع کار و فعالیت انسانی است. در این مراتب، متفکران جدید چنان راه افراط بیمودند که گویی وجود انسان در طبیعت نیز حاصل

کار بشری و فکر او بوده است... زمینه سیاسی و پیدایی بسط قدرت طبقه بورژوا و مطلوبیت حیات این جهانی برای این طبقه، طبیعتاً از نظر بیرونی آرایبی را می‌طلبد که موافق منافع آنان باشد و از طرفی زمینه‌های تبیین این جهانی حیات و زندگی آدمیان را فراهم آورد.^۱

سیدنی پولارد، از اندیشه ترقی، با عنوان «مذهب جدید» یا «جانشین جدید مذهب» یاد می‌کند و همو خاطر نشان می‌سازد که پیامبر این مذهب جدید، بورژوازی است:

«در عصر جدید، اندیشه ترقی، یکی از مهمترین اندیشه‌هایی است که با زندگی انسان در آمیخته است... امروزه اندیشه ترقی را مذهب جدید یا جانشین جدید مذهب، می‌نامند.»^۲

و می‌افزاید: «هنگامی که اهل صنعت و تجارت، مبارزه خود را علیه یک طبقه جاافتاده و رگ و ریشه‌دار یعنی زمینداران سنت پرست اعلام می‌کردند، شعار ترقی را بسیار مفید یافتند... بدینسان تجارب این مردان جدید اروپا یعنی تجار و سوداگران و صنعتگران و صاحبان معادن و کارخانه‌ها و بانک‌ها، تکنسین‌ها و مدیران و پزشکان و کارمندان بود که فلسفه جدید را تأیید کرد و باز، نیازهای آنان بود که علوم جدید را برانگیخت.»^۳

بورژوازی برای خلق «مذهب ترقی»، به استخدام گروهی از اندیشمندان و روشنفکران می‌پردازد و با حمایت‌های مالی و سیاسی، آنان را تشویق به پردازش و تحکیم مبانی نظری مذهب ترقی می‌کند: «به طور کلی، فلاسفه‌ای که با شور و حرارت زیاد و با اتکا به دانش رشک‌انگیز خود در زمینه تاریخ، علم، سیاست، اقتصاد و یا فلسفه

۱- مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس ... ص ۳۸-۳۶

۲- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۱۴

۳- همان، ص ۳۰

برای اثبات نظر خود درباره روشنگری مبارزه می‌کردند، شخصاً آدمهای بی‌غرضی بودند و فقط به خاطر آنچه که خود ایشان حقیقت و انسانیت می‌نامیدند، مبارزه می‌کردند. با وجود این، اگر کسی ادعا کند که این نبرد صرفاً روشنفکرانه و خالی از مقاصد اجتماعی بوده است، مسلماً اشتباه می‌کند. اعتقاد محکم این فلاسفه به حقانیت اندیشه‌هایشان، بی‌قراری آنها در کشف حقیقت، مثالهای عملی آنها که در فرضیه‌هایشان به کار می‌رفت، از بورژوازی فرانسه که اینان در هر صورت نماینده آن بودند، سرچشمه می‌گرفت. چنین فیلسوفانی بودند که بر امکانات نامحدود توسعه ثروت، قدرت، مقبولیت اجتماعی و بهبود خالصانه اجتماع خود وقوف داشتند و تنها اعتراضشان این بود که: «آه! فقط اگر از این محدودیتهای دولت و این مالیات لعنتی و کشنده، اسراف و تبذیر اشراف و یا دست‌گارتگر عمال ذی‌نفوذ کلیسا خلاص می‌شدیم، دیگر هیچ غمی نداشتیم. آنان خالصانه از عدالت و حقیقت‌جانبداری می‌کردند ولی کدام عدالت و کدام حقیقت؟ مسلماً حقیقت و عدالت بورژوازی.»^۱

در هر صورت، بدون توجه به ظهور اشرافیت و سرمایه‌داری جدید (بورژوازی)، نمی‌توان به فهم غرب جدید نائل شد. بورژوازی به مثابه نخی است که باید از دانه‌های حوادث و رخدادهای عصر جدید عبور داده شود تا به یک منظومه تحلیلی درست و هماهنگ رسید.^۲

پاره‌ای از مبانی نظری و فکری تمدن جدید، بیش از آن که معلول جهل و فهم غلط نظریه‌پردازان، از حقایق، باشد، محصول یک اراده و تبانی جدی و پی‌گیر است که این چنین دیدگاه‌ها و مبانی‌ای را بستری برای تحقق امیال و آمال خود می‌دیده است. نظریه ترقی نیز از این پدیده، مستثنی نیست و

۱- همان، ص ۳۲-۳۱

۲- در مورد خدمت اندیشه‌گران دوره رنسانس به بورژوازی رک به: نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، فصل سوم: اندیشه‌گران در راستای سودگرایی بورژوازی، ص ۱۱۹-۸۹

بیشترین کارکرد را در این زمینه داشته است. این نظریه توانسته است، موجودی مستقل از خداوند ساخته و او را به سواثق نفسانی صرف تنزل دهد و از او حیوانی بسازد که مهمترین سائقه حیاتی اش، تولید غذا و ابزارسازی بوده است. بدیهی است چنین انسانی برای تحقق اهداف بورژوازی، بسیار قابل و سودمند است و چنان خمیرمایه‌ای دارد که می‌تواند ماده هر صورتی باشد که تأمین کننده منافع سرمایه‌سالاران است. چرخه بی‌امان تولید و مصرف، که قوام سرمایه‌داری جدید بدان است، با چنین انسانی به گردش در می‌آید و تداوم می‌یابد.^۱

نظریه «انسان از نسل میمون» و همچنین حلقه بعدی آن با عنوان «سیر خطی پیشرفت انسان از جهل و عقب‌ماندگی به علم و توسعه یافتگی» از همین جا پا می‌گیرد و مهمترین سند و مدرک آن به روایت آقای آنتونی بارنت در کتاب «انسان به روایت زیست‌شناسی» این‌که:

«در میان قدیمی‌ترین فسیلها، اولین فسیل کشف شده، فسیل معروف به انسان جاوه است که به وسیله کاشف آن ... پیتکاتروپ نامیده شد. این نام، اول به بقایایی داده شد که عبارت بود از یک کاسه سر، یک استخوان ران، یک آرواره پایین و چند دندان. از روی این بقایا، وجود یک شکل انسان فوق‌العاده ابتدایی استنتاج شد که اندازه مغزش حد واسط بین انسان و گوریل، دندانهایش از نظر ساخت، میانه حال اما بدنش راست (قائم) بود. این استنتاج نه تنها به وسیله کشفیات دیگر در جاوه تأیید شد، بلکه کشفیات بسیار گسترده‌تری نیز که در نزدیک پکن انجام پذیرفته، مؤید آن بوده است. انسان پکن را سینانتروپ نامیده‌اند... انسان جاوه دارای کمترین گنجایش مغزی و بزرگترین برجستگی‌های استخوانی در بالای چشم است ... انسان ثاندرتال دارای گنجایش مغزی بیشتر و برجستگی‌های استخوانی

۱- البته بسیاری از نظریه‌پردازان مدرن، صرفاً تحت تأثیر فضای زمانه خود، می‌اندیشیدند و نظریه‌پردازی می‌کردند نه آن که الزاماً برای این امر اجبر شده باشند و عضوی از یک حلقه تبانی و توطئه باشند.

کوچکتری از انسان جاوه است ... انسان امروزی (هوموساپینس) دارای جمجمه‌ای است از همه ظریفتر بدون پوزه ولی بینی و چانه‌ای کامل رشد کرده.»^۱

در ارتباط با مطلب و استدلال فوق باید پرسید: چه اطمینانی نسبت به صحت وجود چنین کشفیاتی وجود دارد؟ آیا راویان و مخبران این کشفیات از آن میزان صداقت برخوردارند که ادعاهایشان از سوی کسانی که خود، کشفیات را مشاهده نکرده‌اند، پذیرفته شود؟ با فرض حصول چنین اطمینانی، آیا صرف تشابه بین بعضی از اجزای اسکلت کشف شده یک یا چند انسان با گوریل، می‌توان حکم کرد که نسل انسان به میمون بازمی‌گردد و یا آن که انسان و میمون، اجداد مشترک داشته‌اند؟
آنتونی بارنت سپس می‌گوید:

«خیلی راحت بود اگر می‌شد داستان تکامل انسان را به نحوی که در بالا خلاصه کردیم، تمام شده دانست اما قطعات دیگری یافت شده‌اند که به هیچ‌وجه در یک چنین طرح ساده‌ای نمی‌گنجند. مشهورترین اینها جمجمه‌ای است به نام سوانسکومب. این جمجمه از روی دو تکه استخوان شناخته شده است که عقب و قاعده و قسمتی از یک طرف کاسه سر را تشکیل می‌دهند... این جمجمه متعلق به زنی بود که سن او در حدود بیست و چند سال بوده است. ضخامت استخوان‌های جمجمه او از ضخامت معمول در جمجمه‌های انسان جدید بیشتر است اما گنجایش مغزی‌اش بین ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۰ سانتیمتر مکعب برآورد شده است. اهمیت این جمجمه از این جهت است که صاحب آن تقریباً به طور مسلم از معاصران نزدیک انسان جاوه و پکن بوده است، و این خود دلیل نسبتاً قانع‌کننده‌ای است که انسان‌هایی با هیئت انسان امروزی در دوره پلیستوسن میانه وجود داشته‌اند... قطعات دیگری نیز یافت شد که گواه

۱- انسان به روایت زیست‌شناسی، ص ۱۰۲-۱۰۱

بر این است که در دوره پلیستوسن میانه و پایانی، یعنی قبل از ظهور انسان نئاندرتال، انسان‌هایی به شکل انسان جدید (سایپنس) وجود داشته‌اند.^۱

کارل یاسپرس نیز در کتاب «آغاز و انجام تاریخ» می‌نویسد:
«درباره بقایای استخوان‌های آدمی که کشف شده است، به دو نکته اساسی باید توجه داشت:

۱- از روی استخوان‌های پیدا شده در جاوه و چین و آفریقا و اروپا - تاکنون در آمریکا چیزی پیدا نشده است - نمی‌توان پی‌برد به این که صورت و قیافه آدمی در کدام جاها یکی پس از دیگری و پشت سر هم شکل گرفته است. کوشش‌هایی که در این باره به عمل آمده و ترتیب‌هایی که پذیرفته شده است، تنظیم خیالی و به هم ربط دادن چیزهایی است که در واقع ارتباطی با هم ندارند.

۲- همه استخوان‌های از این نوع، حتی آنها که از نظر زمین‌شناسی محل‌های کشف، قدیم‌ترین آنها می‌باشند، مجموعه‌هایی را نشان می‌دهند که وزن مغز آنها به حد وسط وزن مغز انسان کنونی نزدیک و بیش از دو برابر مغز میمون‌های آدم‌نما است. بنابراین صاحبان این استخوان‌ها از نظر زیست‌شناسی همیشه انسانند. پاره‌ای از خصوصیات نادر، از قبیل نبودن چانه، برجستگی فوق‌العاده قسمت بالای چشم‌ها و مسطح بودن پیشانی، خصوصیات عمومی نیستند. در هیچ مورد معلوم نیست که صاحبان این استخوان‌ها از کدام نژاد و کدام تیره‌اند و ارتباط نژادی آنها با انسان‌های امروزی شناخته نیست. از روی این استخوان‌ها نمی‌توان ترتیب تحول را معلوم ساخت... به طور کلی سخن از تحولی در خط مستقیم به عنوان پیشرفت نمی‌تواند در میان باشد. ... نخستین «شدن» آدمی، ژرفترین رازهاست که به کلی بر ما پوشیده است و ما از دست یافتن به آن سخت

۱- انسان به روایت زیست‌شناسی، ص ۱۰۷-۱۰۶

ناتوانیم. هر سخنی که درباره‌اش گفته می‌شود- از قبیل تدریج یا تحوّل- آن را بر ما پوشیده‌تر می‌سازد. در عالم خیال می‌توانیم طرح پیدایی آدمی را بریزیم ولی حتی این خیال هم به جایی نمی‌رسد.^۱

نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان

مشکل نظریه «ترقی» منحصر به ارجاع نسل انسان به میمون نیست بلکه در ترسیم دوره‌های تاریخی و شکل‌گیری مدنیت و تمدن نیز به شدت مبتنی بر حدس و گمان است تا آنجا که اغلب مورخین جدید به حدسی بودن و فاقد سند و مدرک بودن «نظریه سیر خطی پیشرفت» معترفند. به عنوان نمونه در فصل اول و صفحات آغازین «تاریخ تمدن» ویل دورانت، با تعبیری این چنین برخورد می‌کنیم:

«از امور مربوط به دوران‌های بسیار دور هیچ‌گونه اطلاع قطعی نداریم و جز حدس و تخمین، افزار کار دیگری در اختیار ما نیست.»^۲

«و چون تاریخ دوران‌های ابتدایی از حدس و تخمین تجاوز نمی‌کند، در مورد پیدایش تکلم، نیروی خیال (!) در فضای وسیعی می‌تواند به پرواز درآید... شاید نخستین کلماتی که انسان به آنها پی برده و ادا کرده، فریادهایی مانند صدای حیوانات برای بیان پاره‌ای عواطف بوده است.»^۳

«بدیهی است که ما در خصوص اصل پیدایش این افزار شگفت‌انگیز [خط] جز توسل به حدس و تخمین راهی نداریم.»^۴

«به این ترتیب باید گفت که شاید هیچ‌گاه نتوانیم بدانیم که چه وقت انسان برای نخستین بار به عمل و نقشی که دانه گیاهی دارد پی برده

۱- آغاز و انجام تاریخ، ص ۵۷-۵۵

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۲

۳- همان، ص ۱۱۴-۱۱۳

۴- همان، ص ۱۱۸

و از درویدن به کاشتن پرداخته است، ممکن است درباره این مسئله حدس‌هایی بزنیم ولی محال است که به علم الیقین برسیم.^۱

«انسان اولیه... در آغاز کار به این قانع بود که از مواهب طبیعت استفاده کند و به همین جهت میوه‌های زمین را برای خوراک، پوست و پشم حیوانات را برای پوشاک، و غارها را به عنوان مسکن خود به کار می‌برد. پس از آن شاید به این فکر افتاد (از آن جهت می‌گوییم شاید، که جز حدس زدن چاره‌ای نداریم) که از افزارها و حرکات جانوران تقلید کند و...»^۲

«درست نمی‌دانیم که انسان کجا و در چه وقت به اهلی کردن حیوانات پرداخته است، شاید مقدمه این کار، آن بوده است که پس از کشتن حیوانات در شکار، بچه‌های کوچک آنها را به محل سکونت خود می‌آورده‌اند تا کودکانشان با آنها بازی کنند.»^۳

«آیا انسان چه وقت و چگونه استفاده از فلزات را آغاز کرد؟ در اینجا یک بار دیگر باید به جهل خود اعتراف کنیم. تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که این عمل بر حسب تصادف [!] صورت گرفته است.»^۴

«شایسته چنان است که این فصل [گهواره مدنیت] را که فصل سئوال‌های بی‌جواب است، با سئوال دیگری کامل کنیم و آن این‌که: تمدن در کجا آغاز شده است؟ این نیز سئوالی است که به نوبه خود، بدون جواب خواهد ماند. اگر گفته علمای زمین‌شناسی را که نظریات ایشان درباره امور ماقبل تاریخ، پوشیده از ابرهای ابهامی است که دست

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۲

۲- همان، ص ۱۷

۳- همان، ص ۱۲

۴- همان، ص ۱۲۵

کمی از تاریکی‌های فلسفی ندارد، باید بگوییم که...»^۱
 و اما جالب‌تر از همه، این اظهار نظر آقای ویل دورانت است که تیر خلاص را به نظریه «سیر خطی پیشرفت» شلیک می‌کند:
 «اگر آماری از عناصری که اجتماع آنها تمدن را تشکیل می‌دهد برداریم، آن وقت نیک در خواهیم یافت که ملت‌های برهنه همه چیز را اختراع کرده‌اند و تنها کاری که برای ما باقی گذاشته‌اند، تزئین زندگی و خط‌نویسی بوده است. بعید نیست که این ملت‌ها روزی به تمدن هم رسیده و چون آن را باعث بدبختی دانسته‌اند، از آن دست برداشته باشند. بنابراین در مورد استعمال کلمه «وحشی» و «بربر» به کسانی که می‌توانیم آنان را نیاکان معاصر خود بنامیم، باید جانب حزم و احتیاط را مراعات کنیم.»^۲
 در کتاب «سیر تمدن»، اثر رالف لینتون درباره منشأ زبان و چگونگی ظهور آن، می‌خوانیم:

«ما درباره منشأ و پیدایش زبان و مراحل نخستینی که پیموده است هیچ‌گونه اطلاع صحیحی نداریم... مطالعه در زبان‌های بدوی نیز نمی‌تواند مبدأ و منشأ زبان را در نظرمان روشن سازد، زیرا اکثر آنها از لحاظ قواعد و دستورهای صرف و نحو حتی از زبان‌های ملل متمدّن امروزی هم پیچیده‌تر بوده‌اند. در این زبان‌ها با عده بی‌شماری از مفاهیم مبهم و قواعد مشکل، مواجه می‌شویم که باعث بهت و حیرت‌مان می‌گردد.»^۳

در «تاریخ لاروس» هم با تعبیری مشابه، مواجه هستیم:
 «البته مدارک نوشته‌ای در دست نیست که ما را در فهمیدن زندگی این انسان‌های باستانی یاری دهد. پس پژوهنده پیش‌تاریخ باید بکوشد تا گذشته را به مدد هر ماده‌ای که در اختیار دارد باز سازد. موادی چون

۱- همان، ص ۱۳۱

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸

۳- سیر تمدن، ص ۱۰

مانده‌های فسیل گشته، کارهای دستی، جلوه‌های هنری گونه مانند غارنگاره‌ها و نشانه‌هایی از برخی راه و رسم‌های آیینی که تفسیرشان بسا دشوار است... دانشمندان برای کامل کردن این آگاهی‌های اندک، به شیوه‌های نامستقیم دست یازیده‌اند، مانند تحلیل سرشت روانی کنونی‌مان که روشی است بر پایه حدس و گمان، و امکان‌هایش زود پایان می‌گیرد، و کاربرد روشهای قوم‌شناختی که می‌کوشند تا اندیشه‌ها و باورهای انسان باستانی را از راه قیاسشان با اندیشه‌ها و باورهای مردمان بدوی امروزمین بیرون بکشند و تفسیر کنند.^۱

«انسان، سگ را در روزگار میانه سنگی اهلی گردانده بود، اکنون آغاز بر آن نهاد تا از جانوران دیگر بهره بردارد. دانسته‌های‌مان در این باره تاریک‌اند اما محتمل می‌نماید جانورانی که او اهلی کرد، صرفاً صورت‌های دیگرگشته جانوران وحشی‌ای که در پیرامونش می‌یافت، بودند.»^۲

همچنین در اولین سطر از مقدمه کتاب «تاریخ صنعت و اختراع»

چنین می‌خوانیم:

«منظور از تدوین این کتاب، تهیه تاریخی است که هنوز اطلاع کافی

از آن در دست نیست.»^۳

جورج سارتن، مورخ مشهور علم نیز در مقدمه اثر معروف خود،

اعتراف می‌کند:

«وقتی سر و کار با زمانهای باستانی است، علم ما هرگز نمی‌تواند

قطعی و یقینی باشد و به همین جهت، مؤلف با کمال تأسف ناچار بوده است

که عدم دقت و عدم قطعیت نظر خویش را تقریباً همه جا بیان کند. با وجود

۱- تاریخ لاروس، کتاب یکم، ص ۱۳-۱۲

۲- همان، ص ۲۱

۳- تاریخ صنعت و اختراع، ص ۹

این اگر بنا بود بیوسته جمله‌هایی نظیر «تا آن اندازه که من اطلاع دارم»، «تا آن اندازه که کسی می‌تواند به آن یقین حاصل کند» یا جمله [کلمه] ساده «شاید» زیاد تکرار شود، بیم آن می‌رفت که حوصله خواننده تنگ شود. من به طور کلی، چنین جمله‌هایی را حذف کرده‌ام منتهی در پاره‌ای از موارد جرأت نکرده‌ام که از ذکر آنها خودداری کنم.^۱

«لانگر»، نویسنده کتاب «انسیکلوپدی تاریخ جهان»، در مقدمه‌اش تصریح می‌کند که شماری از «داده‌های تاریخ» به قدری قابل ایراد و اعتراض و تا آنجا ضعیف و سست است که هرگز نمی‌تواند بنیادی برای گواهی قطعی باشد.^۲

و «ژونویل» نیز در کتاب «نخستین ساکنان اروپا» می‌نویسد: این «شایدها و چه بساها»ی مورخان، روز به روز و سال به سال، به میزانی که به شمار سالها و سده‌هایی که ما را از زمان وقوع رویدادها دور می‌کند، بیشتر و بیشتر و انباشته‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.^۳

و سیدنی پولارد تصریح می‌کند:

«اعتقاد به ترقی، پیشینه دور و درازی ندارد و بیش و کم طی سیصد سال گذشته، اهمیتی کسب کرده است و کسانی که به زعم غالب، بیشترین وقت را صرف بررسی آن کرده‌اند - یعنی مورخان و اساتید فلسفه تاریخ - بیش از همه در اعتبار آن تردید می‌ورزند.»^۴

این است عمق علمی و استنادی نظریه ترقی و سیر خطی پیشرفت انسان؛ نظریه‌ای که پیش از رنسانس و آغاز عصر جدید، سابقه ندارد: «فکر ترقی، یعنی ترقی مداوم و بی حد و حصر، در صعود مستقیم

۱- تاریخ علم، ج ۱، ص ۱۸

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۴۷

۳- همان

۴- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۹

از یک وضعیت پست تر به سوی وضعیتی عالی تر، تا قرن هفده برای انسان ناشناخته بود.^۱

پی نوشت‌ها:

[۱]- مقدمه «تاریخ تمدن» ویل دورانت، با این سخن «ولتر» - یکی از رهبران عصر روشنگری - آغاز می‌شود: «دوست دارم بدانم که انسان در خط سیر خود از حالت توحش به مدنیت، چه گام‌هایی برداشته است»^۲

[۲]- «برای پست کردن انسان در حد حیوان، برای او تاریخ حیوانیت نوشتند تا اثبات کنند که انسان جز حیوان نیست و از او چون یابو بارکشیده، چون قاطر از هرگونه زایش و زاینده‌گی و تجلی و تبلور ملکات و روحیات انسانی محروم ساخته، همانند گاو او را بدوشند. فیخته در تعریفش از انسان گفت: انسان بودن با حیوان وحشی بودن چندان تفاوت ندارد.»^۳

[۳]- داروین، مبدع نظریه انسان از نسل میمون، معتقد بود که نظم‌ی که در جهان موجودات زنده می‌بینیم یک نظم از قبل طرح‌ریزی شده نیست بلکه نتیجه دراز مدت تحولات مبتنی بر تصادف است. به قول دانیل دنت: ایده داروین، کتاب تکوین را به بوته اساطیر جالب رانده است.^۴

[۴]- یکی از صاحب‌نظران، اهمیت نظریه تکامل را برای غرب چنین توضیح می‌دهد: «علی‌رغم آن همه شواهد زیست‌شناختی که در رد و ابطال نظریه تکامل، چه در صورت داروینی و چه در صورت نئوداروینی مطرح شده در قرن بیستم، عرضه گردیده، هنوز این انتقادات چندان جدی گرفته نمی‌شود. دلیل این امتناع هم آن است که قول به نظریه تکامل یکی از ارکان جهان‌نگری جدید یا تجدّد را تشکیل می‌دهد و اگر قرار باشد که نظریه تکامل رد شود، کل ساختاری که دنیای متجدّد بر آن مبتنی گردیده فرو خواهد ریخت و به ناچار باید بر حکمت هول‌انگیز خالق مطلق در خلق صور متکثر حیات که در روی زمین و دل دریاها مشهود است، گردن نهاد. تمکین در مقابل این واقعیت، ضمناً تلقی انسان جدید را نیز از دوران‌های قبلی تاریخ خود، در قبال سایر تمدن‌ها و اشکال زندگی، تغییر

۱- همان، ص ۲۰، به نقل از کتاب «انقلاب رنسانس»

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱

۳- سبک‌های تاریخی و نظریه‌های نژادی تاریخ، ص ۷۹

۴- علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۱۳

خواهد داد. به همین دلیل است که نظریه تکامل همچنان در غرب به عنوان یک واقعیت علمی و به عنوان یک نظریه، تدریس می‌شود و هر که با آن مخالفت کند به عنوان یک دین‌باور تاریک‌اندیش طرد خواهد شد.^۱

[۵]- اصحاب دائرةالمعارف، بر گروهی از نظریه‌پردازان دوره روشنگری به رهبری «دیدرو» اطلاق می‌شود که بر توانایی عقل انسان در درک جهان، طرد هرگونه مرجعیتی جز مرجعیت علمی و تسامح در برابر مکاتب مختلف، تاکید داشتند و متمایل به الحاد یا حداکثر، دین طبیعی (دین فارغ از وحی) بودند.^۲

[۶]- «فیلسوفان تاریخ در روزگارهای پیشین، تنها گذشته را در تاریخ، «روزگار زرین» می‌خواندند و بشر را همواره رو به واپس‌گرایی، کاستی و نیستی می‌انگاشتند. ولی سخن برخی فیلسوفان روزگار رنسانس و سپس سده ۱۸ بر محور پیشرفت تاریخ و تکامل جامعه بشری قرار گرفت»^۳

[۷]- همین جا باید یادآور شویم که نظریه تکامل ادیان نیز فاقد دلیل است.

آیت‌الله مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

«بی‌مناسبت نیست که درباره این رأی که هر دینی از ادیان سابق بر خود، کامل‌تر است چرا که هر جامعه‌ای از جامعه‌های قبلی کامل‌تر است نیز سخنی بگوییم. به عقیده ما، این رأی معروف هم ارزش برهانی ندارد و چیزی بیش از یک توجیه ظنی برای کامل‌تر بودن هر دین بعدی، نسبت به دین قبلی، نیست... نمی‌توان مدعی شد که هر دینی از دین قبلی کامل‌تر است و بر این اساس نتیجه گرفت که هر پیامبری نیز از پیامبر سابق کامل‌تر است. هیچ‌یک از این دو مطلب برهانی نیست و دلیل نقلی قطعی نیز بر آن دلالت ندارد. اگر دلیل نقلی قطعی‌ای داشته باشیم بر اینکه حضرت ابراهیم از حضرت موسی - علی نبینا و اله و علیهما السلام - کامل‌تر بوده‌اند بی‌چون و چرا می‌پذیریم، هر چند حضرت ابراهیم تقدم زمانی به حضرت موسی داشته‌اند و اما اینکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله کامل‌تر از همه انبیای الهی دیگرند، مفاد ادله نقلی قطعی است نه اینکه مقتضای یک قانون عقلی یا علمی [تکامل تاریخ و ...] باشد.»^۴

همچنین آیت‌الله محمد تقی جعفری؛ می‌گوید: «دین خدا ناقص نیست که کامل

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۷۱

۲- علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۵

۳- نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۳۲

۴- جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۷۰-۱۶۹

شود. دین اسلام هم دین ابراهیم علیه السلام را کامل نکرده است. این که دین ما دین ابراهیم را تکمیل کرد، یعنی چه چیز را تکمیل کرد؟ مگر چیزی ناقص بود؟ اصلاً خداوند، دین ناقص برای بشر نفرستاده است. فقط یک عده اختلاف و جزئیات در شرایط زمانی و محیطی وجود داشته است. لذا، در قرآن کلمه ادیان ذکر نشده است.^۱

بخش دوم

نظریه تاریخی اسلام

- تبار انسان
- پیامبران، معماران تمدن‌ها
- منشأ وحیانی علوم و فنون
- متون تاریخی و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

و خداوند تمامی نام‌ها را به آدم آموخت

تبار انسان

در منظر اسلام و همه ادیان توحیدی، تبار و اصل و نسب همه انسان‌ها به زوج آدم علیه السلام و حوا برمی‌گردد. به همین جهت، آدم مکنی به ابوالبشر است که در عین حال، اولین خلیفه و نبی خداوند بر روی زمین به شمار می‌رود.

آدم و حوا، منشأیی خاکی دارند و مبدل از نوع حیوانی دیگر، نیستند. خداوند با دست قدرت خود، خاک (تراب) را از پهنه زمین برمی‌گیرد و آن را مبدل به گل (طین) می‌کند و پس از آن که چون سفال خشک (صلصال کالفخار) گردید، از روح خود در آن می‌دمد و آنگاه به فرشتگان امر می‌کند که بر او سجده کنند. حوا نیز از گل آدم خلق می‌شود و به عنوان همسر آدم، به زاد و ولد می‌پردازند و به تدریج نسل انسان بر روی زمین گسترده می‌شود.

از آیات قرآنی زیر، مطلب فوق به خوبی برمی‌آید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً^۱

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از یک تن

۱- بقره / ۳۱

۲- نساء / ۱

بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری [در اطراف عالم] پراکند.^۱

وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَءٍ مَّسْنُونٍ ۝ فَاِذَا سُوِّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِیْنَ^۲

و چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من آفریننده انسانی از گل خشک بازمانده از لجنی بویناک هستم. پس چون او را استوار بپرداختم و در آن از روح خود دمیدم، برای او به سجده درافتید.

وَمَنْ اٰیٰتِهٖ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُوْنَ^۳

و از جمله آیات او این است که شما را از خاک آفرید، سپس

انسان‌هایی پراکنده [در روی زمین] شدید.

الَّذِیْ اَحْسَنَ كُلِّ شَیْءٍ خَلْقَهٗ وَ بَدَا خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِیْنٍ^۴

خدایی که هر چیزی را نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز

کرد.

اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ

فَیَكُوْنُ^۵

شان [آفرینش] عیسی نزد خداوند همچون شان [آفرینش] آدم است

که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت موجود باش و موجود شد.

۱- ترجمه آیات مذکور در این کتاب، عموماً [جز مواردی اندک] از ترجمه قرآن آقای

بهاءالدین خرمشاهی اقتباس شده است.

۲- حجر / ۲۹-۲۶

۳- روم / ۲۰

۴- سجده / ۷

۵- آل عمران / ۵۹

یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة^۱
 ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبید، چنان که پدر و مادر شما
 [آدم و حوا] را از بهشت آواره کرد.
 ذکر این نکته لازم است که واژه‌های تراب (خاک)، طین (گل)،
 صلصال (گل خشکیده) بیان مراحل خلقت آدم است که از خاک شروع
 می‌شود، آنگاه مبدل به گل و سپس خشک می‌گردد و روح در آن دمیده
 می‌شود.

علاوه بر آیات فوق‌الذکر، روایات عدیده‌ای نیز بیانگر همین امر
 است. حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه، درباره
 چگونگی آفرینش آدم علیه السلام می‌فرماید:

«ثُمَّ جَمَعَ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبْخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا
 بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزُبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْنَاءٍ
 وَ وُضُوءٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ، أجمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى
 صَلَصَلَتْ، لَوْقَتَ مَعْدُودٍ وَ أَجَلَ مَعْلُومٍ، ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ أَنْسَانًا
 ذَا أَدْهَانَ يُجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَنْصَرِفُ بِهَا وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَ
 مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَاقِ وَ الْمَشَامِّ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ
 ... فَقَالَ سُبْحَانَهُ: اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»

«آنگاه خدای سبحان از زمین درشتناک و از زمین هموار و نرم و از
 آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره‌زار بود، خاکی برگرفت و به آب
 بشست تا یکدست و خالص گردید. پس نمناکش ساخت تا چسبیده شد و
 از آن پیکری ساخت دارای اندامها و اعضا و مفاصل، و خشکش نمود تا
 خود را برگرفت چونان سفالینه و تا مدتی معین و زمانی مشخص سختش
 گردانید. آنگاه از روح خود در آن بدمید. آن پیکر گلین که جان یافته بود، از

۱- اعراف / ۲۷، همچنین رک به اعراف / ۱۱ و ۱۲، حج / ۵، زمر / ۶، الرحمن / ۱۴

جای برخاست که انسانی شده بود با ذهنی که در کارها به جولانش در آورد و با اندیشه‌ای که به آن در کارها تصرف کند و عضوهایی که چون ابزارهایی به کارشان گیرد و نیروی شناختی که میان حق و باطل فرق نهد و طعمها و بویها و رنگها و چیزها را دریابد ... پس خدای سبحان گفت که در برابر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس.^۱

بر این اساس باید گفت که نظریه انسان از تبار بوزینه، برخلاف آموزه‌های بدیهی وحی و اسلام است و در تعارض با کرامت نوع انسان که اصلی اساسی در مبانی انسان‌شناسی ادیان توحیدی به شمار می‌رود. [۱] [۲]

اما همانگونه که پیشتر گفتیم این بخش از نظریه تاریخی غرب، لاقفل در میان خواص و اندیشمندان مسلمان، پرواکی نداشته است و به دلیل مخالفت آن با نصوص قرآنی و روایی، مطرود بوده است، لیکن حلقه‌های بعدی این نظریه که مربوط به سلوک علمی و عملی انسان در عرصه معاش و حیات مادی است و مدّعی این که تاریخ انسان (پس از گذار از گوریل به انسان تثاندرتال [ابزارساز] و هوموساپینس [اندیشه‌گر]، با جهل و صباوت و عقب‌ماندگی آغاز می‌شود و به تدریج براساس تجربه شخصی و مجموعه‌ای از اتفاقات و تصادفات، رو به پیشرفت و ترقی می‌گذارد و ... تقریباً مقبولیت همگانی یافته است و کمتر کسی جرأت ایستادگی در برابر آن را دارد و حتی بعضی از علمای دین نیز در یک قرن اخیر به نحوی، با شدت و ضعف، متأثر از این نظریه بوده و گاه بر همین اساس به تأسیس مبنایی جدید در عرصه تفکر دینی و فقهی خود دست زده‌اند.

اینک در این دفتر برآنیم با استناد به دو منبع اساسی دین، یعنی

۱- ترجمه نهج البلاغه، ص ۳۴ / همچنین ر.ک به: بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۳ / کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۲

کتاب و سنت، به نقد و کالبدشکافی نظریه مزبور پرداخته و میزان انطباق آن را با واقعیت و حقیقت تاریخ انسان، مشخص نماییم. در فصل اول، خاطر نشان ساختیم که آنچه تاریخ‌نویسان و نظریه‌پردازان غرب جدید، در باب ادوار تاریخ بشری و سرگذشت معیشت انسان و چگونگی فراگیری فنون زندگی‌اش می‌گویند، مبتنی بر حدس و گمانه‌زنی و تیر در تاریکی انداختن است، و نه مستند به ادله و شواهد و قرائن روشن و اطمینان‌آور؛ و نیز نشان دادیم که به دلیل تأمین خواست اشرافیت جدید (بورژوازی)، ابتدا نظریه‌ای ساخته می‌شود و آنگاه به جستجوی ادله و استنادات و شواهد آن برمی‌آیند و در هر مورد که از نظریه‌بافی درمی‌مانند و حلقه‌های مفقود، رخ می‌نماید، سخن از تصادف و اتفاق و جهش می‌گویند و انتظام سرمدی و الهی عالم را انکار کرده، تا انسانی رها و بی‌پناه و سرگردان، که ماده‌ای قابل برای صورت‌بخشی نظام بورژوازی باشد، خلق نمایند.

پیامبران، معماران تمدن‌ها

اکنون به سراغ کتاب و سنت می‌رویم و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها را جویا می‌شویم:

براساس آیات قرآن و روایات فراوان، همانگونه که خداوند، آموزگار و راهبر انسان در امور دینی و اخروی با واسطه انبیا بوده و او را به تدبیر و تجربه شخصی‌اش واگذار نکرده است، در عرصه معاش و حیات مادی‌اش نیز چنین بوده و از جزئی‌ترین و ساده‌ترین امور معیشتی تا پیچیده‌ترین آن را از طریق انبیا و رسولان خود، به انسان‌ها آموخته است. منشأ تمدن - البته تمدنی متعادل، عاری از اسراف و تبذیر و تجاوز و فزون‌طلبی که بستری هموار برای عبودیت انسان باشد - انبیا بوده‌اند و نه تجربه شخصی انسان‌ها که مستقلاً دست به کشف علوم و اختراع حرف و صنعت‌ها زده باشند.

چنین نبوده است که خداوند بین دین و دنیای انسان‌ها، تفکیک نموده و انبیا را متصدی دین، و انسان‌ها را متصدی امور دنیا و نهایتاً چارچوبی کلی برای امور دنیایی ترسیم و ابلاغ کرده باشد. اساساً انسان، فاقد چنین توانایی بوده است که مستقل از وحی و با اتکا به تجربه و آزمون و کشف شخصی، معیشت خود را سامان دهد و اگر خداوند کلیات و جزئیات معاش انسان را ساماندهی نمی‌کرد، بدون شک حیات بشری در آغاز راه، منقرض و نابود می‌شد. منشأ و موجد همه علوم و فنونی که نقش سامان بخشی و تدارک حیات مادی انسان را برعهده دارند، وحی الهی است و انبیا، آموزگاران این فنون به انسان بوده‌اند. [۳] اولین معلمان و آموزگاران زبان، خط، نجوم، طب، حساب، نجاری، کشاورزی، خیاطی، دامپروری، آهنگری، تجارت و ... انبیای الهی‌اند و از همان آغاز آفرینش انسان یعنی دوران حضرت آدم، این علوم - با فراز و فرودی اندک از جهت ایجاد و گسترش - پا به عرصه حیات گذاشته‌اند و همراه و یاور انسان بوده‌اند.

نکته مهم این که، تا قبل از ظهور رنسانس و تأسیس تمدن جدید، تغییرات و تحولات این علوم و فنون بسیار اندک بوده است و ما در تاریخ با پدیده‌ای به نام تحول و تکامل تدریجی علوم و صنایع، مواجه نیستیم و همان تغییرات اندک هم ناشی از چگونگی به‌کارگیری آن با توجه به شدت و ضعف نیاز انسان‌ها بوده است، نه مربوط به کشف و اختراع آنها، و اما تغییر و تحول و جهش در علوم و فنون، پس از رنسانس با دستمایه قرار دادن میراث علمی و فنی انبیا و تمدن‌های بنیان‌نهاد شده بر آموزه‌های انبیایی بوده است و قطعاً بدون این دستمایه، امکان چنین کشفیات و اختراعاتی برای بشر جدید وجود نداشت. براین اساس، با این سخن موافقیم که برای بشر با اتکا به معلومات و دانش‌های متقدم، امکان بسط دانش و توانایی فنی وجود دارد اما مدّعی ما در این مقال پس از اثبات منشأ وحیانی علوم و فنون معاش در تمدن‌های پیشین (به استثنای مواردی

که احیاناً محصول خودسری انسان‌هایی در بسط برخی علوم و فنون و یا نتیجه آموزه‌های شیطان بوده است [۴] و عدم توانایی انسان برای کشف آنها، این است که بشر جدید بدون حجت الهی و از روی خودبنیادی و هواپرستی، دست به بسط و گسترش علوم و فنون طبیعی زد و به همین خاطر هم در نهایت، این پیشرفت علمی و تکنیکی بلای جان وی شده است و کل بشریت را در معرض بحران‌های گوناگون قرار داده است.^۱

منشأ وحیانی علوم و فنون

آیات قرآنی که مؤید مدعای فوق است، بدین شرح است:

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ^۲

خداوند به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت.

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«این آیه بیان منت خداوند بر انسان‌هاست که به آنها آنچه را

نمی‌دانستند آموخت و این آموزش، یا به ایجاد بدیهیات عقلی

[شناختهای فطری] در دل‌های آنان است [۵] و یا به نصب راهنمایی [انبیا

و ائمه معصومین علیهم السلام] که آنان را در رسیدن به دانش‌های

غیربدیهی و اکتسابی راهبر باشند و این از بزرگترین نعمتهای خدا برای

مردم است.»^۳

آیه فوق مطلق است و شامل همه آموختنی‌های مورد نیاز بشر اعّم

از دینی و دنیایی می‌شود.

□

۱- ر.ک به: همین کتاب، پیوست - ۲: «بحران تجدد»

۲- علق / ۵

۳- التّبیان، ج ۱۰، ص ۳۸۰

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۱

و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت.

در تفسیر المیزان، روایات زیر در توضیح آیه فوق آورده شده است: «عیاشی از ابوالعباس روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم که خداوند چه چیزی را به آدم آموخت؟ حضرت فرمود: زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و صحراها. سپس حضرت به زیراندازی که روی آن نشسته بود، نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز هم از چیزهایی است که خداوند به آدم آموخت.

همچنین عیاشی از فضیل بن عباس روایت کرده: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم که آن اسماء چه بوده، فرمود: نام‌های دواها، گیاهان، درختان و کوههای زمین.

و نیز از داود بن سرحان عطار روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، دستور داد سفره آوردند و غذا خوردیم. سپس دستور داد طشت و حوله آوردند، عرضه داشتم: فدایت شوم! منظور از اسماء در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» چیست؟ آیا همین طشت و حوله نیز از آن اسماء است؟ حضرت فرمود: دره‌ها و تنگه‌ها و بیابان‌ها از آن است و با دست خود اشاره به این و آن کرد.^۲

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مزبور آمده است:

«در تفسیر این آیه، اقوال گوناگون زیر نقل شده است:

۱ - خداوند همه نام‌ها و صنعت‌ها و آبادی زمین‌ها و غذاها و داروها و استخراج معدن‌ها و درخت‌کاری و منافع آنها و خلاصه همه آنچه را که به آبادی دین و دنیا مربوط است، به حضرت آدم علیه السلام آموخت

۱- بقره / ۳۱

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۲۰

(این نظر ابن عباس و مجاهد و نصیرین جبیر و اکثر متأخرین است).
 ۲ - خداوند نام‌های همه اشیا را اعم از آن‌هایی که خلق کرده و یا خلق نکرده بود با همه لغت‌ها و زبان‌ها که فرزندان آدم بعد از او با آن سخن گفته‌اند، به او آموخت (این نظر ابی علی جبائی و علی بن عیسی و دیگران است).

۳ - از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، فرمود: خداوند زمین‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و صحراها را به آدم آموخت و سپس به زیراندازش نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز نیز از جمله چیزهایی بود که خداوند به آدم آموخت.

۴ - خداوند نام‌های اشیا و معانی و خواص آنها را به آدم آموخت به این گونه که اسب برای این کار خوب است، الاغ برای این کار مناسب است و ...

۵ - خداوند اسماء چیزها را به آدم آموخت بدین صورت که چیزها را نزد آدم حاضر کرد و به او اسم هر کدام، در هر لغت و زبان را آموخت و به او توضیح داد که هر چیزی برای چه کاری مناسب است و چه منفعت و یا ضرری دارد و بر این اساس روشن می‌شود که آدم برای کدخدایی زمین و آباد کردن آن، از فرشتگان سزاوارتر بود، چون به او صنعت‌های گوناگون و کشت زمین و در آوردن آب از زمین و استخراج جواهر از معادن و قعر اقیانوس‌ها، آموخته شده بود ولی فرشتگان مطلع و قادر بر این امور نبودند.^۱

□
 الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ^۲

۱- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۰۹، همچنین رک به: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۲ و ج ۲۰ ص ۱۲۲ / الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۹.

۲- علق / ۴

بروردگاری که [نوشتن با] قلم را آموخت.

در تفسیر «البرهان» به نقل از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، در ذیل این آیه آمده است:

«خداوند به انسان، نوشتن را آموخت که به سبب آن امور دنیا در سرتاسر زمین، قوام و صورت می‌پذیرد.»^۱

این آیه صریحاً موضوع پیدایش خط را - که از مهمترین عوامل پیدایش تمدن به شمار می‌رود - به تعلیم خداوند نسبت می‌دهد که با ظهور اولین انسان بر روی زمین - آدم علیه السلام - محقق می‌شود، و نه تجربه شخصی انسان‌ها در سیر زمان و یا اتفاق و تصادف.

سیوطی در کتاب «الاتقان» به نقل روایتی با این مضمون می‌پردازد: «نخستین واضع خط، آدم ابوالبشر علیه السلام بود، [که خود از خداوند آموخته بود] وی نوشتن به زبان‌های عربی و سُریانی و تمام انواع آنها را سیصد سال پیش از فوتش بر لوحه‌های گلین وضع کرد، سپس لوحه‌ها را پخت، پس از ماجرای طوفان و غرق در زمین، به هر قومی، یکی از لوحه‌ها رسید که معیار خط و زبان آنها شد، پس اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام بر نوشته عربی دست یافت.»^۲

این خلدون نیز در «مقدمه» خود به نقل روایتی به شرح زیر می‌پردازد:

«در کتاب «تکملة» ابن اَبَّار در شرح حال ابن فروخ قیروانی اندلسی - از اصحاب مالک - دیدم که از پدرش روایت کرده است: از ابن عباس پرسیدم: قبل از بعثت محمد صلی الله علیه و آله خط عربی در میان

۱- البرهان، ج ۸، ص ۳۲۴، همچنین رک به: التبیان، ج ۱۰، ص ۳۸۰/ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۹/ زادالمسیر، ج ۸، ص ۲۷۸/ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۲۰/ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۸

۲- الاتقان، ج ۲، ص ۵۲۷ / الفهرست، ص ۷

شما قریشی‌ها به همین صورت رایج بود؟ ابن عباس پاسخ داد: بله، پرسیدم: آن را از چه کسی آموختید؟ گفت: از حرب بن امیّه، گفتم: حرب از چه کسی آموخته بود؟، گفت: از عبدالله بن جدعان، گفتم: و او از چه کسی؟، گفت: از مردم انبار، گفتم: مردم انبار از کی آموخته بودند؟، گفت: از فردی از اهل یمن که در انبار ساکن شده بود؟ گفتم: و او از چه کسی؟ گفت: از خلیجان بن قسم، کاتب وحی برای هود علیه السلام^۱

زرکشی در «البرهان» ضمن اشاره به روایت فوق، می‌نویسد:

«نظر ما این است که خط، توقیفی [تعلیم داده شده از سوی خداوند]

است به دلیل آیه: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲

□

خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ^۳

خداوند انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل این آیه، به روایت از ابن عباس و قتاده آمده است: «مقصود از انسان، حضرت آدم علیه السلام است که خداوند نام‌های تمام موجودات و همه لغات را به وی آموخت. و نیز گفته شده است: منظور از بیان، سخن گفتن، نوشتن، خط، فهمیدن و فهماندن است تا آدم آنچه را می‌گوید و می‌شنود، بشناسد؛ و این قول، روشن‌تر و فراگیرتر است.»^۴

آیه فوق بیانگر آن است که منشأ زبان‌ها و لغات گوناگون، خداوند است که ابتدا به حضرت آدم علیه السلام آموخت و سپس او به

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۹

۲- البرهان، ج ۱، ص ۳۷۷ / همچنین ر.ک به: الاحکام (آمدی)، ج ۱، ص ۷۷

۳- الرحمن / ۴

۴- مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۵۳ / درباره تعلیمی بودن زبان‌ها و وضع لغات و الفاظ از سوی خداوند، ر.ک به: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۸ / فوائدالاصول، ج ۱، ص ۳۰

فرزندانش تعلیم داد. بر این اساس، نظر متداول در تاریخ نویسی‌های جدید، که انسان‌ها به تقلید از صداهای موجود در طبیعت و حیوانات و یا به هر صورت دیگر، واژه‌ها و زبان را ابداع کردند، مردود است. [۶] [۷]

□
و أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ^۱

و آهن را فرورستادیم که در آن نیرویی سخت و سودمندی‌هایی برای مردم است.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان، ذیل این آیه می‌گوید:

«خداوند با این آیه خبر می‌دهد که او خود، آهن را فرورستاد و در روایت نیز آمده است که خداوند همراه با آدم، سندان و پتک و انبر را از آسمان فرود آورد و این امر صحیحی است که گریزی از آن نیست چرا که برای کسی از ما انسان‌ها مقدور نبود، ابزار و دیگر اشیا آهنی را بسازد مگر آن که پیشتر، آلاتی آهنی وجود می‌داشت و اگر به عقب برگردیم، بالاخره به ابزاری می‌رسیم که مصنوع خداوند بوده است.»^۲

□
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَا لَكُونُ
وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا
يَشْكُرُونَ^۳

آیا ندیدند که برای آنان از آنچه دستان [قدرت]مان برسازد،

۱- حدید / ۲۵

۲- التبیان، ج ۹، ص ۵۳۴ / همچنین رک به: مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۰۱ / بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۴ / زاد المسیر، ج ۷، ص ۳۱۰ / تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۲۶۱ / جامع البیان، ج ۲۷، ص ۳۰۸ / تاج العروس، ج ۶، ص ۴۱۸ / الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۶ / تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۷ / غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۰۳ / النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۵

۳- یس / ۷۴-۷۲

چارپایانی آفریده‌ایم که ایشان دارای آن هستند و آنها را رام ایشان گردانده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند. در آیه فوق خداوند به صراحت، رام کردن حیوانات را برای سواری (مثل اسب، استر و الاغ) و برای بهره‌برداری از گوشت و شیر و ... آنها (مثل گاو، میش، بز و...)، مستقیماً به خویش نسبت می‌دهد. براین اساس، این ادعا که حیوانات به مرور ایام و براساس تصادف یا تجربه انسان‌ها، رام انسان‌ها شدند، بی‌اساس است. این حقیقت در آیه زیر نیز بیان شده است.

□

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلُكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لَتَسْتَوتُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ^۱

و همان کسی که هم‌همی گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکوب ساخت و که بر پشت آن برآید، سپس نعمت پروردگارتان را آنگاه که بدان برآمدید، یاد کنید و بگویید پاکا، کسی که این را رام ما ساخت و ما به آن توانا نبودیم. در آیه فوق، بر رام کردن حیوانات سواری از سوی خداوند و ناتوانی انسان از انجام آن، تأکید شده است.^۲ [۸]

□

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا^۳
ای فرزندان آدم! به راستی که برای شما لباسی پدید آوردیم که هم عورت شما را می‌پوشاند و هم مایه تجمل است.

۱- زخرف / ۱۳

۲- درباره «تسخیر طبیعت و مظاهر آن از سوی خداوند برای انسان» مراجعه کنید به همین کتاب، ص ۱۲۹، عموم آیاتی که در این بخش از کتاب، درباره «تسخیر طبیعت» ذکر شده است، نظریه «سیرخطی پیشرفت» را رد می‌کند.

۳- اعراف / ۲۶

آیه فوق اجمالاً بیانگر آن است که منشأ نساجی و خیاطی خداوند بوده است. در روایتی - که خواهد آمد - تصریح شده است که پس از هبوط آدم و حوا از بهشت، در حالی که عریان بودند، جبرئیل پنبه آورد، به آدم نساجی و به حوا خیاطی را آموخت تا برای خویش لباس فراهم کنند.

□
 وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّيَّامَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ اتَّيَكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ أَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

□
 [و خداوند] برای شما کشتی‌ها را رام ساخت که به فرمان او در دریا روانه شوند و رود باران را نیز برای شما رام کرده است و خورشید و ماه را رام شما کرد که پیوسته روانند و شب و روز را [نیز] برای شما رام کرده و از هر آنچه از او خواسته‌اید [بدان نیاز داشته‌اید] به شما بخشیده است و اگر نعمت الهی را بشمارید نمی‌توانید آن را شمارش کنید که انسان ستمکار و ناسپاس است.

در این آیه، تسخیر (رام و فراهم کردن) کشتی‌ها برای بهره‌برداری انسان‌ها، به خداوند نسبت داده شده است، همان‌گونه که جویبارها و خورشید و ماه و شب و روز را برای تأمین نیازمندی‌های انسان رام و آماده نموده است. ممکن است گمان شود که مقصود از تسخیر کشتی، فراهم کردن بالقوه مصالح و مواد آن برای انسان است و بعد، انسان خود مخترع آن بوده است، اما همان‌گونه که تسخیر خورشید و ماه و شب و روز، برای انسان‌ها جنبه فعلیت دارد و نه قوه که انسان‌ها آنها را به فعلیت رسانده باشند، در مورد تسخیر کشتی نیز چنین است. علاوه بر آیات و روایات مرتبط با آنها، احادیث عدیده دیگری نیز در

باب منشأ الهی علوم و فنون معشیتی انسان، وجود دارد که در زیر می آوریم:
 قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لَمَّا أُخْرِجَ آدَمُ زَوْدَهُ اللَّهُ مِنْ
 ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَعَلَّمَهُ صَنْعَةَ كُلِّ شَيْءٍ، فَثَمَارُكُمْ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ غَيْرُ أَنْ هَذِهِ
 تَغَيَّرَ وَ تِلْكَ لَا تَتَغَيَّرُ^۱

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: آن گاه که آدم از بهشت بیرون
 کرده شد، خداوند همراه او [شاخه‌ها و دانه‌های] میوه‌های بهشتی را روانه
 کرد و هر صنعتی را به او آموخت، اکنون میوه‌های شما از میوه‌های
 بهشتی به وجود آمده است جز آن که میوه‌های بهشتی دگرگونی
 نمی‌پذیرند و میوه‌های شما دگرگون می‌شوند.

قال الصادق عليه السلام: لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ
 أَهْبَطَ مَعَهُ مِائَةً وَعِشْرِينَ قَضِيْبًا، مِنْهَا أَرْبَعُونَ مَائُو كُلِّ دَاخِلُهَا وَ خَارِجُهَا وَ
 أَرْبَعُونَ مِنْهَا مَا يُؤْكَلُ دَاخِلُهَا وَ يُرْمَى خَارِجُهَا وَ أَرْبَعُونَ مِنْهَا مَائُو كُلِّ
 خَارِجُهَا وَ يُرْمَى دَاخِلُهَا وَ غَرَارَةٌ فِيهَا بَدْرٌ كُلُّ شَيْءٍ^۲

امام صادق علیه السلام: آن گاه که خداوند - عزوجل - آدم را از بهشت
 بیرون کرد، صد و بیست شاخه درخت [میوه] همراه او نمود که چهل شاخه
 آن از میوه‌هایی بود که درون و بیرون آن خوردنی است و چهل شاخه آن از
 میوه‌هایی که درون آن خوردنی و بیرون آن دور ریختنی است و چهل شاخه
 آن، درون آن دور ریختنی و بیرون آن خوردنی. همچنین کیسه بزرگی نیز
 همراه آدم نمود که در آن بذر همه چیز [میوه و سبزیجات] بود.

رَوَى السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ فِي كِتَابِ النُّجُومِ عَنْ رِسَالَةِ أَبِي اسْحَاقَ

۱- مکارم الاخلاق، ص ۱۷۰ / بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۲۰ / مستدرک الوسائل، ج ۱۶،
 ص ۴۶۲

۲- خصال، ص ۶۰۱ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۰۴ / مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۶۲

الطَّرْطُوسِي أَنَّهُ تَعَالَى أَهْبَطَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ عَرَّفَهُ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ فَكَانَ مِمَّا عَرَّفَهُ النُّجُومُ وَالطَّبُّ^۱

سید ابن طاووس در کتاب نجوم از رساله ابی اسحاق طرطوسی روایت کرده است: خداوند آدم را از بهشت بیرون کرد و دانش هر چیزی را به او آموخت و از جمله این دانش‌ها، نجوم و طب بود.

□

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: عَلَّمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - آدَمَ أَلْفَ حَرْفَةٍ مِنَ الْحَرْفِ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَوْلَاكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ أَنْ لَمْ تَصْبِرُوا فَاطْلُبُوا الدُّنْيَا بِهَذِهِ الْحَرْفِ وَلَا تَطْلُبُوهَا بِدِينِ فَانَّ الدِّينَ لِي وَحْدِي خَالِصًا، وَيَلُّ لِمَنْ طَلَبَ بِالدِّينِ الدُّنْيَا، وَيَلُّ لَهُ^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: خداوند هزار حرفه از حرفه‌های دنیایی را به آدم آموخت. آنگاه به او فرمود: به فرزندان بگو، اگر بر دنیا بردباری نداری، دنیا را با این حرفه‌ها طلب کنی نه با دینت، که دین متعلق و منحصر به من است؛ وای بر کسی که دین را ابزار کسب دنیا قرار دهد، وای بر او.

□

امام صادق علیه السلام در روایتی، به شرح چگونگی گسترش نسل انسان از حضرت آدم علیه السلام می‌پردازد، تا به آنجا می‌رسد که آدم بیمار می‌شود و فرزندش شیث علیه السلام را فرا خوانده، به او می‌گوید: يَا بُنَيَّ إِنَّ أَجَلِي قَدْ حَضَرَ وَأَنَا مَرِيضٌ فَانَّ رَبِّي قَدْ أَنْزَلَ مِنْ سُلْطَانِهِ مَا قَدَّرْتَنِي وَ قَدَّعَهْدَ إِلَيَّ فِيمَا قَدَّعَهْدَ أَنْ أَجْعَلَكَ وَصِيًّا وَ خَازِنًا مَا اسْتَوَدَعَنِي وَ هَذَا كِتَابُ الْوَصِيَّةِ تَحْتَ رَأْسِي وَ فِيهِ أَثَرُ الْعِلْمِ وَ اسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ فَإِذَا

۱- بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۷۵

۲- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۰۶ / لواقح الانوار، ص ۲۸۹ / الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۹ / فتح القدير، ج ۱، ص ۶۵ / تاريخ مدينة دمشق، ج ۵۷، ص ۵

أَنَامَتْ فَخُذْ الصَّحِيفَةَ... وَفِيهَا جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِ دِينِكَ وَدُنْيَاكَ.^۱
 فرزندم! من بیمارم و زمان مرگم براساس مشیت و فرمانروایی
 خداوند فرارسیده است. او با من عهد کرده است که تو را وصی و جانشین
 خود و نگهبان بر آنچه که نزد من به ودیعت گذاشته، قرار دهم. کتاب
 وصیت، زیر سر من است که در آن اثر علم و اسم اعظم خداوند است. پس
 هرگاه مُردم، این کتاب را بردار ... در این کتاب همه آنچه را که تو بدان
 نیاز، داری اعم از امور دینی و دنیایی وجود دارد.

□

روایت دیگر، فرازی از توحید مفضل است که امام صادق علیه

السلام فرمود:

«فَكَرُّ يَا مَعْزَلُ فِيمَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَهُ وَ مَا مَنَعَ فَإِنَّهُ أُعْطِيَ جَمِيعَ
 مَا فِيهِ صَلاَحٌ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَمَا فِيهِ صَلاَحٌ دِينِهِ مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ وَ... كَذَلِكَ
 أُعْطِيَ مَا فِيهِ صَلاَحٌ دُنْيَاهُ كَالزَّرَاعَةِ وَ الْفِرَاسِ وَ اسْتِخْرَاجِ الْأَرْضِ وَ اقْتِنَاءِ
 الْأَغْنَامِ وَ الْأَنْعَامِ وَ اسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ وَ مَعْرِفَةِ الْعَقَاقِيرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مَنْ
 ضُرِبَ الْأَسْقَامُ... وَ التَّصَرُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَ وُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَ الْمَكَاسِبِ وَ
 غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَ يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ وَ مَنَعَ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ
 مِنْ شَأْنِهِ وَ لَا طَاقَتَهُ أَنْ يَعْلَمَ كَعِلْمِ الْغَيْبِ... فَانظُرْ كَيْفَ أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَ
 جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ حَجَبَ عَنْهُ مَا سِوَى ذَلِكَ لِيَعْرِفَ
 قَدْرَهُ وَ نَقْصَهُ وَ كَلَّا الْأَمْرِينَ فِيهِ صَلاَحُهُ»^۲

«ای مفضل، درباره دانش‌هایی که [از جانب خداوند] به انسان اعطاء

شده و نیز در باره دانش‌هایی که در اختیار او گذاشته نشده است، اندیشه
 کن. به انسان، همه دانش‌هایی که مصلحت دین و دنیایش را تأمین می‌کند،

۱- قصص الانبیاء (راوندی)، ص ۶۰-۵۹، همچنین رک به: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۸

۲- بحار الانوار، ج ۳ ص ۸۲

اعطاء شده است. دانش‌هایی که به صلاح دین انسان است، عبارت است از: شناخت آفریدگار و... و دانش‌هایی که دارای مصلحت دنیایی انسان است، عبارت است از: کشاورزی، سوارکاری، استخراج معادن زمین، دامپروری، حفر قنات و چاه، شناخت داروها، صنایع، و انواع تجارت و خرید و فروش و دیگر فنونی که ذکر آنها به درازا می‌انجامد. و همچنین انسان از علوم و فنون دیگر [غیر از علوم و فنون یاد شده] که در شأن او نبوده و یا ظرفیت آن را نداشته است، ممنوع شده است، مثل دانش به غیب و... پس بنگر که چگونه همه دانش‌های مورد نیاز دینی و دنیوی بشر [از سوی خداوند و انبیای او] به او اعطاء شده و دسته‌ای از دانش‌ها نیز به او داده نشده است تا آدمی اندازه و ناتوانی خود را بشناسد که هر دو امر به مصلحت اوست.»

□

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَهُ بِالْحَرْثِ وَالزَّرْعِ وَطَرَحَ إِلَيْهِ غَرْسًا مِنْ غُرُوسِ الْجَنَّةِ فَأَعْطَاهُ النَّخْلَ وَالْعَنْبَ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ فَغَرَسَهَا لِيَكُونَ لِعَقْبِهِ وَذُرِّيَّتِهِ فَأَكَلَ هُوَ مِنْ ثَمَرِهَا^۱

امام صادق علیه السلام: آنگاه که خداوند آدم را از بهشت اخراج کرد، به او فرمان داد تا کشت و زراعت کند و نهال‌هایی از درختان بهشت را که عبارت بود از خرما، انگور، زیتون و انار، برای او فرستاد، پس آدم آنها را کاشت تا فرزندان و نسل‌های بعدی از آنها استفاده کنند و خود نیز از میوه‌های این درختان تناول کرد.

□

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ

۱- کافی، ج ۶ ص ۲۹۳ / بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۵ / وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۸۳ / مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۶۲ / الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۱۶ / النور المبین، ص ۶۰

حِينَ أَهْبَطَ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ أَمَرَهُ أَنْ يَحْرُثَ بِيَدِهِ فَيَأْكُلَ مِنْ كَدِّهِ^۱
 امام باقر علیه السلام به روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:
 چون خداوند آدم را به زمین فرو فرستاد، به او فرمان داد تا زراعت کند
 و با زحمت و تلاش، غذایش را فراهم کند.

□
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَبْطَ آدَمُ وَ حَوًّا غُرِيَانَيْنِ جَمِيعاً
 عَلَيْهِمَا وَرَقُ الْجَنَّةِ فَاصَابَهُ الْحَرُّ قَعَدَ يَبْكِي وَيَقُولُ: يَا حَوًّا قَدْ اذَانِي الْحَرُّ،
 فَجَاءَ جِبْرِئِيلُ بِقُطْنٍ وَأَمَرَهَا أَنْ تَغْزِلَهُ وَأَمَرَ آدَمَ بِالْحَيَاكَةِ وَعَلَّمَهُ^۲
 پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: وقتی آدم و حوا به زمین
 هبوط کردند، با برگ‌های بهشتی پوشیده بودند، پس گرما موجب آزار
 آدم شد و شروع به گریستن نمود و نزد حوا از گرما شکایت کرد.
 جبرئیل با پنبه نازل شد و به حوا دستور داد که آن را بیافد و به آدم نیز
 فرمان نساجی داد و این حرفه را به او آموخت.

□
 قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ هَابِيلُ رَاعِي الْغَنَمِ وَ كَانَ قَابِيلُ حَرَاثاً^۳
 امام صادق علیه السلام: هابیل، چوپان و قابیل کشاورز بود.

□
 قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَّلُ مَنْ رَكَبَ الْبُغْلَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَ أَوَّلُ
 مَنْ رَكَبَ الْحِمَارَ حَوًّا^۴
 علی علیه السلام: آدم اولین کسی بود که سوار بر استر شد و حوا

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۰ / مشکاة الانوار، ص ۶۱ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص
 ۲۱۲ / وسایل الشیعة، ج ۶، ص ۳۸۲ / مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۴۶۲
 ۲- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۷ / کنز العمال، ج ۲، ص ۴۷۴ / الدر المنثور، ج ۱، ص
 ۵۷ / فتح القدير، ج ۱، ص ۷۱ / تاریخ مدینة دمشق، ج ۷، ص ۴۱۳
 ۳- قصص الانبیاء (راوندی)، ص ۶۶ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۳۹
 ۴- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۳

سوار بر الاغ.

روایات فوق، بیانگر آن است که انسان‌ها از آغاز خلقتشان، کشاورزی، باغداری، خیاطی، نساجی، دامپروری و سوارکاری و... را به تعلیم خداوند می‌دانسته‌اند.

در اینجا باید به این نکته مهم اشاره کنیم که از آیات و روایات مذکور، همچنان استفاده می‌شود که خداوند و انبیای الهی، علوم و فنون معاش را به نحو اتم و اکمل - برای ساخت یک تمدن متعادل - به انسان‌ها آموختند و نه در حد هسته‌های اولیه و یا بخش‌هایی از آنها، چرا که واژه «عَلَّمَ» ظهور در آموختن کامل دارد و بدون تصریح به این که آموزش، ناقص و یا تنها شامل بخشی از مسائل بوده است، نمی‌توان چنین نتیجه گرفته که خداوند و انبیاء، تنها هسته‌های اولیه و کلیاتی را به انسان‌ها آموخته‌اند، و در هیچ آیه یا روایتی، چنین تصریح و یا قرینه‌ای وجود ندارد. و اما پاسخ این سؤال که چرا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به آموزش علوم و فنون معاش چون کشاورزی، دامپروری، خیاطی، آهنگری و ... پرداختند، آن است که این علوم سینه به سینه و بلکه دفتر به دفتر از تمدن‌های انبیا پیشین به مردم عهد ظهور اسلام، منتقل شده بود و نیازی به آموزش مجدد آن نبود جز در مورد دانش طب که به دلیل اهمیت ویژه آن و احتمالاً برخی از دخل و تصرفات غلطی که در آن صورت گرفته بود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آموزه‌های مهمی را در این باب، ارائه کردند که تحت عناوینی چون «طب النبوی»، «طب الصادق» و «طب الرضا» در منابع روایی، موجود است.

متون تاریخی و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها

متون تاریخی نیز بیانگر تعلیم فنون معاش از سوی خداوند به انبیا، و نقش انحصاری انبیا، در سامان دهی به فنون دنیوی و معیشت آدمیان است. البته محتوای این متون نیز اغلب برگرفته از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و روایات ائمه: است.

قصص الانبیای جویری:

«درخبر آمده است که آدم علیه السلام در ماه رمضان به زمین آمد، روز آدینه، هفت ساعت از روز گذشته، پنج ماه به بهشت بودند و بر زمین فرود آمدند و این، هر یک روز از جهان بود. آدم به هندوستان به کوه سراندیب بود... حوا به جدّه افتاد به آب دریا در هفت فرسنگی مکه، پس آدم همچنان بر کوه سراندیب نشسته بود، نخستین تسبیح می گفت و همی گریستی از گناه خویش، چهل شبانه روز چیزی نخورد و گرسنه همی بود. خدای متعال از آن درخت گندم که در بهشت از آن خورده بود و از آن سبب از بهشت محروم مانده بود، یک بدره گندم به دست جبرئیل فرستاد و آدم را فرمود این را بکار که خورش تو و فرزندان تو از این خواهد بود و این را بکار تا بروید و دستاس کن تا آرد شود و خمیر گردد. چون آنها را به عمل آورد، در زمین محتاج آتش شد، ندا رسید یا جبرئیل! پاره‌ای آتش از مالک دوزخ بستان تا کارشان راست شود. پس جبرئیل پاره آتش بیاورد و به آدم داد. سپس آتش در تنور انداختند و نان پختند، پس گفت که بخور؛ و حوا چون گرسنه شد ماهی را بر لب دریا پیش آن افکند، برگرفت و بر سنگی تافته در آفتاب نهاد تا بریان شد و بخورد. پس آدم صد سال بر سر آن کوه گریست از درد گناه خویش و هر آبی که از چشم آن می ریخت، بدان کوه درختان رستی و هلیله و بلبله و دیگر داروها که فرزندانش از آن منفعت یابند و امروز داروهای جهان از هندوستان آرند و بدین منوال هر سال کشت کردی؛ روزی جبرئیل سلام بیاورد و پاره آهن آورد. قوله تعالی: و انزلنا الحديد فیه بأس شدید، پس جبرئیل آن را آهنگری بیاموخت، ندا رسید که آدم به کوه رود و آهن بر سنگ زند تا در بن سنگ آتشی که درمانده باشد بیرون آید و شما را منفعت رسد، آدم چنان کرد. آتش در گرفت و جبرئیل او را برزگری بیاموخت و آلت برزگری راست کرد و جفت گاو از بهشت بیرون آورد، پس جبرئیل سلام گفت و گفت: یا آدم! برخیز و برزگری کن تا نان از دسترنج خود خوری و این هم از عقوبت آن گناه

است که کردی، تو را بهشت سخت نیکو بود و خویشتن را از این نعمت بیرون آوردی تا امروز هیچ نخوری مگر به سختی و رنج، چنانکه فرمود
 فَلَا يُخْرَجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى^۱

□

مروج الذهب:

«و چون آدم از بهشت برون شد، مشتی گندم و سی شاخه از درختان بهشت از اقسام میوه‌ها همراه داشت که از آن جمله، ده میوه پوست‌دار بود که گردو و بادام و فندق و پسته و خشخاش و شاه بلوط و نارگیل و انار و موز و بلوط بود، و ده میوه هسته‌دار بود که شفتالو و زردآلو و گلابی و خرما و سنجد و کنار و زالزالک و عناب و کندر و گیلاس بود، و ده میوه دیگر که پوست و هسته نداشت و برای خوردن آن مانع نبود که سیب و شاه میوه و انگور و آمروند (گلابی) و انجیر و توت و اُترج و بالننگ و خیار و خربزه بود.»^۲

«شیث علیه السلام [فرزند و وصی حضرت آدم] لفظی است سُرّیانی مرادف هبة‌الله و اول کسی است که به تعلیم حکمت و درس علوم پرداخت، بنابراین، حکما او را اوریای اول گفتند، چه معنی اوریای به لغت سُرّیانی معلم است... شیث پس از فوت پدر، افسر نبوت بر سر نهاده، پنجاه صحیفه بر وی نازل گشت و آن صحف اشتمال داشت بر علوم حکمی و ریاضی و الهی و صنعت مشکله چون اکسیر و غیره و شریعتش موافق ملت [آیین] ابوالبشر بود.»^۳

«انوش [فرزند و وصی شیث پیغمبر] در زمین به آبادی پرداخت.»^۴

۱- قصص الانبیاء، ص ۲۶-۲۵

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۵ / أخبار الزمان، ص ۷۲

۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۳

۴- همان، ص ۳۰

«ادریس علیه السلام در اوایل حال، نزد عاذیمون مصری که ملقب به اوریای ثانیست و در سلک انبیای یونان انتظام داشت، تلمذ می نمود، و معنی عاذیمون نیک بخت است، و ادریس بعد از فوت ابوالبشر به دویست سال مبعوث گشت و سی صحیفه به او نازل شد و آن صحف اشتمال داشت بر اسرار سماویات و تسخیر روحانیات و علوم عجیبه و فنون غریبه و معرفت طبایع موجودات و غیر ذلک، و ادریس علیه السلام صد و پنجاه سال یا صد و بیست سال به دعوت خلاق پرداخته ... از جمله سنن سنیه آن پیغمبر عالیقدر است، صنعت کتابت به وساطت قلم، و حرف خیاطت از نتایج طبیعت پاکیزه اوست.»^۱

□

تاریخ کامل:

«چون خداوند بزرگ برهنگی آدم و حوا را دید، فرمود که بخته‌ای از میان هشت جفت میش و گوسفندی که خدا از بهشت فرود آورده بود، سر ببرد. آدم بخته‌ای گرفت و آن را سربرید و پشم آن را برگرفت. حوا پشم را رشته کرد و آدم رشته را بافت و برای خود جبه‌ای و برای حوا پیراهنی با روسری درست کرد و آن دو آنها را پوشیدند. گفته شده است: خداوند به نزد آنها فرشته‌ای فرستاد که به آنها پیامزد تا برای خود از پوست گوسفند و چهارپایان جامه بسازند و بپوشند.»^۲

«چون [آدم] در هند فرود آمد، بر سرش دسته‌ای [تاجی] از درختان بهشت بود که چون به زمین رسید، برگهای آن خشکیدند و فروریختند و از آنجا بود که همه گونه گل و گیاه خوش بوی و خوش بوکننده در هند رویدن گرفت. گویند: گل و گیاه خوشبو از برگهایی بود که آدم و حوا از بهشت برگرفته بودند و پوشش خود کرده. گفته شده است: چون به او فرمان

۱- مروج الذهب، ص ۲۴-۲۵

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۴۱

داده شد که از بهشت بیرون رود، بر هیچ درختی در باغ بهشت نگذشت مگر آن که از آن شاخه‌ای برگرفت و آنها را با خود فرود آورد و از اینجا بود که خاستگاه گل و گیاهان خوشبوی در هند بود، خدا او را از میوه‌های بهشت نیز توشه داد و میوه‌های کنونی ما همگی میوه‌های بهشتی‌اند جز این که اینها دگرگون می‌شوند و آنها نمی‌شوند. خدا به او ساختن همه چیز را یاد داد و پاره‌ای مایه‌های خوشبوی و خوشبوکننده را همراه او فرستاد و نیز سنگ سیاه (الحجر الاسود) را با او همراه کرد و این سنگ از برق سپیدتر بود. همراه او عصای موسی علیه السلام را فرود آورد که از مورد یا کاج بهشت بود. پس از آن سندان و چکش و انبر فرود آورد. آدم بسی نیکوروی بود و از میان فرزندان خویش تنها به یوسف علیه السلام می‌مانست. پس جبریل بر او فرود آمد و با خود همیانی پر از گندم فرود آورد. آدم گفت: این چیست؟ جبریل گفت: این همان است که تو را از بهشت بیرون راند. آدم گفت: با آن چه کنم؟ جبریل گفت: آن را به زمین بیفشان. آدم چنان کرد و در همان هنگام خدا آن را رویاند. آنگاه آدم آن را درود و گرد آورد و خرمن کرده کوبید و به باد داد و آرد کرد و خمیر ساخت و پخت. همه اینها با آموزش جبریل بود. جبریل برای وی سنگ و آهن آورد که آن دو را بر هم سود و از آن آتش بیرون آورد. جبریل به او آهنگری و کشاورزی آموخت و گاوی از آسمان برای وی فرود آورد که زمینش را شخم همی‌زد. گویند اینها همان بدبختی‌هایی است که خدای بزرگ در قرآن مجید با این آیه یاد کرده است: مبادا شما دو تا را دیو از بهشت بیرون براند که بدبخت گردید^۱، آنگاه خدا آدم را از کوه فرود آورد و او را سرور همه زمینیان و سراسر زمین گردانید از پریان و پرندگان و چهارپایان و جز آن^۲.

«خدا بر او [آدم] بیست و یک صحیفه فرود فرستاد که جبریل آنها را

۱- طه / ۱۱۴

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۴۳-۴۲

به‌وی آموخت و او همگی را با دست خود بنوشت... و حرفهای الفبا بر او فرود آمد و کتاب او بیست و یک برگ بود.^۱

«هشام بن محمد کلبی گوید: او [مهلائیل بن قنیان بن انوش بن شیث بن آدم] نخستین کسی بود که ساختمان ساخت و کانی‌ها را بیرون کشید و مردمان روزگار خود را فرمان داد که نمازگاه سازند. او دو شهر ساخت و این دو، نخستین شهرها بودند که بر زمین ساخته شدند: بابل در عراق و شوش در خوزستان. روزگار پادشاهی او به چهل سال برآمد. دیگران گفته‌اند: او نخستین کسی بود که آهن از زمین بیرون کشید و از آن افزارها بساخت و آب را در کاربردهای سودمند به راه انداخت و برای آن اندازه‌ها پرداخت و مردم را وادار به کشاورزی و کارگری کرد و فرمود تا جانوران دشتی و کوهی را بکشند و از پوست آنها فرش و جامه بسازند. نیز فرمان داد که گاو و گوسفند و جانوران شکاری بکشند و از گوشت آنها خوراک درست کنند. او شهر ری را بساخت... او نخستین کسی بود که درختان را برید و در ساختمان به کار برد.»^۲

□

آفرینش و تاریخ:

«و او [آدم] نخستین کسی است که خداوند به او نوشتن خط با قلم تعلیم داد و سپس از میان آدمیان، فرزندان او هیچ یک خط نوشتند تا روزگار ادریس.»^۳

«و ادریس نخستین کسی است که پس از آدم به قلم خط نوشت و او نخستین کسی است که جامه دوخت... و خداوند او را پس از وفات آدم، پیامبر گردانید و نجوم و پزشکی را بر او وحی کرد و نام او در نزد

۱- همان، ص ۵۲

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۶۲

۳- آفرینش و تاریخ، ج ۳، ص ۸

یونانیان هُرمس است.»^۱

□

قصص الانبیاء راوندی:

«علت نام‌گذاری آن حضرت به ادریس نیز در روایات، کثرت اشتغال وی به درس و کتاب ذکر شده است. چنانکه در روایات و تواریخ آمده، ادریس نخستین کسی است که خط نوشت، جامه بدوخت و علم خیاطی را تعلیم داد، و آن حضرت را منشأ و معلم بسیاری از علوم مانند علم نجوم، حساب، هندسه، هیأت و غیره دانسته‌اند.»^۲

□

قصص الانبیاء نجّار:

«ادریس به مصر آمد و در آنجا سکونت گزید و به دعوت مردم به اطاعت از حق و امر به معروف و نهی از منکر مشغول گردید و مردم آن زمان به هفتاد و دو زبان سخن می‌گفتند و خدای - عزوجل - همه آن زبان‌ها و لغات را به وی تعلیم فرمود و ادریس، سیاست و آداب تمدن و قوانین مملکتی را به مردم یاد داد و همچنین طرز اداره شهرها و ساختمان آنها را به مردم آموخت و بر اثر تعلیمات آن حضرت، ۱۸۸ شهر در روی کره زمین بنا گردید که کوچکترین آنها رها^۳ بوده است.»^۴

□

اخبار العلماء بأخبار الحكماء:

«ادریس علیه السلام [پس از مهاجرت از بابل به دلیل مخالفت مردم با وی] و همراهانش، در مصر رحل اقامت افکنده، خلائق را به معروف امر، و

۱- همان، ص ۹

۲- قصص الانبیاء، ص ۷۸-۷۹ / بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۷۴

۳- رها یا اورخا نام شهری در ترکیه است که سابقه تاریخی آن به قرن‌ها قبل از میلاد می‌رسد.

۴- به نقل از قصص الانبیای رسولی محلاتی، ص ۲۶

از منکرات نهی می‌کرد و به اطاعت خدای - عزّ و جَلّ - دعوت می‌کرد. مردم زمان او با هفتاد و دو زبان حرف می‌زدند و خداوند زبان همگی آنان را به وی تعلیم داده بود تا هر فرقه‌ای از ایشان را با زبان خودش تعلیم دهد، و علاوه بر اینها آداب و طریقه نقشه‌کشی برای شهرسازی را به ایشان بیاموخت و قواعد آن را برایشان مقرر فرمود، و هر فرقه‌ای از هر امتی که بودند به سرزمین خود برگشته و شهرهایی ساختند تا آنجا که در عهد وی و به وسیله شاگردان او، صد و هشتاد و هشت شهر ساخته شد که از همه کوچکترش «رها» بود، و ادریس به آنان علوم را نیز بیاموخت. و اولین کسی که حکمت را استخراج نموده و علم نجوم را به مردم یاد داد، ادریس بود، چون خدای - عزّ و جَلّ - سرّ فلک و ترکیب آن، و نقطه‌های اجتماع کواکب را در آن فلک به او فهمانده بود، و نیز علم عدد سنین و حساب را به او داده بود، و اگر این نبود و ادریس در این علم، فتح باب نمی‌کرد، هرگز خاطر بشر به این معنا خطور نمی‌کرد که در مقام سرشماری ستارگان برآید. ادریس برای هر امتی در هر اقلیمی سنتی شایسته آن امت و آن اقلیم به پا داشت، و زمین را به چهار قسمت تقسیم نموده برای هر قسمتی پادشاهی مقرر کرد تا به سیاست و اداره امور آنجا و آبادیش قیام نماید و هر پادشاهی را مأمور کرد تا اهل اقلیم خود را به شریعتی ملزم سازد.^۱

□

تاریخ یعقوبی:

«و چون نوح از کشتی به زمین آمد، در آن را قفل کرد و کلید آن را به فرزند خود سام سپرد. سپس نوح به زراعت و تاک نشانی و عمران زمین پرداخت.»^۲

«و خدای - عزّ و جَلّ - گندم را بر آدم نازل کرد و او را فرمود، از

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۹۵

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴

دسترنج خود بخورد، پس شخم زد و کاشت، سپس درود و کوبید، آنگاه آرد کرد و خمیر نمود و نان پخت.»^۱

□

ناسخ التواریخ:

«ولادت با سعادت حضرت شیث علیه السلام، پنج سال پس از قتل هابیل بود و لفظ شیث، سریانی است و معنی آن هبة الله است چه آن جناب را کردگار جلیل، پس از شهادت هابیل به حضرت آدم عنایت فرمود و جنابش را اوریای ثانی خوانند؛ چه، اوریا به لغت سریانی معلم است و اول کسی است که بعد از آدم به تعلیم معضلات حکمت و تنبیه ضروریات شریعت پرداخت و پنجاه صحیفه و به روایتی بیست و نه، محتوی بر حکمت الهی و صنایع نامتناهی چون اکسیر و غیره، ریاضی و هیأت بر او نازل شد.»^۲

«و هم او را [ادریس] اوریای ثالث خوانند و هرمس نیز گویند ... در بامداد زندگانی نزد شیث سمت تلمذی داشته است ... اول شخصی است که به سوزن جامه دوخت و به قلم نگاشتن آموخت، سی صحیفه بر وی نازل شد، تدریس علم نجوم از فضایل آن جناب است، گویند صد شهر مرغوب جهان، بنیان فرمود.»^۳

«حضرت ادریس، نبوت با سلطنت توأم داشته و اغلب خلق روی زمینش، داغ طاعت بر جبین داشتند و چون به علم نبوت دانسته بود که طوفان نوح، جهان را ویران کند و اثری از معلم و متعلم و کتب علمیه باقی نماند، بفرمود تا در طرف غربی مصر، بنیان «هرمان» نهادند و از علوم طب و نجوم و غیره در آن ثبت کردند که از طغیان طوفان مصون

۱- همان، ص ۵

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱

۳- همان، ص ۱۰۳-۱۰۲

ماند و آن بنا را در شش ماه به پایان آورد.^۱

□

اخبار الدُّوْل و آثارُ الأوَّل فی التاریخ:

«در کتاب «اصول التواریخ» آمده است: حضرت آدم علیه السلام با سرانگشتان خود بر خشتها می نوشت و آنها را می پخت و برای فرزندان خود ذخیره می کرد. خداوند به او همه زبانها را آموخت تا آنجا که او با هزار زبان سخن می گفت؛ [۹] و در کتاب «محاضرة الاوائل» آمده است: هر صنعت و حرفه از حرفهها و صنایع بشری که انسانها بدان نیاز دارند، توسط پدرمان حضرت آدم بنیان نهاده شد که از ناحیه تعلیم اسمای کلی که خداوند به او آموخته، فراگرفته بود. خداوند در هنگام تعلیم اسماء، هزار حرفه به او آموخت.»^۲ [۱۰]

پی نوشتها:

[۱]- علامه طباطبایی؛ در تفسیر المیزان می نویسد: «انسان، نوعی مستقل و غیرمتحول از نوع دیگر است و آیات قران بیان می کنند که نسل کنونی بشر منتهی به آدم و حوا می شود و این دو نیز از خاک خلق شده اند و هیچ پیوندی با نوعی دیگر از حیوان ندارند.»^۳

[۲]- در بعضی از روایات، سخن از آفرینش آدمهای دیگر غیر از آدم کنونی است، مثل این روایت: قال الباقر علیه السلام: لَقَدْ خَلَقَ اللهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي الْأَرْضِ مِنْذُ خَلَقَهَا سَبْعَةَ عَالَمِينَ لَيْسَ مِنْهُمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ، خَلَقَهُمْ مِنْ آدِيمِ الْأَرْضِ فَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ مَعَ عَالَمِهِ، ثُمَّ خَلَقَ اللهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَبَا هَذَا الْبَشَرِ وَخَلَقَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُ وَلاَ وَاللَّهِ مَا خَلَّتِ الْجَنَّةُ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْذُ خَلَقَهَا وَلاَ خَلَّتِ النَّارُ مِنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ وَالْعُصَاةِ مِنْذُ خَلَقَهَا، لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَصَيَّرَ اللهُ أَهْلَ الْجَنَّةِ مَعَ أَرْوَاحِهِمْ فِي الْجَنَّةِ وَصَيَّرَ أَهْلَ النَّارِ مَعَ أَرْوَاحِهِمْ فِي النَّارِ إِنَّ اللهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لاَ يُعْبَدُ فِي بِلَادِهِ وَلاَ يَخْلُقُ خَلْقًا يُعْبَدُونَهُ وَ يُوحَدُونَهُ وَ يُعْظَمُونَهُ وَيَخْلُقُ لَهُمْ أَرْضًا تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً

۱- همان، ص ۱۰۵

۲- اخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۴

۳- المیزان، ج ۴، ص ۱۴۳

تُظَلُّهُم، أَلَيْسَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و قال الله - عَزَّ وَجَلَّ - : أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.

امام باقر علیه السلام: خداوند از آغاز آفرینش زمین تاکنون، هفت گروه از جهانیان آفرید که از فرزندان حضرت آدم علیه السلام نبودند. آنها را از بستر زمین آفرید و یکی پس از دیگری هر یک را با عالم و دنیای خودش، در زمین جای داد. سپس پدر این بشر [حضرت آدم علیه السلام] و نسل او را از خودش آفرید. به خدا سوگند، هیچگاه بهشت از ارواح مؤمنان و دوزخ از ارواح کفار و گناهکاران - از روزی که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند - خالی نبوده است. شاید شما گمان می‌برید که هرگاه قیامتتان فرا رسد و خداوند بدن‌های بهشتیان را همراه با روح‌هایشان در بهشت و بدن‌های و روح‌های دوزخیان را در دوزخ جای دهد، دیگر کسی نیست که خداوند را پرستش کند و به وحدانیت و عظمت او گواهی دهد، نه چنین نیست، بلکه خداوند، زمین و آسمانی دیگر همراه مخلوقاتی دیگر خواهد آفرید تا او را عبادت نمایند، و قرآن نیز می‌گوید: «روزی این زمین و آسمان‌ها به زمین و آسمان‌های دیگر تبدیل خواهند شد» و نیز می‌گوید: «آیا در آفرینش نخستین درمانده بودیم؟ [هرگز]، بلکه ایشان از آفرینش جدید شک و شبهه دارند»^۱

نکته‌ای که باید در ارتباط با این روایت و چند روایت مشابه آن گفته شود این است که این مخلوقات و - به تعبیر روایتی - آدم‌های دیگر، ارتباط و اتصال نسلی با آدم کنونی ندارند، بلکه هر یک عالمی متفاوت و مجزاً با یکدیگر دارند. در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: ... لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أُنْمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرِكُمْ؟ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَأَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَ أَوْلَىكَ الْأَدَمِيِّينَ.

[ای جابر!] شاید گمان می‌بری که خداوند تنها همین یک جهان را آفریده و غیر از شما بشری دیگر نیافریده است. نه چنین نیست، خداوند هزار هزار جهان و هزار هزار آدم دیگر آفریده است که تو [آدم کنونی] آخرین این جهان‌ها و آدم‌ها هستی.^۲

همان‌گونه که در آیات قرآن دیدیم، نسل آدم و انسان‌های کنونی به حضرت آدم علیه السلام برمی‌گردد که او خود از خاک آفریده شده است و مبدل از موجود و نوعی دیگر نیست بلکه عالم و آدمی مجزاً از دیگر عالم‌ها و آدم‌هاست.

۱- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷۴

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷۴

[۳]- قرآن کریم و روایات تصریح می‌کنند که هیچ قوم و امت و جماعتی بدون پیامبر و رسول نبوده‌اند:
 أَنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ: تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری است
 وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا: و در هر مردمی، فرستاده‌ای را برانگیختیم.
 قال علی علیه السلام: لَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِبَادَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ^۳
 امام علی علیه السلام: خداوند بندگانش را بدون پیامبر و یا کتاب آسمانی رها
 نمی‌کند.

قال الباقر علیه السلام: ما خَلَّتْ الدُّنْيَا - منذ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - مِنْ
 إِمَامٍ عَدَلٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حُجَّةً لِلَّهِ فِيهَا عَلِيُّ خَلْفَهُ^۴
 امام باقر علیه السلام: از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین تا قیامت، دنیا از
 پیشوای معصوم و عادل که حجت خدا بر مردم باشد، خالی نبوده و نخواهد بود.
 قال الرضا علیه السلام: أَنَا لَأَنْجِدُ فِرْقَةَ مَنْ الْفِرْقَ وَلا مَلَّةَ مِنَ الْمَلَلِ يَقُوا وَعَاشُوا
 أَلَّا يَقِيمُوا وَرَبِيسٍ لِمَا لَأَبْدُ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا، فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ
 أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ فَيَمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَأَبْدُ لَهُمْ مِنْهُ وَلا قَوْمَ لَهُ الْآبَهُ^۵
 امام رضا علیه السلام: هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون فرمانده و
 راهبری که در امر دین و دنیا بدو نیاز دارند، زندگی کرده و باقی مانده باشد؛ بر
 همین اساس، سزاوار نیست خداوند حکیم مردم را بدون راهبری که مردم نیازمند
 اویند و قوام‌شان به اوست، رها کند.

[۴]- روایات بیانگر این نکته هستند که آموزگار امور شرّ به انسان‌ها مثل
 آدم‌کشی، بت‌پرستی و ... شیطان بوده است و آنها بدون تعلیم شیطان، خود قادر به
 ابداع و انجام این امور نبوده‌اند.^۶
 [۵]- انسان‌ها به طور فطری، واجد معلوماتی هستند که از آنها با عنوان بدیهیات

۱- رعد / ۷

۲- نحل / ۳۶

۳- عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۱۴

۴- الامامة و التبصرة، ص ۲۴

۵- بحار الانوار ج ۶ ص ۶۰

۶- رک به: علل الشرایع، ص ۱۳ / قصص الانبیای جویری، ص ۳۶-۳۵ / مروج الذهب،
 ص ۲۶

عقلی و فطری یاد می‌شود. قضایایی چون: «اجتماع و ارتفاع تقیضین محال است»، «عدل نیکوست و ظلم زشت»، «عدد چهار، زوج است»، «کل بزرگتر از جزء است»، «هر آفریده‌ای آفریدگار دارد»، «ردپا بر رونده دلالت می‌کند» و ... جزء این دسته از معلومات هستند. این معلومات روشن فطری و عقلی، سنگ بنای مهمی برای هدایت‌های بعدی انسان‌ها هستند و انبیا با اتکای به همین معلومات بدیهی عقلی و فطری، رسالت خود را آغاز می‌کنند. براساس همین معلومات، ابتدا بر وجود خداوند و آنگاه بر ضرورت نبوت استدلال می‌شود و از آن پس است که انسان‌ها دست در دست انبیا می‌گذارند و همراه با آنها و در ذیل هدایت‌های لحظه به لحظه و گام به گام آنان، عقل خود را تعالی می‌بخشند و طی مسیر می‌نمایند، اما باید دانست که این معلومات، بدون انضمام و هدایت وحی و انبیا، هرگز نمی‌تواند انسان را در عرصه معاش و معاد به منزل توفیق و رستگاری رهنمون سازد.

[۶]- جورج سارتن در کتاب «تاریخ علم»، درباره زبان انسانهای اولیه، اعترافی دارد که هم بیانگر سردرگمی مورخان جدید درباره منشأ زبان‌هاست و هم تلویحاً مؤید این دیدگاه که منشأ تعلیم زبان‌ها و تنوع آنها، خداوند و انبیا بوده‌اند، نه خود انسانها، چرا که زبان‌های مردم اولیه، فوق‌العاده پیچیده و مفصل بوده است. عبارت آقای سارتن چنین است:

«یکی از بزرگترین اسرار زندگی آن است که لغت و زبان، حتی در آنجا که مربوط به ابتدایی‌ترین مردم جهان است و نوشته‌ای همراه ندارد، بی‌اندازه پیچ در پیچ است. آیا این زبان‌ها چگونه پیش رفته و این اندازه مفصل شده است.»^۱

[۷]- کسانی گمان می‌کنند مقصود از «تعلیم خداوند» در آیات یاد شده، این است که خداوند قوه و استعداد آموختن و فراگیری را در انسان قرار داده است، زیرا چنین برداشتی با نظریه ترقی و تکامل تاریخ که سیطره‌ای بی‌چون و چرا بر اذهان دارد، تعارضی ندارد اما چنین معنایی به هیچ وجه با واژه تعلیم و مشتقات آن مثل عَلم سازگار نیست. هیچ واژه‌نامه‌ای، تعلیم و آموختن را به «ایجاد قوه یادگیری» معنا نکرده است. در هیچ یک از آیات دیگر قرآن نیز که مشتقات این واژه بکار رفته است، معنایی جز آموختن به نحو فعلیت، ندارد:

وَأذَعَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ^۲
 قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا^۱

۱- تاریخ علم، ص ۴

۲- مائده / ۱۱۰

رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ^۲
وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ^۳
وَأِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَا عَلَّمْنَاهُ^۴
وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ^۵
وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْ نُطْقِ الطَّيْرِ^۶

بنابراین «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ» «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» و «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» معنایی جز این ندارد که خداوند [به واسطه انبیا] آنچه را که برای دین و دنیای انسان‌ها لازم بود، از جمله خط و زبان، به آنها آموخت.

[۸]- رالف لیتون در کتاب «سیر تمدن» می‌نویسد:

«یک موضوع جالب توجه این است که در سراسر دوران تاریخی، هیچ نوع تازه‌ای از جانوران که از لحاظ اصول اقتصادی، منشأ اثر و نفعی بوده باشد، به دست بشر اهلی نشده است. در حقیقت چه بسا چهار پایان و جانورانی که در ازمنه قدیم‌تر اهلی بوده و کم‌کم به حال خود رها شده‌اند تا دوباره به زندگی وحشی برگشته‌اند»^۷

[۹]- در کتاب «سیر تمدن» با اعتراف جالبی مواجه هستیم که بیسانگر کمال زبان و وجود زبان‌های کامل و فراوان و گوناگون در آغاز تاریخ انسان است:
«در آن دورانی که اول بار کتابت در سرزمین مصر و نواحی خاور نزدیک رواج یافت، یعنی در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد، نشو و تکامل زبان به حد اعلای خود رسیده بود. به عبارت دیگر زبان‌هایی که در ابتدای پیدایش تاریخ و کتابت، معمول بود به همان اندازه مکمل و رسا، و دارای قواعد و دستورهایی همانقدر مرکب و پیچیده بوده‌اند که زبان‌های رایج کنونی. نکته شایان توجه دیگر آن که از روی

۱- بقره / ۳۲

۲- یوسف / ۱۰۱

۳- نساء / ۱۱۳

۴- یوسف / ۶۸

۵- انبیاء / ۸۰

۶- نمل / ۱۶

۷- همان، ص ۸۷

مدارک بسیار، مسلم گردیده عده زبان‌های متداول در نخستین ادوار تاریخی به مراتب از شماره زبان‌های رایج کنونی بیشتر بوده است، زیرا احتمالاً هر یک از قبایل و دسته‌های مجزا و محدود آن عهد، زبانی مخصوص به خود داشته است»^۱

[۱۰]- در روایات و گزارش‌های تاریخی که نقل کردیم، گاه در جزئیات مسائل، با یکدیگر اختلاف‌هایی دارند که به ادعای ما لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. این اختلاف‌ها براساس اصول و قواعد جمع بین احادیث و روایات متعارض، حل و فصل می‌شوند.

 بخش سوم

توفیقی 'بودن علوم معاش

- محدودیت قوای ادراکی انسان
- گفتگوی امام صادق علیه السلام با طیب هندی
- دیدگاه صدوق، مفید و مجلسی درباره توفیقی بودن طب
- روح القدس عامل شناخت اشیا و حقایق نزد پیامبران و ائمه:
- اعتراف فلاسفه به محدودیت قوای ادراکی انسان
- دیدگاه‌های برخی صاحب‌نظران درباره منشأ حیانی علوم طبیعی

۱- امور توفیقیه یعنی اموری که ضروری است از قبل شارع القا شود. (فوائدالاصول، ج ۳، ص ۱۹۴)

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا^۱

پاکا، که تویی، هیچ دانشی ما را نیست جز آنچه تو به ما آموختی.

محدودیت قوای ادراکی انسان

در مبحث پیش، با استناد به آیات و روایات، نشان دادیم که خداوند پس از خلقت انسان، آدمیان را به حال خود وانگذاشت تا با اتکا به تجربه و آزمون شخصی و مرور ایام، راه و روش معاش (کشاورزی، دامپروری، مسکن، ابزارسازی، سخن گفتن، نوشتن، طب، حساب و ...) را فرا بگیرند، بلکه از طریق انبیا و رسولان خود، به سامان‌دهی معاش انسان‌ها پرداخت و فنون لازم برای یک زندگی متعادل را - که بستری برای عبودیت باشد - به آنان آموخت.

اکنون در این فصل، به مسئله بنیانی‌تری خواهیم پرداخت: اساساً قوای ادراکی انسان‌ها، ناتوان از آن بوده است که مستقل از وحی و تعالیم انبیا، به کشف و استنباط علوم و اختراع سازوکارهای زندگی نایل شود. دانشی که انسان‌ها می‌توانند به طور مستقل بدان نائل شوند، عمدتاً بیش از معلومات بدیهی حسی و عقلی نیست، و تجربه و تفکر شخصی بدون ابتدای بر معلومات قبلی، نمی‌تواند منشأ کشف و اختراع شود.

اگر انبیا، هدایت معیشتی انسان‌ها و تعلیم علوم و فنون را

عهددار نمی شدند، قطعاً انسان‌ها نمی توانستند به حیات خود ادامه دهند و اساساً جوامع انسانی، شکل نمی گرفت.

سرگشتگی موجود در تاریخ نویسی‌های جدید و حلقه‌های مفقود و گمانه‌زنی‌های بی‌مبنا و نقش اساسی دادن به تصادف و اتفاق، در شکل‌گیری تمدن‌ها، همگی ناشی از آن بوده است که خواسته‌اند انسان را خودمختار و مکتفی به ذات و بدون پشتوانه و هدایت الهی، قلمداد کنند، و با این پیش فرض، نمی توان چگونگی دستیابی انسان به اموری چون زبان، خط، طبابت، کشاورزی، دامپروری، ابزارسازی و ... را به درستی کشف و توصیف کرد.

و اما روایاتی که حکایت از ناتوانی انسان در ادراک منافع و مضار خود حتی در امور معاش دارد و ناظر به این امر است که انسان بدون هدایت خداوند و انبیا، قادر به تأمین مصالح دنیوی خویش نبوده و نیست، به شرح زیر است:

قال الرضا عليه السلام: اَنَا لَا نَجِدُ فَرْقَةَ مِنَ الْفَرْقِ وَلَا مَلَّةً مِنَ الْمَلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرَالِدِينِ وَالْدُّنْيَا، فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ فِيمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهٖ
 امام رضا علیه السلام: هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون فرمانده و راهبری که در امر دین و دنیا بدو نیاز دارند، زندگی کرده و باقی مانده باشد، بر همین اساس، سزاوار نیست خداوند حکیم، مردم را بدون راهبری که مردم نیازمند اویند و قوام‌شان به اوست، رها کند.
 در این روایت، تصریح شده است که انبیا و رسولان الهی، قیّم و راهبر مردم در امور دینی و دنیایی هستند و قوام [دینی و دنیایی] مردم به آنهاست.

۱- عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۹ / بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۰ و ج ۲۳، ص ۳۲ / مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۱۱۰

□

عن هشام ابن الحكم: قال سأل الزنديق الذي أتى أبا عبد الله عليه السلام فقال: من أين أثبت أنبياءاً ورسلاً؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: أتأثرتنا أن لنا خالقاً صانعاً متعالياً عننا وعن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيماً لم يجز أن يشاهده خلقه ولا يلامسوه ولا يبشرهم ولا يبشروه و يحاجهم و يحاجوه، فثبت أن له سفراء في خلقه يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و مابهم بقاءهم و في تركه فناءهم، فثبت الأمر والنهون عن الحكيم العليم في خلقه^۱

هشام بن حکم روایت می‌کند: فرد زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه دلیلی بر وجود انبیا و رسل [از جانب خداوند] وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود: از آنجا که ثابت کردیم، برای ما [و جهان]، آفریدگار و سازنده‌ای برتر از ما و همه مخلوقات است و او آفریدگار حکیمی است که مردم قادر به مشاهده و ارتباط حسی با او نیستند، نه او با مردم همنشینی دارد و نه مردم با او، تا با او محاجه و گفتگو نمایند، ثابت می‌شود که برای او نمایندگانی در میان مردم است که آنها را به مصالح و منافعشان، و آنچه را که مایه بقا و حیات آنهاست و ترک آن، مایه نابودی‌شان، رهنمون می‌شوند. پس بدین ترتیب، ضرورت وجود فرمان دهندگان و بازدارندگان، از جانب خداوند حکیم دانا در میان خلقش، روشن می‌شود.

از روایت فوق، چنین برمی‌آید که مردم بدون وجود و حضور سفرا و رسولان الهی، قادر به درک مصالح و منافع خود و آنچه که مایه بقا یا هلاک آنان است، نیستند و روشن است که مصالح و منافع و عوامل بقا یا فنا، اعم از دنیوی و اخروی است.

□

۱- علل الشرایع، ص ۵۱ / الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۷ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰

قال الرضا عليه السلام: ... فَاَنْ قَالَ: فَلَمْ وَجِبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَةُ الرَّسْلِ وَ الْاَقْرَارُ بِهِمْ وَ الْاُدْعَانُ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ؟ قِيلَ: لِاِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَ قُورَاهُمْ مَا يَكْمَلُوْا لِمَصَالِحِهِمْ وَ كَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا عَنِ اَنْ يُرَى وَ كَانَ ضَعْفُهُمْ وَ عَجْزُهُمْ عَنِ ادْرَاكِهِ ظَاهِرًا لَمْ يَكُنْ بُدُّ مِنْ رَسُوْلٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ مَعْصُوْمٌ يُوَدِّيْ اِلَيْهِمْ اَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ اَدْبَهُ وَ يَقْفُهُمْ عَلٰى مَا يَكُوْنُ بِهِ اِحْرَاؤُ مَنَافِعِهِمْ وَ دَفْعُ مَضَارِّهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَ طَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجِيئِي الرَّسُوْلِ مَنَفَعَةٌ وَ لَا سَدُّ حَاجَةٍ وَ لَكَانَ اَثْبَانُهُ عِبْتًا لِّغَيْرِ مَنَفَعَةٍ وَ لَا صِلَاحٍ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيْمِ الَّذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ^۱

این روایت، بخشی از مناظره امام رضا علیه السلام با فردی زندیق است که می‌فرماید: اگر [زندیق] بگوید: چرا شناخت رسولان و اقرار به حقانیت آنان و اطاعتشان، بر مردم واجب شده است، در جواب گفته خواهد شد: بدان دلیل که در آفرینش و قوای [ادراکی] مردم، چیزی نیست که مصالح آنها را به نحو کامل تأمین نماید و از سویی هم، خداوند برتر از آن است که دیده شود و عجز و ناتوانی مردم هم در ادراک خداوند [و ارتباط حضوری با او] روشن است، براین اساس، چاره‌ای نیست جز آن که فرستاده‌ای معصوم و عاری از خطا و لغزش، بین خدا و خلق باشد که امر و نهی خداوند و آداب مورد نظر او را به مردم ابلاغ کند و آنها را نسبت به اموری که منافعشان را جلب و مضارشان را دفع می‌کند، آگاه نماید؛ زیرا در سرشت مردم، منبعی نیست که بدان، احتیاجاتشان را اعم از منافع و مضارشان، بشناسند، با این وجود اگر شناخت و اطاعت رسولان بر مردم واجب نباشد، حضور رسولان نه فایده‌ای برای آنها دارد و نه نیازی را از آنان مرتفع می‌سازد و ارسال آنان از سوی خداوند، بی‌مورد و فاقد منفعت و

۱- علل الشرایع، ص ۹۵ / عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۰ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰ / مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۵۰

مصلحت خواهد بود و حال آن که از خالق حکیمی که هر امری را متقن انجام می‌دهد، چنین عملی سر نمی‌زند.

روایت فوق، به ناتوانی قوای ادراکی انسان در تشخیص منافع و مضار و احتیاجاتش به نحو کامل و اطمینان بخش، تصریح می‌کند و مانند روایت سابق، بیان می‌دارد که این منافع و مضار، منحصر به امور دینی و اخروی نبوده بلکه اعم از دینی و دنیایی است، و بدین جهت، حضور رسولان الهی و اطاعت مردم از آنها در امور دین و دنیا، ضروری است.

□

در بخشی از روایتی طولانی از امام علی علیه السلام در باره انواع آیات قرآن [از جهت محتوا] و تفسیر بعضی از آیات، چنین آمده است :

«قال علی علیه السلام: و أما السبب الذی به بقاء الخلق فقد بین الله عز و جل - فی کتابه ان بقاء الخلق من أربع وجوه: «الطعام و الشراب» و «اللباس» و «الکن» و «المناکح» للتناسل مع الحاجة فی ذلك کله الی الأمر و النهی... و فی هذا أوضح دلیل علی انه لا بد للامة من امام یقوم بامرهم فیأمرهم و ينهاهم و یقیم فیهم الحدود و یجاهد العدو و یقسّم الغنایم و یفرض الفرائض و یعرفهم ابواب ما فیهم صلاحهم و یحذرهم ما فیهم مضارهم... و وجدنا اول المخلوقین و هو ادم علیه السلام لم یم له البقاء و الحیاة الا بالامر و النهی؛ قال الله عزوجل: یا ادم اسکن أنت و زوجک الجنة و کلا فیها رغداً حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة... فدلها علی ما فیهم نفعهما و بقاءهما و نهاهما عن سبب مضرتهما، ثم جرى الامر و النهی فی ذریتهما الی یوم القیامة، و لهذا اضطر الخلق الی انه لا بد لهم من امام منصوص علیه من الله... و قد اعترض علی ذلك بان قیل: قد رأینا اصنافاً من الحيوان لا یحصى عددها ینقی و یعیش بغير امر و لا نهی و لا ثواب لها و لا عقاب علیها و اذا جاز ان یتقیم بقاء الحيوان المستبهم و لا امر له و لا ناهی بطل قولکم انه لا بد للناطقین من امر و

ناه وَا لَمْ يَبْقُوا، وَ الرَّدُّ عَلَيْهِمْ هُوَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى كَمَا خَلَقَ الْحَيٰوَانَ عَلٰى ضَرْبَيْنِ: مُسْتَنْبَهُمْ وَ نَاطِقٌ، اَطْلَقَ لِلنَّوْعِ الْمُسْتَنْبَهُمْ اَمْرَيْنِ: جَعَلَ قَوَامَهُ وَ بَقَاءَهُ بِهِمَا وَ هُوَ ادْرَاكُ الْغِذَاءِ وَ نَيْلُهُ وَ عَرَفَانُهُم بِالنَّفَاعِ وَ الضَّارِّ بِالسَّمِّ وَ التَّنْسِيمِ وَ اِنَّمَا اُنْبِتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْوَبْرِ وَ الصُّوفِ وَ الشَّعْرِ وَ الرِّيشِ لِيَكْنُفَهُمْ مِنَ الْبُرْدِ وَ الْحَرِّ وَ مَنَعَهُمْ اَمْرَيْنِ: النُّطْقَ وَ الْفَهْمَ وَ سَخَّرَهُمْ لِحَيٰوَانِ النَّاطِقِ الْعَاقِلِ وَ غَيْرِ الْعَاقِلِ [؟] اَنْ يَتَصَرَّفُوْا فِيْهِمْ وَ عَلَيْهِمْ كَمَا يَخْتَارُوْنَ وَ يَأْمُرُوْنَ فِيْهِمْ وَ يَنْهَوْنَ، وَ لَمْ يَجْعَلْ فِي النَّاطِقِيْنَ مَعْرِفَةَ الضَّارِّ مِنَ الْغِذَاءِ وَ النَّفَاعِ بِالسَّمِّ وَ التَّنْسِيمِ حَتّٰى اَنْ اَفْهَمَ النَّاسَ وَ اَعْقَلَهُمْ لَوْ جَمَعَتِ النَّاسُ لَهُ ضَرْوْبُ الْحَشَايِشِ مِنَ النَّفَاعِ وَ الضَّارِّ وَ الْغِذَاءِ وَ السَّمِّ لَمْ يُمَيِّزْ ذٰلِكَ بِعَقْلِهِ وَ فِكْرِهِ بَلْ مِنْ جِهَةِ مَوْقِفٍ؛ فَقَدْ اَحْتَاجَ الْعَاقِلُ الْفِطْنَ الْبَصِيْرُ اِلَى مُؤَدَّبٍ مُّوَقِفٍ يُوقِفُهُ عَلٰى مَنَافِعِهِ وَ يُعَلِّمُهُ مَا يَضُرُّهُ...»^۱

على عليه السلام: ... و اما خداوند - عز و جل - در کتابش، سبب بقا و تداوم حیات انسان‌ها را بیان کرده است. حیات انسان‌ها به چهار عامل بستگی دارد: «غذا و آب»، «لباس»، «مسکن» و «ازدواج»، و انسان‌ها در این چهار عامل، به امر و نهی نیاز دارند. [آنگاه امام علیه السلام بعد از ذکر آیاتی از قرآن که درباره این چهار عامل است، می‌فرماید:]

این آیات، روشن‌ترین دلیل بر این مسئله هستند که انسان‌ها نیاز به راهبر و پیشوایی دارند که متصدی امور آنان شود و آنها را امر و نهی نماید و در میان آنها حدود الهی را جاری سازد، با دشمن بجنگد، غنیمت‌ها را تقسیم کند، واجبات را به جای آورد، اموری را که مصلحت مردم در انجام آن است به آنها بشناساند و از آنچه مایه زیانشان است، برحذر دارد... [خداوند انسان را به گونه‌ای خلق نکرده که از امر و نهی بی‌نیاز باشد]، اولین انسان که

۱- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲-۴۲

حضرت آدم علیه السلام است، جز با امر و نهی خداوند نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. خداوند - عز و جل - پس از خلقت آدم به او فرمود: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت جای گیرید و در آنجا از هر نعمت که بخواهید، بی هیچ رنج، برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نشوید.»^۱ بنابراین، خداوند، آدم و حوا را در مورد آنچه مایه زینشان بود، هدایت کرد و از آنچه مایه زینشان بود، برحذر داشت. سپس امر و نهی در فرزندان آنها تا روز قیامت جریان پیدا کرد و از همین روست که مردم پیوسته نیازمند راهبری تعیین شده از سوی خداوند هستند. ممکن است عده‌ای چنین استدلال کنند که ما حیوانات بی‌شماری را می‌بینیم که بدون امر و نهی به حیات خود ادامه می‌دهند و پاداش و مجازاتی هم بر اعمال آنها مترتب نیست، حال وقتی حیوان غیرعاقل می‌تواند بدون امر و نهی به زندگی خود ادامه دهد و بقا یابد، سخن شما در مورد این که موجودات عاقل [انسان‌ها] نیاز به امر و نهی دارند و بدون آن، بقایی نخواهند داشت، باطل است. پاسخ این است که خداوند دو نوع حیوان، خلق نمود: یکی ناطق و دیگری غیر ناطق، برای نوع غیر ناطق، دو امتیاز قرار داد تا مایه حیات و بقای آنها باشد: یکی امتیاز شناخت و دستیابی به خوراک و شناخت سودمند از ناسودمند آن، به وسیله حس بویایی بود و دیگر آن که بر آنها پشم و کرک و مو و پر رویاند تا در مقابل سرما و گرما محافظ آنها باشد. از سوی دیگر، آنها را از دو ویژگی محروم ساخت: یکی سخن گفتن و دیگری عقل و فهم، و آنها را مسخر و تحت سیطره حیوان ناطق [انسان] قرار داد تا آنها را تحت تصرف و فرمان خود درآورد. اما در ارتباط با نوع ناطق [انسان‌ها]، خداوند آنان را از شناخت انواع خوراکی‌های سودمند و زیانمند به وسیله حس بویایی محروم ساخت و از همین روست که اگر مردم، انواع گیاهان سودمند و زیانبار و خوراکی و سمی را نزد زیرکترین و عاقلترین خودشان گرد

آورند، او قادر نیست با خرد و اندیشه خود، آنها را از هم تشخیص دهد و تنها از ناحیه موقف [امر و نهی و اعلام خداوند و انبیای الهی] می‌توانند به چنین شناختی دست یابند. بر این اساس، انسان خردمند و زیرک و بینا، پیوسته نیازمند آموزگاری است که او را بر سودها و زیانهایش آگاه سازد...»

□

سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَانَتْ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا أَسْكَنَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ أَتَى جِهَالَةً إِلَى الشَّجَرَةِ، لِأَنَّهُ خَلَقَ خَلْقَهُ وَ لَا تَبْقَى إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْغَدَاءِ وَاللَّبَاسِ وَالْأَكْنَانِ وَالتَّنَاقُحِ وَ لَا يُدْرِكُ مَا يَنْفَعُهُ مِمَّا يَصُرُّهُ إِلَّا بِالتَّوْقِيفِ^۱

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا بهشت آدم، بهشت آخرت بود یا از بهشت‌های دنیا؟ امام علیه السلام فرمود: از بهشت‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از بهشت‌های آخرت بود، هرگز از آن بیرون نمی‌رفت. آنگاه امام علیه السلام فرمود: چون خداوند آدم را در بهشت جای داد، او از سر نادانی به سوی آن درخت رفت [و از میوه آن خورد] و این از آن رو بود که خداوند انسان‌ها را به گونه‌ای خلق کرده است که جز با امر و نهی و خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج باقی نمی‌مانند و آدمی جز از ناحیه خداوند نمی‌تواند سود و زیان خویش را تشخیص دهد.

□

امام صادق علیه السلام در بخشی از روایت مشهور و طولانی مفضل بن عمر، در باب دانش و آگاهی‌های طبی، تصریح می‌کند که انسان‌ها جز از ناحیه خداوند، قادر به کسب این دانش نبوده‌اند. امام علیه السلام خطاب به «مفضل» می‌گوید:

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۱

«فَكَرَّ فِي هَذِهِ الْعَقَائِرِ وَمَا خَصَّ بِهَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِنَ الْعَمَلِ فِي بَعْضِ الْأَدْوَاءِ فَهَذَا يَعْوَرُ فِي الْمَفَاصِلِ فَيَسْتَخْرِجُ الْفُضُولَ الْغَلِيظَةَ مِثْلَ الشَّيْطَرِجِ وَ هَذَا يَنْزِفُ الْمِرَّةَ السُّودَاءَ مِثْلَ الْأَفْتِيمُونَ وَ هَذَا يَنْفِي الرِّيَّاحَ مِثْلَ السُّكْبِينِجِ وَ هَذَا يُحَلِّلُ الْأَوْرَامَ وَ أَشْبَاهَ هَذَا مِنْ أفعالها فَمَنْ جَعَلَ هَذِهِ الْقُوَى فِيهَا أَلَا مَنْ خَلَقَهَا لِلْمَنْفَعَةِ؟ وَمَنْ فَطَنَ النَّاسَ لَهَا أَلَا مَنْ جَعَلَ هَذَا مِنْهَا؟ وَ مَتَى كَانَ يُوقَفُ عَلَى هَذَا مِنْهَا بِالْعَرَضِ وَالْإِتِّفَاقِ كَمَا قَالَ الْقَائِلُونَ؟ وَ هَبِ الْإِنْسَانَ فَطَنَ لِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ بَذَهْنَهُ وَلَطِيفَ رَوِيَّتِهِ وَ تَجَارِبِهِ، فَالْبَهَائِمُ كَيْفَ فَطَنَتْ لَهَا حَتَّى صَارَ بَعْضُ السَّبَاعِ يَتَّداوِي مِنْ جِرَاحِهِ إِنْ أَصَابَتْهُ بِبَعْضِ الْعَقَائِرِ فَيَبْرَأُ^۱

ای مفضل! در گیاهان دارویی و این که هر یک از آنها در تهیه دارویی خاص به کار می‌روند، اندیشه کن. یکی مانند «شیطرج» در اعماق مفاصل نفوذ می‌کند و مواد زاید و رسوبات آن را دفع می‌کند، یکی دیگر مثل «افتیمون» ماده بیماری‌زای سودایی را از بدن خارج می‌کند، دیگری چون «سکبینج» از بدن بادزدایی می‌کند و آن دیگر، ورم‌ها را تحلیل می‌برد و گیاهانی دیگر که خواص دیگری دارند، اکنون بیندیش که چه کسی این خواص را در این گیاهان قرار داده است؟ جز آن کس که آنها را برای منفعت مردم، آفریده است و چه کسی مردم را نسبت به این خواص آگاه کرده است، جز آن که این خواص را در گیاهان قرار داده است؟ انسان‌ها - آنگونه که بعضی ادعا کرده‌اند - چگونه می‌توانستند از سر تصادف و اتفاق به این خواص پی ببرند؟ فرض کن [که چنین نیست] انسان‌ها با ذهن و اندیشه و تجربه‌هایشان به خواص دارویی این گیاهان پی برده باشند، اما حیوانات چگونه بر این خواص آگاهی پیدا کرده‌اند؟ برخی از درندگان هرگاه مجروح شوند، زخم خود را با بعضی از همین

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۵

گیاهان دارویی مداوا می‌کنند.

□

قال الصادق عليه السلام: كان داوود عليه السلام تثبت في محرابه

كل يوم حشيشة فتقول: خذني فاني اصلح لكذا وكذا^۱

امام صادق علیه السلام: هر روز در محراب داوود علیه السلام

گیاهی می‌رویید و به سخن درمی‌آمد و می‌گفت: مرا بگیر، من برای این

چیز و آن چیز مفید هستم. [یعنی برای بیماری‌ها و تغذیه و...]

□

گفتگوی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی

مفضل بن عمر جعفی دو روایت مفصل از امام صادق علیه السلام در

باب خداشناسی نقل کرده است که یکی معروف به «توحید مفضل» - که

بخشی از آن در بالا گذشت - و دیگری مشهور به «اهلیلجه» است. امام

صادق علیه السلام حدیث اهللیجه را در پاسخ به نامه‌ای از مفضل نوشته‌اند

که وی طی آن به امام علیه السلام خبر داده بود، افرادی در میان مسلمین

یافت شده‌اند که خداوند و ربوبیت او را انکار می‌کنند و بر این اساس، با

مردم به گفتگو و مجادله می‌پردازند؛ سپس از امام علیه السلام درخواست

می‌کند که برای رد و پاسخ به این افراد، وی را راهنمایی نماید. امام صادق

علیه السلام در پاسخ به مفضل، بعد از سپاس خداوند و ذکر مقدمه‌ای

می‌نویسد:

«ای مفضل، نامه تو را دریافت نمودم و در مورد درخواستی که نموده

بودی، رساله‌ای را مکتوب داشته‌ام که حاصل گفتگویی با یکی از منکرین

خداوند است. این فرد، طبیبی از سرزمین هند بود که نزد من آمده و پیوسته

با من گفتگو می‌کرد و بر عقیده باطل خود [در انکار خداوند] پای می‌فشرد

تا آن که روزی اهللیجه‌ای را می‌کوید تا آن را با داروی دیگری که بدان

۱- الاعتقادات (شیخ مفید)، ص ۱۱۶ / بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۷۵ / مستدرک الوسایل، ج

۱۶، ص ۴۴۰

نیاز پیدا کرده بود، مخلوط نماید. در همین هنگام، یکی از حرف‌هایی را که در گفتگوها و جدال‌هایش با من تکرار می‌کرد، دوباره مطرح نمود و آن، این که دنیا پیوسته بوده و خواهد بود، درختی می‌روید و درختی بر زمین می‌افتد، فردی متولد می‌شود و فرد دیگری تلف می‌شود و ... [یعنی امور عالم بر حسب تصادف و اتفاق و خود به خود جریان دارد و خالق و مدبری وجود ندارد]. این طیب هندی گمان کرده بود که اعتقاد من به وجود خداوند و تدبیر او برای عالم، بی‌معناست و من دلیلی برای اثبات آن ندارم ... سپس این طیب رو به من کرد و گفت: چه دلیلی بر وجود خدایت که قدرت و ربوبیت او را نیز توصیف می‌کنی، داری؟ همانا قلب انسان چیزها را با حواس پنجگانه می‌شناسد [و هیچ یک از حواس پنجگانه، گواهی بر وجود خدا نمی‌دهد]. من به او گفتم: خدایم را با عقل که در قلبم جای دارد و با دلیلی که در شناخت خدایم به او احتجاج می‌کنم، می‌شناسم.

[سپس گفتگوی امام با طیب هندی، به درازا می‌انجامد تا به آنجا می‌رسد که امام علیه السلام تصمیم می‌گیرد علاوه بر ادله و براهینی که تاکنون برای طیب هندی ذکر کرده است، از راه خود طب نیز - که حرفه مرد هندی بود - بر وجود خداوند استدلال نماید.] آن‌گاه امام خطاب به طیب هندی می‌گوید:

آیا اگر از راه همین اهل‌بج‌های که در دست داری و نیز از راه طبی که حرفه تو و پدرانت است، ثابت کردم که اطلاع بر خاصیت و کارکرد این اهل‌بج و دیگر داروها، ریشه در آسمان [خداوند] دارد، به من تضمین و انصاف می‌دهی که به وجود خداوند اعتراف کنی؟

طیب هندی: بله!

امام علیه السلام: آیا درست است که مردم از بدو تولد، آگاه به طب و خواص گیاهان دارویی مثل همین اهل‌بج نبوده‌اند؟

طیب: بله!

امام علیه السلام: پس از کجا به این دانش دست یافتند؟

طیب: با تجربه و آزمون.

امام علیه السلام: در ابتدا چگونه به اذہانتشان خطور کرد که در این گیاهان، خواص دارویی موجود است در حالی که در آنها چیزی جز ضرر [به خاطر طعم اَغلب تلخ و تند آنها] نمی‌دیدند تا آن که بعد به تجربه روی آوردند؟ و چگونه دنبال چیزی رفتند که با حواس پنجگانه، قدرت درک آن را نداشته‌اند؟

طیب: براساس تجربه‌شان!

امام علیه السلام: به من بگو، مخترع علم طب و کاشف خواص گیاهان دارویی که در سرزمین‌های شرق و غرب پراکنده‌اند، کیست؟ آیا جز این است که باید مردی حکیم از یکی از این سرزمین‌ها باشد؟ طیب: بله، همینطور است و جز این که فرد حکیمی این علم را وضع کرده باشد و حکیمان دیگر در آن تفکر و تعقل کرده باشند، راه دیگری متصور نیست.

امام علیه السلام: گویا تصمیم به انصاف گرفته‌ای و می‌خواهی به قولت وفا کنی. پس اکنون بگو که آن فرد حکیم، چگونه به این شناخت رسیده است؟ حال، چنین فرض کن که او بر خواص داروهایی که در سرزمین خودش بوده است، مطلع شده است و [فی‌المثل] زعفرانی را که در ایران می‌روید، می‌شناخته است، اما آیا فکر می‌کنی او همه گیاهان زمین را یافته و یکی یکی آنها را چشیده است تا به خواص همه آنها پی برده است؟ و آیا عقل تو می‌پذیرد که مردانی حکیم، قادر بوده‌اند که همه شهرهای فارس را جستجو کنند و گیاهان و درختان آن را یک به یک تجربه کنند و با حواسشان به این شناخت برسند و [فی‌المثل] بر درختی که شامل خواص دارویی مختلف است - و شناخت آنها از عهده حواس خارج است - اطلاع پیدا کنند؟ حال، فرض کن که این حکیم [و دیگر حکیمان] بعد از جستجو و تجربه این درخت و دیگر درختان و گیاهان ایران، به این شناخت رسید اما او چگونه دریافت که بعضی از این گیاهان نمی‌توانند کاربرد دارویی داشته باشند مگر آن که با دارویی دیگر، فی‌المثل با اهلبلجۃ از هند، مصطکی از

روم، مُشک از چین، دارچین از چین، بیضه بیدستر از ترکستان، افیون از مصر، صبر از یمن، بورق از ارمنستان و امثال اینها از اجزای دارویی در سرتاسر زمین، ترکیب شوند؟ یا چگونه به رستگاه‌های این گیاهان رنگارنگ که در مناطق و سرزمین‌های گوناگون است، پی برده است؟ بعضی از این داروها، ریشه گیاهان، بعضی پوست، بعضی برگ، بعضی میوه، بعضی عصاره، بعضی مایع، بعضی صمغ و بعضی روغن گیاهان هستند، بعضی از آنها عصاره‌گیری و پخته می‌شوند و بعضی از آنها عصاره‌گیری می‌شوند ولی پخته نمی‌شوند، و نیز انواع گیاهانی که به زبان‌های مختلف نام‌گذاری شده‌اند و جز با ترکیب با برخی گیاهان دیگر، خاصیتی ندارند. بعضی از این داروها، زهره‌های درندگان و حیوانات خشکی و دریایی هستند و اهل این سرزمین‌ها اغلب با یکدیگر دشمنی و اختلاف دارند و زبان‌هایشان با هم متفاوت است، اغلب با هم در حال جنگ و کشتار و اسیرگرفتن هستند، آیا چنین می‌پنداری که این حکیم در همه این سرزمین‌ها جستجو کرده است و هر زبانی را فراگرفته است و این گیاهان را در مشرق و مغرب مورد تحقیق قرار داده است در حالی که ایمن، سالم و بدون هرگونه هراس و بیماری، زنده‌ای بدون مرگ، جستجوگری بدون خطا، تصمیم‌گیرنده‌ای بدون سستی، دارای حافظه‌ای بدون فراموشی و سرزنده‌ای بدون خستگی بوده است که زمان و محل رویدن این گیاهان را علی‌رغم مخلوط و درهم بودنشان و تفاوت ویژگی‌هایشان و تضاد رنگ‌هایشان و گوناگونی نام‌هایشان کشف کرده و سپس هر بوته و درختی را با ساقه و برگ و میوه و بوی و طعم آن توصیف کرده است؟ و آیا برای این حکیم، چاره‌ای جز این که همه گیاهان و درختان دنیا و شاخ و برگ و ریشه‌های آنها را یک به یک و برگ به برگ و جزء به جزء مطالعه کند، راه دیگری بوده است؟

فرض کن که او به گیاه و درخت مورد نظرش دست یابد، اما چگونه حواس او به او می‌گوید که این گیاه برای دارو مناسب است در حالی که گیاهان، برخی شیرین، برخی ترش و برخی تلخ و شور هستند؟ اگر بگوی:

در این شهرها جستجو می‌کرده و از این و آن می‌پرسیده است، می‌گوییم: چگونه در مورد چیزی که ندیده و با دیگر حواسش درک نکرده بوده است، می‌پرسیده است؟ و چگونه می‌توانسته به سراغ فرد مطلعی رود، در حالی که زبان این دو با هم مختلف و موارد سؤال هم گوناگون بوده، از او پرس و جو کند؟ باز فرض کن که چنین کرده است، اما او چگونه منفعت‌ها و ضررهای این گیاهان، تسکین بخشی یا تحریک کنندگی، سرد و گرم، شیرین و تلخ و تند و نرم و سخت آنها را فهمیده است؟ پس اگر بگویی براساس حدس و گمان، پاسخ این است که گمانه‌زنی، کار حواس آدمی نیست و اگر بگویی با تجربه و چشیدن آنها، در این صورت سزاوار آن بود که در اولین تجربه‌هایش بمیرد چرا که بسیاری از این گیاهان، سم کشنده هستند.

و اگر بگویی که به هر سرزمینی رفته و در آنجا برای آموزش زبان مردم آن اقامت کرده است و گیاهان دارویی‌شان را تجربه کرده است، در این صورت هم باز یکی پس از دیگری می‌مردند و نمی‌توانستند به شناخت یک دارو نائل شوند مگر آن که جمع زیادی جان خودشان را از دست داده باشند، در این صورت چگونه ممکن است اهل این سرزمین‌هایی که افرادی از آنها بر اثر تجربه این حکیم هلاک شده‌اند، باز هم مطیع او باشند و از او بخواهند که کارش را ادامه دهد؟ حال، فرض کن که مانع کار او نشدند و خود را تسلیم او کردند، این حکیم چگونه از کیفیت ترکیب این داروها و اندازه‌ها و مقادیر آن مطلع شده است؟

فرض کن این حکیم تمام اینها را تحقیق و تجربه کرده، در حالی که اکثر این گیاهان سمی هستند و اگر از مقداری معین افزون شوند، کشنده خواهند بود و اگر از آن مقدار کمتر باشند، خاصیتی نخواهند داشت. فرض کن که شرق و غرب را در نور دیده است و عمری طولانی داشته و گیاه به گیاه و منطقه به منطقه را جستجو کرده است اما سؤال این است که چگونه داروهای دیگر از قبیل زهره پرندگان و درندگان و جانوران دریایی را تجربه نموده است؟ آیا جز این است که بعضی از این داروهایی را که گمان می‌کنی

حکیم آنها را شخصاً و گیاه به گیاه و میوه به میوه، تجربه و جمع آوری کرده، جز آن که با زهره یکی از جانوران مخلوط شود، خاصیتی نخواهد داشت؟ پس آیا راه دیگری جز این که همه پرندگان و درندگان و جنبندگان عالم را یک به یک کشته و زهره آنها را تجربه کرده باشد (همانگونه که در مورد گیاهان به زعم تو چنین کرده است)، داشته است؟ و اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد، پس چگونه جنبندگان باقی مانده‌اند و تولید مثل کرده‌اند، در حالی که می‌دانیم این جانوران مانند گیاهان و درختان نیستند که اگر قطع شوند، یکی دیگر جای آنها می‌روید و فرض کن که با پرندگان چنین کرده باشد اما جانوران دریایی را چگونه تجربه کرده است، در حالی که باید در قعر دریاها، دریا به دریا و حیوان به حیوان تجربه می‌کرده تا به همه اجزای دارویی این حیوانات احاطه پیدا می‌کرده است؟

ای طیب! تو اگر هر یک از موارد فوق را منکر شوی و از سر جهل گمانبری که تجربه در کار بوده است، نمی‌توانی منکر این امر شوی که جانوران دریایی که اغلب در اعماق آنها قرار دارند، قابل تجربه نیستند. طیب: همه راهها را به روی من بستنی و نمی‌دانم چه پاسخی به شما بدهم.

امام علیه السلام: من موارد دیگری را ذکر می‌کنم که روشن‌تر از آنچه تاکنون برای تو بازگو کرده‌ام، است. آیا نمی‌دانی که این گیاهان دارویی و اجزای دارویی پرندگان و درندگان اغلب خاصیت دارویی ندارند مگر آن که با مواد دارویی دیگر مخلوط شوند؟ طیب: همینطور است.

امام علیه السلام: پس بگو، چگونه حواس این حکیم، اندازه‌های این داروهای ترکیبی را دریافته است؟ در حالی که تو دانای به این علم هستی و حرفات طبابت است. گاه در یک دارو، از یک نوع، چهارصد متقال قرار می‌دهی و از نوع دیگر مقادیری بیش یا کمتر از این، تا این که به ترکیب مشخصی برسد و هرگاه [فی‌المثل] فردی که دچار بیماری بطنه شده است، تناول کند، اسهالش بند بیاید و فرد دیگری که دچار گرفتگی و قولنج شکم شده است، تناول کند، گرفتگی‌اش برطرف شود.

حال چگونه حواس آن حکیم این موارد دقیق را تجربه کرده است؟ و یا چگونه با حواسش دریافته است که آن دارویی که برای معالجه امراض سر است به سوی پاها نمی‌رود، در حالی که پایین رفتن سهلتر از بالا رفتن است؟ و آن که به کار امراض پاها می‌آید به سر نمی‌رود در حالی که در ابتدای تناول به سر نزدیکتر است، و همچنین هر دارویی که برای هر عضوی تجویز شود، جز در عروق همان عضو جریان پیدا نمی‌کند و در ابتدا هم همه اینها داخل معده می‌شوند و از آنجا پراکنده می‌گردند. و چگونه حواس و عقول دریافته‌اند که داروی مناسب با گوش، مناسب با چشم نیست و بالعکس و همچنین تمام اعضایی که هر یک داروی مخصوص دارند، در حالی که اعضا پنهان در اندرون، و رگ و پی‌ها هم در گوشت هستند و بر روی آنها پوست است که با گوش و چشم و بوییدن و لمس کردن و چشیدن قابل ادراک نیستند.

طیب: نکته‌ای را گفتم که من خود بر پیچیدگی آن واقف هستم اما ما می‌گوییم آن حکیمی که این داروها و ترکیب آنها را کشف کرده است، وقتی کسی دوايي را می‌خورد و می‌مرد، شکم او را می‌شکافت و رگ‌هایش را مورد مطالعه قرار می‌داد و به مجاری داروها نگاه می‌کرد و درمی‌یافت که هر دارویی در چه عضوی سیر می‌کند.

امام علیه السلام: آیا نمی‌دانی که وقتی داروها وارد عروق می‌شوند با خون عجین شده و یکی می‌شوند؟
طیب: بله، همینطور است.

امام علیه السلام: آیا نمی‌دانی که وقتی روح از بدن انسان جدا می‌شود، خوئش سرد و منجمد می‌گردد؟
طیب: آری.

امام علیه السلام: پس چگونه این حکیم توانسته دارویی را که به مریض خوراندن بوده است، پس از منجمد شدن خون - که یک رنگ و حالت هم بیش نداشته و اجزای مختلف آن قابل تشخیص نبوده است - تشخیص دهد؟

طیب: مرا در تنگنایی قرار داده‌ای که هرگز بدان دچار نشده بودم و

نکاتی را مطرح کرده‌ای که قادر بر رد و پاسخ به آنها نیستیم؟...»
 امام علیه السلام این گفتگو را در زمینه‌های دیگری نیز ادامه
 می‌دهد تا آن که بالاخره طبیب هندی، به وجود خداوند اقرار می‌کند.^۱

دیدگاه صدوق، مفید و مجلسی درباره توقیفی بودن طب

علامه مجلسی؛ در پایان بخش فوق از حدیث اهل‌بیت، چنین می‌گوید:
 «سخن امام علیه السلام گویای این مطلب است که علم به خواص و
 منافع داروها و انواع تناسب آنها با بیماری‌های گوناگون، از طریق انبیا به
 مردم رسیده است و مردم با عقول و تجاریشان، به این دانش دست
 نیافته‌اند.»^۲

شیخ صدوق؛ و شیخ مفید؛ نیز بر وحیانی و توقیفی بودن علم طب،
 تصریح می‌کنند. شیخ مفید در شرح خود بر کتاب «اعتقادات» صدوق، در
 ذیل نظر صدوق مبنی بر وحیانی و سمعی بودن علم طب، می‌نویسد:
 «طب، دانش صحیحی است و راه دستیابی به آن، وحی بوده است و
 دانشمندان، آن را از انبیا اخذ کرده و آموخته‌اند، زیرا بدون سمع و توقیف
 [آموزش وحی]، راهی برای شناخت بیماری‌ها و داروها وجود ندارد.
 پس بی‌گمان، راه دستیابی به طب، شنیدن از دانای به اسرار و امور پنهانی
 [خداوند]، است.»^۳

□

روح‌القدس، عامل شناخت اشیا و حقایق نزد پیامبران و ائمه:

قال الصادق علیه السلام: ... فَالْسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ: وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ
 خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: أَيُّدُهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۱ / سیدبن طاووس در کتاب «کشف المحجّة لثمرّة
 المهجّة» (ص ۹) و «فرج المهموم» (ص ۱۱) به رساله اهل‌بیت استناد و از آن نقل
 کرده است.

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۸۵

۳- تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۴۴

الْأَشْيَاءَ وَ...^۱

امام صادق علیه السلام: [مقصود از] سابقون و پیشی گیرندگان [در آیه والسابقون السابقون اولئك المقربون] رسولان خداوند علیه السلام و خاصان مردم [ائمه معصومین علیهم السلام] هستند که خداوند پنج روح در آنها قرار داده است: ۱- روح القدس که به واسطه آن اشیا را می شناسند و ...»

عن جابر، عن ابی جعفر علیه السلام: قال: سألته عن علم العالم، فقال لي: يا جابر! ان في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس و روح الإيمان و روح الحياة و روح القوة و روح الشهوة: فبروح القدس يا جابر عرفوا ما تحت العرش الى ما تحت الثرى...^۲

جابر می گوید از امام باقر علیه السلام درباره [مثنأ و چگونگی] علم امام علیه السلام پرسیدم، امام باقر علیه السلام فرمود: در پیامبران و اوصیاء [ائمه معصومین علیهم السلام] پنج روح وجود دارد: ۱- روح القدس ۲- روح ایمان ۳- روح حیات ۴- روح قدرت ۵- روح شهوت، آنان با روح القدس آنچه را که زیر عرش و در اعماق زمین است، می شناسند و ... در دو روایت فوق، سخن از ارواح پنجگانه است که خداوند در انبیا و ائمه: قرار داده است. سه روح از این پنج روح که عبارت است از روح حیات، روح قدرت و روح شهوت، در همه انسان ها قرار دارد. در مؤمنان علاوه بر این سه روح، روح ایمان نیز قرار دارد و انبیا و ائمه: افزون بر این چهار روح، واجد روح دیگری به نام روح القدس هستند که به واسطه آن، قادر بر شناخت اشیا و موجودات و حقایق هستی و آفرینش هستند. از این دو روایت، استفاده می شود که امکان شناخت مستقل اشیا و حقایق آفرینش

۱- اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۷۲ / تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۶۵ / تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۲۰

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۲ / بصائر الدرجات، ص ۶۴۷ / بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۵

و هستی، تنها برای انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام، وجود دارد که مؤید به روح القدس هستند و آنان که فاقد این روح هستند جز با اقتباس از مشکات علوم انبیا و ائمه، راهی برای شناخت صحیح و جامع اشیا و ماهیت و حقیقت موجودات عالم، بیش از شناخت‌های بدیهی حسی و عقلی، ندارند. بر این اساس برای انسان، امکان کشف و شناخت علوم و فنون معاش بدون تعلیم انبیا وجود نداشته است.

احادیثی که ذکر آنها گذشت، همگی به وضوح، گویای نیاز تمام عیار انسان به هدایت مادی و معیشتی خداوند و انبیا است، و این عقیده رایج و مشهور را که تدبیر امور معاش و دنیای آدمی به تجربه و خرد انسان‌ها واگذار شده است و ادیان و انبیای الهی در این حیطة دخالت نمی‌کرده‌اند و شأن آنها اجلّ از این امور بوده است، رد می‌کند. ضمن آن که اساساً امکان کشف فنون معاش و شناخت درست و جامع پدیده‌های مادی برای انسان وجود نداشته است.

البته پیشتر نیز گفتیم که بعد از رنسانس، با دستمایه قرار دادن علوم انبیایی، این امکان برای بشر به وجود آمد که به طور مستقل و خودسر منشأ اکتشافات و اختراعات عدیده‌ای شود، اما به دلیل آن که امکان اشراف بر همه ابعاد و زوایای امور برای آدمی بدون هدایت وحی و ارائه طریق انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام وجود ندارد، نتیجه و برآیند کلی این رویکرد خودسرانه به علوم و میل به دستاوردهای جدید علمی و تکنیکی، شدیداً به زیان بشریت و خارج از مدار مصالح دنیوی و اخروی او بوده است و تمامی بحران‌های دنیای جدید ناشی از همین امر بوده است.^۱ [۱]

□

خواجه نصیرالدین طوسی؛ در کتاب کلامی «تجرید الاعتقاد» طی مطلبی درباره فلسفه بعثت، اموری چون «تشخیص زیانمند و سودمند»،

۱- رک به: همین کتاب، پیوست - ۲: بحران تجدد

«حفظ نوع انسانی» و «آموزش صنعت‌های پنهان از عقل و ادراک آدمی» را در حیظه رسالت‌های انبیا می‌داند:

«بعثت انبیا، [عقلاً] حَسَن است، به دلیل آن که شامل سودمندی‌هایی برای انسان‌هاست مانند: ۱- یآوری رساندن به عقل در آنچه که به آن راه دارد ۲- ارائه حکم در مواردی که عقل بدان راه ندارد ۳- برطرف نمودن ترس ۴- تشخیص نیکی و زشتی، و سودمند و زیانمند ۵- حفظ نوع انسانی و به کمال رساندن انسان‌ها بر حسب استعدادها و گوناگونشان ۶- آموزش دادن صنعت‌های پنهان از انسان‌ها ۷- آموزش امور اخلاقی و سیاسی ۸- خبر دادن از مجازات و پاداش خداوند.»

علامه حلی؛ در توضیح عبارت خواجه می‌نویسد:

«از جمله ادله حُسن بعثت این است که بعضی از اشیاء برای ما سودمند است مثل بسیاری از غذاها و داروها و بعضی از آنها برای ما زیانمند است مثل بسیاری از سموم و گیاهان، و این در حالی است که عقل نمی‌تواند آنها را دریابد، و با بعثت پیامبران این فائده بزرگ تأمین می‌شود... و از دیگر ادله حسن بعثت آن است که نوع انسانی برای بقای خود به ابزارها و اموری نیازمند است که جز با شناخت و علم نمی‌تواند بدان‌ها دست یابد، مانند لباس و مسکن، و نیروی [ادراک] بشری فاقد چنین شناختی است و این پیامبران هستند که این صنعت‌های سودمند و پنهان [از آدمی] را به انسان‌ها می‌آموزند.»^۱

اعتراف فلاسفه به محدودیت قوای ادراکی انسان

گفتنی است فلاسفه نیز با آن که مدعی کشف مجهولات و حقایق نظری با پایه قرار دادن معلومات بدیهی حسی و عقلی هستند، به ناتوانی انسان در وقوف بر ماهیت اشیا اعتراف می‌کنند. ابن‌سینا در این باره

۱- کشف‌المراد، ص ۲۷۲-۲۷۱

چنین می‌گوید:

«در توان بشر نیست که حقایق اشیا را دریابد. ما از چیزها تنها خواص و لوازم و اعراض آنها را می‌شناسیم، اما فصل‌های مقوم هر یک را - که نشان‌دهنده حقیقت آنها هستند - درک نمی‌کنیم، بلکه همین اندازه می‌فهمیم که چیزهایی در عالم هست و خواص و اعراضی دارد، وگرنه ما حقیقت مبدأ اول، عقل، نفس، فلک، آتش، هوا، آب و زمین را درک نمی‌کنیم، حتی در مورد اعراض نیز به حقایق آنها نمی‌رسیم.»^۱

«ما درباره کشف حقایق موجودات، چیز زیادی نمی‌دانیم وگرنه باید هر چه را خداوند آفریده است، می‌شناختیم.»^۲
ملاصدرا؛ نیز در این باره سخنان صریحی دارد:

«باید بدانی که فاضلان زبده بشر، از درک حقایق امور آسمانی و زمینی - بدانسان که درخور است - و از احاطه به دقایق آفرینش و عجایب فطرت [سرشت خلق] و آثار عنایت و حکمت الهی در آنها، دستشان کوتاه است بلکه بیشتری از فاضلان بشر، از شناخت حقیقت نفس، یعنی ذات خود ناتوانند... پس در صورتی که اطلاع کامل یافتن انسان از نفس خود و بدن خود - چنانکه می‌شود - امکان‌پذیر نباشد، چسان ممکن خواهد بود که درباره آنچه در عالم اجسام و عالم ارواح هست و می‌گذرد، اطلاع کامل به هم رسانند.»^۳

و البته این گونه اظهارنظرها و اعترافات از زبان عالمان جدید نیز گاه و بی‌گاه شنیده می‌شود. از جمله انیشتاین می‌گوید:

«در تکامل فکر علمی، حقیقتی به صورتی خیلی روشن، ظاهر و بارز گشته است: هیچ رازی در جهان فیزیکی نیست که به رازی دیگر - در ورای

۱- التعلیقات، ص ۳۵-۳۴ و ۱۳۷، به نقل از: اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۵

۲- المباحثات، صفحه ۲۶۷، به نقل از همان ص ۱۶

۳- اسفار، ج ۷، ص ۱۱۹-۱۱۸

خود - منتهی نشود. همه شاهراه‌های عقل و همه کوره‌راه‌های علوم نظری و فرضیات و حدسیات، سرانجام به فضای بی‌پایانی منتهی می‌گردد که عقل بشر از ادراک اندازه آن قاصر است.^۱

برتراندراسل هم می‌گوید:

«بیا بید بدین قانع باشیم که بگوییم ما عملاً چیزی از ماهیت و طبیعت واقعی جهان نمی‌دانیم [زیرا] که باید به چند فرمول ریاضی که درباره بعضی از اجزای گسسته آن می‌دانیم، خرسند باشیم.»^۲

دیدگاه‌های برخی از صاحب‌نظران

در مورد منشأ وحیانی علوم طبیعی

از جمله کسانی که به منشأ وحیانی علوم طبیعی و مادی، تصریح کرده است، جلال الدین محمد رومی، در دفتر چهارم مثنوی است. وی با استناد به روایتی نبوی^۳ می‌گوید:

چون سلیمان نبی، شاه انام هر صباح او را وظیفه این بدی نوگیاهی رسته بودی اندرو تو چه دارویی، چه‌ای، مامت چیست؟ وی بگفتی هر گیاهی فعل و نام من مر آن را زهرم و این را شکر پس سلیمان با حکیمان زان گیا آن طیبیان از سلیمان زان گیا تا کتابهای طبیعی ساختند	ساخت مسجد را و فارغ شد تمام کامدی در مسجد اقصی شدی پس بگفتی نام و نفع خود بگو این زیان و سود تو گو، بر کی است؟ که من آن را جانم و این را حمام نام من این است بر لوح قدر شرح کردی ضرّ و نفعش ای کیا عالم و دانا شدند و مقتدا جسم را از رنج می‌پرداختند
--	---

۱- جهان و انیشتاین، ص ۱۳۳-۱۳۲ به نقل از: اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۲۱

۲- بزرگان فلسفه، ص ۳۰۱، به نقل از همان ص ۲۲

۳- احادیث و قصص مثنوی، ص ۳۶۷

این نجوم و طب، وحی انبیاست
 عقل جزوی، عقل استخراج نیست
 قابل تعلیم و فهمست این خرد
 جمله حرفتها یقین از وحی بود
 هیچ حرفت را بین کاین عقل ما
 دانش پیشه از این عقل ار بدی
 کندن گوری که کمتر پیشه بود
 گر بدی این فهم، مر قابیل را
 که کجا غایب کنم این کشته را
 دید زاغی، زاغ مرده در دهان
 از هوا زیر آمد و شد او به فن
 پس به چنگال از زمین انگیخت گرد
 دفن کردش پس پوشیدش به خاک
 گفت قابیل، آه شه بر عقل من
 عقل وحس راسوی بی سو، ره کجاست
 جز پذیرای فن و محتاج نیست
 لیک صاحب وحی، تعلیمش دهد
 اول او، لیک عقل، آن را فزود [۲]
 تاند او آموختن، بی اوستا
 پیشه بی اوستا حاصل شدی
 کی ز فکر و حیل و اندیشه بود
 کی نهادی بر سر او هابیل را
 این به خون و خاک، درآغشته را
 برگرفته در هوا، گشته پر ان
 از بی تعلیم، او را گور کن
 زود زاغ مرده را در گور کرد
 زاغ از الهام حق بد علمناک
 که بود زاغی ز من، افزون به فن^۱

در ابیات فوق همچنین به ماجرای قتل هابیل توسط قابیل، اشاره شده است که طی آن قابیل، به ناتوانی خود در مقایسه با یک کلاغ، اعتراف می‌کند و این شاهدهی دیگر بر عجز انسان، حتی در تدبیر امور ابتدایی خود، بدون تعلیم خداوند است. وقتی قابیل، هابیل را به قتل رساند، در مانده بود که با جنازه او چه کند. قرآن کریم می‌فرماید:

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي^۲

آنگاه خداوند کلاغی برانگیخت که زمین را [با چنگ و منقار] می‌کاوید

۱- تفسیر مثنوی معنوی، ج ۱۰، ص ۱۶۰

۲- مائده / ۳۱

تا بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را [در خاک] پنهان کند؛ [قابیل که چنین دید] گفت وای بر من! آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم و بدینسان از پشیمانان شد.

استاد محمد تقی جعفری؛ در شرح ایبات ملای رومی چنین می‌نگارد:

«اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد که آغاز علم، از انبیا بوده و بشر به وسیله آنان به گسترش و تعمق در علم موفق شده است، ادعای خلاف منطق نکرده است، زیرا ما جز با نام عده محدودی از پیامبران، به وسیله کتب آسمانی و اوصیای پیامبران آشنایی نداریم. بعضی از منابع اسلامی، برای تاریخ بشری در حدود صد و بیست و چهار هزار پیامبر سراغ داده است. اگر شماره مزبور را به طول تاریخ، میان سپیده دم علم تا زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقسیم کنیم، خواهیم دید که اسناد هسته‌های اصلی [۳] علوم به پیامبران الهی در آن مدت، اسناد خلاف منطق نیست، به اضافه این که بعضی از پیامبران دارای شعاع کار محدودی در جامعه خود بوده‌اند و مانند بعضی از پیامبران مشهور، شخصیت آنان جهانی نبوده است، به طوری که تمام جزئیات کار آنان را تاریخ به عهده بگیرد. همچنین می‌توان گفت آموزش‌های ماورای طبیعی انسان‌ها که بعدها تاریخ نویسان مخلوط سحر و جادو و کهنات نموده و همه آنها را با یک مقوله اسرارآمیز تفسیر کرده‌اند، در همان دوران خود، آموزش‌های الهی پیامبران بوده است که با گذشت روزگاران، در تاریکی‌های ابهام فرو رفته است. به علاوه مورخین علم و دانش، هنگامی که از آغاز و بروز علوم و صنایع در روزگار کهن سخن می‌گویند، همگی اعتراف می‌کنند که نتوانسته‌اند در باره این مسائل به نتایج قطعی و واحد منطقی برسند.»^۱

□

همچنین ناصر خسرو در «جامع الحکمتین» می‌نویسد:

«علمای دین حق، مر علم طب را و علم نجوم را همی دلیل اثبات

۱- تفسیر مثنوی معنوی، ج ۱۰، ص ۱۶۱

نبوت کنند بر فلاسفه که بر نبوت، وحی را منکراند و همی گویند که آن کس که بدانست از اول دارویی کان از روم خیزد، دانگ سنگی باید و دارویی راکه از چین آرند، نیم درم سنگ باید، و دارویی کان از هندوستان آرند، نیم دانگ سنگ باید و همه را جمع باید کردن، یکی را کوفته و یکی را گداخته و یکی را سوخته به مثل تا فلان علت را از مردم دفع کند، ناچار پیغامبری بود و خدای آموخت مر او را که منافع مردم دفع علتها اندرین چیزها بدین مقادیر است و گرنه کسی این داروها نتوانستی دانستن نه به آزمایش و نه به چشیدن.»^۱

و نیز در دیوان او آمده است:

که دانست از اول، چه گویی که ایدون	زمان را بیمود باید به پنگان ^۲
که دانست کز نور خورشید گیرد	همی روشنی ماه و برجیس ^۳ و کیوان؟
که دانست کاندرا هوا بی ستونی	ستادست دریا و کوه و بیابان؟
که دانست چندین زمین را مساحت	صدو شصت چنداوست خورشید تابان؟
که کرد اول آهنگری؟ چون نبوده ست	از اول نه انبر نه خایسک ^۴ (و سندان؟
که دانست کاین تلخ و ناخوش هلیله	حرارت براند ز ترکیب انسان؟
که فرمود از اول که درد شکم را	فرز ^۵ باید از چین و از روم والان؟
که بود آن که او ساخت شنگرف ^۶ رومی	ز گوگرد خشک و زسیماب لرزان؟

۱- جامع الحکمتین، ص ۱۴ / هزار و پانصد یادداشت، ص ۳۱۳

۲- هر کاسه و پیاله را گویند و طاس مسی که ته آن را سوراخ کرده باشند و در روی آب نهند تا ساعات شب و روز از آن معین کنند.

۳- مشتری

۴- پتک

۵- فرز، به ضم اول و ثانی: گیاهیست تلخ برای رفع زحیر و پیچش شکم نافعست و گویند ریوند چینی است.

۶- جیوه

که دانست که افزون شود روشنائی به چشم اندر از سنگ کوه سپاهان؟^۱

□

عقیلی خراسانی مؤلف «مخزن الادویه»، نیز در باره منشأ وحیانی طب و دیگر علوم می‌نویسد:

«در بیان ابتدای ظهور صناعت طب. بدانکه، خلاصه اقوال در آن است که حقیقت جمیع علوم حقیقه و غیر حقیقه و صناعیه و علمیه، ابتدا بر حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام به حکم آیه کریمه «و علم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة» نازل و القاء شده و بعد از آن به حسب اختلاف زمان و احوال مردم و احتیاج ایشان، هر یک از علوم در ازمنه مختلف از انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام، ظاهر و صادر گشته، به وحی و الهام ربانی و رؤیای صادق. حکما را در قدم صناعت طب و حدوث آن اختلاف است... و بعضی که جمهور حکمایند، حدوث طب را بعد از حدوث انسان می‌دانند و از ایشان جماعتی را اعتقاد آن است که حدوث آن به طریق وحی و الهام و رؤیای صادق از جانب خالق عالم - عزوجل - که قیاض علی الاطلاق و ملهم جمیع علوم و صناعات و حرفست، می‌باشد. بقراط و جالینوس و جمیع اصحاب قیاس و بسیاری از شرعای یونان بر اینند و ایشان را الهامیه نامند... و بدانکه قائلین به وحی و الهام، تشنیع نموده‌اند فرقه استنباطیه را به دلایل چند که خلاصه آنها این است که آدمی را ممکن نیست که بی وساطت وحی آسمانی و الهام ربانی، استنباط این صناعت جلیل‌القدر عظیم‌المنفعة نماید که یکی از جمله آن، معرفت عقاقیر و حشاشیش و معادن و خواص هر یکی و مقدار قوت هر دوائی و مناسبت آن به هر مزاجی و مقداری معین و غیر اینها - به تفصیلی که در کتب طب مذکور است - مقدور

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۱۹ / هزار و پانصد یادداشت، ص ۳۱۴

بشر نیست.»^۱

□

عامری، دانشمند سنی مذهب قرن چهارم نیز چنین معتقد است: «ابوالحسن محمد بن ابوذر یوسف عامری نیشابوری، در گذشته ۳۸۱ هجری قمری که مشرب فلسفی داشته و با فلسفه یونان آشنا بوده است، در کتاب «الاعلام بمناب الاسلام» با چند دلیل، در صدد اثبات برتری اغراض و اهداف علوم دینی نسبت به سایر علوم برمی‌آید و از این بالاتر معتقد است که همه صنف‌های دانش، مستقیماً از وحی و الهام به دست آمده یا این که حکیمان آن را از آموزشهای پیامبران گرفته‌اند و می‌گویند: پیشوای دانش پزشکی که نامش «اسقلیبوس» است، بر حسب ادعای پیروان او، روانش به آسمان بالا رفته است و از آنجا این علم را گرفته است. همچنین «هرمس» که معلم اول علم نجوم است، با عروج به آسمان از این دانش آگاه شده است و نیز حکیمان هند که در شعبه‌های گوناگون معرفت دارای بصیرتند، از نسبت دادن دانش خود به وحی نبوی یا الهام الهی سرباز نمی‌زنند.»^۲

□

ما تُریدی (م ۳۳۳، ه. ۱)، متکلم مشهور سنی مذهب نیز وحیانی بودن علوم معاش را مورد تأکید قرار داده است:

«به نظر ما تریدی ضرورت وحی الهی فقط به امور دینی محدود نمی‌شود بلکه راهبری آن در بسیاری از امور دنیوی نیز مورد نیاز است. کشف انواع مختلف خوراکی‌ها و داروها، اختراع فنون و صنایع و غیره، همه نتیجه این هدایت الهی است و عقل انسانی از شناخت بسیاری از این

۱- خلاصة الحکمه، ص ۵۶۸

۲- آیین و اندیشه در دام خودکامگی، ص ۲۵۳

امور عاجز است.»^۱ [۴]

□

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه:

«يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَكُمْ قُلَّ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ، فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»^۲

از تو می پرسند که چه چیز برای ایشان حلال شده است؟ بگو پاکي ها و صیدی که به سگان شکاری آموخته اید، از آنچه که خدا به شما آموخته است. پس از صیدی که آن سگان برای شما نگاه داشته اند، بخورید. چنین آمده است:

«عبارت «تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» اشاره به چند مطلب می کند: ...

۲- باید تعلیم و تربیت سگ مطابق با اصول صحیحی باشد که با مفهوم مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ سازگار باشد. ۳- سرچشمه همه علوم، هرچند ساده و کوچک باشد، از ناحیه خداست و ما بدون تعلیم او علمی نداریم.»^۳

پی نوشت ها:

[۱]- انسان وقتی با اتکا به تجربه و کنجکاوی شخصی خود سراغ اکتشافات و اختراعات علمی و فنی می رود، به یکی از نتایج زیردست می یابد:

۱- شبه علم، یعنی گزاره هایی که انطباق با واقعیت نداشته و خطاست. مانند بسیاری از فرضیات و نظریه هایی که بعد از گذشت مدتی، نادرستی آنها آشکار می شود.

۲- علمی که تنها بخشی از واقعیت را می نمایاند و نه همه آن را که این خود می تواند منشأ گمراهی و زیان های فراوانی باشد. بسیاری از اکتشافات و نوآوری های پزشکی جدید از این مقوله است.

۳- علمی که ممکن است به نحوی جامع واقع نما باشد، اما دانشمندان از تبعات کاربردی آن آگاهی لازم را نداشته باشند، مثل آنچه در عرصه فیزیک اتمی رخ

۱- تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۳۷۲

۲- مائده / ۴

۳- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۵

داده است، و یا آنکه فاقد مطلوبیت مورد سفارش شریعت باشد.

[۲]- اگر مقصود مولوی این باشد که مبانی و هسته‌های اولیه علوم و فنون، از وحی بوده است و سپس عقل آدمی بر آنها افزوده است، شاهدی بر صحت این مطلب نداریم. اگر معلم این علوم، انبیا بوده‌اند، دلیلی وجود نداشته است که آنها را ناقص بیاموزند. در آیات و روایات هم کمترین شاهدی بر این مسأله وجود ندارد. البته منکر این مطلب نمی‌توان شد که انسان‌ها قادرند در علوم دخل و تصرف نمایند و مسایلی را بر آن بیافزایند و حتی به کشفیات و اختراعاتی نایل شوند - همان‌گونه که بعد از رنسانس و در تمدن جدید، این اتفاق به نحوه بسیار گسترده رخ داده است - اما همه سخن در این است که رویکرد خودسرانه و فزون‌خواهانه بشر به علوم و فنون، سرانجام به زیان بشر و منجر به بحرانهای گوناگون خواهد شد، همان‌گونه که در تمدن جدید چنین شده است.

[۳]- همان‌گونه که گفتیم مسأله تعلیم انبیا، منحصر به هسته‌های اصلی علوم نیست.

[۴]- غزالی (م ۵۰۵ هـ). نیز علم طب را محصول تعالیم انبیا می‌داند و معتقد است عقلا با سرمایه عقل نمی‌توانند به خواص و کاربرد داروها پی ببرند.^۱

بخش چهارم

دین و علوم جدید

- علوم جدید، محصول فلسفه جدید
- دیدگاه استاد مطهری درباره رویکرد بیکنی به علم
- قرآن و دعوت به مطالعه آفرینش
- مطالعه آیه‌ای طبیعت
- اُطَلِّبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ
- آدمی و تسخیر طبیعت
- طبیعت بستی‌ری رام و آماده برای معیشت انسان

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۱

زودا که آیات خود را در درون و بیرونشان
برایشان بنمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که
آن [خداوند و رسولش] حق است

علوم جدید، محصول فلسفه جدید

ظهور تمدن جدید و گسترش روزافزون اقتدار علمی و تکنیکی
غرب، دیگر جوامع و متفکران آنها را دچار شیفتگی و یا لاقفل، انفعال
روحی و فکری نمود. جوامع اسلامی نیز از این آفت برکنار نماندند.
بسیاری از اندیشمندان مسلمان، بدون توجه به مبانی فکری و فلسفی
تمدن جدید و متاثر از فضاسازی‌های غربی‌ها و به خصوص
مستشرقین [۱]، در کار سازش بین تمدن جدید - به خصوص مظاهر
علمی و فنی آن - با دین برآمدند و با مفروض و مطلوب گرفتن چنین
اقدامی، به تأویل و بازخوانی متون و آموزه‌های دینی پرداختند. «تفسیر
علمی قرآن»، «بی‌اعتبار دانستن روایاتی که بعضاً در تعارض با علوم
جدید بودند»، «ستایش از ترقی و پیشرفت‌های فنی، و اسلام را دین
ترقی دانستن»، «نتار همه ستایش‌های دینی از علم به علوم جدید»،
«جستجوی ریشه پیشرفت‌های فنی، علمی و تکنیکی غرب در تمدن
گذشته اسلامی» و... از جمله تلاشهایی بود که در این مسیر صورت

گرفت و البته محصول این امر، علی‌رغم بسیاری از نیت‌های خالصی که پشت آن بود، چیزی جز انفعال بیشتر و فلج ذهنی و عملی مسلمین در برابر تمدن تکنولوژیک و مهاجم غربی نبود. اسف‌بارتر این که چنین رویکردی، منحصر به علوم و فنون جدید نماند و به الگوهای سیاسی و فرهنگی غرب نیز سرایت کرد و فی‌المثل «جمهوریت»، «دمکراسی»، «نظام پارلمانتاریسم»، «تعدد احزاب»، «آزادی مطبوعات» و... هم عین اسلام و بلکه بعضاً به سرقت رفته از اسلام، قلمداد شد و فقدان آنها در جوامع مسلمان، بر بی‌اطلاعی و یا عمل نکردن مسلمین به آموزه‌های اسلامی حمل گردید!

از جمله نتایج چنین رویکردی به متون و منابع دینی، انبوهی از مشهورات و مسلمات رسوب کرده در اذهان عموم مؤمنین و مسلمین است که با آموزه‌های اصیل دینی، نسبتی موهوم یا مغشوش دارند و ریشه بسیاری از تشنّت‌های ویرانگر فکری سالهای اخیر جهان اسلام از جمله ایران را باید در حاکمیت این مشهورات و مسلمات جستجو کرد. اینک به تناسب موضوع این دفتر، به نقد یکی از این مشهورات می‌پردازیم و میزان نسبت آن را با آموزه‌های اسلامی بررسی می‌کنیم.

بعضی از اندیشمندان مسلمان ظرف یک قرن اخیر، در واکنش به تحولات و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک غرب، مطلوبیت علوم و فنون جدید را مسلم گرفته و آنچه را که در قرآن و روایات، در ستایش از علم و عقل و مذمت از جهل، آمده است، نثار این علوم و فنون کرده، قویاً به مسلمانان توصیه کرده‌اند که به سراغ این علوم رفته و در اخذ و اقتباس آن از غرب، لحظه‌ای تامل و درنگ روا ندارند.

این اندیشمندان در یک تصور ابتدایی، علوم جدید را استمرار منطقی و وجه تکاملی علوم طبیعی سنتی دانسته و کمتر، در مبادی، مبانی و غایات متفاوت علوم جدید و قدیم اندیشه کردند و صرف تشابه در پاره‌ای از موضوعات و مسائل را دلیل بر وحدت جوهری و ماهوی آنها دانستند.

در بررسی مبادی علوم جدید، باید قبل از هر چیز به این نکته اشاره نمود که مهمترین نقطه عزیمت علم جدید، که دستاوردهای عظیم تکنولوژیک به همراه داشت، «میل به استیلا و تسلط بر طبیعت» بود که این خود، ناشی از مبانی جدیدی بود که در غرب پا گرفت و به ظهور مذهب اصالت انسان (اومانیزم)، انجامید.

مفهوم عریان مذهب اومانیزم، خدا انگاری انسان و انتقال صفات خدایی چون خالقیت، قادریت، رازقیت، صانعیت، و... به انسان بود. با ظهور و غلبه اومانیزم، شاهد تولد انسانی هستیم که تعالی و رستگاری را در خضوع و خشوع در برابر خدا و به تبع آن فروتنی در برابر طبیعت و مهرورزی نسبت به دیگر موجودات و اشیا که مخلوقات خداوند و تسبیح گوی او محسوب می شوند، نمی بیند بلکه خود بر اریکه خدایی تکیه زده و مقصودی جز کسب اقتدار، استیلا بر محیط و طبیعت، تمتع بی حد و مرز از دنیا و میل به خلود و جاودانگی در آن ندارد. در چنین فضایی است که مبادی و بنیانهای علم جدید، پیریزی می شود و تعریف «علم» به کلی دگرگون می شود:

«با پیدایش فلسفه جدید غرب، هوایی آمده است که در جانها می نشیند و مردمان را به مقصدی که خود دارد، می رساند. به این معنی که اگر فلسفه جدید نبود، علم جدید هم پیدا نمی شد.»^۱

جوهر علم جدید در این سخن قصار فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) نمایان است که می گفت: Knowledge is power، علم، قدرت است؛ و «کسب علم، برای تحصیل قدرت بر تصرف کردن در طبیعت یعنی تغییر و تبدیل اجسام»^۲

همچنین می گفت: «علوم بر جای خود متوقف مانده است... و سنت و

۱- فلسفه در بحران، ص ۱۱۰ / همچنین ر. ک به: جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۶۴

۲- سیر حکمت در اروپا، ص ۱۱۸

روش مدارس، پیروی شاگردان از استادان است نه پرورش مخترعان و کاشفان... آنچه باید گرفت عمل است نه عقیده، کوشش من این نیست که آیینی نو بیاورم یا عقیده‌ای تأسیس کنم بلکه هم من آن است که فایده‌ای برسانم و قدرتی بیخشم... نمی‌توان بر طبیعت مسلط شد مگر آن که طبیعت زیر فرمان ما باشد. اگر از قوانین طبیعت آگاه شدیم، بر آن فرمانروا خواهیم گشت، در صورتی که اکنون به علت جهل و نادانی، برده آن هستیم. علم، راهی است به سوی مدینه فاضله... [باید] بطور کلی، خاک دور و بر ریشه علوم را بکنیم و زیر و رو کنیم.»

ویل دورانت پس از نقل این مطالب در کتاب «تاریخ فلسفه»، می‌نویسد: «اینجاست که نخستین بار صدا و آهنگ دانش نو به گوش می‌رسد.»^۱

بیکن و دیگر بنیان‌گزاران فلسفه جدید غرب، متفکران قرون وسطی و فلاسفه متافیزیک و علمای دینی را، از این بابت که برای علم، شأن تفسیر و تعبیر عالم و ادراک حقایق ماورایی، قائل بودند و علوم طبیعی را از این جهت که ماده و طبیعت را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در مرتبتی پایین‌تر از الهیات قرار می‌دادند و با عنوان علوم اخس (در برابر علوم اشرف) از آن یاد می‌کردند، مورد حمله و استهزاء قرار می‌دهند و اعلام می‌کنند که از این پس باید راه جدیدی در علم گشود و اگر گذشتگان، علم را برای تفسیر و تعبیر عالم می‌خواستند، ما باید علم را برای تغییر عالم بخواهیم.

دیدگاه استاد مطهری درباره رویکرد بیکنی به علم

استاد مطهری؛ در این باره می‌نویسد:

«در حدود چهار قرن پیش، یعنی در قرن شانزدهم، تحولی در علم و

۱- تاریخ فلسفه، ص ۱۶۷ و ۱۳۹

منطق پیدا شد و دو نفر از فیلسوفان بزرگ جهان که یکی انگلیسی (بیکن) و دیگری فرانسوی (دکارت) است، پیشرو علم جدید خوانده شدند. بالخصوص بیکن، نظری در باب علم دارد که این نظر، همه نظریات گذشته را دگرگون کرد. ... قبل از بیکن، اکابر بشر اعم از فلاسفه - بالخصوص ادیان - علم را در خدمت حقیقت گرفته بودند نه در خدمت قدرت و توانایی؛ یعنی وقتی انسان را تشویق به فراگیری علم می‌کردند، تکیه‌گاه این تشویق این بود که ای انسان، عالم باش! آگاه باش! که علم، تو را به حقیقت می‌رساند، علم وسیله رسیدن انسان به حقیقت است، و به همین دلیل، علم، قداست داشت، یعنی حقیقتی مقدس و مافوق منافع انسان و امور مادی بود. بیکن نظر جدیدی ابراز کرد و گفت: اینها برای انسان سرگرمی است که دنبال علم برود برای این که می‌خواهد حقیقت را کشف کند، انسان علم را باید در خدمت زندگی قرار دهد، آن علمی خوب است که بیشتر به کار زندگی انسان بخورد، آن علمی خوب است که انسان را بر طبیعت مسلط کند، آن علمی خوب است که به انسان توانایی بدهد. این بود که علم، جنبه آسمانی خودش را به جنبه زمینی و مادی داد، یعنی مسیر علم و تحقیق عوض شد و علم در مسیر کشف اسرار و رموز طبیعت افتاد، برای این که انسان بیشتر بر طبیعت مسلط شود و بهتر بتواند زندگی کند و به عبارت دیگر، رفاهش را بهتر و بیشتر فراهم کند. البته این نظریه، از یک نظر خدمت بسیار بزرگی به بشریت کرد، چرا که علم در مسیر کشف طبیعت، برای تسلط انسان بر طبیعت و بهره‌مند شدن او از طبیعت افتاد و از این نظر بسیار خوب بود. [۲] اما در کنار این، علم دیگر آن قداست و والایی و مقام مقدس و طهارت خود را از دست داد. در تحصیلات جدید که ادامه همان روش بیکن است، اصلاً مسئله تعلیم و تعلم، آن قداست خود را به کلی از دست داده است. یک دانشجو وقتی تحصیل می‌کند، تحصیل برای او یک عامل مقدماتی برای زندگی است. طبق این روش، دیگر فرقی نیست بین این که یک انسان در مدرسه و دانشگاه درس بخواند برای این که فردا دکتر و مهندس شود و یک زندگی

خوب فراهم کند و یا این که در بازار، شاگرد یک تاجر و یا یک عطار و بقال بشود. او دنبال پول می‌دود و آن دیگری هم دنبال پول می‌دود. بیکن گفت: علم برای قدرت و در خدمت قدرت، دانایی برای توانایی نه برای چیز دیگر. این نظریه در ابتدا اثر بد خودش را ظاهر نکرد ولی تدریجاً که بشر از علم، فقط توانایی و قدرت می‌خواست، به جایی رسید که همه چیز در خدمت قدرت و توانایی قرار گرفت. الان چرخ دنیا بر این اساس می‌گردد که علم به طور کلی در خدمت قدرت‌هاست. هیچ وقت در دنیا، علم به اندازه امروز، اسیر و در خدمت زورمندان و قدرت‌مندان نبوده است و علمای تراز اول عالم، اسیرترین و زندانی‌ترین مردم دنیا هستند. عالم‌ترین فرد، مثلاً آقای انیشتن است ولی انیشتن در خدمت کیست؟ در خدمت روزولت. انیشتن نوکر آقای روزولت است و نمی‌تواند نباشد. راهی که بیکن طی کرد، خواه‌ناخواه به آنچه که ماکیاول گفته است، منتهی می‌شود.^۱

برتراند راسل نیز درباره تغییر جهت و سیر علم از عشق به حقیقت، به میل به قدرت و سلطه بر طبیعت، توصیف گویایی دارد:

«علم در آغاز، مرهون وجود کسانی بود که عاشق جهان بودند. آنان زیبایی ستارگان و دریا و جمال نسیم و کوه‌ها را ادراک می‌کردند و چون عاشق آن‌ها بودند، فکرشان معطوف به آنها بود و می‌خواستند آنها را بهتر از آنچه یک تفکر ساده و سطحی فهمیده می‌شود، بشناسند. جهان به گفته هراکلیتوس «آتش جاویدانی است که شعله‌های تازه‌ای از یک سوی آن سر برمی‌آورد و از سوی دیگر شعاع‌هایش به افول می‌گراید». تحرک علمی امروز نیز بقایای عشق ایشان است که قدم به قدم با پیشرفت علم، انگیزه عشق به تدریج ضعیف شده و انگیزه قدرت که نخست دنباله‌رو قافله علم بود، به برکت پیروزی پیش‌بینی نشده خود، مقام سرکردگی یافته است.

۱- تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۳۴-۱۳۱ (با اندکی تلخیص)

عشاق طبیعت محروم شده و دشمن طبیعت به پاداش رسیده است. فیزیک با هر قدمی که به پیش برداشته، ما را به تدریج از شناخت چیزی که آن را ماهیت جهان طبیعت می‌نامیم، محروم‌تر کرده است. علم که در آغاز پیرو حقیقت بود، اینک با آن سر جدال دارد. بدین ترتیب هر قدر که به عنوان عاشق از دنیا دوری‌گیریم، همان اندازه به عنوان صاحب فن‌آوری بر آن چیره می‌شویم.^۱

اکنون باید دید چنین رویکردی به علم، چه نسبتی با تلقی دین از علم دارد و آیا توصیه‌های قرآن به مطالعه و تدبّر در آفرینش، نظر به چنین علمی دارد؟^۲

قرآن و دعوت به مطالعه آفرینش

به سراغ آیات قرآنی - که به عنوان مؤید و توصیه‌کننده به علوم جدید مورد استناد قرار گرفته‌اند - می‌رویم تا ببینیم آیا این آیات، توصیه به «علم معطوف به قدرت و تصرف در طبیعت» کرده‌اند و از مسلمین و مؤمنین خواسته شده است که در زمین و آسمان و ابر و باد و مه و خورشید و فلک، مطالعه کنند تا بر تصرف در طبیعت قادر شوند و دنیایی توسعه یافته‌تر بسازند؟

آیات قرآنی فراوانی، توصیه به مطالعه، تفکر و تدبّر در طبیعت کرده‌اند که ما ابتدا اهمّ آنها را در زیر نقل کرده و سپس به بررسی آنها می‌پردازیم:

انّ فی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لآیَاتٍ لِّأُولِی الْأَبْصَارِ ه الذّٰلِکَ لِیَذِکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَكَّرُوْنَ فِی

۱- جهان‌بینی علمی، به نقل از: کتاب فلسفه، دوره پیش‌دانشگاهی، ص ۶۴ (با اندکی تلخیص)

۲- برای اطلاع بیشتر درباره ماهیت علوم جدید رک. به: انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدد) / جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۶۴، فصل علم و تکنولوژی جدید

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱
 در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز،
 مایه‌های عبرتی برای خردمندان است. همان کسانی که خداوند را ایستاده
 و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین
 می‌اندیشند که پروردگارا! این را بیهوده نیافریده‌ای، پاکا! که تویی، ما را
 از عذاب دوزخ در امان بدار.

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا
 ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ
 نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۲ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي
 حَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ^۳

و او کسی است که بادهای را پیشاپیش رحمتش [باران] مژده بخش
 می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارد، آن را به سوی سرزمینی
 پژمرده برانیم و از آن، آب [باران] فرو فرستیم و به آن، هر میوه‌ای
 برآوریم. مردگان را [نیز] بدینسان برانگیزانیم، باشد که پند گیرید. و زمین
 پاک، گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید و آن چه پلید است جز
 [حاصلی] ناچیز بر نیاید، بدینسان آیات [خود] را برای سپاسگزاران، گونه
 گون بیان می‌داریم.

قُلْ انظُرُوا ماذا في السموات و الأرض و ما تُغني الآيات و التذر عن
 قوم لا يؤمنون^۳

بگو! بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ و نشانه‌های عبرت‌انگیز و
 هشدارها سودی به حال قومی که ایمان نمی‌آورند، ندارد.

۱- آل عمران / ۱۸۹

۲- اعراف / ۵۶-۵۷

۳- یونس / ۱۰۱

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ؕ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ ؕ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا
نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ؕ وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى ١

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها
کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون
برآوردیم. بخورید و چارپایانتان را بچرانید که در این، مایه‌های عبرت
برای خردمندان است. از آن خاک، شما را آفریده‌ایم و به آن بازتان
می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم و همه پدیده‌های شگرف
خویش را به او نمایانندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٢

آیا ننگریسته‌ای که کشتی‌ها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما
آیات خویش بنمایاند؟ بی‌گمان در این، برای هر شکیبای شاکری
مایه‌های عبرت است .

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ
الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ
لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٣

و خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها و نیز آن را که نمرده است در
خوابش می‌گیرد، سپس آن را که مرگش را رقم زده است، نگاه می‌دارد
و دیگری را تا زمان معین گسیل می‌دارد، بی‌گمان در این امر برای

۱- طه / ۵۶-۵۳

۲- لقمان / ۳۱

۳- زمر / ۴۲

اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است.

أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ۝ وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۝ تَبَصَّرَةٌ وَذَكَرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۝ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ۝ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ^۱

آیا به آسمان فرازشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را برافراشته‌ایم و آن را آراسته‌ایم و هیچ خللی ندارد. و زمین را گسترانده‌ایم و در آن کوهها را در انداخته‌ایم، و در آن از هر گونه خرمی رویانده‌ایم. برای روشنگری و یادآوری هر بنده اهل انابت. و از آسمان آبی پربرکت فرو فرستادیم، آنگاه بدان بوستانها و دانه درودنی رویانده‌ایم. و درخت خرماي بلند بالا که میوه تو بر تو دارد تا روزی بندگان باشد و بدان سرزمینی پژمرده را زنده کردیم، رستاخیز هم همین گونه است.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ۝ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۲

و در زمین، مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. و نیز در وجود

خودتان، آیا نمی‌نگرید؟

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۝ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۝ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۝ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ^۳

پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت و سینه‌ها بیرون آید. بی گمان او بر بازگرداندن وی تواناست.

۱- ق / ۱۲-۷

۲- ذاریات / ۲۱-۲۰

۳- طارق / ۹-۶

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۚ وَاللَّيْلِ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۚ وَاللَّيْلِ الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۚ وَاللَّيْلِ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ۚ فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ ۚ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ۚ إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ۚ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۚ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۚ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ^۱

آیا در شتر نمی‌نگرند که چگونه [بدیع] آفریده شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوهها که چگونه برقرار گردیده است؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس اندرز ده که همانا تو اندرز گویی. [و] به آنان مسلط نیستی. مگر کسی که روی برتابد و کفر پیشه کند. که خداوند او را به عذابی سهمگین عذاب کند. بی گمان بازگشت آنان به نزد ماست. سپس حساب آنان با ماست.^۲

مطالعه آیه‌ای طبیعت

باتأمل در آیات فوق به نکات زیر رهنمون می‌شویم:

الف: خداوند از مظاهر خلقت و طبیعت، با عنوان آیه و آیات، یاد کرده است. آیه در لغت به معنای نشانه و عبرت است. در واژه نامه مجمع البحرین در توضیح آیه چنین آمده است:

«آیه و هی العبرة، والایات: العلامات، و فی الصحاح الجوهری: الایة: العلامة»^۳

آیه به معنای عبرت است و آیات یعنی نشانه‌ها، و در صحاح جوهری، برای آیه معنای نشانه ذکر شده است.»

۱- غاشیه / ۲۶-۱۷

۲- همچنین نگاه کنید به: انعام / ۱۰۰-۹۸، یونس / ۹-۶، نحل / ۱۹-۱۱ و ۷۳-۶۸ و ۸۶-۸۲، نمل / ۸۶، روم / ۲۷-۲۰، سبأ / ۹، جاثیه / ۵-۳ و ۱۳-۱۲

۳- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۱ / همچنین رک به: الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۷۵ / لسان العرب، ج ۱۴، ص ۶۱

باتوجه به معنای لغوی «آیه»، در می‌یابیم که مظاهر خلقت و طبیعت، از این جهت که نشانگر حقیقتی دیگر هستند و مایه عبرت و پندآموزی، مورد سفارش به مطالعه و تفکر قرار گرفته‌اند و نه به عنوان موضوعی مستقل و یا به مقصود استفاده و بهره برداری از طبیعت.

با توجه به آیات قرآن در می‌یابیم که خداوند دو گونه کتاب دارد: ۱- کتاب تشریح (قرآن) ۲- کتاب تکوین (طبیعت)، و هر دو کتاب، شامل آیات فراوان و متعددی هستند و همانگونه که خداوند مؤمنین را به تلاوت و مطالعه و تدبیر در آیات کتاب تشریح، فراخوانده، به تدبیر و تفکر در آیات کتاب تکوین نیز دعوت کرده است و مقصود از تدبیر در هر دو دسته از آیات هم چیزی جز خداشناسی، معاد باوری، سیاسگراری، انابه به درگاه خداوند و پرهیزگاری نیست. در آیات آغازین سوره رعد، به هر دو کتاب تشریح و تکوین اشاره شده است:

المَرَّة تَلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۚ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱

الف، لام، میم، را، این آیات کتاب آسمانی است و آنچه از پروردگارت به تو نازل شده است، راست و درست است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. خداوند کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت، و خورشید و ماه را رام کرده است که هر یک تا سرآمدی معین، روان است. [همو] کار [و بار]

جهان را تدبیر می‌کند و آیات [خویش] را روشن بیان می‌دارد. باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید. او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و رودهایی پدید آورد و در آن از هر بار و بری زوجی دوگانه آفرید، شب را به روز [و روز را به شب] می‌پوشاند، بی‌مان در این، برای اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است.

ب: در مطالعه و تدبیر در آیات و نشانه‌ها، نباید در آیه و نشانه، متوقف ماند، بلکه باید از آن عبور کرد و به صاحب نشانه و مدلول و مقصود نشانه رسید. در «عبرت»، که یکی از معانی آیه است، مفهوم عبور و گذشت، نهفته است و در مواردی نیز در قرآن به جای «آیه»، از لفظ «عبرة» استفاده شده است:

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ^۱

و خداوند شب و روز را می‌گرداند [و پیاپی می‌آورد] بی‌گمان در این امر مایه عبرتی برای دیده‌وران است.

ج: در آیه ۱۰۱ سوره یونس، مشاهده کردیم که واژه «آیات و نذر»، مترادف یکدیگر ذکر شده‌اند و این به خوبی، نشانگر مفهوم «مطالعه آیه‌ای طبیعت» است. یعنی مظاهر خلقت به مثابه بیدارباشی (انذار) بر وجود خداوند و معاد و بهشت و جهنم و... به شمار می‌روند و باید از این جهت، مورد مطالعه و تفکر قرار گیرند.

د: در سوره فصلت، تصریح شده است که مقصود از ارائه آیات در آفاق و انفس (و به تبع آن مقصود از توصیه به مطالعه آنها)، اثبات حقانیت خداوند است:

سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۲

زودا که آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که آن [خداوند و رسولش] حق است.

۱- نور / ۴۴

۲- فصلت / ۵۳

۵: مطالعه و تدبیر آیه‌ای و عبرت‌آموز طبیعت، برای همگان مقدور و میسر است و تنها کافی است که انسان‌ها با انگیزه لازم به این امر، روی بیاورند و به تفکر در مخلوقات خداوند بپردازند. البته اطلاع از علوم طبیعی می‌تواند ما را به شناختی عمیق‌تر و مؤثرتر رهنمون باشد، اما این امر، منوط به ظهور علوم جدید نیست و علوم طبیعی و حیوانی قدیم به اندازه کافی در این جهت غنا داشته‌اند و اگر واقعاً علوم جدید، پیش شرط مطالعه و تدبیر مطلوب (آنگونه که راهگشای توحید و معاد و... است)، در آیات تکوین باشند، معنی آن این است که تا قبل از رنسانس و ظهور علوم جدید، همه امتهای و موحدان و مؤمنان، از تدبیر و تفکر مطلوب در خلقت، محروم بوده‌اند و تنها در چند قرن اخیر، انجام این تکلیف الهی میسر شده است! و این ذهنیت، البته ناشی از پذیرش نظریه ترقی و تکامل است و الا هیچ ذهن سلیمی نمی‌تواند ملتزم به این نتیجه شود، زیرا نه گذشتگان از تفکر و تدبیر مطلوب در کتاب تکوین محروم بوده‌اند و نه عالمان و دانش پژوهان علوم جدید عموماً سودای چنین تکلیفی را دارند.

و: شاید نتوان منکر شد که برخی از علوم جدید مثل فیزیک، مطالب اعجاب آور جدیدی را عرضه کرده‌اند که می‌تواند برای طالبان تدبیر در خلقت و طبیعت، مغتنم باشد اما باید گفت چنین دستاوردهایی در قبال خسارت‌های نظری و عملی‌ای که این علوم بر بشریت تحمیل کرده‌اند، استثنا و عَرْضی به شمار می‌آیند و نفع قلیل نمی‌تواند توجیه‌گر ضرر کثیر باشد، همانگونه که خداوند در قرآن با اذعان به نفع قلیل شراب و قمار، می‌فرماید: «و اثمهما اکبر من نفعهما» و حکم به تحریم این دو می‌دهد. درست است که کشف اجزای یک اتم، می‌تواند بر شگفتی انسان نسبت به خلقت بیفزاید اما همین کشف، موجب ساخت بمب اتم می‌شود و این‌گونه که زمین را در معرض ویرانی و فاجعه قرار می‌دهد. در ارزیابی علوم و فنون جدید، باید برآیند نهایی آن را مورد توجه قرار داد و نمی‌توان با دست گذاشتن بر بعضی از نتایج جزئی مثبت، حکم به مطلوبیت ذاتی آن داد.

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ

ز: و اما در باره احادیثی چون: «اطلبوا العلم و لو بالصین» باید گفت که واژه علم در چنین روایاتی، مطلق نیست و «ال» در «العلم»، الف و لام جنس و استغراق که به مفهوم هر علمی باشد، نیست بلکه الف و لام «عهد» است، یعنی علم معهود و مطلوب دین را - که ویژگی‌ها و ماهیت چنین دانشی در دیگر روایات و آیات قرآنی بیان شده است - هر کجا یافتید، بیاموزید، گرچه این آموختن، مستلزم طی مسافتهای دور و دراز باشد.

ذکر «چین»، بیانگر نهایت اهتمام دین اسلام به علم مطلوب است، یعنی همان علمی که موجب خشیت و خضوع در برابر خداوند می‌شود و یا علمی که مربوط به معاش است و از وحی و انبیای الهی نشأت گرفته است، نه آن که بلاد کفر می‌توانند منشأ و مصدر علم مطلوب باشند.

همانگونه که روایت امام صادق علیه السلام: أُطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ^۱ (دانش بجوید ولو با فرو رفتن در اعماق دریاها) بیانگر اهمیت علم مطلوب است، نه آن که فی‌المثل نظر به علم غواصی داشته باشد. ضمن آن که تعبیر «ولو بالصین» یا «ولو بلغ الصین» تعبیر رایجی در آن روزگار و کنایه از نهایت مسافت بوده است، مثل این روایت:

وَالرَّجُلُ يَذْكُرُ بَعْدَ مَا قَامَ وَتَكَلَّمَ وَ مَضَى فِي حَوَائِجِهِ أَنَّهُ أَمَّا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْعَتَمَةَ وَالْمَغْرِبَ قَالَ [الصادق عليه السلام]:
يَبْنِي عَلَى صَلَوَاتِهِ فَيَتَمُّهَا وَلَوْ بَلَغَ الصِّينَ وَلَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ^۲

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فردی بعد از آن که نمازش را به پایان برد، برخاست، سخن گفت و به دنبال کار خود رفت؛ ناگاه به یاد آورد که تنها دو رکعت از نماز ظهر، عصر، عشاء و یا مغرب را به جا آورده است و نماز را سلام داده است، در این صورت چه باید کند؟ امام

۱- بحارالانوار؛ ج ۷۵، ص ۲۷۷

۲- وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۳۱۲

علیه السلام فرمود: همان نماز را تمام می‌کند و لازم نیست نمازش را دوباره از آغاز بخواند ولو آن که تا چین رفته باشد.^۱

تعبیر ولو بالصین یا ولو بَلَّغَ الصین، هیچ مفهومی فراتر از «نهایت مسافت» ندارد.

ضمناً باید توجه داشت که تعمیم روایات معدودی چون «أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصین» به هر علم و هر منبع و سرچشمه‌ای از علم، با روایات فراوانی که منبع مشروع «علم» را منحصر به وحی و اهل البیت: می‌دانند، تعارض پیدا خواهد کرد و طبق اصول و قواعد جمع بین احادیث، باید روایات را به گونه‌ای معنا کرد که چنین تعارضی رخ ندهد و در نهایت اگر هم تعارض مرتفع نگردد، روایات ضعیف‌تر (از جهت کمیت، دلالت و سند) تحت الشعاع، روایات قوی‌تر قرار خواهند گرفت.

اینک به نقل چند روایت می‌پردازیم که علم حقیقی و منبع مشروع و انحصاری آن را خاندان وحی و اهل البیت: و کسانی که حامل علوم آنها هستند، می‌داند:

قال الصادق علیه السلام: ... فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنَ يَمِيناً وَ شَمَالاً فَوَاللَّهِ
مَأْيُوجِدُ الْعِلْمَ الْأَهْنَأُ^۲

امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند اگر حسن [بصری] به چپ و راست [عالم] برود، علم را جز در این خانه [اهل البیت] نخواهد یافت.

قال الكاظم علیه السلام: لا علمَ لِأَمِنَ عَالَمٍ رَبَّانِي^۳

۱- البته فقها براساس این روایت، فتوا نمی‌دهند زیرا روایات متقن دیگر، چنین نمازی را باطل دانسته و اعاده را لازم می‌دانند.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۹ / کافی، ج ۱، ص ۵۱ / الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۹ / وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹

۳- کافی ج ۱، ص ۱۷ / تحف العقول، ص ۳۸۷ / وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹

امام کاظم علیه السلام: دانش [حقیقی] جز نزد عالم ربّانی نیست
 قال علی علیه السلام: أَلْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ
 أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ^۱

امام علی علیه السلام: دانش نزد اهلش ذخیره است و شما باید آن
 را از اهلش بجویید.

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ تَعَلَّمَ بِأَبَاٍ مِنْ أَعْلَمَ عَمَّنْ يَثِقُ
 بِهِ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ يُصَلِّيَ أَلْفَ رُكْعَةٍ^۲

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: هرکس فرازی از دانش را
 از کسی که به [صلاحیت علمی و معنوی] او اطمینان دارد، بیاموزد، بهتر
 از آن است که هزار رکعت نماز مستحبی بخواند.

قال علی علیه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ:
 طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ وَ اقْتَبِسُوهُ مِنْ
 أَهْلِهِ^۳

امام علی علیه السلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
 می فرمود: دانش پژوهی بر هر مسلمان واجب است، پس دانش را از منابع
 واقعی و اهلش بجویید.

قال علی علیه السلام: يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ أَلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا^۴
 امام علی علیه السلام: ای کمیل، دین و دانشات را جز از ما مگیر

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۰ / تحف العقول، ص ۱۹۹ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۵ / وسائل
 الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۵

۲- وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۷

۳- الامالی (طوسی)، ص ۴۸۸ / عدّة الداعی، ص ۶۳ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱ /
 وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۹

۴- تحف العقول، ص ۱۷۱ / بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۷ / وسائل الشیعة، ج ۲۷ / ص ۳۰

تا در زمره ما باشی.

قال الباقر عليه السلام لسلمة بن كهيل و الحكم بن عتيبة: شَرِّقًا و غَرَبًا فَلَاتَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۱
امام باقر عليه السلام خطاب به سلمة بن كهيل و حكم بن عتيبة: اگر به شرق و غرب بروید، به دانش صحیح دست نمی‌یابید مگر آنچه از نزد ما اهل البيت صادر شده باشد.

عن الباقر عليه السلام في قول الله - عَزَّ وَجَلَّ - : «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ^۲
راوی از امام باقر عليه السلام می‌پرسد: مقصود از «غذا» در آیه شریفه که می‌فرماید: انسان باید به غذایش بنگرد، چیست؟ امام عليه السلام می‌فرماید: یعنی انسان باید بنگرد که دانش‌اش را از چه کسی می‌گیرد؟ [یعنی انسان نمی‌تواند خوراک فکری و علمی‌اش را از هر منبعی جز اهل آن بگیرد]

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ و مُتَعَلِّمٍ و غُثَاءٍ، فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ، و شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ و سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ^۳
امام صادق عليه السلام: مردم سه گروه‌اند: دانشمند، دانش‌پژوه و خاشاک [گمراه]؛ دانشمند، ما [اهل البيت] هستیم، دانش‌پژوه، شیعیان و پیروان ما و خاشاک، بقیه مردم.

قال الصادق عليه السلام: يا يُونسُ انْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۰ / کافی، ج ۱، ص ۳۹۹ / بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۴۳
۲- المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۰ / کافی، ج ۱، ص ۵۰ / الاختصاص، ص ۴ / بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۵
۳- بصائر الدرجات، ص ۲۸ / کافی، ج ۱، ص ۳۴ / الخصال، ص ۱۲۳ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۸

أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَنَا وَرَثْنَا وَأُوتِينَا شَرَعَ الْحِكْمَةِ وَفَصَلَ الْخُطَابِ^۱

امام صادق علیه السلام: ای یونس! اگر طالب دانش صحیح هستی، تنها نزد ما اهل البیت: است. میراث دار حکمت الهی و نبوی صلی الله علیه و آله و فصل الخطاب [سخن نهایی و حق] ما هستیم.

قال الباقر علیه السلام: كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ^۲

امام باقر علیه السلام: هر [حکم و دانش]ی که از خانه ما [اهل البیت] صادر نشده باشد، باطل است.

قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله: أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ [الْعِلْمِ]^۳ وَ

عَلَى بَابِهَا وَ لَنْ تُؤْتَى الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ^۴

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: من، شهر حکمت و دانش هستم و در آن علی علیه السلام است و به شهر جز از آن نباید وارد شد.

مشاهده می‌کنیم که روایات فوق - و دهها روایت دیگر - با صراحت، تنها منبع و مأخذ مشروع علم واقعی و حقیقی را خاندان وحی و اهل البیت: می‌دانند و مؤمنین مجاز نیستند برای کسب دانش، در خانه هر کس بروند و به هر جا سرک بکشند. بر این اساس، معنای روایت

۱- کفایة الاثر، ص ۲۵۸ / بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۷۲

۲- بصائر الدرجات، ص ۵۳۱ / الاختصاص، ص ۳۱ (به جای «فَهُوَ بَاطِلٌ» فَهُوَ وَبِالِ «است) / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۷۵ / الحق المبین، ص ۵ (به جای «كُلُّ مَا»، كُلُّ علم است)

۳- در بعضی نقل‌های دیگر به جای کلمه «الحکمة»، «العلم» آمده است.

۴- الخصال، ص ۵۷۴ / الامالی (صدوق)، ص ۴۲۵ / تحف العقول، ص ۴۳۰ / الامالی (طوسی)، ص ۵۵۹ / الارشاد، ص ۳۳ / بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۰ / تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» جز این نیست که دانش حقیقی را بجویید اگر چه مجبور شوید برای آن مسافتی طولانی را طی نمایید و فی‌المثل برای یافتن عالم حقیقی - که حامل علوم اهل‌البیت علیهم‌السلام است - تا کشور چین سفر کنید.

و اما برای تکمیل این مبحث مهم باید به چند روایتی که توصیه به اخذ «حکمت» از هر کسی حتی فرد منافق و گمراه، می‌کنند، نیز اشاره نماییم و مقصود واقعی آنها را توضیح دهیم:

قال علی علیه السلام:

خُذِ الْحِكْمَةَ أَيْ أَتَتَكَ فَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنَ الْحِكْمَةِ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلِجَ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَسْكُنَ إِلَى صَاحِبِهَا^۱ [حتی تخرج فتسكن الى صواحباها في صدر المؤمن^۲

امام علی علیه‌السلام: حکمت را هر جا که یافتی، بگیر، زیرا [گاهی] سخنی حکمت‌آمیز در سینه منافق خلجان دارد تا اینکه از سینه‌اش بیرون آمده و به صاحب اصلی‌اش [که مؤمن است] برسد.

- الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّقَاقِ^۳

- حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را بگیر حتی از منافق‌ها. از این دو روایت که در منابع شیعه و سنی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده است، دو مطلب دریافت می‌شود:

۱- حکمت و معرفت حقیقی، اختصاص به اهل ایمان دارد ولی

۱- الامالی (طوسی)، ص ۶۲۵ / شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۲۸ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷

۲- در نهج‌البلاغه عبده (ج ۴، ص ۱۸) به جای «تسكن الى صاحبها» عبارت «حتی تخرج فتسكن الى صواحباها في صدر المؤمن» آمده است.

۳- نهج‌البلاغه عبده، ج ۴، ص ۱۸ / کافی، ج ۸، ص ۱۶۷ / تحف‌العقول، ص ۲۰۱ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷

ممکن است نزد افراد غیرمؤمن نیز یافت شود اما یافت شدن حکمت نزد غیرمؤمنان، همیشگی و به عنوان یک قاعده نیست بلکه گاهی چنین است و متعلق به آنها نبوده و نزد آنان عاریه است تا آن که به صاحب واقعی‌اش یعنی مؤمن برسد.

۲- حضرت علی علیه السلام توصیه به اخذ «حکمت» از منافقان و گمراهان کرده است و عمل به این سفارش در صورتی برای یک فرد میسر است که قبلاً «حکمت‌شناس» باشد و با «میزان» بتواند «حکمت» را از «جهالت» تشخیص دهد و این هنگامی مقدور است که شخص بنای معرفتی و اعتقادی‌اش را از کانون اصلی و انحصاری علم و حکمت که «کتاب و عترت» است، ساخته باشد و به محک و میزان تشخیص «سره» از «ناسره» مجهز شده باشد.

و اما در پاسخ به این سؤال که چگونه ممکن است فردی منافق و گمراه، سخنی حکمت‌آمیز بگوید، باید بگوییم که این سخن حکمت‌آمیز ممکن است ناشی از عقل فطری و خدادادی او باشد که خداوند در نهاد همه انسان‌ها تعبیه کرده است مثل آن که فرد گمراهی درباره زشتی ظلم و نیکی عدالت سخنی بگوید و به مصادیق تازه‌ای از آنها اشاره کند و یا آن که ممکن است این سخن حکمت‌آمیز از منبعی الهی - کتب آسمانی، سخنان انبیاء و معصومین علیهم السلام - اخذ شده باشد و از دیده یک مؤمن پنهان مانده باشد، اما این فرض که فردی گمراه، منافق و یا کافر سخنی حکمت‌آمیز را ابداع کرده باشد و مهمتر اینکه بنیانگذار بنای علمی و معرفتی‌ای حقیقی باشد، منتفی است و روایاتی که ذکر آنها گذشت، چنین مسأله‌ای را نفی می‌کنند.

ح: از دیگر ادله این مطلب - که مقصود قرآن از تدبّر در طبیعت، مطالعه آیه‌ای است - ذکر تعابیری چون: «لایات لقوم یوقنون»، «لقوم یؤمنون»، «لقوم یسمعون»، «لقوم یدکرون»، «لقوم یتقون» و «لکل صبار شکور»، در انتهای آیات مورد بحث است و شاهدهی گویا بر این مطلب

که تعبیری چون: «لایات لقوم یعقلون»، «لقوم یعلمون» و «لقوم یتفکرون» نیز با تعبیر فوق‌الذکر هم‌افق بوده و مقصود، تعقل و تفکر در مسائلی چون توحید و معاد است، نه کشف فرمولهای فیزیکی یا شیمیایی و تصرف در طبیعت.

ط: خداوند از عدم تعقل و تفکر در آیات الهی و بی‌اعتنایی به آنها، با تعبیری چون استکبار، تکذیب، انکار و کفر به آیات، یاد می‌کند و این خود، شاهدی دیگر بر غایت آیه‌ای و عبرت‌آموز تفکر در طبیعت و آیات تکوین است:

ان فی السموات و الارض لآیات للمؤمنین ه و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون ه و اختلاف اللیل و النهار و ما أنزل الله من السماء من رزق فأحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریح آیات لقوم یعقلون ه تلک آیات الله تتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون ه ویل لکل آفاک ائیم ه یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبراً کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم^۱

بی‌گمان در آسمان‌ها و زمین مایه‌های عبرتی برای مؤمنان هست. و نیز در آفرینش‌تان و جانورانی که [در زمین] می‌پراکند، برای اهل یقین، مایه‌های عبرت است ه و در بی‌یکدیگر آمدن شب و روز و هر روزی‌ای که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و زمین را پس از پرمردنش بدان زنده داشته است و در گرداندن بادها، مایه‌های عبرتی برای خردمندان است. این آیات الهی است که به حق بر تو می‌خوانیمش، پس به کدامین سخن بعد از خداوند و آیات او ایمان می‌آورند؟. وای بر هر دروغزن گناهکاری که آیات الهی را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود، سپس متکبرانه در شیوه خود سماجت می‌ورزد، گویی آنها را نشنیده است، پس

او را از عذاب دردناک خبر ده.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ۝ كُلُّوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ۝ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا
نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ۝ وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى^۱

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون برآوردیم. بخورید و چارپایانتان را بچرانید، که در این مایه‌های عبرت برای خردمندان است ۰ از آن [خاک] شما را آفریده‌ایم، و به آن بازتان می‌گردانیم، و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم. و همه پدیده‌های شگرف خویش را به او نمایانندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمَنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ^۲

آیا ننگریسته‌ای که کشتی‌ها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما از آیات خویش بنمایاند، بی‌گمان در این برای هر شکیبای شاکری مایه‌های عبرت است. و چون موجی سایبان وار آنان را فراگیرد، خداوند را در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارند، به دعا می‌خوانند، آنگاه چون آنان را برهاند و به خشکی برساند، بعضی از ایشان میانه رو [و درستکارند و بعضی کجرو] و جز غدار ناسپاس کسی منکر آیات ما نمی‌شود.

۱- طه / ۵۶-۵۳

۲- لقمان / ۳۲-۳۱، همچنین رک به غافر / ۶۳-۶۱

اگر مقصود از تعقل و تفکر در آیات، مطالعه تجربی طبیعت و کشف قوانین علمی برای پیشرفت و توسعه بود، باید از عدم تعقل و تفکر این چینی، با واژه‌هایی چون: تنبلی، خمودی، جمود، جهل، عقب ماندگی و... یاد می‌شد، نه با تعابیری چون تکذیب، انکار، کفر و استکبار.

□

و اما ذکر چند روایت در این موضوع نیز می‌تواند، روشنگر باشد:

قال الباقر علیه السلام: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» فَمَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَدَوْرَانِ الْفَلَكَ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ، عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى^۱

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «و هر کس در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا خواهد بود» فرمود: اگر کسی آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و چرخش گردون باخورشید و ماه و [دیگر] نشانه‌های شگفت، راهنمای او به این امر نباشد که در ورای این نشانه‌ها، خالق بزرگتر از آنها قرار دارد، بی‌گمان او در آخرت نیز کور خواهد بود.

قال علی علیه السلام: وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنَ الْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ وَ الْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ، أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ اتَّقَنَ تَرْكِيْبَهُ وَ خَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ، أَنْظَرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صَعْرِ جُتَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْبَتِهَا لَا تَكَادُ تَنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرِكِ الْفِكْرِ... فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَاجْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ تَفَجَّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةَ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ الْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ،

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸

فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَقْدَرَّ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ^۱

امام علی علیه السلام: و اگر [مردم] در بزرگی قدرت و کلانی نعمت [خداوند]، می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گردیدند و از عذاب سوزان می‌ترسیدند، لیکن دلها بیمار است و بینش‌ها عیب‌دار. آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی‌نگرند که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده و برایش استخوان و پوست آفریده؟ بنگرید به مورچه و خردی جنه آن و لطافتش در برون و نهان. چنان است که به گوشه چشمش نتوان دید و با اندیشیدن، به چگونگی خلقتش نتوان رسید... پس بنگر در آفتاب و ماه و درخت و گیاه، و آب و سنگ، و آمد و شد شب و روز، و روان گشتن این دریاها و فراوانی این کوه‌ها و درازی ستیغ‌های کوه و گونه‌گونی لغتها و زبان‌ها. پس وای بر آن که تقدیر کننده [خداوند] را نپذیرد و تدبیر کننده [خداوند] را ناآشنا گیرد.

لقمان علیه السلام: وَ أَطَّلَ التَّفَكُّرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ، كَفَىٰ بِهَذَا وَعَظًا لِقَلْبِكَ^۲

لقمان علیه السلام: در عظمت آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و آنچه خدا آفریده است، پیوسته بیندیش که آن پنددهنده بسنده‌ای برای دل توست.

آدمی و تسخیر طبیعت

از دیگر استدلال‌هایی که از منظر دین، در جهت تأیید و مشروعیت بخشی به علوم جدید و به تبع آن تمدن تکنولوژیک غرب، مطرح می‌شود، این است که خداوند طبیعت را مسخر انسان کرده و از او

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴

۲- الاختصاص، ص ۳۴۰ / بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۱

خواسته است که برای تأمین رفاه و نیازمندی‌های خود، آن را به تصرف و تسلط در آورد و علوم و تمدن جدید هم در همین راستا عمل می‌کنند. برای اثبات این نظر، به آیاتی از قرآن چون «سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً»^۱ استناد می‌شود. این استدلال، مبتنی بر فهمی اشتباه از معنای واژه تسخیر در آیات قرآن است که ظرف یک قرن و نیم اخیر، رایج شده است. مطرح کنندگان این استدلال، مسخر بودن طبیعت را برای انسان، به این معنا گرفته‌اند که خداوند، طبیعت را به مثابه ماده خام شکل ناگرفته و بالقوه، در اختیار انسان قرار داده است تا او با اتکای به تجربه و آزمایش و انواع فعل و انفعالات و تغییرات مادی، آن را به خدمت خود درآورد، و آدمی نیز از آغاز خلقت تاکنون در یک سیر تدریجی همراه با پیشرفت و ترقی، به این مهم پرداخته است و اکنون در اوج اقتدار برای تسخیر طبیعت قرار دارد. چنین درکی از واژه قرآنی «تسخیر»، مبتنی بر چند فرض نادرست است:

- ۱- سیر خطی پیشرفت تاریخ
 - ۲- واگذاری تدبیر معاش انسان به خود وی از سوی خداوند
 - ۳- تسخیر بالقوه طبیعت برای انسان
- در فصول پیشین، در باره نادرستی فرض اول و دوم، توضیح دادیم و اکنون در توضیح نادرستی فرض سوم سخن خواهیم گفت.

معنای تسخیر

الف: در کتب لغت، سَخَّرَ را با دو واژه ذَلَّلَ و سَهَّلَ توضیح داده‌اند^۲ و این بیانگر آن است که تسخیر، مفهومی فراتر از «در اختیار بودن»، «در

۱- جائیه / ۱۳

۲- ر.ک به: جمهرة اللُّغة، ج ۱، ص ۵۸۴ / الصحاح، ج ۲، ص ۶۸۰ / لسان العرب، ج ۴، ص ۳۵۳ / القاموس المحيط، ج ۲، ص ۴۶ / مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۹

حیطه قدرت بودن» و «ماده خام و بالقوه بودن» دارد و علاوه بر اینها، رام بودن (تذلیل) و آماده بودن (تسهیل) نیز در معنای این واژه نهفته است.
 ب: مسخر طبیعت، خداوند است نه انسان: «هُوَ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»، آن که طبیعت را رام و فراهم برای استفاده گردانیده است، خداوند است، و این امر به دلیل حکمت و رحمت عام خداوند - جز به مقدار محدود که حد آن را توضیح خواهیم داد- به انسان واگذار نشده است. بنابراین نقش انسان در تعامل با طبیعت محدود است.

ج: نظری به آیات قرآنی در مورد تسخیر طبیعت، به روشنی بیانگر این مطلب است که خداوند همه آنچه را که برای یک معاش متعادل و به دور از افراط و تفریط، لازم بوده، بالفعل فراهم نموده و از همان آغاز خلقت، در اختیار آدمیان قرار داده است و تنها بخشی از امور مثل: زراعت، دامپروری، آشپزی، تجارت، استخراج آب از زیر زمین، استخراج معادن، به کارگیری گیاهان دارویی، ساخت ابزار و وسایل و... بر عهده انسان گذاشته شده است، و البته چنانکه پیش تر گفتیم، آگاهی‌ها، مهارت‌ها و حد و مرزهای لازم برای انجام این امور از طریق انبیا در اختیار او قرار گرفت، و واگذاری این بخش از امور به انسان بدان خاطر بود که بیکاری و بطالت و فراهم بودن همه نیازمندیهای او به نحو کامل، موجب فساد و تباهی‌اش می‌شد. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«ای مفضل، بنگر که چگونه آنچه را که بشر در تهیه آن قدرتی نداشت [مثل آب، خاک، خوردنی، نوشیدنی، داروها، حیوانات سواری، سوخت و ...] برایش فراهم شده است و البته در هر موردی هم از این امور، برای او زمینه تلاش و حرکت قرار داده شده است چرا که این به مصلحت او بوده است. اگر قرار بود همه چیز برای انسان کاملاً فراهم باشد به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه کار و فعالیت برای او نباشد، چنان سرمست و هرزه می‌شد که زمین از تحمل او سرباز می‌زد و در نهایت دست به کارهایی می‌زد که منجر به نابودیش می‌شد. ضمناً اگر همه چیز برای مردم

فراهم بود، زندگی برای آنها گوارا نمی‌شد و لذتی از آن احساس نمی‌کردند. چنان که اگر کسی چند صباحی نزد عده‌ای مهمان شود و آنان غذا و نوشیدنی و دیگر نیازهایش را تأمین کنند، بعد از چندی از بیکاری آزاده می‌شود و با خودش کلنچار می‌رود تا آن که به کاری مشغول شود. حال اگر انسان در تمام عمر خود، نیازهایش بدون هرگونه کار و تلاش فراهم باشد، چه خواهد شد؟ پس تدبیر شایسته و حکیمانه، این بوده که نیازمندی‌های انسان، به گونه‌ای برای او فراهم شود که استفاده و بهره‌برداری از آنها همراه با تلاش و فعالیت او باشد، تا از سویی به بطالت و بی‌کاری نیفتد و از دیگر سو، در پی چیزهایی نباشد که قادر به فراهم کردن آنها نیست و یا اگر قادر باشد، خیری برای او در آن نیست!^۱

طبیعت بستری رام و آماده برای معیشت انسان

مروری بر آیات قرآن در مورد تسخیر طبیعت، بیانگر آن است که خداوند، طبیعت و زمین را به عنوان بستری آماده برای معاش انسان قرار داده و همه چیز را به استثنای بخشی اندک، برای او فراهم کرده است، و از همین بابت بارها بر انسان منت می‌گذارد و نعمت‌های گوناگون خود را یادآور می‌شود:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ه... وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتْرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۲
و هموست که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکی‌های

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۶

۲- انعام / ۱۰۰ و ۹۸

خشکی و دریا راه خود را پیدا کنید، به راستی که آیات [خود] را برای اهل معرفت به روشنی بیان کرده‌ایم. ... و اوست که از آسمان، آبی فرو فرستاد و بدان هر گونه گیاه برآوردیم و از آن جوانه سبز رویاندیم که از آن دانه‌های درهم رسته بیرون می‌آوریم، و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های دسترس و باغهای انگور و [درختان] زیتون و انار [پدید آوردیم] که همانند و ناهمانند هستند، به میوه‌های آن چون میوه دهد و به رسیدنش بنگرید، در این برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ^۱

و به راستی که به شما در زمین، تمکن داده بودیم و برایتان در آن زیستمایه‌ها پدید آورده بودیم، چه اندک سپاسگزارید.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا^۲

ای فرزندان آدم! به راستی که برای شما لباسی پدید آوردیم که هم عورت شما را می‌پوشاند و هم مایه تجمل است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ^۳

اوست که خورشید را روشن و ماه را تابان کرد و برای آن [ماه] منزلهایی معین کرد تا شمار سالها و حساب [زندگی خود] را بدانید.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ۚ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ

۱- اعراف / ۱۰

۲- اعراف / ۲۶

۳- یونس / ۴

النَّهَارَ وَ اتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا اِنَّ
الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ^۱

خداوند، کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آبی
فرو باریده، آنگاه بدان [انواع] میوه‌ها را برای روزی شما برآورده است؛
برای شما کشتی‌ها را رام ساخته که به فرمان او در دریا روان شوند و
رودباران را نیز برای شما رام کرده است و خورشید و ماه را رام شما
کرد که پیوسته روانند و شب و روز را [نیز] برای شما رام کرده و از هر
آنچه از او خواسته‌اید، به شما بخشیده است و اگر نعمت الهی را بشمارید،
نمی‌توانید آن را [چنانکه هست] شمارش کنید که انسان ستمکار و
ناسپاس است.

وَ الْاِنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۝ وَ لَكُمْ فِيهَا
جَمَالٌ حِيْنَ تُرِيحُوْنَ وَ حِيْنَ تَسْرَحُوْنَ ۝ وَ تَحْمِلُ اَثْقَالَكُمْ اِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُوْنُوْا
بِالْغِيَةِ اِلَّا بِشَقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ۝ وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيْرَ
لِتَرْكَبُوْهَا وَ زِيْنَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ وَ عَلٰى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيْلِ وَ مِنْهَا
جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدِيْكُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ
شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجْرٌ فِيْهِ تُسِيْمُوْنَ ۝ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُوْنَ وَ النَّخِيْلَ وَ
الْاَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ ۝ وَ سَخَّرَ لَكُمْ
اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُوْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِاَمْرِهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ ۝ وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُوْنَ ۝ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَاْكُلُوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ
تَسْتَخْرِجُوْا مِنْهُ حَلِيَةً تَلْبَسُوْنَهَا وَ تَرٰى الْفُلَكَ مَوَآخِرَ فِيْهِ وَ لَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ
وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ وَ اَلْقٰى فِي الْاَرْضِ رَوْاسِيًّا اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ وَ اَنْهَارًا وَ

سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۚ وَ عَلَامَاتٍ بِالنُّجُومِ هُمْ يَهْتَدُونَ ۚ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۚ وَ أَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

و [خداوند] چارپایان را برای شما آفرید که برای شما در [پوست] آنها گرما و سودهای دیگر هست و هم از آنها می‌خورید ۰ و هنگامی که آنها را [شامگاهان] از چرا باز می‌گردانید یا [بامدادان] به چرا می‌برید، شما را در آن تجملی هست ۰ و بارهائیان را تا شهری که جز با به رنج انداختن تن خویش به آن نمی‌توانید رسید، می‌برند، بی گمان پروردگارتان رؤف و مهربان است ۰ و نیز اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهای دیگر که شما نمی‌دانید می‌آفریند و [بیان] راه میانه با خداوند است و بعضی از آن [راهها] بیراهه است و اگر می‌خواست همگی شما را هدایت می‌کرد ۰ او کسی است که از آسمان، آبی فروفرستاد که آشامیدنی شما از آن است و از همان گیاهان می‌روید که در آن [چارپایانتان را] می‌چرانید ۰ با آن برای شما زراعت درختان زیتون و خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] می‌رویاند، بی گمان در این برای اندیشه‌ورزان مایه عبرتی هست ۰ و برای شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد و ستارگان به فرمان او رام شده‌اند، بی گمان در این برای خردورزان مایه عبرتی است ۰ و آنچه در زمین برای شما رنگارنگ آفرید، بی گمان در این برای پندگیران مایه عبرتی هست ۰ او کسی است که دریا را رام کرد تا از [صید] آن گوشتی، تر و تازه بخورید و از آن زیوری بیرون می‌آورید و آن را می‌پوشید و کشتی‌ها را در آن، دریاشکاف می‌بینی و چنین کرد تا از فضل و کرم او معاش خود فراهم آورید و باشد که سپاس بگذارید و کوههای استوار را در زمین بیفکنند تا شما را نجنباند و نیز رودها و راههایی [پدید آورد] باشد که راه یابید ۰ و نیز نشانه‌هایی [دیگر] و آنان با

نظر به ستارگان راه می‌یابند. پس آیا کسی که می‌آفریند همانند کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ و اگر نعمت الهی را بشمارید نمی‌توانید آن را شمارش کنید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است.

وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ۝ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْاَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ وَ اَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنْ اتَّخِذِ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ۝ وَ مِنَ الشَّجَرِ ۝ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ ۝ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذَلٰلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۱

و در چارپایانتان برای شما عبرتی است که از شکمهایشان، از میان سرگین و خون، شیری پاک به شما می‌نوشانیم، که گوارای آشامندگان است. و از میوه‌های درختان خرما و انگور هم [شراب] مستی آور و هم خوراک نیکو به دست می‌آوردید، بی‌گمان در این امر برای خردورزان مایه عبرتی است. و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و آنچه برمی‌افرازند [برای خود] خانه بسازد. سپس از همه میوه‌ها بخورد و راه پروردگارت را فرمانبردارانه بیوی، [آنگاه] از شکمهای آنها شهدی رنگارنگ می‌تراود که در آن شفای مردمان است، در این برای اندیشه‌وران مایه عبرتی است.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ ۝ وَ مِنْ اَصْوَابِهَا ۝ اَوْبَارُهَا ۝ وَ اشْعَارُهَا ۝ اَثَاثًا ۝ وَ مَتَاعًا اِلٰى حِينٍ ۝ ۝ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظَلَالًا ۝ وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا ۝ وَ جَعَلَ لَكُم سُرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ ۝ وَ سُرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَاسَكُم

كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلَمُونَ^۱

و خداوند از خانه‌هایتان برای شما مایه آرامش پدید آورد، و برای شما از پوستهای چارپایانتان خیمه‌هایی پدید آورد که در روز کوچیدنتان و روز اقامتتان آن را سبکبار می‌یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه و مایه بهره‌وری تا هنگامی معین [پدید آورد] ° و خداوند برای شما از آنچه آفریده است سایه سارها و از کوهها برای شما غارها پدید آورد و برای شما تن‌پوشهایی قرار داد که شما را از گرما [و سرما] نگه دارد و تن‌پوشهایی که شما را از آسیب همدیگر نگه می‌دارد، بدینسان نعمتش را بر شما تمام می‌کند، باشد که تسلیم پیشه کنید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ° كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لَأُولِي النُّهَى^۲

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فروفرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون برآوردیم ° بخورید و چارپایانتان را بچرانید که در این، مایه‌های عبرت برای خردمندان است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۳

آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای شما رام کرد و نعمت‌های آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد.
خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ

۱- نحل / ۸۴-۸۳

۲- طه / ۵۶-۵۴

۳- لقمان / ۲۰

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ^۱

شما را از تنی یگانه آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد و برای شما هشت قسم از چارپایان فرو فرستاد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ۚ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ ۚ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ ۚ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ ۚ وَ مَشَارِبٌ أَفْلا يَشْكُرُونَ^۲

آیا نیندیشیده‌اند که برای آنان از آنچه داستان [قدرت] مان برسازد، چارپایانی آفریده‌ایم که ایشان دارای آن هستند ۰ و آنها را رام ایشان گردانده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند.

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ ۚ مِنْ فَوْقِهَا ۚ وَ بَارِكَ فِيهَا ۚ وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا ۚ فِى أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ^۳

و بر روی آن [زمین] کوههای استوار آفرید و به آن برکت بخشید و در چهار روز زاد و برگش را در آن آماده ساخت، که برای خواهندگان یکسان است.

وَ الَّذِى خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا ۚ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الظُّلُمِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ۚ لَتَسْتَبْشِرُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرْنَا هَذَا ۚ وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ^۴

و همان کسی که همه گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکوب ساخت ۰ که بر پشت آن برآیید، سپس نعمت پروردگارتان را آنگاه که بدان برآمدید، یاد کنید و بگویید پاکا، کسی که

۱- زمر / ۶

۲- یس / ۷۴-۷۲

۳- فصلت / ۱۰

۴- زخرف / ۱۳

این را رام ما ساخت و ما به آن توانا نبودیم.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ^۱

اوست کسی که زمین را رام شما گردانید، سپس در گوشه و کنار آن رهسپار شوید و از روزی آن بخورید.

علاوه بر آیات فوق‌الذکر، امام صادق علیه السلام نیز در روایت توحید مفضل، ضمن تشریح ادله توحید، به این موضوع تصریح کرده است که خداوند، جهان و طبیعت را به صورتی آماده، در اختیار انسان قرار داده و همه نیازمندی‌ها و اسباب معیشت او را فراهم آورده است:

«أَوَّلُ الْعِبَرِ وَالْأَدَلَّةِ عَلَى الْبَارِي - جَلَّ قُدْسُهُ - تَهْيِئَةُ هَذَا الْعَالَمِ وَ تَأْلِيفُ أَجْزَائِهِ وَ تَنْظِيمُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ، فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكْرِكَ وَ مَبْزُوتَهُ بِعَقْلِكَ وَ جَدَّتَهُ كَالْبَيْتِ الْمَبْنِيِّ الْمَعْدَّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ، فَالسَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ كَالسَّقْفِ، وَالْأَرْضُ مَمْدُودَةٌ كَالْبَسَاطِ وَ النُّجُومُ مَنْضُودَةٌ كَالْمَصَابِيحِ وَ الْجَوَاهِرُ مَخْزُونَةٌ كَالذِّخَائِرِ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِيهَا لِشَأْنِهِ مُعَدٌّ وَ الْإِنْسَانُ كَالْمَمْلُوكِ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَ الْمُخَوَّلِ جَمِيعُ مَا فِيهِ، وَ ضُرُوبُ الْنبَاتِ مُهَيَّأَةٌ لِمَارِيهِ وَ صُنُوفُ الْحَيَوَانَ مَصْرُوفَةٌ لِمَصَالِحِهِ وَ مَنَافِعِهِ، فَفِي هَذَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مَخْلُوقٌ بِتَقْدِيرٍ وَ كَلِمَةٍ وَ نِظَامٍ وَ مِلَاتِمَةٍ وَأَنَّ الْخَالِقَ لَهُ وَاحِدٌ^۲

«اولین نشانه بر وجود خداوند، فراهم بودن این جهان و نظم و تناسب اجزا و بخش‌های گوناگون آن است. هرگاه در جهان، اندیشه و تعقل‌نمایی، آن را چون سرایی کامل - که همه نیازمندی‌های بندگان در آن گرد آمده است - می‌یابی. آسمان برافراشته چون سقف این سرا؛

۱- ملک / ۱۵

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۱

زمین، فرش آن؛ ستارگان انبوه، چراغهای آن؛ و معادن زیرزمینی، ذخیره‌های آن است. و [خلاصه] همه چیز برای رفع نیاز انسان گردآوری شده است و آدمی به مثابه صاحب این سرا و تحویل گیرنده همه آنچه که در آن است، می‌باشد. انواع گیاهان و رستنی‌ها برای نیازهای او فراهم، و اقسام جانداران برای تأمین مصالح و منافع او، مهیا شده است، و این خود نشانه‌ای روشن بر آن است که جهان، آفریده‌ای براساس اندازه و هماهنگی و تناسب است و آفریدگار او یکی است.»

مشاهده کردیم که تسخیر، عموماً به معنای فعلیت داشتن و آماده بودن است. تسخیر خورشید و ماه و روز و شب و دریا و چهارپایان، هرگز بدین معنی نیست که به عنوان موادی خام و شکل ناگرفته در اختیار انسان قرار داده شده‌اند تا انسان با تجربه و تلاش خود، آنها را به تصرف درآورد، بلکه بدین مفهوم است که این مظاهر از طبیعت برای معیشت انسان ساخته و پرداخته شده‌اند و از فوائد خود، انسان‌ها را به نحو احسن و کامل بهره‌مند می‌سازند و انسان تنها باید با مقداری کوشش و تلاش از نعمت‌های رنگارنگ خداوند بهره‌بردار که نحوه این کوشش و تلاش توسط رسولان الهی به او آموخته شده است.

تعبیری چون «و اتیکم من کل ماسألتموه و ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها»، «و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة»، «قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم و ریشاً»، «و انزل لکم من الانعام ثمانية ازواج» و «و ذلناها [انعام] لهم فمناها رکوبهم و منها تأکلون»، به صراحت محقق و ممهّد و بالفعل بودن نعمت‌های الهی را در دل طبیعت اعلام می‌کند و این بر خلاف تلقی رایج است که گمان می‌شود انسان‌ها با اتکا به تجربه و آزمایش و آگاهی‌های مستقل شخصی در یک سیر ممتد و طولانی تاریخی، به مواهب طبیعت دست یافته‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] - مستشرقین، آن گروه از غربی‌ها هستند که به مطالعه شرق روی

آوردند. شرق‌شناسی غربی‌ها دو مقطع دارد: ۱- روزگاری که مطالعات شرق‌شناسانه زمینه‌ساز سلطه و استعمار اروپا و غرب است. در این مقطع، شرق و آداب و سنن ملل شرق با نظر تحقیر و تخطئه، و نمادی از عقب‌ماندگی و توحش، مورد مطالعه و نگارش قرار می‌گیرد. ۲- روزگاری که نهضت‌های ضداستعماری در کشورهای شرقی پا می‌گیرد. در این مقطع شرق‌شناسی چهره عوض می‌کند و تحقیر، جای خود را به تعظیم و تکریم می‌دهد اما به دنبال کسب این نتیجه که شرقی‌ها، در شناخت خود، چشم به دهان غربی‌ها داشته باشند و در نهایت با ملاک‌های غربی، به شناخت و نقد خویش بپردازند. در هر صورت، حاصل هر دو مقطع شرق‌شناسی، اثبات سیادت غرب و القای آموزه‌های غربی بوده است.^۱

[۲]- این فراز از دیدگاه استاد مطهری؛ که رویکرد بیکنی به علم از یک جهت مفید بوده و خدمت بسیار بزرگی به بشریت کرده است، قابل نقد است. بحران‌های گوناگون ناشی از علوم و تمدن جدید که بشریت را محاصره کرده است، صحت این دیدگاه را به طور جدی مورد تردید قرار می‌دهد. از سوی دیگر وقتی پذیرفتیم رویکرد بیکنی به علم با مبانی دینی سازگار نیست، چگونه میوه و محصول این رویکرد می‌تواند مفید و مطلوب برای بشریت باشد؟ با مطالعه کتاب حاضر، نقد ما بر این سخن استاد روشن‌تر می‌شود.

۱- برای اطلاع بیشتر رک به: شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما، ص ۵۶ / توسعه و اباحه، ص ۳۱-۱۵

بخش پنجم

دین و توسعه

- اسلام و مرزهای آبادانی دنیا
- چشم‌اندازی از توسعه غربی
- نفی فقر و رهبانیت
- آیات توصیه‌کننده به دنیا
- آیات هشدار دهنده نسبت به دنیا
- دنیا از منظر معصومین علیه السلام
- سرگذشت جوامع دنیامدار و توسعه‌زده در قرآن

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ

مِنَ الدُّنْيَا^۱

از آنچه خداوند به تو بخشیده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن.

اسلام و مرزهای آبادانی دنیا

تبیین چگونگی نگاه دین به دنیا و ترسیم مرزهای معیشت و زندگی متعادل و عاری از افراط و تفریط، یکی از حلقه‌های مهم بحث نسبت اسلام با تجدد است. ظرف چند دهه اخیر، غفلت از بسیاری از آموزه‌های قرآن و عترت در باب دنیا، موجب کج فهمی‌های فراوانی شده و کسانی را وا داشته است تا با استناد به آیاتی چون «هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها»^۲، «ولاتنس نصیبک من الدنیا»^۳ و «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق»^۴، حکم به مطلوبیت تمدن جدید و مشروعیت «مذهب توسعه»^[۱].

بدهند و نتوانند بین دنیای مطلوب تمدن تکنولوژیک با دنیای مطلوب اسلام، تمیز و تفکیک قائل شوند.

با نگاهی جامع به آیات و روایات در موضوع دنیا و فارغ از

۱- قصص / ۷۷

۲- هود / ۶۴

۳- قصص / ۷۷

۴- اعراف / ۳۲

مشهورات زمانه، می‌توان نحوه تلقی اسلام از دنیا، آبادانی و معاش

متعادل را دریافت. پیش از ذکر آیات و روایات مربوط، ضروری است دو مطلب را توضیح دهیم:

الف: بیشتر نیز گفتیم که با ظهور رنسانس، بشر غربی با انقطاع از غیب و وحی، به مذهب انسان محوری (اومانیسیم) گروید و واجد معیارهای جدیدی در همه زمینه‌ها شد. از لوازم نفی غیب و اومانیسیم، انکار اخلاق و فضایل معنوی بود که آثار خود را در همه شؤون تمدن جدید و از جمله اقتصاد، ظاهر کرد. فضیلت‌هایی چون قناعت، کفاف، میانه‌روی، اندازه در معیشت، انفاق، ایثار، زهد، تعاون، مهرورزی به طبیعت و مخلوقات خداوند [۲] و... کم‌رنگ و یا محو شدند، و ارزش‌هایی چون تکاثر، تفاخر، تبعیض، رفاه‌خواهی، شادخواری، رنگارنگ‌خواهی، مصرف‌زدگی و به تبع آن دست‌اندازی روز افزون به منابع طبیعی و خلاصه، رکون و اطمینان به دنیا و میل به خلود در زمین، سربرآورد و به دنبال حاکمیت چنین ارزش‌هایی بود که پدیده استعلا، استعمار و استثمار انسان‌ها و جوامع، با تمدن جدید همراه شد و جهان را به دو بخش مسلط و تحت سلطه، تقسیم کرد. همچنین از تبعات چنین رویکردی به دنیاست که بحرانهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی، یکی پس از دیگری رخ نموده و بشریت را بر لبه پرتگاهی غیر قابل اجتناب قرار داده است.

چشم‌اندازی از توسعه غربی

روژه گارودی در کتاب «گورکن‌ها، یک هشدار نوین به زندگان»

می‌نویسد:

«تصور و پندار ترقی، چنانکه در سده هجدهم توسط «کوندورسه» فیلسوف، اقتصاددان و سیاستمدار فرانسوی (۱۷۹۴-۱۷۴۳ م) بیان شده است و در سده نوزدهم به توسط «گوست کنت» فیلسوف فرانسوی و بنیانگذار مکتب پوزیتیویسم (۱۸۵۷-۱۷۹۷) معرفی گشته و همچنین در سده بیستم با «شکوفایی» و «توسعه» و «تحول»، شناخته شده است که

میراث همان تصورات و پندارهای سده‌های هجده و نوزده است، همه از فرهنگی زاده‌اند که در زمان «رنسانس» با سه اصل اساسی مشخص گردید:

۱- اصل دکارت (یا بیکن) که ما را تسخیر کننده و ارباب طبیعت می‌خواست؛ نتیجه این شد که بشر در پی تسلط بر طبیعت رفت؛ طبیعتی عریان و بی بهره از هر گونه کمال مطلوب و هدف متعالی.

۲- اصل هابیس (فیلسوف انگلیسی ۱۶۷۹-۱۵۵۸) که روابط میان افراد بشر را بر این پایه مشخص کرد که: «انسان گرگ انسان است!»؛ رابطه‌های رقابت در بازار، جبهه بندی جنگلی میان افراد و احزاب و دسته‌ها، رابطه ارباب و رعیت و آقا و بنده و همچنین در سطح کنونی قدرت تکنیکی ما: «تعادل وحشت»، همگی نتیجه اصل یاد شده بر پایه گرگ بودن انسان برای انسان است.

۳- «اصل مارلو» در اثر معروفش به نام «سرگذشت غم‌انگیز دکتر فاوست» که مرگ خدا را اعلام می‌کند و می‌گوید: «ای انسان با مغز توانای خود یک خدا شو! ارباب و آقای همه عناصر...»، ضعف و ناتوانی جنبه متعالی انسان و ردّ و طرد هرگونه ارزش مطلق، پیامد این اندیشه است.

شناخت پوزیتیویست (اثباتی یا تحقیقی بنابر فلسفه «اگوست کنت») از پیشرفت و ترقی در این دورنمای فرهنگی، تنها دارای یک ملاک اعتبار است و آن عبارت است از تحوّل علمی و فنی که به توسط آن قدرت انسان در چیرگی بر طبیعت و بر دیگر انسان‌ها سنجیده می‌شود. این خود نشانه‌ای پرمعناست که دورانهای تاریخ بشریت، دارای نام‌های مربوط به «تکنیک» معمول در هر دوران است: دوران سنگ، دوران آهن، دوران ماشین بخار، دوران برق و سرانجام دوران اتم.

برخی از اندیشمندان و نویسندگان امروز، این «توتالیتاریسم تکنولوژیک» یا حکومت و سلطه مطلق تکنولوژی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. لورو آگوهان (از نویسندگان معاصر فرانسه) در کتاب «حرکت و سخن»، گذشته تاریخی پیش از تاریخ و آینده «افزار» را مورد مطالعه

قرار داده و به این نتیجه رسیده است که انسان شدن انسان، تنها منحصر و موکول به ترقی و پیشرفت فنی نیست و تنها تکامل تکنیک‌ها نمی‌تواند حکایت از تکامل انسان‌ها داشته باشد.

«لورو آگورهان» در کتاب خود می‌پرسد: با در نظر گرفتن پیشرفت تکنولوژی و فن‌سالاری در جهان امروز، اگر انسان معنای دیگری سوی سازنده افزار دارد، از جنبه انسانی و معنوی او چه باقی خواهد ماند؟ دکارت (و بیکن) گفت که ما باید ارباب و تسخیرکننده طبیعت باشیم. علم و تکنیک، طبیعت را عملاً مسخر ما ساخته است تا آنجا که امروز ما می‌توانیم طبیعت را از میان ببریم. بمبی که امریکاییان بر هیروشیما افکندند، در یک لحظه هفتاد هزار نفر را کشت. این یک «ترقی و پیشرفت» تکنیک به شمار می‌آید به ویژه هنگامی که آن را با عمل «چنگیز خان» مقایسه کنیم که وقتی «اصفهان» را فتح کرد، هفت روز طول کشید تا توانست تلی از کله‌های ده هزار قربانی بی‌گناه بسازد! قدرت بمب اتمی (جدید) برابر با انبار ذخیره‌ای از یک میلیون بمب «هیروشیما» است، یعنی امکان عملی و تکنیکی کشتن هفتاد میلیارد انسان، دوازده یا پانزده بار بیشتر از شمار نفوسی که در روی زمین وجود دارد، یعنی از میان بردن هر گونه آثار زندگی در سطح کره ارض...

نقش ویرانگر (اقتصاد) بازار در اینجا متوقف نمی‌شود. تنها ملاحظه مثلاً عقلایی اقتصادی و سودرسانی در اندک زمان ممکن، بازار ساختمان‌سازی و گسترش خطرناک و خرچنگ‌وار شهرها را با بر پا کردن ساختمان‌های زشت و ملال‌انگیز در داخل و خارج شهرها و تخریب باغ‌ها و تفسید آب و هوا و فضا، رونق و رواج داده است. این ساختمان‌کاری وحشیانه برای سودجویی شتابزده، هر سال در اروپا مساحتی از جنگل‌ها را به اندازه مساحت سراسر کشور «اتریش» از میان می‌برد. از جنگل‌های آمازون، هر روز بیست و چهار هکتار کاسته می‌شود و بدین سبب، تنفس چند میلیارد نفوس روی زمین در معرض

خطر قرار گرفته است. منطق بازار، روابط بشری را به تباهی کشانیده است: برداشت کمیتی از زندگی و آزمندی‌های مرزناپذیر و تلاش برای تأمین آنها، جنگلی از تضاد منافع و برخورد اغراض و احوای نفسانی را پدید آورده که به شکل تجاوز و تعدی فردی و تبهکاری‌های گوناگون بروز می‌کند و موجب دسته‌بندی‌ها و تضادهای اجتماعی، و در سطح جهانی باعث «توازن وحشت» می‌شود.^۱

گارودی در سوگنامه خود برای تمدن دنیازده جدید می‌افزاید:

«زندگی، این زندگی حقیر و غلطی نیست که آکنده از اشیا و حرکاتی است که ما را از زندگی حقیقی دور می‌دارد: برنامه‌گزاری برای سفرهای بیلاقی، تغییر سیستم یا مدل اتومبیل، تماشای ویدیو، و دیگر سرگرمی‌های غربی، زندگی حقیقی نیست بلکه خودخواهی و «نارسیسیسم» حقیقی است. زندگی حقیقی دارای تصویرهایی از زندگی واقعی مردم است که تصاویر تلویزیون، مانع از دیدن آنهاست. دارای عطر و بویی از جنگل‌ها و دریاها و اقیانوسهاست که بوی نفت و گاز و دود سیگار نمی‌گذارد به مشام ما برسد! دارای زمزمه باد و نوازش نسیم و تماشای آسمانی است که صدای حرکت چرخهای کارخانه و سر و صدای شهر شلوغ و هوای دم‌کرده محل کار و سقف کوتاه محل زندگی، نمی‌گذارد به گوش و چشم ما برسد. ما غریبان همچون روباتهای (آدمهای ماشینی) ساخت تکنولوژی مدرن شده‌ایم که با برنامه‌گزاری «اردیناتور» کوکمان کرده‌اند و بر حسب این «کوک» زندگی می‌کنیم و تاریخ معاصر را می‌سازیم؛ همان تاریخی که در مدرسه‌ها به کودکان می‌آموزند و در مطبوعات و تلویزیون و رادیو به بزرگترها «حقنه» می‌کنند. تاریخی که بدون وجود «انسان و انسانیت» جریان دارد و یا به عبارت دیگر با عنصر بهیمی جاری است. تاریخ سلطه و قهر و غلبه و

۱- گورکن‌ها، یک هشدار نوین به زندگان، ص ۹۶-۹۱

اشغال نظامی و استیلای اقتصادی و فرهنگی... تاریخ امپراطوری‌های صنعتی، تاریخ ژنرال‌هایی که با تراکتور آدمها را زنده به گور می‌کنند. تاریخ جنگ و جدل احزاب و اقوام همسایه بر سر اختلاف مرزها و چند وجب خاک خدا...! و خلاصه تاریخ همه آن چیزهایی که زمانه از خبط و خطاهای بشری ثبت کرده است. همه آن چیزهایی که درست در خط معکوس انسانیت و فرزاندگی است.^۱

اکنون سؤال این است که این نحوه از اقتصاد و توسعه و تمدن - که محصول نگرش‌های جدید به علم و دنیا و توسعه، و ابزارها و تکنولوژی‌های مدرن است - چه نسبتی با معیشت توحیدی و دینی می‌تواند داشته باشد؟ آیا وقتی قرآن و روایات سخن از آبادی زمین می‌گویند، به چنین سلوک مادی و اقتصادی نظر دارند؟ آیا صرف تشابه و یگانگی در بعضی از الفاظ و تعابیر، تا این اندازه می‌تواند مایه وارونه‌نگری باشد؟

نفی فقر و رهبانیت

ب: شکی نیست که اسلام، نسبت به تأمین معیشت انسان‌ها و برخورداری آنها از نعمت‌های مادی، نهایت اهتمام را دارد و با فقر و تنگدستی که راه را برای تعالی معنوی مردم ناهموار نماید، سر ستیز دارد و از آن با عنوان «مرگ بزرگ» یاد کرده است:

قال علی علیه السلام: الْفَقْرُ، الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ^۲

تنگدستی، مرگ بزرگ است.

همان‌گونه که در فصول پیشین دیدیم، خداوند - جلّ و علا - از آغاز خلقت بشر، در کار تأمین معیشتی مناسب برای مردم شد و همه

۱- گورکن‌ها، ص ۱۳۱-۱۳۲

۲- ترجمه نهج البلاغه، ص ۸۷۶

چیز را برای این مقصود، فراهم نمود و حتی در جزئی‌ترین و ابتدایی‌ترین امور معاش، انسان را به حال خود وانگذاشت و همه چیز را به او آموخت و در اختیار او گذاشت؛ این بدان معناست که دین، هیچ‌گاه از دنیای مردم، فاصله نگرفته و آنها را به حال خود رها نکرده است. از سوی دیگر، رهبانیت و عزلت از دنیا، حتی اگر با میل و رغبت انتخاب شود، از نظر اسلام، مردود است و برای هیچ فرد یا جامعه‌ای، این شیوه را مجاز نمی‌داند:

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مَنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لَدِينَهُ
لَدُنْيَاهُ^۱

امام کاظم علیه السلام: آن که دنیایش را برای دینش و یا دینش را برای دنیایش رها کند، از ما نیست.

اما مسأله اساسی و مهم اینجاست که دنیا و لذات و تنعمات مادی، به مثابه بستر و ابزار برای وصول به حیات جاودانی اخروی است و اگر حتی برای یک لحظه، اصل واقع شوند و مایه غفلت از آخرت، موجب خسارت آدمی است و این همان نقطه‌ای است که ادیان الهی و اسلام با آن سرستیز دارند و تمام تلاش خود را معطوف به آن کرده‌اند که انسان‌ها را از مهلکه چنین دنیایی نجات دهند.

اگر قرار است مؤمنی به سراغ دنیا و رزق و روزی آن برود، و مؤمنانی به عمارت و آبادی حیات مادی خود بپردازند، و حکومتی دینی، برای آبادانی و توسعه معیشت جامعه، طرحی دراندازد، باید چنان معیشتی را سامان دهند که هموارکننده راه آخرت باشد و جامعه را برای حاکمیت فضیلت‌هایی چون عبادت، عدالت، معنویت، ایثار، انفاق، تعاون و خلاصه، انابه به دارخلود و تجافی از دارغرور، یاریگر باشد؛ در غیر این صورت، جامعه هر چه بیشتر به ثروت، تنعم، رفاه و تجمل دست

یابد، وزر و وبال بیشتری برای خود فراهم کرده و عاقبت دنیوی و اخروی خطرناک تری را برای خود رقم زده است، و در چنین شرایطی، خطر ثروت و غنا بیش از فقر خواهد بود.

آیات توصیه‌کننده به دنیا

ابتدا به ذکر آیاتی می‌پردازیم که کسانی با استناد به این آیات، مطلوبیت توسعه غربی را نتیجه می‌گیرند و حکم به تلقی مثبت اسلام از آن، می‌دهند.

مقدمتاً باید این نکته را یادآوری کنیم که این دسته از آیات یا در مقام نفی رهبانیت و عزلت از دنیا و نعمت‌ها و زیبایی‌های آن است و یا آن که در کنار توصیه به دنیا، بلافاصله نسبت به زیاده‌روی و خروج از حدّ تعادل، هشدار داده است. اکنون به ذکر و توضیح یک یک این آیات می‌پردازیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ^۱

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید.

در تفسیر مجمع البیان، درباره شأن نزول این آیه، چنین آمده است: «مفسرین گویند، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف قیامت و نصیحت به مردم، سخن می‌راند. سخنان پیامبر به آن اندازه، مؤثر واقع گردید که حاضران مجلس، گریستند و ده نفر از آنان که عبارت بودند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، سالم (مولى ابي حذيفة)، عبدالله بن عمر، مقداد، سلمان و معقل بن مقرن، در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و اتفاق کردند که در روز، روزه بدارند و در شب، به نماز شب و عبادت پردازند و در رختخواب نخوابند و گوشت نخورند و با زنان نزدیکی

نمایند و عطریات استعمال نکنند و لباس پشمینه بپوشند و دنیا را ترک کنند و به سیاحت در روی زمین بپردازند. این خبر به رسول خدا رسید، به خانه عثمان بن مظعون آمد، او را ندید... از خانه عثمان برگشت. وقتی که عثمان داخل خانه خود شد، زوجه‌اش آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی خبر داد، عثمان بن مظعون با هم‌پیمان‌های خود نزد پیامبر آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مایل هستید از تصمیماتی که گرفته‌اید به شما خبر دهم؟ گفتند بلی، و نیز گفتند ما اراده‌ای جز خیر نداشته‌ایم؛ فرمود من به شما اجازه نمی‌دهم تصمیماتی را که اتخاذ نموده‌اید، عملی سازید، زیرا بدن‌ها و نفس‌های شما بر شما حقی دارند. بنابراین همچنانی که روزه می‌گیرید، افطار هم باید بنمایید و چنان که شب برای نماز قیام می‌کنید، باید خوابیدن را نیز از یاد نبرید، چنان که من، هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، نماز شب می‌خوانم و گوشت هم می‌خورم و با زنان نیز معاشرت دارم و هر کس به سنت و روش من بی‌میلی نشان بدهد، از من نخواهد بود؛ سپس مردم را جمع کرد و برای آنها خطبه خواند و از روش رهبانیت مذمت فرمود. بعد این آیه نازل شد.^۱

□
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ^۲

ای پیامبر! بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده، و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟
«ابن عباس می‌گوید: زنان در دوران جاهلیت با حالت برهنه دور خانه کعبه طواف می‌کردند و فقط پارچه کهنه‌ای جلو عورت خویش می‌گذاشتند [ظاهراً با این ذهنیت که در هنگام طواف، باید از هرگونه زینت و تجمل حتی لباس، عاری باشند، برای رفع این ذهنیت و عملکرد غلط] آیه:

۱- نمونه بینات در شأن نزول آیات، ص ۳۱۱-۳۱۰

۲- اعراف / ۳۲

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ^۱

ای فرزندان آدم، زینت [پوشاک] خود را در هر مسجدی برگیرید.

و این آیه [قُلْ مَنْ حَرَّمَ...] نازل شد.^۲

□

وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا^۳

بهرهات را از دنیا فراموش مکن

آیات قبل و بعد این آیه، به خوبی گواه حد و مرز بهره‌وری از دنیاست:

وَأَتَّبِعْ فِيهَا آيَةَ اللَّهِ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ

أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْمُفْسِدِينَ^۴

– از آنچه خداوند بر تو بخشیده است، سرای آخرت را بجوی و

بهرهات را از دنیا هم فراموش مکن و همچنان که خداوند به تو نیکی

کرده است، نیکی کن و در زمین، فتنه و تباهی مجوی که خداوند

تبهکاران را دوست ندارد.

همچنین علی علیه السلام در توضیح آیه «وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ

مِنَ الدُّنْيَا» فرموده‌اند:

وَلَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فَرَغَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ

تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ^۵

مبادا فراموش کنی که سلامت، نیرو، فراغت، جوانی و نشاطت را در

۱- اعراف / ۳۱

۲- همان، ص ۳۵۶

۳- قصص / ۷۸

۴- قصص / ۷۸

۵- البرهان، ج ۴، ص ۲۸۷

طلب آخرت به کارگیری.

□

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا، فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ^۱
او شما را از زمین پدید آورد و شما را به آبادگری در آن واداشت،
پس از او آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید.

با توجه به مجموعه آیات و روایات، واضح است که مقصود از
عمران و آبادی در آیه فوق، آبادانی با حد و مرزهای مشخص آن در
اسلام می‌باشد و نه هر نوع آبادانی حتی از نوع توسعه غربی، ضمن اینکه
در برداشت از آیه نمی‌توان آیات و روایات دیگر را نادیده گرفت.
همچنین فراز «فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ» بیانگر جهت عمران است.

□

پس از آیات فوق، اکنون به ذکر دسته‌ای دیگر از آیات و روایات
در باب دنیا و آخرت می‌پردازیم تا روشن شود که اسلام بیشترین نفرت
را از دنیا و توسعه‌ای که سدّ راه آخرت و بلکه مایه غفلت از آن و
موجب رکون و اطمینان انسان‌ها به دنیا باشد، ابراز داشته است:

آیات هشداردهنده نسبت به دنیا

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا^۲

زندگانی دنیا در چشم کافران، آراسته شده است و مومنان را
ریشخند می‌کنند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ^۳

زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست.

۱- هود / ۶۱

۲- بقره / ۲۱۲

۳- آل عمران / ۱۸۳

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يِيْحْسُونَ ۝ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبَطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱

هرکس زندگانی دنیا و تجمل آن را بخواهد، حاصل اعمالشان را در همین دنیا، به تمامی به آنان می‌دهیم و در آن کم و کاستی نخواهند دید. اینان، کسانی هستند که در آخرت، جز آتش دوزخ ندارند و هر چه در دنیا کرده‌اند، بر باد رفته و کار و کردارشان باطل شده است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ۝ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ أُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا^۲

هرکس بهره زودیاب [دنیوی] بخواهد، برای هر کس که بخواهیم و هر چه بخواهیم، در آن پیش اندازیم، سپس جهنم را برای او مقرر می‌داریم که نکوهیده و مطرود به آن درآید و هرکس آخرت را بخواهد و چنانکه باید در راه آن بکوشد و مومن باشد، اینانند که سعیشان مشکور است.

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ أَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۳

و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر می‌دانستند، بی‌گمان سرای آخرت، سرای زندگانی است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكُنَّ أَنْ كُنْتُنَّ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَكُنَّ وَ أَسْرَحَكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ أَنْ كُنْتُنَّ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ

۱- هود / ۱۹-۱۸

۲- اسراء / ۱۹-۱۸

۳- عنكبوت / ۶۵

الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا^۱

ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمل آن را می‌خواهید، پس بیاید تا بهره‌مندتان سازم و به رهائشی نیکو رهائتان کنم، و اگر خداوند و پیامبر او و سرای آخرت را می‌خواهید، بدانید که خداوند از برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ آماده ساخته است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ^۲

هرکس که بهره کشت اخروی را خواسته باشد، برای او در کشت او می‌افزاییم و هرکس بهره کشت دنیوی را خواسته باشد، از آن به او می‌بخشیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ، إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ^۳

و اگر خداوند روزی را بر همه بندگانش گسترده می‌داشت، در روی زمین فتنه و فساد می‌کردند ولی به اندازه‌ای که بخواهد مقرر می‌دارد که او به کار بندگانش آگاه و بیناست.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرِيهُ مُصَفًّوًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ^۴

بدانید که همانا زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی، زیور و فخرفروشی در میان شما، و افزون طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که

۱- احزاب / ۲۹-۳۰

۲- شوری / ۲۰

۳- شوری / ۲۸

۴- حدید / ۲۰

کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده بینی، سپس خرد و ریز شود و در آخرت هم غذایی شدید هست.
 فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ^۱
 آنگاه هرکس طغیان ورزیده باشد و زندگانی دنیا را برگزیده باشد. بی شک جهنم جایگاه اوست.

دنیا از منظر معصومین علیهم السلام

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله:

الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۲

دنیا و آنچه در آن است نفرین شده است، مگر آنچه برای خدا به کار گرفته شود.

انَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا اضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَ فِي طَلَبِ الْآخِرَةِ اضْرَارٌ بِالدُّنْيَا، فَاضْرُوا بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْاضْرَارِ^۳

دنیاخواهی ناگزیر به آخرت زیان خواهد رساند و آخرت جویی نیز به دنیا، پس به دنیایتان زیان برسانید که آن سزاوارتر به زیان است.

خُلِقَ أَرْبَعَةٌ لَأَرْبَعَةٍ: أَلْمَالُ لِلْإِنْفَاقِ لَا لِلْإِمْسَاقِ، وَ الْعِلْمُ لِلْعَمَلِ لَا لِلْمُجَادَلَةِ، وَ الْعِبَادَةُ لِلتَّعَبُّدِ لَا لِلتَّنَعُّمِ، وَ الدُّنْيَا لِلْعِبْرَةِ لَا لِلْعِمَارَةِ^۴

چهار چیز، برای چهار مقصود آفریده شده است: ۱- مال برای بخشش نه حبس کردن ۲- دانش برای عمل نه مجادله ۳- بنده برای عبودیت نه خوشگذرانی ۴- دنیا برای عبرت نه آبادانی

۱- نازعات / ۴۰

۲- کنز العمال، ح ۶۰۸۳

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ / بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۱

۴- المواعظ العددیه، ص ۱۵۹

هَبَطَ إِلَىٰ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، الْحَقُّ يُؤْتِكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ أَنِّي أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ الدُّنْيَا أَنْ تَمَرَّرَ وَ تَكْدَّرَ وَ تَضَيَّقَ وَ تَشَدَّدَ عَلَىٰ أَوْلِيَائِي حَتَّىٰ يُحِبُّوا لِقَائِي وَ تَيْسَّرَ وَ تَسَهَّلَ وَ تَطَيَّبَ لِاعْدَائِي حَتَّىٰ يُبْغِضُوا لِقَائِي فَأَنَّى جَعَلْتُ الدُّنْيَا سَجْنًا لِأَوْلِيَائِي وَ جَنَّةً لِاعْدَائِي^۱

جبرئیل در بهترین شکل و شمایل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: به دنیا وحی کرده‌ام که نسبت به دوستان من تلخ، تیره، تنگ و سخت باش تا پیوسته به دیدار من مشتاق باشی، و نسبت به دشمنان من آسان و هموار و گوارا باش تا از دیدار من بیزار باشی، که من دنیا را زندان دوستانم و بهشت دشمنانم قرار داده‌ام.

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ يُرِيدُ بِهِ الدُّنْيَا وَ اثْرَ عَلَيْهِ حُبُّ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ وَ كَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ مَعَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى^۲

ابن مسعود! هرکس به نیت دستیابی به دنیا دانش بیاموزد و دوستی و جلوه دنیا را برگزیند، خشم خدا را برانگیخته است و جایگاهش در قیامت همراه با یهود و نصاری در طبقه زیرین جهنم است.

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُكْثِرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ^۳

شیفتگی به دنیا، غم و اندوه را افزون می‌کند و زهد در دنیا، جان و تن را راحتی می‌بخشد.

۱- بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۴

۲- همان، ج ۷۴، ص ۹۹

۳- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۰

مَامِنَ أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَلَا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوْتًا^۱

در روز قیامت، فردی از مردمان اول و آخر (دنیا) نیست مگر آن که آرزو می‌کند: ای کاش بیش از نیاز روزانه، بهره‌ای از دنیا نمی‌داشت.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الدُّنْيَا مَطِيَّةٌ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهَا يَرْتَحِلُ إِلَى رَبِّهِ^۲

دنیا مرکب مؤمن است که بدان به سوی پروردگارش کوچ می‌کند. وَ لَنْعَمَ [الدُّنْيَا] دَارٌ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوْطِنْهَا مَحَلًّا^۳ دنیا چه سرا و جایگاه خوبی است برای کسی که آن را جایگاه و سرای ماندن نیانگارد.

أَمَّا سُمِّيَتْ الدُّنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۴

دنیا از آن رو دنیا نام گرفته است که پست‌تر از هر چیز است. [دنیا از ریشه «دنو» به معنای پستی و بی‌ارزشی است.]

إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرُنَا^۵

خداوند دنیا را برای بعد از آن [آخرت] آفریده است و اهل دنیا را مورد ابتلاء و آزمایش قرار داده است، تا معلوم شود چه کسی نیکوکارتر است. ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و به تلاش [بی‌حد و مرز] در آن مأمور نگشته‌ایم.

۱- همان، ج ۷۴، ص ۵۴

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۷

۳- همان، ج ۱۱، ص ۳۳۹

۴- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۵۵

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۵۵

الْمُتَمَتِّعُونَ مِنَ الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ أَنْ فَرَحُوا^۱

دل‌های خوشگذرانان در دنیا گریان است، گرچه ظاهری سرخوش

دارند.

وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ، اَنْكَ اَنْمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ

لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ^۲

فرزندم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای، نه دنیا و برای

نیستی (در دنیا) نه هستی و برای مرگ، نه حیات.

لَوْ عَقَلَ اَهْلُ الدُّنْيَا خَرَبَتْ^۳

اگر مردم دنیا همگی خردمند بودند، دنیا ویران می‌شد!

وَ اَنْزَلُوا الدُّنْيَا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَالْمَيْتَةِ الَّتِي لَا يَحِلُّ لِاحَدٍ اَنْ يَشْبَعَ فِيهَا اِلَّا

فِي حَالِ الضَّرُورَةِ اِلَيْهَا^۴

انبیا، برگزیدگان و شایستگان، دنیا را چون مرداری می‌دانستند که

جز در حالت اضطرار، خوردن و سیر شدن از آن را حلال نمی‌دانستند.

اِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عَدُوَّانٌ مُتَّفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ اَحَبَّ

الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا اَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ

مَا شَبَّ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدَ ضَرَّتَانِ^۵

دنیا و آخرت دو دشمن ناهمگونند و دو راه گوناگون. هر که دنیا را

دوست بدارد، آخرت را دشمن داشته. دنیا و آخرت به مثابه مشرق و

مغربند و کسی که میان آن دو سیر می‌کند، هرگاه به یکی نزدیک شود، از

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۱

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۵

۴- همان، ص ۱۱۱

۵- ترجمه نهج البلاغه، ص ۸۴۲

دیگری دور گردد و این دو چون هوو هستند.

قالَ السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الدُّنْيَاءُ دُنْيَاءُ: دُنْيَا بِلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ^۱

دنیا بر دو گونه است: ۱- دنیای بلاغ [راه و بستر رسیدن به آخرت]

۲- دنیای منفور [دنیای اصیل و بریده از آخرت]

مَنْ طَلَبَ الْغِنَى وَالْأَمْوَالَ وَالسَّعَةَ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّمَا يَطْلُبُ ذَلِكَ لِلرَّاحَةِ
وَالرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَ
لِأَهْلِ الْجَنَّةِ^۲

آن کس که بی نیازی و ثروت و توسعه معیشت را در دنیا می جوید،
از آن روست که به راحتی دست یابد، در حالی که راحتی [واقعی] در
دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده است. راحتی [واقعی و ماندگار] در
بهشت و برای اهل بهشت است.

قالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ: إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ، فَأَعْبُرُوهَا وَ

لَا تَعْمُرُوهَا^۳

عیسی مسیح علیه السلام به یاران خود گفت: دنیا پل است، از آن

بگذرید و به آبادی آن نپردازید.

مَامَنْ عَمَلَ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ

الدُّنْيَا^۴

بعد از شناخت خداوند و رسولش، هیچ کاری ارزشمندتر از دشمنی

با دنیا نیست.

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۲

۳- همان، ص ۹۳

۴- همان، ص ۵۹

قالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ^۱

دنیا، چه یاور خوبی برای (کسب) آخرت است.

قالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْأَكْثَارِ عَلَىَّ مِنَ الدُّنْيَا تُلْهِينِي عَجَائِبُ بُهْجَتِهَا وَتُفْتِنُنِي زَهْرَاتُ زِينَتِهَا وَلَا بِأَقْلَالٍ يَضُرُّ بِعَمَلِي وَيَمَلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ وَأَعْطَنِي مِنْ ذَلِكَ غَنَى عَنِ أَشْرَارِ خَلْقِكَ وَبَلَاغًا أَنَالُ بِهِ رِضَاكَ^۲

خداوند! از دنیا به من آنقدر زیاد مده که موجب شود جاذبه‌های شادی زای آن مرا به خود سرگرم سازد و شکوفه‌های زیبای آن فرییم دهد، و نه آنقدر کم بده که از عمل نیک بازم دارد و سینه‌ام را غمبار کند، بلکه آنقدر به من ده که از مردم بد بی نیاز شوم و با آن بتوانم خشنودی تو را جلب نمایم.

مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْحِرْصِ

مَثَلُهُ^۳

خداوند هیچ دری از دنیا را به روی بنده‌ای نگشود، مگر آکه به ازای آن، دری از حرص و زیاده‌خواهی را نیز به روی او گشود.

اجْعَلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلَى نَهْرٍ جُرَّتْ عَلَيْهَا وَتَرَكَتْهَا وَ لَمْ تَرْجِعْ

إِلَيْهَا إِخْرَ الدَّهْرِ، أُخْرِبُهَا وَلَا تَعْمُرُهَا فَإِنَّكَ لَمْ تُؤْمَرْ بِعِمَارَتِهَا^۴

دنیا را به عنوان پلی بر رودخانه‌ای قرار بده که از آن عبور می‌کنی و می‌گذری و هرگز به آن باز نمی‌گرددی، [بنابراین] آن را ویران کن و به آبادی آن نپرداز که تو به آبادانی آن سفارش نشده‌ای.

قالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: وَ خُذْ مِنَ الدُّنْيَا بِلَاغًا وَ لَا تَرْفُضْهَا فَتَكُونَ عَيْلًا عَلَى

۱- همان، ج ۷۳، ص ۱۰۷

۲- همان، ج ۱۱، ص ۲۸۶

۳- همان، ج ۷۰، ص ۱۶

۴- همان، ج ۷۰، ص ۶۹ / کافی، ج ۲، ص ۱۳۴

النَّاسِ وَ لَا تَدْخُلُ فِيهَا دُخُولًا يَضُرُّ بَاخِرَتَكَ، يَا بَنِيَّ! لَا تَرْكُنْ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا تَشْغَلْ قَلْبَكَ بِهَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْهَا إِلَّا تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ نَعِيمَهَا ثَوَابًا لِلْمُطِيعِينَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَلَاءَهَا عُقُوبَةً لِلْعَاصِينَ^۱

لقمان به پسرش گفت: از دنیا به اندازه‌ای که یاریگرت [بر واجبات و مستحبات] باشد، بهره‌مند شو، نه آن را [به کلی] رها کن که سربار مردم باشی و نه آنقدر به آن بپرداز که به آخرت زیان برسانی. فرزندم! مایل به دنیا نشو و دلت را به آن مشغول نکن [چرا که] خداوند، مخلوقی پست‌تر از دنیا ندارد، مگر نمی‌بینی که خداوند خوشی‌اش را بری فرمانبرداران و گرفتاری‌اش را برای سرکشان قرار نداده است.

أَمْالُ مَالِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - جَعَلَهُ وَدَايِعَ عِنْدَ خَلْقِهِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَأْكُلُوا مِنْهُ قِصْدًا وَ يَشْرَبُوا مِنْهُ قِصْدًا وَ يَلْبَسُوا مِنْهُ قِصْدًا وَ يَنْكَحُوا مِنْهُ قِصْدًا وَ يَرْكَبُوا مِنْهُ قِصْدًا وَ يَعُودُوا بِمَا سَوَى ذَلِكَ عَلَى فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ كَانَ مَا أَكَلَهُ حَرَامًا وَ مَا شَرَبَ مِنْهُ حَرَامًا وَ مَا لَبَسَهُ مِنْهُ حَرَامًا وَ مَا نَكَحَهُ مِنْهُ حَرَامًا وَ مَا رَكَبَهُ مِنْهُ حَرَامًا^۲

مال، از آن خداست که به امانت، نزد مردم گذاشته است و بدانها فرمان داده است که بخورند میانه، بنوشند میانه، ازدواج کنند میانه، مرکب بگیرند میانه، و افزون بر آن را به فقرای مؤمن بیخشند، پس هر آن کس که از این حد تجاوز کند، آنچه خورده و نوشیده و پوشیده و ازدواج کرده و سوار شده، حرام است.

لَوْلَا الْأَحَاحُ هَذِهِ الشَّيْعَةُ عَلَى اللَّهِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لَسَنَقَلَهُمْ مِنْ الْأَحْصَالِ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا إِلَى مَا هُوَ أَضْيَقُ^۳

۱- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۲

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۷

۳- همان، ج ۷۲، ص ۵۳

اگر نبود اصرار و پافشاری شیعیان در طلب روزی، خداوند آنها را در شرایطی سخت تر از وضعیتی که اکنون دارند، قرار می داد.

الْفَقْرُ أَرْيَنُ عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنَ الْعَذَابِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ وَ إِنَّ آخِرَ الْأَنْبِيَاءِ دُخُولًا إِلَى الْجَنَّةِ سُلَيْمَانُ وَ ذَلِكَ لَمَّا أُعْطِيَ مِنَ الدُّنْيَا^۱

ناداری برای مؤمن زیباتر از لجام برگردن اسب است و آخرین پیامبر که به بهشت داخل می شود، سلیمان است و این به خاطر ملک و پادشاهی دنیاست که به وی داده شده بود.

جمع بندی آیات و روایات:

از مطالعه آیات و روایات یاد شده، نکات زیر به دست می آید:

الف: هر جا که در آیات و روایات، دنیا مورد تأیید و یا ستایش و توصیه قرار گرفته است، مقصود دنیایی است که کشتگاه آخرت و هموار کننده راه بهشت و نعمتهای جاودانه اخروی باشد، در غیر این صورت، دنیا حتی اگر یک لحظه ارتباط خود را با آخرت قطع کند، مذموم و منفور است.

ب: دنیا و جلوه های آن، در چشم کافران، زیبا و مایه رضایت، تفاخر، اطمینان خاطر، خوشی و تَلذُّذ است و همین امر نیز مایه خسران و عذاب اخروی آنان است، اما در نزد مؤمنان، عرصه ابتلاء و عمل صالح (جهاد اکبر، جهاد اصغر، عبادت، ایثار، خدمت به خلق، صبر بر طاعت، صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت و...) برای رستگاری در آخرت می باشد.

ج: دنیاخواهی، فراتر از حدی که بستر آخرت باشد، هرگز با آخرت خواهی قابل جمع نیست. آنان که خواستار راحتی و تنعم و تَلذُّذ هستند، باید منتظر عذاب آخرت باشند.

د: برای مؤمن، سزاوار است که از لذتهای مشروع دنیا نیز تا آنجا که

قادر به صبر و تحمل است، کمتر استفاده نماید، تا در آخرت، راه بهشت برای او هموارتر باشد. لذتهای مشروع اگرچه موجب دوزخی شدن نمی‌شود، اما بعضاً از مراتب و درجات اخروی می‌کاهد.

ه. : با توجه به حوادث و رخدادهای منتظر و غیر منتظر دنیایی، و آسبها و بلاهایی که در زندگی انسان‌ها بروز می‌کند، درمی‌یابیم که اساساً دنیا جایی نیست که مایه امن و اطمینان انسان عاقل باشد و به آن دل ببندد. از یک سو هر نعمت و لذتی در دنیا بالاخره فانی می‌شود و از سوی دیگر، انسان به هر امکان و مزیتی که در دنیا دست می‌یابد، خواستار فراتر از آن است و این خود نشانگر ذات نا آرام و دغدغه آور دنیاست.

و: عمارت دنیا و توسعه در معیشت جامعه، تا آنجا مورد سفارش اسلام است که مسیر آخرت را برای مردم هموار کند [دنیای بلاغ] و فراتر از آن ممنوع است [دنیای ملعون].

تذکر یک نکته مهم:

میل و رکون به دنیا و پرداختن به تجمل و زینت آن، حتی در صورتی که با عوارضی چون تخریب محیط زیست، چپاول منابع و ذخیره نسل‌های آتی، استثمار و غارت دیگر جوامع و... همراه نباشد - همانگونه که در قرون و اقوام پیشین چنین بوده است - از نظر اسلام ممنوع و مذموم است؛ حال اگر دنیازدگی و توسعه‌مداری با چنان پیامدهای سهمگینی همراه باشد - که در تمدن جدید چنین است - بدیهی است که مذمت و عقوبتی صد چندان دارد و با هیچ توجیه و دستاویزی نمی‌توان بین چنین تمدن و توسعه‌ای، با عمران و آبادانی مشروع و مطلوب اسلام، کمترین سنخیت و هماهنگی یافت.

سرگذشت جوامع دنیامدار و توسعه‌زده در قرآن

برای تکمیل مبحث پیش، مناسب است نگاهی به آیاتی ببندازیم که

فرجام جوامع و اقوامی را بازگو می‌کند که هم اساسی خود را بر آبادانی دنیا گذاشتند و مراحل چشمگیری از عمران و به تعبیر امروزی آن، توسعه یافتگی را درنوردیدند و همین امر موجب طغیان و کفر، و گرفتاریشان به عذاب الهی شد:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِئِيًّا^۱

و چه بسیار پیش از آنان، نسل‌هایی را که خوش ساز و برگ‌تر و خوشنماتر بودند، نابود کردیم .

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ^۲

و چه بسیار شهرها که از [شدت رفاه] در زندگیشان سرمستی می‌کردند، نابود کردیم و این خانه‌هایشان است که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است و ما خود وارثانیم.

أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا^۳

آیا [قارون] نمی‌دانست که خداوند پیش از او، از میان نسل‌هایی که بودند) کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است.
أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا^۴

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند. آنان از ایشان نیرومندتر بودند و

۱- مریم / ۷۴

۲- قصص / ۵۸

۳- قصص / ۷۸

۴- روم / ۹، همچنین ربک به: فاطر، ۴۴ / مؤمن، ۲۲ و ۸۲

زمین را کندوکاو کردند و بیش از آنچه آنان آن را آباد ساخته بودند، آبادش کردند.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۖ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي
الْبِلَادِ ۖ وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ^۱

آیا نیندیشیده‌ای که پروردگارت در حق [قوم و سرزمین] عاد چگونه عمل کرد؟ در حق ارم ستوندار، همان که ماندش در شهرها ساخته نشده بود و نیز قوم تمود که در وادی القری [خانه از] سنگ می‌بریدند [و می‌تراشیدند].

پی‌نوشت‌ها :

[۱]- آنچه در غرب به عنوان «توسعه» مطرح است و ما نیز اغلب شیفته و در جستجوی انواع آن هستیم، تنها یک طرح اقتصادی برای تحقق اموری چون ازدیاد تولید و مصرف، اشتغال، افزایش درآمد سرانه، گسترش صادرات و ... نیست بلکه به مثابه یک مذهب و ایدئولوژی است که اصول و فروع و بایدها و نبایدهای خود را دارد و در همه شئون فردی و اجتماعی تأثیرگذار است. دیوید یمانه در کتاب «تئوری توسعه» (به نقل از توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۴۹) می‌نویسد: «توسعه جریانی چند بعدی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی - اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است، توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد»^۲.

[۲]- از امام صادق علیه السلام منقول است: أَقْبَلَ رَجُلَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: اجْلِسْ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى - وَالْبُرْكَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اجْلِسْ عَلَيَّ اسْتَنْكَ، فَأَقْبَلَ يَضْرِبُ الْأَرْضَ بَعْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَضْرِبْهَا فَإِنَّهَا أُمَّكُمْ وَهِيَ بِكُمْ بَرَةٌ. دو نفر به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، یکی به دیگری گفت: به نام

۱- فجر / ۹-۶

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک به: توسعه و مبانی تمدن غرب / توسعه و اباحه

خدا و برکت الهی، بنشین، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود بر سرین خود بنشین، پس آن مرد با عصای خود به زمین می‌زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر زمین نزن که او خاستگاه و پناهگاه شما و فرمانبردار خیرخواهتان است. و در روایت دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله: تَمَسُّحُوا بِالْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمُّكُمْ وَ هِيَ بِكُمْ بَرَّةٌ، از زمین تبرک بجویید که آن پناهگاه و فرمانبردار نیکخواهتان است.^۱

۱- بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۹۴

امام زمان (عج) و تمدن جدید

- مهدی(عج)، مبداًالایات
- منصور با رعب و مؤید به ظفر
- فرشتگان و جنیان، یاران قائم(عج)
- زنده شدن مردگان
- در هم پیچیده شدن طومار قدرت کفار

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَطَنَ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ
قَادِرُونَ عَلَيْهَا أُتِيهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن
لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ^۱

تا آن‌گاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و
چون اهل آن گمان کردند که مسلط بر زمین هستند، فرمان
ما در شب یا روز به آن در رسید، و آن را چون محصول
درو شده گردانیدیم، گویی که دیروز هیچ چیز نبوده است.

مهدی (عج)، مبدأ الایات

آیا امام زمان (عج) هنگام ظهور از ابزار و سازوکارهای تمدن جدید
استفاده خواهد کرد؟ آیا جامعه امام زمانی و دنیای بعد از ظهور در
عرصه معاش، تداوم تکاملی تمدن تکنولوژیک خواهد بود؟
با توجه به ذهنیت مشهور و غالب در مورد تمدن جدید، پاسخ
سؤال فوق مثبت است و قائلین به این نظر به روایت زیر استدلال
می‌کنند که:

قال الصادق عليه السلام: أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابِهَا^۲
امام صادق علیه السلام: خداوند از این که کارها و رخدادها را جز
با اسباب و علل عادی آن محقق نماید، امتناع می‌ورزد.
امّا با مراجعه به احادیث و روایات مربوط، خلاف این ذهنیت

۱- یونس / ۲۴

۲- الفصول المهمة فی اصول الائمه، ج ۱، ص ۶۴۷

آشکار خواهد شد و در خواهیم یافت که حادثه ظهور و دوران پس از آن، بیش از آن که متکی بر علل و اسباب عادی باشد، با پشتوانه آیات و معجزات الهی و علل و اسباب غیبی و ملکوتی، صورت خواهد بست. اگر چه مشیت غالب خداوند بر جریان امور از راه علل و اسباب عادی است اما در مقاطعی، این مشیت به گونه‌ای غیرمتعارف و اعجازگونه، محقق می‌شود و ما در تاریخ، موارد متعددی از این دست سراغ داریم، مانند حکومت سلیمان، پادشاهی ذوالقرنین و...

یکی از القاب حضرت مهدی (عج)، «مبدأ الایات» است و این بدان دلیل است که بیشترین معجزات، به دست مبارک ایشان از آغاز ظهور تا پایان دوران حکومت، محقق خواهد شد و خداوند برای هیچ یک از انبیا و رسل خود، این مقدار معجزه زمینی و آسمانی قرار نداده است.^۱ برای وضوح بیشتر مطلب به ذکر پاره‌ای از این آیات و معجزات، براساس روایات معصومین علیهم السلام می‌پردازیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: مهدی (عج) در حالی خروج می‌کند که قطعه ابری بالای سر اوست. منادی در آن ابر ندا می‌کند: این مهدی (عج) خلیفه خداست، از او پیروی کنید.^۲

۲. امام علی علیه السلام: [در زمان حکومت مهدی (عج)] گریه و میش با هم در یک مکان زندگی می‌کنند، بچه‌ها با مارها و عقربها بازی می‌کنند، در حالی که اذیت نمی‌شوند و شر از میان می‌رود و خیر باقی می‌ماند.^۳

منصور با رعب و مؤید به ظفر

امام باقر علیه السلام:

۳. قائم (عج) ما، با رعب، یاری (منصور بالرعب) و با پیروزی تأیید

۱- نجم الثاقب، ص ۱۱۱

۲- کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۶۰ / بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱

۳- الزام الناصب، ص ۱۳۹ / نجم الثاقب، ص ۱۵۶ / منتخب الاثر، ص ۴۷۴

(مُؤَيِّد بِالظَّفَرِ) می‌شود. زمین در زیر پای او می‌پیچد و گنج‌های آن برای او آشکار می‌شود. حکومت او مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد و خداوند دینش را بر همه ادیان غالب می‌گردند، اگرچه مشرکان، ناخوش دارند.^۱

۴. وقتی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند، خداوند او را با ملائکه مسومین و مردفین و منزّلین و کروّیین در حالی که جبرئیل علیه السلام جلو، میکائیل علیه السلام در طرف راست، و اسرافیل علیه السلام در طرف چپ اوست، یاری فرماید. رعب آن حضرت به اندازه یک ماه راه، جلو، و یک ماه، عقب سر، و یک ماه، از طرف راست، و یک ماه، از طرف چپ، می‌رود و ملائکه مقربین در پیش روی آن حضرت هستند.^۲

۵. گویا می‌بینم اصحاب قائم (عج) را که احاطه و پرکرده‌اند بین آسمان و زمین را، چیزی نیست مگر مطیع آنها حتی درندگان زمین و هوا؛ همه چیز و همه کس در صدد تأمین رضایت آنها هستند. زمینی بر زمین دیگر فخر می‌کند و می‌گوید امروز بر من یکی از اصحاب قائم علیه السلام گذشته است.^۳

۶. چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به هر اقلیمی، مردی را می‌فرستد و به او می‌گوید: فرمان تو در کف دست توست، چون با موضوعی مواجه شوی که از آن سر در نیآوری و نفهمی، به کف دست خود نظر کن و به هر چه در او بینی عمل نما. و قشونی به قسطنطنیه می‌فرستد، چون به خلیج برسند، چیزی برپاهای خود می‌نویسند و روی آب راه می‌روند، اهل روم آنها را می‌بینند و می‌گویند: اینها اصحاب او هستند که روی آب راه می‌روند، پس خود او چگونه است؟ آن‌گاه، دروازه‌های شهر را به روی آنها باز خواهند کرد، آنها وارد می‌شوند و هر

۱- کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۱ / اعلام‌الوری باعلام‌الهدی، ص ۲۹۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱

۲- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۳۴ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸

۳- کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۳ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷

چه بخواهند حکم می‌نمایند.^۱

۷. اصحاب قائم (عج)، سیصد و سیزده نفر از فرزندان عجم می‌باشند، بعضی از ایشان را در روز با آشنایی به نام خود و نام پدر و نسب و شمائل در ابر سوار می‌کنند، به مکه می‌برند و بعضی در رختخواب خود خوابیده، ناپهنگام در مکه دیده می‌شوند، بدون میعاد و سابقه قرارداد.^۲

۸. وقتی قائم (عج) از مکه قیام کند و عازم کوفه شود، منادی او ندا می‌کند: هیچ یک از شما خوراکی و آشامیدنی بر ندارد. [مهدی علیه السلام] سنگ موسی علیه السلام را که دوازده چشمه از او جاری می‌شود با خود حمل می‌نماید، در هر منزلی که وارد می‌شود آن را نصب می‌کند و چشمه‌ها از او می‌جوشد. هر گرسنه از آن بخورد، سیر و هر تشنه، سیراب می‌شود. این توشه آنان خواهد بود.^۳

۹. مهدی علیه السلام هفت سال حکومت خواهد کرد که هر سال از آن، معادل ده سال از سالهای شماسست، آنگاه خداوند آنچه خواهد، انجام می‌دهد.

[ابوبصیر] می‌گوید: گفتم، فدایت شوم، چگونه این سالها طولانی می‌شوند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند به فلک امر می‌کند که کند حرکت کند. از همین روزها و سالها طولانی می‌شوند.
ابوبصیر: کسانی می‌گویند اگر در فلک تغییری پیدا شود، عالم تباه می‌شود.

۱- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۱۹ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵

۲- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۱۵ / بحارالانوار؛ ج ۵۲، ص ۳۷۰

۳- الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۶۹۰ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۵ / نجم‌التاقب، ص

امام علیه السلام: این سخن زندیق هاست، اما مسلمانان این سخن را خواهند پذیرفت چرا که خداوند برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خود، ماه را دو نیمه کرد؛ قبل از آن برای یوشع بن نون علیه السلام خورشید را برگرداند، و خبر از طولانی بودن روز قیامت که معادل هزار سال شماسست داد.^۱

۱۰. ذوالقرنین را در انتخاب میان دو ابر، مخیر کردند که او ابر را برگزید و ابر سخت و سرکش برای صاحب شما [حضرت مهدی علیه السلام] ذخیره شد. راوی پرسید: ابر سرکش کدام است؟ فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه است، پس صاحب شما بر آن سوار می شود و آن ابر او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین، بالا می برد.^۲ [۱]

۱۱. اولین کسی که با قائم (عج) بیعت می کند جبرئیل است، سپس فرشتگان و نجبای جن و آنگاه نزدیکان و یاران آن حضرت.^۳

۱۲. [هنگام رویارویی قائم (عج) و سفیانی] در شام بانگ برآورده می شود که عرب حجاز علیه شما [سفیانی] گرد آمده اند. سفیانی به یاران خود می گوید: آنها چه می گویند؟ یارانش به او می گویند: آنها جز شتر و خرما چیزی ندارند و ما تا به دندان مسلح هستیم، ما را به سوی آنها بفرست. آنگاه سفیانی با لشگری بالغ بر صد و هفتاد هزار نفر که به انواع سلاح ها مسلح هستند، خارج می شود و در کنار دریاچه طبریه منزل می کند. مهدی (عج) نیز همراه لشکریان خود به سوی او حرکت می کند، شبها راه می رود و روزها کمین می کند. چون سفیانی به دریاچه طبریه رسید خشم خدا و خلق خدا متوجه او می شود، پرندگان با بال های خود

۱- الارشاد، ص ۳۶۵ / اعلام السوری، ص ۴۳۲ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹ /

نجم الثاقب، ص ۱۴۸ / الزام الناصب، ص ۲۲۳

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۹ / بحارالانوار ج ۱۲، ص ۱۸۲ / نجم الثاقب، ص ۱۷۲

۳- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸ / الزام الناصب، ص ۲۱۶

لشگر او را می‌زنند و کوه‌ها سنگ‌های خود را به سوی آنها فرو می‌ریزند و فرشتگان با صدای خود بر آنها نهیب می‌زنند، یک ساعت نمی‌گذرد مگر این که همه سپاه سفیانی هلاک می‌شود و از سپاه سفیانی جز خود او حتی یک نفر هم نمی‌ماند. مهدی (عج) او را گرفته، در کنار دریاچه طبریه در نزدیکی دمشق در زیر درختی که شاخه‌هایش مشرف بر دریاچه است، سر می‌برد.^۱

۱۳. نخستین کسی که با قائم (عج) بیعت می‌کند، جبرئیل است که به صورت پرنده سفید رنگی نازل شده، با او بیعت می‌کند. آنگاه یک پای خود را بر بیت الحرام و پای دیگرش را بر مسجد اقصی می‌گذارد و با صدای روشن و فصیح ندا می‌کند که همه مردمان می‌شنوند: اَتَى اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ^۲ [یعنی: امر خدا فرا رسید پس شتاب نکنید] آنگاه صدای دیگری از سوی قرص خورشید شنیده می‌شود که همه مخلوقات در آسمان‌ها و زمین آن را می‌شنوند. بانگ می‌زند: هَذَا مَهْدَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَايَعُوهُ وَلَا تُخَالَفُوا أَمْرَهُ [این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است با او بیعت کنید و از فرمان او سرپیچی نکنید].^۳

امام صادق علیه السلام:

۱۴. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام سوال کرد: آقای من! حضرت مهدی علیه السلام [از کجا و چطور ظهور می‌فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: ای مفضل! تنها ظاهر می‌شود و تنها به خانه خدا می‌آید و تنها وارد کعبه می‌شود و آن روز را به تنهایی به شب می‌رساند؛ چون شب فرا آمد و مردم همه به خواب رفتند، جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه از آسمان نزد او فرود می‌آیند؛ جبرئیل به او می‌گوید: آقای من! سخت روا و امرت جاری

۱- الزام الناصب، صفحه ۲۰۱ / بشارة الاسلام، ص ۴۶ / منتخب‌الآثر، ص ۱۸۳

۲- نحل / ۱

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵ و ج ۵۳، ص ۸ / الزام‌الناصر، ص ۲۳

است. آن حضرت دست مبارک بر صورت خود می‌کشد و می‌گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ، «ستایش خدای را که وعده خویش استوار فرمود و زمین را در قبضه ما گذاشت. در هر کجای بهشت که بخواهیم منزل می‌گیریم، چه قدر خوب است اجر و جزای عمل کنندگان»؛ در بین رکن و مقام، می‌ایستد و به آواز بلند می‌گوید: ای جماعت تقبا و ای خاصان و آنانکه شما را [خداوند] پیش از ظهور برای نصرت من ذخیره کرده، از صمیم دل و اطاعت کامل، نزد من آید. صدای مبارک آن حضرت در شرق و غرب عالم به آنها می‌رسد، بعضی از آنها در محراب به عبادت مشغول، و بعضی در رختخواب خود می‌باشند، به همین یک صدا، همه آواز او را می‌شنوند، دعوتش را اجابت کرده، رو به مکه می‌آورند. زمانی بس اندک به قدر به هم زدن چشم، همه آنان پیش او در بین رکن و مقام، حاضر می‌شوند. خداوند امر فرماید نوری از آسمان تا زمین، ستون وار کشیده شود و به آن نور، همه مومنین که در روی زمین هستند، روشنایی گیرند و نوری از آن به اندرون خانه‌های مومنان تابش نماید و دل‌های آنان به تابش آن نور، خرم و خرسند می‌شود.^۱

۱۵. فرج ما هنگامی است که صاحب این امر [قائم(عج)] با میراث‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شده، رهسپار مکه معظمه گردد. راوی پرسید: میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: شمشیر، زره، عمامه، برد، تازیانه، پرچم، کمان و زین اسب، آن حضرت چون وارد مکه شد، شمشیر را از غلافش درمی‌آورد، زره، برد و عمامه را می‌پوشد، پرچم را برافراشته، تازیانه را به دست می‌گیرد و از خدای تبارک و تعالی اذن ظهور می‌طلبد.^۲

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، صفحه ۷ / الزام الناصب، ص ۲۱۵

۲- الغيبة (نعمانی) ص ۱۴۴ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱

فرشتگان و جنیان، یاران حضرت

۱۶. مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: آقای من! آیا فرشتگان و جنیان [هنگام ظهور مهدی علیه السلام] برای مردم ظاهر می‌شوند؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آری! و با مردم گفتگو خواهند کرد آنچنان که با هم سخن می‌گویند.

مفضل: آیا فرشتگان و جنیان همراه با مهدی علیه السلام حرکت خواهند کرد؟

امام علیه السلام: آری، مابین کوفه و نجف فرود می‌آیند و تعدادشان چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن است.^۱

۱۷. مهدی (عج) در آخرالزمان ظهور می‌کند در حالی که بالای سر او ابر سفیدی سایه می‌افکند و با زبانی فصیح - که جن و انس و شرق و غرب آن را می‌شنوند - ندا می‌دهد: این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدالت می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم شده بود.^۲

۱۸. وقتی قائم (عج) ما اهل بیت قیام کند، به محله‌ای از کوفه می‌رود. برپا می‌ایستد و با دست مبارک خود به جایی اشاره می‌کند که بکنید آنجا را، حفر می‌نمایند، دوازده هزار شمشیر، دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه‌خود از آن خارج می‌کنند که به دوازده هزار نفر از عجم و موالی [ایرانیان] می‌پوشاند.^۳

۱۹. چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، شمشیرهای نبرد [از آسمان] فرود می‌آیند، بر هر شمشیری اسم خود و نام پدر صاحب آن شمشیر را نوشته‌اند.^۴

۱- نجم الثاقب، ص ۱۵۲

۲- الامالی (طوسی)، ص ۲۹۳ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۸

۳- الاختصاص، ص ۳۳۴ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۷

۴- الغيبة (نعمانی)، ص ۲۴۴ / بحار الانوار ج ۵۲، ص ۳۵۶ / بشارة الاسلام، ص ۲۱۵

۲۰. هرگاه قائم (عج) ما قیام کند، خداوند به گوشها و چشمهای شیعیان ما، قوه و نیرویی بخشد - و در حالی که بین آنها و قائم (عج) واسطه‌ای نباشد - با شیعیان ما تکلم فرماید و آنها می‌شنوند و به آن حضرت می‌نگرند، در حالی که آن حضرت در مکان خود می‌باشد.^۱ [۲]
۲۱. شیعیان ما در زمان سلطنت قائم (عج)، بزرگان اهل زمین و حکام بر آنها خواهند بود. به هر مردی از آنها، از جانب خداوند قوت چهل مرد داده می‌شود. حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: شیعیان ما قبل از ظهور، مرعوب دشمنان ما هستند اما وقتی که امر ما واقع و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شد، هر یک از شیعیان ما از شیر با جرئت تر و از نیزه برنده تر شوند؛ دشمنان ما را لگدکوب می‌کنند و آنها را با دست می‌کشند.^۲
۲۲. هرگاه قائم (عج) خروج کند، زمین، گنج‌های خود را بیرون می‌ریزد و مردم همه، آن را مشاهده می‌کنند.^۳
۲۳. پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را جبرئیل، روز نبرد بدر نازل نمود که به خدا سوگند جنس آن از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نبود. راوی می‌پرسد: پس از چه بود؟
- امام علیه السلام: از برگ بهشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را روز بدر باز نمود، آنگاه آن را پیچید و به علی علیه السلام داد که پیوسته با او بود تا آن که روز نبرد بصره آن را باز کرد، آنگاه آن را پیچید و اکنون نزد ماست، و تا وقتی که قائم (عج) قیام نکند، کسی آن را نمی‌گشاید و هرگاه قیام کرد، پرچم را باز می‌کند.^۴
۲۴. زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تن قائم ما (عج) راست

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۴۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶

۲- الاختصاص، ص ۸ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲

۳- نجم‌التاقب، ص ۱۵۹

۴- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۰۸ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰ / نجم‌التاقب، ص ۱۶۹

می آید و زیاد و کم نخواهد آمد. ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] آن را پوشید که از قامتش بلندتر بود. من هم پوشیدم اندکی بزرگتر بود.^۱

۲۵. گویا قائم (عج) را بر فراز تپه‌ای در کوفه می بینم که زره رسول الله صلی الله علیه و آله را پوشیده است... و سوار بر اسبی سیاه است... و چنان جنبشی ایجاد می کند که ساکنان هر سرزمینی او را در میان خود می بینند، پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درمی آورند... و هیچ مؤمنی باقی نمی ماند جز آن که دلش چون آهن سخت خواهد شد و قدرت چهل مرد را پیدا خواهد کرد... سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته همراه او [برای یاری اش] خواهند بود، فرشتگانی که با نوح علیه السلام در کشتی بودند و با ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد، و نیز فرشتگانی که هنگام شکافته شدن دریا با موسی علیه السلام بودند، و نیز آنها که با عیسی علیه السلام هنگام عروج به آسمان بودند و چهار هزار فرشته‌ای که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند... و سیصد و سیزده فرشته روز بدر و چهار هزار فرشته‌ای که روز عاشورا به یاری حسین علیه السلام شتافتند امام حسین علیه السلام به آنها اجازه جنگیدن نداد،... تمام این فرشتگان در زمین منتظر قیام قائم (عج) هستند.^۲

۲۶. آن گاه که قائم (عج) ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن شود، مردم از نور خورشید بی نیاز شوند و تاریکی از میان برود.^۳

۲۷. در دوران ظهور، مؤمن پرنده‌ای را از هوا به زیر می کشد، پس آن

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۸۸ / الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۶۹۱ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۹

۲- کامل الزیارات، ص ۱۲۰-۱۱۹ / الغیبة (نعمانی)، ص ۳۰۹ / کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۱ / دلائل الامامة، ص ۴۵۷ / اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۳ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵

۳- دلائل الامامة، ص ۴۵۴ / الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱ / المستجد من الارشاد، ص ۲۶۵ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰

را ذبح کرده و پس از بریان نمودن می خورد اما استخوانش را سالم باقی می گذارد، آنگاه به آن می گوید: به اذن خداوند، زنده شو، پس زنده می شود و پرواز می کند و همچنین است، در مورد آهوهای صحرا. در آن زمان، قائم (عج) مایه روشنی شهرهاست و مردم نیازی به خورشید و ماه ندارند و بر روی زمین نه جانوری موذی یافت می شود و نه شری و نه سمی و نه فسادی، چرا که دعوت او، آسمانی است و نه زمینی و شیطان در آن، راهی برای وسوسه و فتنه انگیزی ندارد. بنابراین نه کردار زشتی وجود دارد و نه حسادت و نه چیزی از تباهی. زمین و درخت دچار آفت نمی شوند و کشتزارها سالم و برپایند و هرگاه چیزی از آنها برگیرند، مجدداً در وقتش می روید و به حالت اول برمی گردد. پدر خانواده به فرزندش لباس می پوشاند در حالی که پیوسته با اوست و مندرس نمی گردد و به هر رنگی که مایل باشد درمی آید... برای شیطان در آن دوران، بدنی یافت نمی شود که در آن سکنی گزیند و فرشتگان با مؤمنان مصافحه می کنند.^۱

زنده شدن مردگان

امام رضا علیه السلام:

۲۸. چون قائم (عج) ظهور کند و داخل کوفه شود، خداوند از گورستان وادی السلام، هفتاد هزار صدیق را زنده می کند که همگی از اصحاب و انصار او می شوند.

شیخ مفید نیز در کتاب ارشاد، روایت کرده است که بیست و هفت نفر از قوم موسی، و هفت نفر از اصحاب کهف، و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه و مقداد و مالک اشتر، از انصار آن حضرت خواهند بود و فرمانروای کشورها می شوند.^۲

۱- نوادر المعجزات، ص ۱۹۸ / دلائل الامامة، ص ۴۶۳ / معجم احادیث الامام

المهدی (عج)، ج ۴، ص ۵۸

۲- نجم الثاقب، ص ۱۵۷-۱۵۸

۲۹. هرگاه قائم (عج) قیام کند، خداوند به فرشتگان فرمان می‌دهد که بر مؤمنین سلام کنند و با آنان در نشست‌هایشان، همنشین شوند و هرگاه یکی از مؤمنان نیاز و درخواستی [از حضرت (عج)] داشته باشد، فرشته‌ای را به سراغ او می‌فرستند تا او را نزد قائم علیه السلام ببرد، پس نیازش برآورده می‌شود و مجدداً به محل خود برگردانده می‌شود. برخی مومنان در ابرها سیر می‌کنند و برخی‌شان با فرشتگان می‌پرند و برخی نیز با فرشتگان راه می‌روند. بعضی از مؤمنان از فرشتگان سبقت می‌گیرند و بعضی نیز مورد مراجعه فرشتگان برای تحاکم و قضاوت قرار می‌گیرند. در آن زمان، مؤمن نزد خداوند از فرشتگان، گرامی‌تر است، و قائم (عج) بعضی از مؤمنان را حاکم و قاضی بین صد هزار فرشته قرار می‌دهد.^۱

از مجموع روایات فوق و دهها روایت دیگر، درمی‌یابیم که ظهور و حاکمیت حضرت حجت ابن الحسن (عج) بر بساط زمین، در بستری از آیات و معجزات الهی جریان می‌یابد و ضمن آن که جامعه امام زمانی، دربردارنده شگفتی‌ها و امور خارق‌العاده فراوانی است، اما هیچ نسبتی بین این امور با سازوکارهای مخرب، بحران‌زا و تباہ‌کننده تمدن جدید وجود ندارد. از خلال این احادیث روشن می‌شود که طومار این تمدن، به دست حضرت (عج) و یا خود زورمداران بر اثر جنگ جهانی، به کلی در هم پیچیده می‌شود و بشریت به تمدنی طبیعی، متعادل و متناسب با فطرت انسانی دست می‌یابد که در عین طبیعی و غیرتکنولوژیک^۲ بودن، حاوی امکانات و توانمندی‌های عظیم مادی و معنوی است.

درهم پیچیده شدن طومار قدرت کفّار

دو آیه از آیات قرآن نیز اشاره به زیر و روشن شدن بساط قدرت کفار و منکران و دشمنان ولایت ائمه معصومین علیهم السلام، همزمان با ظهور

۱- دلائل الامامة، ص ۴۵۴ / معجم الاحادیث الامام المهدي (عج)، ج ۴، ص ۱۶۹

۲- مقصود، تکنولوژی جدید است.

حضرت مهدی (عج) دارد:

۱. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فَاذًا هُمْ مُبْلِسُونَ.^۱
 آنگاه چون پند و هشدارها را فراموش کردند، همه درها [ی قدرت] را بر آنها گشودیم و چون بدانچه دست یافتند، سرمست شدند، ناگهان فروگرفتیمشان و آنگاه بود که نومید شدند.

از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سؤال شد، فرمود: «این که فرموده است پس چون آنچه را به ایشان تذکر داده شده بود، فراموش کردند»، یعنی: چون ولایت علی علیه السلام را ترک گفتند، «همه درها را بر آنها گشودیم»، یعنی دولتشان در دنیا و آنچه برای آنها از امکانات و توانایی‌های مادی در آن گسترده شده است. و اما این که فرموده: «تا آنگاه که به آنچه عطا شدند، شادمان و سرمست گشتند، به ناگاه آنها را گرفتار کردیم و در آن هنگام خوار و ناامید شدند»، منظور قیام حضرت قائم (عج) است به طوری که گویی هیچ‌گاه سلطه و حکومتی برای آنها نبوده است.^۲

۲. حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَمَرْنَا لِيَلَّا أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ، كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۳

تا آنگاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و چون اهل آن گمان کردند که مسلط بر زمین هستند، فرمان ما در شب یا روز به آن در رسیده و آن را چون محصول درو شده گردانیدیم، گویی که دیروز هیچ چیز نبوده است، بدینسان آیات [خود] را برای اندیشه‌وران، روشن و شیوا بیان می‌داریم.

۱- انعام / ۴۴

۲- سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، ص ۱۲۲-۱۲۱

۳- یونس / ۲۴

امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه فرمود: درباره بنی فلان [کنایه از دشمنان علی علیه السلام و کفار همدست آنان است] سه آیه نازل شد:
 ۱. خداوند فرمود: تا آنگاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و اهل آن گمان کردند که مسلط بر زمین هستند، فرمان ما در شب یا روز به آن در رسید، یعنی خروج حضرت قائم (عج) با شمشیر، پس [آن همه زینت را] چون محصول دروشده قرار دادیم که گویی دیروز هیچ چیز نبوده است و...^۱

پی‌نوشت‌ها:

[۱] - نکته‌ای را که باید در ارتباط با آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام، متذکر شویم این است که نمی‌توان بدون دلیل مشخص و واضح، از معنای ظاهر یک آیه یا روایت، صرف‌نظر کرد و آن را بر خلاف ظاهر، تفسیر و تأویل کرد، مگر در صورتی که آیات قرآن و یا روایات دیگر، چنین تفسیر و تأویلی را تایید کنند و یا آن که معنای ظاهر با دلیل عقل بدیهی و فطری (و نه هر گمان و برداشت عقلی) منافات داشته باشد. فی‌المثل در آیه «یدالله فوق ایدیهم»، به دلیل آن که آیات دیگر قرآن هرگونه تشابه بین خداوند و دیگر مخلوقات را نفی می‌کنند (لیس کمثله شی) و او را منزله از تجسم می‌دانند، واژه «ید» بر معنای قدرت، حمل می‌شود.

با این مقدمه، درباره این روایت و دیگر روایات یادآور می‌شویم که نمی‌توان آنها را بدون دلیلی روشن، برخلاف معنای ظاهریشان حمل کرد و مثلاً ابر آسمانی و دارای رعد و برق را به معنای هواپیماهای جنگنده، و شمشیر را به معنای سلاحهای جدید مثل ز-۳ و کلاشینکوف گرفت.

[۲] - ممکن است کسانی این روایت را مربوط به رسانه تلویزیون بدانند اما سه نکته در متن روایت وجود دارد که این برداشت را رد می‌کند:

۱. روایت می‌گوید هرگاه قائم (عج) قیام کند، این اتفاق رخ می‌دهد، در حالی که تلویزیون قبل از دوران ظهور، اختراع شده و مورد استفاده قرار گرفته است.
۲. خداوند به چشم و گوش شیعیان، توانایی‌ای می‌دهد که هر کجا باشند حضرت علیه السلام، با آنان سخن می‌گوید. بنابراین، قدرت ابزاری در اینجا مطرح نیست بلکه قدرت در چشم و گوش شیعیان است، ضمن آن که اختصاص به شیعیان دارد.
۳. روایت تصریح می‌کند این مخاطبه و گفت‌وگو، بدون واسطه هیچ ابزاری انجام می‌شود.

مؤلف کتاب «بیان‌الائمة» ضمن نقل روایت فوق می‌نویسد:

«این روایت بیانگر آن است که بعد از قیام قائم (عج) به برکت وجود شریف ایشان

۱- سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، ص ۱۷۱

و تابش نور امامت بر کره زمین، دل‌ها و چشم‌های مؤمنان چنان نورانی می‌شود و گوش‌هایشان چنان قدرت می‌گیرد که بدون نیاز به هیچ ابزار و واسطه‌ای، می‌توانند هنگام نیاز به ارتباط با امام علیه السلام، از سرزمین‌ها و شهرهای دور با ایشان سخن بگویند در حالی که ایشان را مشاهده می‌کنند، بنابراین مومنان در زمان حضور امام علیه السلام برای ارتباط با ایشان، نیازی به وسایلی چون تلفن و تلویزیون ندارند بلکه به صرف توجه امام علیه السلام می‌توانند با او سخن بگویند و نیازهای ارتباطی خود را مرتفع سازند.»^۱

البته روایتی دیگر بیانگر آن است که مؤمنان علاوه بر ارتباط بی‌واسطه با امام علیه السلام، با یکدیگر نیز می‌توانند چنین ارتباطی را برقرار کنند: امام صادق علیه السلام: مؤمن در زمان قائم (عج) در حالی که در مشرق است، برادر خود را در مغرب می‌بیند و آن که در مغرب است، برادر خود را در مشرق می‌بیند.^۲

۱- بیان‌الائمه، ج ۳، ص ۱۷۵-۱۷۴

۲- نجم‌الناقب، ص ۱۶۵

بخش هفتم

تعارض اسلام و تجدد؛ استناداتی دیگر

- دستکاری در آفرینش
- بدترین امور جدیدها هستند
- تشبیه به کفار و بیگانگان
- ضرر و اضرار

وَلَأْمُرْنَهُمْ فَلْيُعَيِّرُنْ خَلْقَ اللَّهِ^۱

[شیطان:] و می فرمایمشان تا آفرینش الهی را

دگرگون کنند

در باب تعارض اسلام با تجدد و تمدن جدید، علاوه بر آنچه گفته آمد، استنادات و ادله دیگری نیز وجود دارد که در این بخش به اجمال بدانها خواهیم پرداخت:

۱- دستکاری در آفرینش

انسان نو و متجدد، با ابداع اندیشه اومانیسیم و خویش را محور هستی و منبع و مرجع همه ارزش‌ها و مشروعیت‌ها پنداشتن، به تدریج از مفاهیمی چون اطاعت، تسلیم، نیازمندی و بندگی در برابر خداوند فاصله گرفت، خود را در جایگاه الوهیت دید و ردای مالکیت، صانعیت، خالقیت و مبدعیت پوشید و جواز هرگونه دخل و تصرف در نظام تشریح و تکوین را برای خویش صادر کرد و در پی ساخت دنیایی نو و متفاوت، برآمد؛ به عبارت دیگر، خود را در جایگاه «الَا لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ»^۲ (برای خداوند است آفرینش و برای اوست فرمان) دید:

«تا دوره جدید وقتی به موجود نگاه می‌کردند، آن را در صورت مخلوق می‌دیدند و بعضی می‌گفتند که موجود، موجود به ایجاد و باقی به

۱- نساء / ۱۱۹

۲- اعراف / ۵۴

ابقای خدای متعال است. چنان که بر طبق نظر دینی ما همه موجودات موجودند به ایجاد حق تعالی - و باقی‌اند به ابقای او، و اوست که به وجود می‌آورد و فانی می‌کند و مصوّر هم اوست. پس در این تفکر، بشر صورت بخش موجودات نیست و حال آن که در مدرنیته، بشر خود را موجودی می‌یابد که می‌تواند و باید در موجودات تصرف کند و به آنها صورت مناسب بدهد.^۱

از این پس بود که از یک سو، واژه‌هایی چون سنت و ثبات مورد بی‌مهری، هجمه و نفرت قرار گرفت و از دیگر سو، واژگانی چون نو، جدید، نسبیّت و دگرگونی، طنینی خوشایند یافت و فضا را پر کرد. دنیای کهن و قرون وسطی با همه کاستی‌ها و وجوه کفرآمیز و شرک‌آلودش، به عنوان مانع و رادعی در برابر تمایلات بورژوازی (اشرافیّت نوین تجاری و صنعتی) و حاکمان پیوند خورده با آن، به شمار می‌رفت؛ بنابراین لازم بود دگرگونی‌هایی در آن ایجاد و بلکه از بن زیرو رو شود تا جاده برای اهداف بورژوازی کاملاً هموار شود. تجدد، مذهبی بود که می‌توانست از عهده این کار، برآید و قرون وسطی و همه سنت‌های قومی و مذهبی را به چالش بخواند و آنها را به عنوان مظاهری از کهنگی و عقب‌ماندگی، از میدان به در کند و با القای ضرورت نوگرایی و جدید شدن، هر انگاره و آموزه‌ای را که لازم بداند، جا بیندازد. یکی از روشن‌ترین مداخل در باب کشف رابطه اسلام و تجدد، همین نکته است که بین کلید واژه‌های تجدد با مفاهیم اساسی و بنیانی اسلام، تباینی آشکار وجود دارد. در فرهنگ اسلامی، سنت^۲، حاوی اصالت، عمق، درخشندگی،

۱- اندیشه پست مدرن، ص ۳۵

۲- بدیهی است که مقصود از سنت، هر امر قدیمی و دیرینه نیست بلکه امری است که ریشه در وحی الهی و اقوال و افعال انبیاء و ائمه معصومین: دارد.

حقیقت، ثبات و جاودانگی است و نقطه مقابل آن، بدعت (نوآوری) است که حاوی بی‌ریشه‌گی، شک، جهل و تباهی است و این از آن روست که منشأ سنت، وحی الهی است اما بدعت، ناشی از رأی و هوای انسان بریده از وحی است که هر روز رنگی نو می‌گیرد و پیوسته از جهلی به جهل دیگر روان است.

در قرآن، وقتی سخن از بعثت خاتم پیامبران و برترین رسولان صلی الله علیه و آله است، سخن از نوآوری و دین بدیع و نو نیست:

قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ^۱

بگو [من] پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نیستم. [۱]

بلکه استمرار یک دین است:

وَشَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَّالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَّ مَا

وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَّ مُوسَىٰ وَّ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ^۲

در دین برای شما [امت مسلمان] هر آنچه به نوح سفارش کرده بود، مقرر داشت و نیز آنچه به تو وحی کرده‌ایم، و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم که دین را برپا بدارید و در آن اختلاف نوزید.

مَا يُقَالُ لَكَ آلَا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِّن قَبْلِكَ^۳

به تو چیزی گفته نمی‌شود جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته

شده است.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِّن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ^۴

خداوند می‌خواهد [احکام خویش را] برای شما روشن سازد و شما

۱- احقاف / ۹

۲- شوری / ۱۳

۳- فصلت / ۴۳

۴- نساء / ۲۶

را به سیره و سنت پیشینیاتان راهبر شود.

و قرآن، تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین و شاهد بر آنهاست:
 وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ
 مُهَيِّمًا عَلَيْهِ^۱

و کتاب [قرآن] را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم که همخوان
 با کتاب‌های آسمانی پیشین و شاهد و نگهبان بر آنهاست.

و مسلمین موظف به تصدیق پیامبران گذشته می‌شوند:

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَسْمَاعِيلَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
 وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
 مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۲

بگو به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق
 و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به
 پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، و بین هیچ
 یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم.^۳

و عترت رسول گرامی اسلام - صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین -
 حافظان و پاسداران راستین سنت نبوی صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌در برابر هر گونه
 تغییر و تحریف و نوآوری هستند و آخرین آنان، حضرت حجت ابن الحسن
 المهدی (عج)، مهم‌ترین رسالت قیامش، مبارزه با بدعت‌ها و نوآوری‌ها و
 احیای سنت نبوی صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌عمل بر طبق آن است.

به این روایات بنگرید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

۱- مائده / ۴۸

۲- آل عمران / ۸۴

۳- همچنین رک به: بقرة / ۴ و ۲۸۵

سَيُمِيْتُ اللهُ بِهِ كُلَّ بَدْعَةٍ وَيَمْحُو كُلَّ ضَلَالَةٍ وَيُحْيِي كُلَّ سُنَّةٍ^۱
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: خداوند به وسیله مهدی (عج)، هر
 بدعتی را نابود و هر گمراهی را محو و هر سنتی را زنده می‌کند.
 أَنَّهُ مُتَّبِعٌ لَا مُبْتَدِعٌ^۲

مهدی (عج)، پیرو [سنت من] است نه نوآور.

الْمَهْدِيُّ يَقْفُو أَثَرِي لَا يُخْطِئُ^۳

مهدی علیه السلام سنت من را پی می‌گیرد و به خطا نمی‌رود.

قال الصادق عليه السلام: لا يدعُ بدعةً أَلَا أزالها ولا سنةً أَلَا أقامها^۴

امام صادق علیه السلام: مهدی (عج)، هر بدعتی را نابود و هر سنتی
 را برپا خواهد داشت

البته در بعضی از روایات، سخن از آوردن اسلام جدید و امری نو
 توسط مهدی علیه السلام است، مثل این روایت:

قال الصادق عليه السلام: يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً^۵

امام صادق علیه السلام: مهدی (عج) چون رسول خدا صلی الله علیه
 و آله - که هر آنچه از جاهلیت گذشته بود، نابود کرد - عمل می‌کند و
 [تبلیغ و حاکمیت] اسلام را از نو آغاز می‌کند.

معنای این روایت و دیگر روایات مشابه آن - با توجه به روایاتی که

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۲

۲- روزگار رهایی، ج ۲، ص ۵۹۷

۳- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۱۳۶

۴- الزام الناصب، ص ۲۲۳

۵- الغيبة (نعمانی)، ص ۲۳۱ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲

عمل مهدی (عج) را طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، می دانند - جز این نیست که اسلام در دوران غیبت، چنان در زیر غبار بدعتها و کج فهمی ها و تفاسیر ناصواب قرار می گیرد که وقتی حضرت مهدی (عج)، اسلام اصیل و منطبق با سنت نبوی صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام را مطرح می کند، امری جدید و نو جلوه می کند که گویا سابقه ای نداشته است!

با این وصف، می توان عمق تعارض اسلام را با تجدد و مبنای محوری آن یعنی سیر خطی پیشرفت و تکامل تاریخ که چیزی جز یک بدعت و نوآوری بزرگ در برابر همه مبانی، سنن و احکام الهی نیست و داعیه دگرگونی در نظام تشریح و تکوین خداوندی را دارد، دریافت.

قرآن کریم، از راز میل به دگرگونی و تغییر در نوامیس تشریحی و تکوینی خداوند، پرده برمی دارد و آن را سودایی شیطانی می داند:

وَ قَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا وَاَضَلَّنَّهُمْ وَاَمْرًا مِنْهُمْ
وَلَا مَرْئِيًّا فَلْيَبْتَئِنَّا اِذَانَ الْاَنْعَامِ وَاَمْرًا مِنْهُمْ فَلْيَعْيِرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ وَاَمْرًا
مِّنْ يَّتَّخَذُ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا^۱

و شیطان گفت از بندگان تو سهمی معین برمی گیرم و [آنگاه] آنان را به گمراهی می کشانم و به [دام] آرزوهای دور و دراز می اندازم و می فرمایمشان تا گوش های چارپایان را ببرند^۲ و می فرمایمشان تا آفرینش الهی را دگرگون کنند،

و هر کس که شیطان را به جای خداوند دوست و راهبر گیرد،

۱- نساء / ۱۱۹-۱۱۸

۲- در دوران جاهلیت، مشرکان هرگاه شتری از ایشان، پنج بچه می زاید و بچه پنجم آن نر بود، گوشش را می شکافتند و یا به کلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن و هرگونه انتفاعی را ممنوع می کردند و این اقدامی خودسرانه و بدون ملاک و دستوری از سوی خداوند بود. (ر.ک به: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۳۷)

آشکارا زیانکار شده است.

«فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» معنایی عام و گسترده دارد که شامل هرگونه دگرگونی بدون نسبت با سنن الهی [۳] در هر مخلوق خداوندی می‌شود؛ چه این مخلوق، دین و شریعت باشد و یا موجودات، پدیده‌ها و نوامیس مادی و طبیعی.

در روایتی از امام صادق علیه السلام، «خَلَقَ اللَّهُ» به «دین‌الله» تفسیر شده است، اما به تصریح بعضی از مفسرین از جمله ملامحسن فیض کاشانی؛ دین‌الله یکی از مصادیق خلق‌الله - و البته مهمترین آن - است و آیه بیانگر حرمت دگرگونی در هر پدیده‌ای از پدیده‌های آفرینش اعم از تشریح و تکوین بدون اجازه خداوند است. [۴]

حال، علاوه بر آنکه تجدد در اساس نظری خود، تغییر و دگرگونی در سنن و آموزه‌های الهی است، علوم و فنون محصول آن نیز بطور همه‌جانبه، در کار دستکاری در آفرینش و صُنْعُ مُتَقَنِّ خدایند است و هر روز دستاوردی از اکتشافات و ابداعات خود را که در برآیند نهایی، نتیجه‌ای جز تباهی و فساد ندارد^۲، عرضه می‌دارد. [۵] از آخرین دستاوردهای تمدن جدید در عرصه دگرگونی در آفرینش خداوند، دستکاری در ژن‌های موجودات زنده اعم از حیوان و انسان است که با هدف تولد موجوداتی از پیش قالب‌ریزی شده و براساس تقدیر نظام سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد. نشریه فرانسوی «دی‌ولت» در مقاله‌ای با عنوان «چهار تهدید علیه بشریت»^۴ به قلم یکی از فیزیکدانان نامدار در این باره می‌نویسد:

۱- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۰۱

۲- صُنْعُ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنُ كُلُّ شَيْءٍ... ساخته خداوند که هر چیزی را محکم و بدون عیب آفریده است. (نمل / ۸۸)

۳- ر.ک به همین کتاب، پیوست - ۲: بحران تجدد

۴- دی‌ولت، ۱۶ اوت، ۲۰۰۰ (۲۶/۵/۷۹) به نقل از «ترجمان سیاسی» شماره ۴۱

«فن آوری دیگری که در آینده با آن روبرو خواهیم بود، دست بردن در ژن‌هاست... متأسفانه بشر در حال حاضر با تمامی توان در مسیر ایجاد تغییرات اتفاقی گام برمی‌دارد و با این کار حتی تعریف علم را نیز دستخوش تغییر می‌کند و این واژه را از «شیوه‌ای برای درک چگونگی نظام طبیعت» به «بزاری برای ایجاد تغییرات در نظام طبیعت» بدل می‌کند. بیوتکنولوژی می‌رود که تغییراتی بنیادین در روند تکوین و رشد موجودات زنده، ایجاد کند. این علم، سرعت تکوین موجودات زنده را به طرز خطرناکی تشدید خواهد کرد. وقتی روند تولد و رشد یک موجود به میلیاردها برابر می‌رسد، نمی‌توان اشتباهات موجود بر سر راه یک چنین روندی را پیش‌بینی کرد و از پیش به حل آن همت گماشت و در نتیجه با پراکنده شدن سریع موجوداتی با اشتباهات فاحش ژنتیکی در سراسر زمین، این احتمال وجود خواهد داشت که اشتباهات مذکور به سرعت رشد و تکثیر یابند و در نهایت از کنترل خارج شوند.

بیوتکنولوژی هدف از تکوین و رشد موجودات زنده را نیز دستخوش تغییر خواهد کرد... این سبک صنعتی‌سازی حیات که روند طبیعی ۸/۳ میلیارد سال موجودات زنده را تغییر خواهد داد، توسط دانشمندانی صورت می‌گیرد که با تکنیک فروپاشی ژن‌ها و بیوشیمی به خوبی آشنا هستند، اما با عرصه‌های مهم و اساسی علم بیولوژی آشنایی ندارند. دانشمندان بسیار باهوش و مجرب علم بیولوژی مولکولی با مواد خطرناکی کار خواهند کرد که درک درستی از آنها ندارند. شواهد موجود حاکی از آن است که باید در انتظار وقایع ناخوشایند و غافلگیرکننده‌ای در بیخ گوش خود باشیم. ژن‌های جابجا شده، بسیار بیش از آنچه را که باید، تحت تأثیر قرار می‌دهند و این کار را نیز با سرعتی بیش از حد انتظار انجام می‌دهند. به عنوان مثال، سمومی که با استفاده از پیوندهای ژنی تولید شده‌اند، به جز آفات مورد نظر، دیگر موجودات را نیز نابود می‌سازند... دست‌زدن به تجربه‌های اتفاقی، مثل وارد کردن ژن‌های یک

ارگانسیم به یک نقطه نامشخص از ژنومی دیگر، آن هم بدون آگاهی از نتایج احتمالی این عمل، می‌تواند عواقب وخیمی به دنبال داشته باشد که رواج یک بیماری ناشناخته تنها یکی از احتمالات آن خواهد بود. برخی از مذهبیبون همواره به این نکته اشاره می‌کنند که بدون شک «آفریننده جهان»، از روی سهل‌انگاری یا بی‌توجهی نبوده است که از قرار دادن ژن ماهی‌ها در توت‌فرنگی پرهیز کرده است. به اعتقاد آنها گونه‌های کنونی حیات، به اندازه کافی کامل هستند.

راه سوء استفاده از فن‌آوری ژنتیک نیز کاملاً هموار است. هر دانش‌آموز دبیرستانی می‌تواند تجهیزات اولیه لازم برای انجام آزمایش‌های DNA را خریداری کرده و آنها را در یک گاراژ یا انباری، به کار بگیرد. پرورش دادن یک توکسین مرگبار در درون یک باکتری، کار چندان سختی نیست. تاکنون چند آماتور را به هنگام انجام این عمل غافلگیر کرده‌اند. برخی از گروه‌های قومی (و حتی گروه‌های تروریستی که به هیچ قومیتی تعلق ندارند) دارای دانشمندان ضداخلاق اما مجربی هستند که به راحتی می‌توانند بیماری‌های مسری جدیدی به وجود آورند. ایجاد یک بیماری مسری کار کم‌خطری نیست اما خطرناکتر از آن، شایع کردن یک چنین بیماری در سطح جامعه است. در آینده مخفی کردن این قبیل پروژه‌ها بسیار ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از پنهان کردن پروژه‌های تولید بمب هسته‌ای خواهد بود. تا چند دهه دیگر، زمان آزمون‌نهایی دست‌پرورده‌های ما فرا می‌رسد. در آن موقع مشخص خواهد شد که آیا راهی که اکنون برای پیشرفت و توسعه در نظر گرفته‌ایم صحیح بوده است یا خیر. به نظر نمی‌رسد که جستجوی کنونی ما برای پی‌ریزی یک زندگی هوشمندانه و متکی بر عقل و شعور بر روی زمین کار نادرست و نامناسبی باشد[!؟] اما این روند اکنون در یک مقطع انتقادبرانگیز و نگران‌کننده قرار گرفته است. بیاییم و با تأمل بیشتر دست از این تفکر که «هرچه امکان‌پذیر و شدنی است، خوب هم هست» برداریم و مانع از آن شویم که در این قمار همه چیز بر باد رود. در امر

دستکاری در ژن‌های انسانی و دگرگونی در آفرینش اشرف مخلوقات نیز، علوم و فنون جدید اقدامات گسترده‌ای صورت داده است که موجب بروز نگرانی‌های فراوانی شده است: «منتقدان بر این باور هستند که ترسیم دقیق طرح ژنتیکی انسان [و سپس دستکاری در ژن‌ها] بنیان‌های جامعه را با خطر روبه‌رو می‌سازد.»^۱

و جالب توجه اینکه عامل محرک این دگرگونی‌ها، چیزی جز سودجویی نظام سرمایه‌داری جهانی که همان بورژوازی پیشرفته عهد رنسانس است، نیست:

«مخالفان و موافقان بیولوژی نوین، در این زمینه با هم اتفاق نظر دارند که جهانیان در آستانه ورود به قرن بیوتکنولوژی هستند. هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند این سفر به کجا منتهی خواهد شد اما یک چیز مسلم است و آن اینکه از هم اکنون رقابت نفس‌گیری به جریان افتاده است که هدف از آن، این است که دستاوردهای نوین در زمینه ژنتیک را هر چه زودتر به پول تبدیل کند، زیرا دانش مربوط به تولید انسان‌های قابل تعمیر از نظر اقتصادی، آینده‌ای بس روشن دارد. کنسرسیوم‌های داروسازی و شرکت‌های کوچک ژنتیک در سراسر دنیا از مدت‌ها پیش کار خود را برای «جستجوی طلای ژنتیک» آغاز کرده‌اند.»^۲

چکیده آن که، اسلام نمی‌تواند با تمدن جدید - و محصولات و میوه‌های آن - که جوهره و موتور محرکه‌اش تغییر در آفرینش و دستکاری خودسرانه در صنوع مخلوقات خداوند است، تفاهم و سازگاری داشته باشد و بر آن مهر تایید بزند.

۲- بدترین امور جدیدها (نوظهورها) هستند

۱- اشپیگل، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۰ (۶/۴/۱۳۷۹) به نقل از ترجمان اقتصادی، شماره ۸، سال ۱۳۷۹

۲- منبع پیشین

در روایتی مشهور که شیعه و سنی آن را از رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، آمده است:

شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا^۱

بدترین امور، جدیدها هستند.

همچنین از حضرتش صلی الله علیه و آله روایت شده است:

أَلَا وَآيَاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا^۲

از امور نوظهور و جدید بپرهیزید که بدترین امور، جدیدها هستند.

همچنین از امام علی علیه السلام نیز روایت شده است:

إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَإِنَّ مُحَدَّثَاتِهَا شَرُّهَا^۳

برترین امور، ثابت‌ها و دیرینه‌ها هستند و بدترین آنها، جدیدها.

- أَفْضَلُ الْأُمُورِ الْحَقُّ عَزَائِمُهَا وَشَرُّهَا مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَ

كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَبِالْبَدْعِ هَدَمَ السُّنَنِ^۴

برترین امور، ثابت‌ها و دیرینه‌ها و بدترین آنها جدیدها هستند. هر

جدیدی، بدعت و هر بدعتی گمراهی است و با بدعت‌ها، سنتها منهدم

می‌شوند.

در روایات فوق، واژه «مُحَدَّثَاتُ» به معنای هر امر نو و جدیدی است

۱- کافی، ج ۸، ص ۸۲ / امالی صدوق، ص ۵۷۷ / من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص

۴۰۳ / اختصاص، ص ۳۴۲ / امالی مفید، ص ۱۸۸ [منابع شیعه، روایت نبوی فوق را

به نقل از امام صادق ۷ ذکر کرده‌اند] / مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۱ / سنن الدارمی، ص

۶۹ / صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۹ / صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱ / سنن ابن ماجه،

ج ۱، ص ۱۷ / سنن نسایی، ص ۱۸۹ / سنن کبری بیهقی، ص ۲۰۷

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸

۳- نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۲۹ / وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۶

۴- تحف العقول، ص ۱۵۱

که ریشه در سنت دینی یعنی قرآن، قول، عمل و تقریر^۱ معصوم علیه السلام نداشته باشد. براین اساس، از منظر اسلام، تمدن جدید به عنوان یک امر مُحدث که هم در عرصه احکام و بایدها و نبایدهای دینی، دست به سنت شکنی و نوگرایی تمام عیار زده است و هم در موضوعات و شیوه‌های معیشتی و نظامات اجتماعی و اقتصادی؛ نمی‌تواند تمدنی مطلوب و مقبول باشد. همچنین ابزارها، شیوه‌ها و دستاوردهای نوین آن که محصول دوران تجدد است و ریشه در سنت‌های انبیایی و الهی ندارد، مقبولیتی ندارد.

بعضی گمان کرده‌اند که روایات مزبور تنها شامل بدعت در احکام شرعی است و مربوط به موضوعات، ابزارها و شیوه‌های معیشتی نیست در حالی که این برداشت، برخلاف معنای واژه «امر» است که مفهومی عام دارد و شامل حکم و موضوع هر دو می‌شود بلکه شاید ظهور آن در «موضوع» بیش از «حکم» باشد.

در روایتی، امام حسن عسگری علیه السلام از عمل مناره‌سازی برای مساجد به دلیل آن که در سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله سابقه نداشته است، با عنوان «مُحَدَّث» و «مُبْتَدَع» یاد می‌کنند:

عن ابی‌هاشم‌الجعفری قال: کُنت عند ابی محمد علیه السلام فقال: اذا خَرَجَ الْقَائِمُ أَمَرَ بِهِمْ الْمَنَائِرَ وَالْمَقَاصِيرَ الَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَآيَ مَعْنَى هَذَا؟ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: مَعْنَى هَذَا أَنَّهَا مُحَدَّثَةٌ مُبْتَدَعَةٌ لَمْ

۱- هرگاه عملی در مرأی و منظر معصوم ۷ انجام شود و از سوی وی مورد انکار قرار نگیرد، مشروط بر آنکه در مقام خوف و تقیه نباشد، این سکوت به معنای مشروعیت آن عمل خواهد بود. همه اموری که مسلمین در زمان پیامبر ۶ و ائمه، در زمینه امور دنیایی و معاششان انجام می‌داده‌اند و از سوی قرآن و معصومین: مورد رد و نهی قرار نگرفته باشد، اگرچه در تایید آنها سخنی از معصوم ۷ یافت نشود، از همین مقوله است.

بَيْنَهَا نَبِيٌّ وَلَا حُجَّةٌ^۱

ابی‌هاشم جعفری می‌گوید: «نزد امام حسن عسگری علیه السلام بودم که فرمود: هرگاه قائم (عج) ظهور کند، فرمان به ویرانی مناره‌ها و محراب‌ها می‌دهد.» پیش خود گفتم برای چه؟ حضرت علیه السلام رو به من کرد و فرمود: بدان خاطر که اینها جدید و نو هستند و پیامبر یا امامی آنها را نساخته‌اند (و تأیید نیز نکرده‌اند)

در روایت فوق امام علیه السلام از یک موضوع خارجی یعنی مناره و محراب‌سازی^۲ در مساجد، با عنوان مُحَدَّث یاد کرده است، ضمن آن که عنوان مبتدع نیز بر آن اطلاق شده است. از همین رو، نتیجه می‌گیریم بدعت نیز علاوه بر احکام نو و جدید، بر موضوعات نیز صدق می‌کند. [۶]

۳- حرمت تشبّه به کفار و بیگانگان

یکی از مهمترین اهداف تجدد و تمدن جدید، همسان‌سازی اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است؛ بدین معنا که درصد تبلیغ و تحمیل معیارهای خود بر همه ملت‌ها و اقوام است و در پی آن که همه جوامع، نقص و کمال خود را با محک تجدد بسنجند و به میزانی که منطبق با معیارهای تمدن جدید هستند، به خود نمره قبولی بدهند. این

۱- کتاب الغیبة (شیخ طوسی)، ص ۲۰۶ / مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۳۶ / الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۳ / كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۰۸ / اعلام الوری، ص ۳۵۵ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳ / اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۰ / جامع احادیث الشیعة، ج ۴، ص ۴۵۹

۲- مقصود از «مقاصیر» در روایت مورد بحث، نوع خاصی از محراب است که خلفای بنی‌امیه به شکل اتاقکی محصور می‌ساختند که جز امام جماعت کسی نمی‌توانست وارد آن شود. بنابراین محراب‌های معمول که حائلی بین امام و مأمومین وجود ندارد، مشمول این روایت نیستند. (ر.ک به: جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۱۵۶ و ج ۱۴، ص ۱۰۸)

همسان‌سازی، ضمن تهی کردن ملل و اقوام از اصالت‌ها و امتیازات دینی و قومی خود، زمینه هرگونه سلطه‌ای را برای غرب فراهم می‌کند. آخذ تجدد و محصولات آن، به هر میزان و در هر عرصه‌ای که باشد، به تحقق این همسان‌سازی کمک می‌کند. اگر در متون و منابع، به دنبال نظرگاه دین در این باره باشیم، به تعبیر «تشبّه به کفار» برخورد می‌کنیم. روایات متعددی از شیعه و سنی، از تشبّه به کفار و رفتار بر طبق سلوک و سیره آنان نهی کرده‌اند، و در حقیقت بر حفظ اصالت‌های دینی (اعم از ارزش‌ها و روش‌ها) در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاکید ورزیده‌اند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بغيرنا، لا تَشْتَبَهُوا بِالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، فَإِنَّ تَسْلِيمَ الْيَهُودِ، الْإِشَارَةُ بِالْأَصَابِعِ وَتَسْلِيمَ النَّصَارَى الْإِشَارَةُ بِالْكَفِّ^۱.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: هرکس به اجانب، شبیه شود، از ما نیست. [در سلام کردن] مانند یهود و نصاری عمل نکنید. یهودیان با انگشتان و نصرانی‌ها با کف دستشان سلام می‌کنند. فراز اول روایت، عنوان مطلق است که شامل هرگونه تشبّه و همسانی با شیوه‌ها و سلوک زندگی کفار و اجانب می‌شود و فراز بعد آن، ذکر یکی از مصادیق این همسانی و تشبّه است که عبارت باشد از سلام کردن به شیوه یهود و نصاری.

یکی از علمای اهل سنت در توضیح روایت می‌نویسد:

«یعنی از عمل‌کنندگان براساس هدایت ما و حرکت‌کنندگان بر طریق و سنت ما نیست هر کسی که در نحوه پوشش، آرایش، خوراک، نوشیدن،

۱- مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۴۶ / سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۹ / الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۶۵ / کنز العمال، ج ۹، ص ۱۲۸

سلام، عبادت، نیایش و امثال آن، همانند کفار اهل کتاب باشد.^۱

□

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^۲
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: هر کس شبیه به قومی شود، در
زمره آنان خواهد بود.

قال علي عليه السلام: مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ عُدَّ مِنْهُمْ^۳
علی علیه السلام: هر کس شبیه قومی شود، از زمره آنان محسوب
خواهد شد.

ابن کثیر، در تفسیر خود می نویسد:

«این روایت مشتمل بر هشدار شدید نسبت به تشبیه به کفار در
سخنانشان، پوشش شان، عیدهایشان، عباداتشان و دیگر اموری است که
در شریعت ما موجود نیست.»^۴

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

«حدیث مزبور، بدین معناست که هر کس شبیه به فساق یا کفار و یا
اهل بدعت در هر چیزی که جزء ویژگی های آنان است شود، مثل لباس،
مرکب و شکل و شمایل، در زمره آنان خواهد بود.»^۵

□

قال الصادق عليه السلام: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: قُلْ
لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِهِمْ وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِهِمْ وَلَا يَسْلُكُوا

۱- فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۰

۲- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۶۵ / مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰ / سنن ابی داوود، ج ۲،
ص ۲۵۵ / فتح الباری، ج ۶، ص ۷۲ / کنز العمال، ج ۴، ص ۲۸۷

۳- دعائم الاسلام / مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۰

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵۳

۵- سبیل السّلام، ج ۴، ص ۱۷۴

مَسَالِكَ اَعْدَائِي فَيَكُونُوا اَعْدَائِي كَمَا هُمْ اَعْدَائِي^۱

امام صادق علیه السلام: خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود که به مؤمنان بگو: جامه‌های دشمنان من را نپوشند، غذاهای آنها را نخورند و شیوه‌های آنها را [در امور مختلف] به کار نگیرند که در این صورت مانند آنان، دشمن من می‌شوند.

در بعضی از کتب روایی که به نقل حدیث فوق پرداخته‌اند، تعبیر دیگری چون «لَا تَرَكُّبُوا مَرَكَبَ اَعْدَائِي» (بر مرکب‌های دشمنان من سوار نشوید)، «لَا تَشْرَبُوا مَشَارِبَ اَعْدَائِي» (نوشیدنی‌های دشمنان من را ننوشید)، «لَا تَسْكُنُوا مَسَاكِنَ اَعْدَائِي» (در خانه‌های دشمنان من سکونت نکنید)، «لَا تَشَاكُلُوا بِمَاشَاكِلِ اَعْدَائِي» (به شکل و شمایل دشمنان من در نیابید) و «لَا تَدْخُلُوا مَدَاخِلَ اَعْدَائِي» (از ورودگاه‌های دشمنان من داخل نشوید)، نیز آمده است.^۲

آیت‌الله شیخ ابوالحسن شعرانی؛ درباره مفاد این روایت می‌نویسد: «عبارت «وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ اَعْدَائِي» شامل هرگونه مشابهت و همسانی با کفار می‌شود. دیدگاه متفکران اجتماعی مثل ابن خلدون و نیز دریافت غریزی اهل ورع و تقوی که خطا در آن راه ندارد و از هر شعار و کرداری که متخذ از کفار است تنفر دارد، مؤید مضمون این حدیث است. ابن خلدون می‌گوید: تشبّه به کفار دلیل ضعف و ذلت و زمینه قبول حاکمیت آنان است. ابن خلدون وقتی دید مردم مسلمان اندلس رفتارشان

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲ / عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶ / علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۸ / قصص الانبیای راوندی، ص ۲۷۸ / منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۹۹۷ / ذکری، ص ۱۴۷ / جامع المقاصد، ص ۱۰۷ / روض الجنان، ص ۲۰۸ / ذخیره المعاد، ج ۲، ص ۲۲۸ / کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۰۳ / الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۱۱۷ / رسائل سیّد لاری، ج ۱، ص ۳۷۳

۲- ر.ک به: تهذیب الاحکام ج ۶، ص ۱۷۲ / النوادر، ص ۲۳۲ / وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۶ / مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۲۴۸

مانند مسیحیان شده است، پیش‌بینی نمود که بزودی در زیر سلطه کفار قرار خواهند گرفت و پیش‌بینی او به تحقق پیوست. و اما اهل تقوی از هر کس که به زی‌کفار درآید، از او اجتناب می‌کنند و به او با دیده نفرت مانند نفرت از مرتکبان گناهان کبیره، می‌نگرند و این بدان جهت است که با الهام فطری دریافته‌اند که آنها اسباب خواری مسلمین و نشانه سستی حاکمیت دین هستند، و از همین رو اهل ورع و پرهیز در مقابل هر چیز نو و جدیدی که از سوی کفار می‌آید مقاومت و مخالفت می‌کنند اگرچه آن چیز از جهتی نیکو و مفید هم باشد چرا که از جهت دیگر [از جهت انتساب آن به کفار] علامت شرّ و بدی است.^۱

اکنون با عنایت به روایات و توضیحات مذکور، درمی‌یابیم که اخذ هر وجهی از وجوه تجدد اعم از تکنولوژی و علوم، نظامات آموزشی، قضایی، سیاسی، آداب اجتماعی، معماری، شهرسازی، لباس و ... به معنای تشبّه به کفار و سلوک بر طبق آداب برخاسته از تمدن الحادی و شرک‌آلود جدید است.

توضیح این نکته لازم است که حرمت تشبّه به کفار و سلوک بر طبق شیوه‌های آنان، مربوط به موارد، شیوه‌ها و آدابی است که ابداع خود آنها و احیاناً شعار و شاخصه‌ای برای آنان محسوب می‌شود و یا مربوط به آداب و تعالیم دینی‌شان (در مورد اهل کتاب) است اما از سوی اسلام نسخ شده است، اما آن دسته از شیوه‌های تمدنی و معیشتی که منشأ فطری یا انبیبایی و وحیانی دارد (مثل بخش عمده طب گیاهی و سنتی رایج در بین یهود و نصاری و دیگر ملل و یا غالب فنون رایج معیشتی سنتی) و مشترک بین کفار و مسلمین است، از شمول این حکم خارج است. فی‌المثل آوردن طبیب یهودی بر بالین حضرت علی علیه السلام بعد از ضربت خوردن [با فرض صحّت این گزارش تاریخی] و یا جواز

۱- وسایل الشیعه (چاپ اسلامی)، ج ۱۷، پاورقی ص ۲۹۱

مراجعه مسلمین به اطبای غیرمسلمان، از همین مقوله است.

۴- حرمت ضرر و اضرار در اسلام

یکی از قواعد مشهور فقهی که از آن، احکام و فروع فرآوانی، استخراج می‌شود، «قاعده لاضرر» است. قاعده مزبور، منبعث از آیات و نیز روایات فرآوانی است که از ضرر به خویش و اضرار به دیگران اعم از ضرر جانی، مالی و عرضی نهی کرده و آن را حرام می‌داند. همچنین باید به اصل حرمت «القای نفس در تهلکه» اشاره کنیم که مورد استناد فقها در تحریم اعمال و اموری است که موجب ضرر بدنی و جانی می‌شود.

از جمله احکام متفرع بر قاعده لاضرر و اصل حرمت القای نفس در تهلکه، عبارت است از اباحت اکل میته یا شرب خمر در صورتی که به مأكول یا مشروب حلال دسترسی نباشد و خوف ضرر جانی وجود داشته باشد.

همچنین عدم وجوب وضو و غسل و روزه هرگاه از رهگذر این اعمال احتمال ضرر بدنی برای شخص مکلف وجود داشته باشد و بلکه بعضی از فقها به حرمت روزه و وضو و غسل، در صورت احتمال قابل توجه ضرر، حکم داده‌اند.

امام خمینی؛ فتوا می‌دهند:

«بر مؤمن حرام است که خود را در معرض ضرر جانی یا آبرویی قرار دهد حال هر ضرری باشد ولو اینکه به حدّ هلاکت نیز نرسد.»^۱

همچنین:

«خوردن هر چیزی که به بدن ضرر برساند، حرام است و تفاوتی ندارد که ضرر این خوراکی، معلوم و قطعی باشد و یا مظنون، و بلکه اگر

۱- المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۶۸

به نحو احتمال عقلایی، محتمل الضرر نیز باشد به گونه‌ای که موجب خوف و پرهیز عقلا شود، باز هم تناول آن حرام است و همچنین تفاوتی نیست که ضرر فوری باشد و یا بعد از مدتی آثار آن ظاهر شود.^۱ در مورد ضرر رساندن به دیگران (اضرار) نیز مسأله همینطور است و در هر دو مورد تفاوتی بین ضرر مالی، جانی و آبرویی نیست. برای آنکه مدارک و استنادات «قاعده لاضرر» روشن شود، به ذکر بعضی از روایات می‌پردازیم:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ضررَ ولا اضرارَ فی الاسلام، فالاسلامُ یزیدُ المسلمَ خیراً ولا یزیدُهُ شراً^۲
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: در اسلام، ضرر رساندن به خود و دیگران، مشروع نیست، اسلام مایه افزایش خیر و سود مسلمان است نه ضرر و زیانمندی او.

قال الصادق علیه السلام: ... انما الفسادُ فیما اضرَّ بالبدنِ و اتلفَ المالُ^۳

امام صادق علیه السلام: هر آنچه به بدن ضرر برساند و مال انسان را تلف کند، تباهی [و حرام] است.

قال الرضا علیه السلام: ان الله - تبارک و تعالی - لم یبیحْ اُكلاً ولا شرباً الا ما فیهِ المنفعةُ والصلاحُ و لم یُحرّمْ الا ما فیهِ الضرُّ و التلّفُ و الفسادُ^۴

۱- تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۱۶۳

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۷ / وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴. این روایت در منابع متعدد و با بیانهای گوناگون نقل شده است.

۳- کافی، ج ۶، ص ۵۱۱، این روایت با تعبیر «انما الاسراف» به جای «انما الفساد» نیز نقل شده است (همان ص ۵۱۰)

۴- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۶

امام رضا علیه السلام: خداوند، خوردن و نوشیدن چیزی را حلال نکرده است مگر آنچه در آن سود و صلاح انسان است و نیز چیزی را حرام نکرده است مگر آنچه مایه ضرر و تلف و تباهی [جان و مال انسان] است.

امام صادق علیه السلام: كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَبِّ مِمَّا يَكُونُ فِيهِ غَدَاءُ الْإِنْسَانِ فِي بَدَنِهِ وَقُوَّتِهِ فَحَلَالٌ أَكَلُهُ وَكُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ الْمَضَرَّةُ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي بَدَنِهِ فَحَرَامٌ أَكَلُهُ إِلَّا فِي حَالِ الضَّرُورَةِ^۱

امام صادق علیه السلام: خوردن هر آنچه از حبوبات و دانه‌های گیاهی که برای انسان جنبه غذایی و نیروبخشی دارد، حلال است و هر آنچه خوردن آن موجب ضرر جسمی شود، حرام است مگر در حالت ضرورت و ناچاری. [مثل دانه‌های گیاهی دارویی که برای مداوا مصرف می‌شوند اما مصرف پیوسته آنها ضرر دارد]

قال الصادق عليه السلام: ان الله - سبحانه و تعالی - خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عِلْمَ مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَاحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ تَفَضُّلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ لِمَصْلَحَتِهِمْ وَ عِلْمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَّرِّ وَ أَحَلَّهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَقُومُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَةِ لِأَغْيِرَ ذَلِكَ.^۲

امام صادق علیه السلام: خداوند پس از آفرینش انسان‌ها می‌دانست که چه چیزی مایه تندرستی و صلاح آنان است. پس آن را از باب رحمت و تفضل بر انسان‌ها حلال نمود و همچنین می‌دانست که چه چیزی به آنها زیان می‌رساند، پس آن را حرام نمود، سپس بعضی از محرمات را برای انسان، به هنگام ضرورت (جهت مداوا یا هنگام اضطرار

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۸۴

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۴۵/ بحار الانوار ج ۶۵، ص ۱۳۴

و دسترسی نداشتن به خوراکی حلال) حلال نمود، مشروط به آنکه بیش از مقدار ضرورت از آن استفاده نکند.

از مجموع روایات فوق و دهها روایات دیگر و نیز از آیه شریفه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ که مبنای اصل «حرمت القای نفس در هلاکت و زیان» است، به وضوح در می‌یابیم که اسلام هر عمل و پدیده‌ای را که مایه زیان جسمی (و روحی) و مالی انسان - چه بالفعل و یا بالقوه - باشد، رد و طرد می‌کند و آن را نامشروع می‌داند، چرا که اسلام یکپارچه مایه خیر و برکت برای افراد و جوامع است و نمی‌تواند در قبال عوامل شرّ و زیان و تباهی بی‌تفاوت باشد و بلکه اساساً یکی از اهداف بعثت انبیا، شناساندن و جدا کردن سودمندی‌های مادی و معنوی از زیانمندی‌ها برای انسان بوده است.^۲

اکنون با این تمهید، مجدداً به سراغ بحث نسبت اسلام با تجدد می‌رویم. حداقل بیش از نیم قرن است که آن روی سکه تجدد رخ نموده و معلوم شده است که قافله پیشرفت و ترقی که بنیان نظری آن از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی به این سو پی‌ریزی شد و محصولات عملی آن از قرن هجدهم و نوزدهم با ظهور اختراعات و اکتشافات پی‌درپی در دسترس قرار گرفت، پی‌آمدهای بسیار زیانبار و مهلکی برای بشریت در ابعاد مختلف داشته است.^۳ تباهی محیط‌زیست که خود منشأ صدها زیان بالفعل و بالقوه جانی و مالی برای انسان‌ها بوده و هر روز بر ابعاد هولناک آن افزوده می‌شود، تنها یکی از این پی‌آمدهاست و این تباهی از زمانی آغاز شد که بشر جدید از تمدن طبیعی به تمدن صناعی و ماشینی

۱- بقره / ۱۹۵

۲- ر.ک به: همین کتاب، بخش سوم

۳- ما به ابعاد و زوایایی از این پی‌آمدها در همین کتاب - پیوست - ۳: بحران تجدد - اشاره کرده‌ایم.

رو آورد و برای به حرکت درآوردن چرخ‌های این تمدن، نیازمند مصرف بی‌رویه و روزافزون سوخت‌های فسیلی (ذغال سنگ، نفت و گاز) بود که مولد گازهای گلخانه‌ای مخرب طبیعت و لایه ازون است و برآستی اگر تمدن جدید، در دیگر ابعاد، کارنامه قابل قبولی می‌داشت و ضایعه آن تنها به محیط‌زیست منحصر می‌شد، برای آن که در مجموع، نمره مردودی بگیرد، کافی بود. کدام عاقلی می‌تواند به تمدنی که طبیعت و زیستگاه آدمی را به نابودی کشانده است و در صورت تداوم حیات این تمدن، کره زمین تا چند قرن دیگر قابل زیست نیست، نمره قبولی بدهد و از آن به عنوان تمدنی مشروع و عقلانی دفاع کند؟^۱

یکی از تبعات تمدن صنعتی، کمبود رو به تزاید آب سالم، هوای سالم و غذای سالم برای انسان‌هاست و با این وجود معلوم نیست چرا باید همچنان در مقابل تجدد و اصل پیشرفت و ترقی، تعظیم کرد و سودای توسعه برخاسته از تجدد را داشت و وجه مادی و معیشتی تمدن جدید را مشروع و غیرمتعارض با دین دانست و از موضع دیانت بر مطلوبیت علم و توسعه و تکنولوژی جدید مهر صحت و مشروعیت زد؟ [۷]

۱- برای دریافت عمق فاجعه زیست محیطی حاصل از تمدن جدید رک به: بهار خاموش / وضعیت جهان ۱۹۹۸ / برای چند نفر جا هست؟ / جهان در سرآشینی سقوط

مؤخره‌ها:

[۱] - «دعاً من الرُّسل یعنی من رسولی نیستم که واجد خصوصیتی جدید و صفات و ویژگی‌هایی باشم که در رسولان گذشته سابقه نداشته است.»^۱
 البته افضلیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به انبیای پیشین، مسأله‌ای متفاوت با نو بودن و بدیع بودن دین اسلام نسبت به دیگر ادیان الهی است. همچنین اختلاف اسلام با ادیان دیگر در پاره‌ای از احکام شرعی، ناشی از تکامل و پیشرفت نیست بلکه به دلیل آزمایش مؤمنین در میزان اطاعت‌پذیری و تعبدشان نسبت به فرامین خداوند و یا اموری دیگر است. خداوند می‌فرماید: لَكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرَعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ، برای هر یک از شما شریعت و شیوه‌ای معین قرار داده‌ایم و اگر خداوند می‌خواست شما را امت یگانه‌ای قرار می‌داد ولی [چنین نکرد] تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید.

[۲] - مجمد جواد مغینه؛ در توضیح «مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» می‌نویسد:

«معنای همینه قرآن بر تورات و انجیل آن است که قرآن بر حقانیت و راستی این دو کتاب، گواهی می‌دهد و از اصول و احکام تحریف شده در آنها، خبر می‌دهد تا مردم آیات اصیل و الهی را از عبارت‌های ساختگی و دروغینی که سردمداران یهود و نصاری به خداوند نسبت داده‌اند، تشخیص دهند»^۲
 ملامحسن فیض کاشانی؛ می‌نویسد: «مُهَيْمِنٌ بر آن یعنی رقیب و نگهبان بر دیگر کتب آسمانی تا آنها را از تحریف و دگرگونی حفظ نماید و بر درستی و ثبات متن اصیل و واقعی این کتب، گواهی دهد.»^۳

[۳] - تغییراتی که در پدیده‌های طبیعی براساس سنن الهی و تعالیم انبیا در امور معاش در طول تاریخ صورت گرفته است مانند پختن غذا و ساختن ابزار و ... و معصومین علیهم السلام نیز بر آنها، با قول، فعل و یا سکوتشان صحت گذاشته‌اند، از شمول این آیه خارج است.

[۴] - مرحوم سید عبدالله جزایری [فرزند سید نعمت‌الله جزایری] در کتاب التحفة السنیة فی شرح نخبة المحسنیه ملامحسن فیض کاشانی، با ذکر روایتی مبنی بر

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲-۱، ص ۲۳۰

۲- مائده / ۴۸

۳- الکاشف، ج ۳، ص ۶۷

۴- الصافی، ج ۲، ص ۴۰

نهی از «سوار بر گاو شدن و شخم زدن زمین با الاغ» به دلیل آن که هر یک برای کاری خاص آفریده شده‌اند، می‌نویسد: خداوند در قرآن، گاو را با عبارت تئیرالارض (زمین را شخم زند) و الاغ را با لتر کبوها (برای آنکه سوار آنها شوید) توصیف کرده است، بنابراین استفاده از هر یک از این دو حیوان به جای دیگری بدون ضرورت، بر خلاف حکمت خداوندی و قرار دادن شیء در غیر جایگاه خودش است و بعید نیست که این عمل مندرج در عنوان «تغییر خلق الله» باشد که مذکور در آیه وَاَمْرُهُمْ فُليَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ باشد.^۱

همچنین آیت الله میرزا جواد تبریزی (از مراجع معاصر) درباره دلیل حرمت تغییر جنسیت از مرد به زن و به عکس، می‌نویسد: چون این عمل از موارد تغییر در آفرینش خداوند است.^۲

همچنین مرحوم محمدباقر الداماد الحسینی معروف به محقق داماد، حرمت پیوند زدن موی زنی را بر زن دیگر به دلیل تغییر در خلقت الهی و دخول این عمل در تحت عموم «وَالْمُغَيِّرِينَ خَلْقَ اللَّهِ» می‌داند.^۳

[۵]- «تفسیر جدید سفر تکوین با این نظریه شروع می‌شود که وقتی خداوند آسمان‌ها و زمین و هر چه را که در این جهان است آفرید، تمام آفریدگانش اهمیت و ارزش ذاتی یافتند زیرا ساخته او هستند. از آنجا که این آفرینش خداوند هدف و نظم در بر دارد، آن هدف و نظم باید مثل آفریده‌های خداوند مورد احترام قرار گیرند. به گفته الهیون نتیجه آن این است که هر کسی که آفریده خداوند را استثمار کند یا بدان زیان برساند مرتکب گناه شده و تمرد کرده است... بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که گناه عبارت از این است که مردم معتقد باشند می‌توانند با آفریده‌های خداوند به نحوی دیگر غیر از آنچه خدا کرده است، رفتار نمایند. مانند دستکاری و استثمار آنها برای هدف‌های دیگری غیر از آنچه به خاطر آنها آفریده شده‌اند. نیز گناه مردم عبارت از این است که معتقد باشند می‌توانند نظم دیگری به جهان بدهند و هدفش را برای جور درآمدن با هوسها و امیالشان به صورتی دیگر درآورند. زندگی مسیحیت باید حفظ تمامیت به جای تفرقه، موازنه به جای عدم موازنه، هماهنگی به جای ناهماهنگی باشد. یک مسیحی باید عاشق آفریده خدا باشد و با احترام با آن رفتار کند زیرا خداوند آن را با عشق آفریده است.»^۴

۱- التَّحْفَةُ السَّنِيَّة، ص ۳۳۷

۲- صراط النجاة، ج ۱، ص ۳۳۰

۳- اثناعشر رسالة، ج ۳، ص ۱۱۵

۴- جهان در سرایشی سقوط، ص ۲۷۷-۲۷۶

[۶] - مرحوم فقیه و محدث بحرانی، بعد از ذکر این روایت در کتاب «الحدائق الناضرة» می‌نویسد: بعضی از بزرگان ما گفته‌اند که ساخت مناره‌های طولانی از بدعت‌های عمر بود، و این سخن را، حدیث موثقی که شیخ طوسی از علی‌ابن جعفر روایت کرده است تأیید می‌کند: از ابوالحسن [امام حسن عسگری علیه السلام] پرسیدم آیا اذان گفتن در مناره، سنت است؟ امام علیه السلام فرمود: برای رسول خدا در زمین اذان گفته می‌شد و آن روز مناره‌ای نبود. همچنین روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: علی علیه السلام با مناره‌ای بزرگ برخورد کرد و دستور به ویرانی آن داد و سپس فرمود، مناره نباید بالاتر از سطح و ارتفاع مسجد باشد.^۱

[۷] - علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:
 اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادَةِ وَ بِلَادِهِ، فَانَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبُقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. در ارتباط و تعامل با بندگان و سرزمین‌های خدا، تقوا پیشه کنید و بدانید که حتی درباره زمین‌ها [طبیعت و محیط‌زیست] و جانوران، مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.^۲

علامه مجلسی؛ در توضیح این روایت می‌نویسد: سؤال از بقاع یعنی آن که خداوند می‌پرسد چرا این مکان را خراب کردید و چرا آن دیگری را آباد و خدا را در آنها عبادت نکردید؟ و پرسش از جانوران این است که چرا آنها را گرسنه رها کردید یا زدید و چرا حقوق آنها را رعایت نکردید؟^۳

۱- الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۲۷۱

۲- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۹

۳- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۹

بخش هشتم

پاسخ چند استدلال بر مطلوبیت علوم و فنون جدید

- یا معشرالجنّ و الانس
- وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
- وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ
- روایت «تولید برق از آب»
- علم ۲۷ حرف است

انَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً^۱

بی گمان، پندار، چیزی از حقیقت را به بار نمی آورد.

در بعضی اذهان، استناداتی از آیات قرآن و روایات - علاوه بر آنچه تاکنون گفتیم - درباره مطلوبیت علوم و تکنولوژی جدید وجود دارد که به طرح و بررسی آنها می پردازیم:

۱- یا معشر الجن و الانس...

در سوره الرحمن آمده است:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ان اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُوا إِلَّا بِإِذْنِ الرَّبِّ الْعَلِيِّ^۲

ای گروه جن و انس، اگر توانید که از گوشه و کنار آسمانها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید، اما جز با سلطان [حجت و عذر موجه] نمی توانید.

عده ای، از آیت فوق، استفاده می کنند که در این آیه، نوعی پیشگویی نسبت به آینده نهفته است که امروز با ورود بشر به کره ماه و ارسال موشک به کرات آسمانی، محقق شده است، و سپس نتیجه می گیرند که: علوم و فنون جدید مورد تأیید اسلام است. به این استدلال، چند اشکال وارد است:

۱- النجم / ۲۸

۲- الرحمن / ۳۳

۱- سیاق آیه و آیات قبل و بعد از آن، با این تفسیر ناسازگار است. دو آیه قبل، عبارت است از: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ (به زودی ای جن و انس به [حساب] شما می‌پردازیم) فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید) و دو آیه بعد از آن: «فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» و «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» (بر شما شعله‌ای بی‌دود و دودی بی‌شعله فرو فرستاده می‌شود ولی شما هماورد نخواهید شد و نمی‌توانید یکدیگر را یاری کنید).

ملاحظه می‌شود که آیات، نظر به آخرت و حسابرسی از جن و انس و عدم امکان فرار از دستگاه عدالت خداوند دارد و ربطی به مسائل دنیا و علم و فن و نفوذ بشر به آسمان‌ها و سیارات ندارد.

علامه طباطبایی (ره) در ذیل این آیه می‌نویسد:

«خطاب به گروه جن و انس در این آیه شریفه - به طوری که از سیاق استفاده می‌شود - از خطاب‌های روز قیامت است و خطابی است تعجیزی، یعنی می‌خواهد بفرماید: روز قیامت هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. و مراد از استطاعت، قدرت، و مراد از نفوذ از اقطار، فرار از کرانه‌های محشر است، و معنای آیه این است که: ای گروه جن و انس اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمانها و زمین، ولی به هر طرف بگریزید، بالاخره به ملک خدا گریخته‌اید و شما نمی‌توانید از ملک خدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید مگر با نوعی سلطه که شما فاقد آن هستید، و منظور از سلطان، قدرت وجودی است و سلطان به معنای برهان و یا مطلق حجت است و سلطان به معنای ملک نیز هست. بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از نفوذی که در این آیه نفی شده، نفوذ علمی در آسمان‌ها و زمین و دستیابی به اقطار آن دو است [و نتیجه گرفته‌اند که آیه شریفه، پیشگویی از این آینده است که روزی بشر قدرت نفوذ علمی پیدا می‌کند و

به اقطار آسمان‌ها دست می‌یابد - مترجم] لیکن همانطور که ملاحظه کردید، سیاق آیه با این معنا سازگار نیست.^۱

۲- حتی اگر آیه، نظر به توانایی علمی و فنی بشر در آینده - یعنی امروز - می‌داشت، نمی‌توان از آن مطلوبیت این علوم و فنون و ارسال فضاپیما به آسمان‌ها و کرات را نتیجه گرفت چرا که تنها خبر از امکان وقوع آن می‌دهد نه مطلوبیت آن.

۳- روایاتی که از معصومین علیهم السلام در تفسیر آیه وارد شده است نیز آیه را در ظرف روز قیامت توضیح داده‌اند.^۲

۲- وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

در سوره نحل آمده است:

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۳

و نیز اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهایی دیگر که شما نمی‌دانید می‌آفریند. بعضی از مفسرین معاصر^۴ فراز «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» را بر وسایل نقلیه جدید تطبیق کرده‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این تفسیر جز یک احتمال وجود ندارد. ضمن آنکه زمان فعل مضارع، مشترک بین حال و آینده است و با فرض تعیین آن در زمان آینده نیز دلیلی برای این تطبیق نداریم. آنچه مفسرین متقدم در تفسیر آیه مزبور و مفاد «مَا لَا تَعْلَمُونَ» گفته‌اند عبارت است از:

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۸

۲- همان، ص ۱۸۹ / البرهان، ج ۹، ص ۳۱۹

۳- نحل / ۸

۴- رک به: تفسیر «فی ظلال القرآن»، ج ۴، ص ۲۱۶۱

- شگفتی‌هایی که خداوند در خشکی و دریا می‌آفریند^۱ [و از چشم مردم پنهان می‌ماند].

- روایت ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله: امت‌ها و موجودات ذی شعوری غیر از انسان‌ها که تسبیح گوی خداوند هستند و از خلقت آدم و فرزندان او و نیز ابلیس و فرزندان او اطلاع ندارند.^۲

- امام باقر علیه السلام: آفریده‌ها و مخلوقات که هرگز مرتکب گناه و معصیت نشده‌اند.^۳

- انواع حیوان و جماد و گیاه برای منافع انسان‌ها و نیز انواع پاداش برای فرمانبران و انواع عذاب برای گناهکاران که انسان‌ها [از کیفیت و چگونگی آنها] خبر ندارند.^۴

در هر صورت، خداوند در آسمان‌ها و زمین‌های گوناگون و هفتگانه خود مخلوقات دارد که ما انسان‌ها از اصل وجود یا کیفیات آنها آگاهی نداریم و مقصود آیه شریفه، این مخلوقات است، و تطبیق آیه بر وسایل حمل و نقل جدید، صرف یک احتمال است که نمی‌تواند برای اثبات مطلوبیت تکنولوژی جدید، مورد استناد و استدلال قرار بگیرد.

۳- وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ

در سوره یس آمده است:

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ۝ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ

۱- بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۱۹، به نقل از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی / تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۲۸

۲- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۴۸

۳- مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۶۲

۴- التبیان، ج ۶، ص ۳۶۳ / مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۴۲

مَثَلُهُ مَا يَرْكَبُونَ^۱

و مایه عبرتی است برای آنان که ما زاد و رودشان را در گشتی گرانبار سوار کردیم^۲ و برای آنان چیزی همانند آن آفریده‌ایم که سوارش می‌شوند.

کسانی نیز فراز «من مثله ما یرکبون» را بر وسایل نقله جدید، تطبیق می‌کنند. برای این تطبیق نیز هیچ دلیلی وجود ندارد به‌ویژه آن که فعل آن (خلقنا) نیز ماضی و مربوط به زمان گذشته است.

در تفسیر آیه مزبور، اقوال زیر مطرح شده است:

- حیوانات سواری^۲

آیه «وَجَعَلَ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ»^۳ (و برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکوب ساخت) و «وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ»^۴ (و بر آنها [چارپایان] و بر کشتی‌ها [به هر جا که خواهید] منتقل می‌شود) مؤید این تفسیر است.

- شتر که کشتی صحراست.^۵

- کشتی‌های دیگری که بعد از کشتی نوح مانند آن ساخته شدند.^۶

(قول ابن عباس و ضحاک)

قُرطبی می‌نویسد: قول ابن عباس که ما یرکبون را کشتی [غیر از کشتی نوح] یا کشتی‌های کوچک می‌داند درست‌تر است زیرا در آیه بعد می‌فرماید: وَأَنْ نَّشَأُ نُنْفِقَهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ، و اگر بخواهیم

۱- یس / ۴۲-۴۱

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵

۳- زخرف / ۱۲

۴- مؤمن / ۸۰

۵- التبیان، ج ۸، ص ۴۶۱

۶- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۲۷۸ / جامع‌البیان، ج ۲۳، ص ۱۴

غرقه‌شان سازیم و فریادرسی ندارند.^۱

بعضی نیز به قرینه «من مثله» آیه را بر کشتی‌ها و ناوهای جدید تطبیق کرده‌اند که برای این تفسیر نیز دلیلی وجود ندارد و مقصود از «من مثله» می‌تواند مماثلت در «مَرکب بودن» باشد و نه الزاماً مماثلت در نوع ابزار که قابل تطبیق بر کشتی‌های جدید باشد، ضمن آنکه حتی با فرض مماثلت در نوع ابزار، مقصود از آن می‌تواند کشتی‌های دیگر غیر از کشتی نوح باشد و نه الزاماً کشتی‌های جدید.

۴- روایت «تولید برق از آب»

در کتاب «بیان الائمه»^۲ آمده است:

«علی علیه السلام بر بالای نهری در شمال عراق ایستاد و در حالی که آب از بالا به پایین جریان داشت و به آن نگاه می‌کرد، فرمود: می‌توان از این آب، عراق را روشن کرد و در روایتی دیگر نیز از علی علیه السلام آمده است: اگر می‌خواستیم می‌توانستیم این آب را مبدل به روشنایی نمایم.»

از این روایت نیز نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را نتیجه گرفت چرا که منتهای دلالت آن این است که حضرت به امکان تولید برق از آب رودخانه‌ها، اشاره کرده است و نه مطلبی فراتر از آن. بلکه می‌توان از آن به عنوان شاهد و قرینه‌ای علیه فنون جدید یاد کرد، به این بیان که عدم تولید برق از آب، توسط حضرت علی علیه السلام - با آنکه حضرت به امکان آن اشاره کرده بودند - دلیل بر آن است که حضرت این امر را به مصلحت مردم و مسلمین نمی‌دانسته‌اند و آلا یا شخصاً به این کار اقدام می‌کردند و یا دانش آن را در اختیار اصحاب خود قرار می‌دادند.

۱- ترجمه قرآن بهاء‌الدین خرمشاهی همراه با توضیحات و واژه‌نامه، ص ۴۴۳

۲- بیان‌الائمه، ج ۱، ص ۳۱۶

این پاسخ که مردم آن زمان آمادگی استفاده از این علم و تکنولوژی را نداشته‌اند نیز ادعایی بی‌دلیل و متاثر از نظریه سیر خطی پیشرفت است. اگر واقعاً علوم و تکنولوژی جدید، مدخلیتی در سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها داشتند، انبیای الهی در همان آغاز حیات بشر، آموزگار و مبتکر آنها می‌شدند و هیچ مانعی ذهنی و عینی هم برای این امر وجود نداشت و قطعاً انسان‌های نخستین به اندازه انسان‌های کنونی ظرفیت علمی و عملی داشته‌اند و کمترین دلیلی بر استعداد برتر و بیشتر انسان‌های جدید نسبت به انسان‌های قدیم وجود ندارد.

۵- علم ۲۷ حرف است

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

أَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَاذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخُمْسَةَ وَالْعَشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ^۱

امام صادق علیه السلام: دانش بیست و هفت حرف است و تمام آنچه فرستادگان الهی آورنده آن بوده‌اند، تنها دو حرف از آن بوده و تا به امروز بیش از دو حرف آن را نشناخته‌اند، اما آن‌گاه که قائم (عج) ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را در میان مردم منتشر خواهد کرد و دو حرف موجود را نیز به آن ضمیمه خواهد نمود.

افرادی نیز از این روایت، مطلوبیت علوم و فنون جدید را نتیجه گرفته‌اند با این بیان که: «آنچه تاکنون بشر از علوم، بدان دست یافته است - با همه وسعت روزافزون و رو به پیشرفتی که داشته است - تنها دو حرف از بیست و هفت حرف دانش است که حضرت مهدی (عج) آورنده آن خواهد بود. پس هرگاه حضرت ظهور فرماید، به دانش‌های

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶

موجود - اعم از دانش‌های دینی و تجربی و فنی جدید - چندین برابر خواهد افزود و آنها را به نهایت پیشرفت و تکامل خواهد رساند.»
واقعیت این است که چنین برداشتی تنها ناشی از آن است که می‌خواهیم به هر صورت ممکن برای علوم و فنون جدید، تأییدی دینی دست و پا کنیم. با اندکی دقت در مفاد حدیث، درخواهیم یافت که نه تنها کمترین شاهدهی بر این برداشت در حدیث وجود ندارد بلکه مفاد آن نافی برداشت مزبور است:

اولاً، در حدیث، سخن از علومی است که انبیاء: معلم و آورنده آن بوده‌اند و نه علوم و فنونی که محصول تجربیات بشری بعد از رنسانس است. ثانیاً، از روایت فهمیده می‌شود همان‌گونه که این دو حرف تا زمان امام صادق علیه السلام افزایش پیدا نکرده است تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) نیز افزایش پیدا نخواهد کرد و این نظر دلیلی روشن بر این مطلب است که اصلاً علوم جدید از این دایره خارج هستند و اگر نه، امام صادق علیه السلام باید به پیشرفت علوم در آینده و قبل از ظهور امام زمان (عج) اشاره می‌فرمودند و فی‌المثل می‌گفتند که چند حرف به این دو حرف، قبل از ظهور با تلاش و کوشش بشری، افزوده خواهد شد و یا آنکه این دو حرف، پیشرفت و تکامل پیدا خواهند کرد.

براین اساس، مقصود از دو حرف علم، همه علومی است که انبیای الهی حامل و معلم آن به بشریت بوده‌اند (و این تأییدی دیگر بر مدعای ماست که منشأ همه علوم مفید مادی و معنوی برای انسان را انبیا و وحی الهی می‌دانیم) و بیست و پنج حرف دیگر، علوم مفید دیگری است که حضرت مهدی (عج) آورنده و نشردهنده آن بین بشریت در دوران ظهور خواهد بود و این علوم می‌تواند شامل علوم معنوی - مثل علم تفسیر قرآن و اطلاع از بطون و اعماق آیات الهی و علم به حقایق ملکوتی و ملکوتی که بشر تا پیش از ظهور نسبت به آنها آگاهی نداشته است - باشد و نیز علوم مادی مثل دانش طی الارض و دانش‌هایی خارق‌العاده

از قبیل راه رفتن بر روی آب، حرکت بر روی ابرها، برداشتن حجابهای مادی و قدرت دیدن انسان‌ها از فاصله‌های بسیار دور بدون هرگونه ابزاری و ... و دیگر دانش‌هایی که ما اکنون از کم و کیف آن اطلاعی نداریم، باشد.^۱

ضمناً برای این که روشن شود اساساً علوم و فنون جدید از دایره علوم ستوده مورد نظر ائمه: خارج است، در همین جا به روایاتی اشاره می‌کنیم که از نقصان و فقدان «علم» در آخرالزمان سخن می‌گویند. این روایات بیانگر آن هستند که ائمه معصومین علیهم السلام علوم جدید را از دایره علوم مثبت خارج می‌دانند و اگر جز این بود، نباید از فقدان علم و گسترش جهل در آخرالزمان سخن می‌گفتند بلکه جا داشت سخن از پیشرفت و تکامل علم بگویند. به این روایات بنگرید:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْبُضَ الْعِلْمُ^۲

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: تا دانش از میان نرود،

ساعت [حادثه ظهور] به وقوع نخواهد پیوست.

من أشرط الساعة أن يقل العلم و يظهر الجهل^۳

– افول دانش و گسترش نادانی، از نشانه‌های نزدیکی ظهور است

فی ذکر الائمة عليهم السلام: تاسعهم القائم الذي يملأ الله الأرض

نوراً بعد ظلمتها وعدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها^۴

– رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی پیرامون ائمه

۱- ر.ک به همین کتاب: بخش ششم

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۵۰ / مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۸

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳ / الفصول فی الاصول، ج ۳، ص ۳۱۶

۴- کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۹ / اعلام الوری، ص ۳۷۸

معصومین علیهم السلام فرمود: نهمین (فرزند از فرزندان امام حسین علیه السلام) قائم (عج) است که خداوند توسط او دنیا را بعد از تاریکی، پر از روشنائی؛ و بعد از ستم، پر از عدالت؛ و بعد از نادانی، پر از دانایی می‌کند.

قال علی علیه السلام: يَكُونُ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ^۱

امام علی علیه السلام:

ظهور امام زمان (عج) هنگامی است که دانش رخت بریندد و نادانی آشکار شود.

قال الرضا علیه السلام: إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ

مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ^۲

امام رضا علیه السلام: هنگامی که دانش از بین شما رخت بریندد، انتظار فرج را از زیر پاهایتان داشته باشید! [یعنی هر لحظه ممکن است حادثه ظهور به وقوع بپیوندد.]

۱- الزام الناصب، ص ۶۴

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۱ / الغیبة (نعمانی)، ص ۹۸ / بحار الانوار، ج ۵۱، ص

بخش آخر

چه باید کرد؟

- تفکیک مقام نظر و عمل
- نتایج اعتقادی نظریه تعارض اسلام و تجدد
- نتایج عملی

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

اگر مؤمن باشید ذخیره الهی برایتان بهتر است.^۱

تفکیک مقام «نظر» و «عمل»

به دنبال مباحث پیشین و نفی کلیت تجدّد و تمدن جدید، بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که چه باید کرد؟ در مقدمه، یادآور شده بودیم که در بحث نسبت «اسلام» و «تجدّد»، باید بین مقام «نظر» و «عمل»، تفکیک قایل شویم. در مقام نظر، اگرچه به نفی تجدّد و اثبات عدم مطلوبیت آن از نظر مبانی و آموزه‌های اسلام رسیدیم، اما در مقام عمل، به دلیل پیوند و ارتباط عمیقی که بین معیشت و نظام زندگی مردم با ساختارها و محصولات تمدن جدید، ایجاد شده است و هر روز نیز بر ابعاد آن افزوده می‌شود، گریزی از اخذ بسیاری از محصولات تجدّد نداریم و در صورت نفی آنها، جامعه دچار اختلال در نظام معیشتی و عسر و حرج می‌شود که مطلوب شریعت نیست. به عبارت دیگر، اکنون در شرایطی اضطراری هستیم که اخذ و جوهی از تمدن جدید را بر ما مجاز و یا حتی در مواردی واجب می‌کند؛ مثل برخورداری از جنگ‌افزارهای جدید برای دفاع از کیان دین، مردم و کشور و نیز استفاده از رسانه‌های جدید که اکنون از سوی دشمنان در عرصه جنگ روانی و تبلیغی که گاه، مقدمه جنگ نظامی است، استفاده می‌شود.

با این حال این پرسش مطرح می‌شود که با جواز اخذ محصولات تمدن جدید، چه فایده‌ای بر این بحث و اثبات تعارض «اسلام» و

«تجدد»، مترتب است؟

پاسخ این است که بحث مزبور، متضمن فواید مهمی است: اولاً، حلال مشکلات فراوانی در عرصه مسایل اعتقادی و نظری کنونی است؛ ثانیاً، در عرصه عمل و کارکردهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نیز نتایج مطلوب و نسبتاً گسترده‌ای به دنبال خواهد داشت که در این دو مورد، به اجمال توضیح خواهیم داد.

نتایج نظری و اعتقادی

ظهور غرب‌گرایی در ایران و گسترش آن که منجر به انحراف نهضت مشروطه و پس از آن، حاکمیت سلطنت مدرن و وابسته پهلوی شد، بیش از هر شعار و آموزه دیگری، مدیون شعار تجدد، ترقی و پیشرفت بوده است. به رخ کشیدن اختراعات، اکتشافات و نوآوری‌های علمی و تکنیکی غرب و در پناه آن، حمله به سنت‌ها و آداب دینی به دلیل کهنگی و عقب‌ماندگی، مهمترین راهکار منورالفکران غرب‌زده، برای تسخیر فکر و جان عوام و خواص بود. ترجیح‌بند غالب خطابه‌ها، مقالات و آثار غرب‌خواهان ایرانی، این بود که غرب، پیش رفته است و ما عقب مانده و درجا زده‌ایم. گام بعدی پس از القای این مساله، نسخه‌پیچی برای بیماری عقب‌ماندگی بود که در این مرحله، دین و شریعت و احکام و آداب آن، به چالش گرفته می‌شد و سخن از حذف یا تبدیل و تغییر و یا بسط و انعطاف و همگامی دین با زمان، به میان می‌آمد.

زرق و برق تجدد و فضاسازی تجددگرایان، تا آنجا مؤثر بود که بسیاری از افرادی را که به واقع درد دین و سودای تعالی اسلام و مسلمین و ستیز با غرب استعمارگر را داشتند، نسبت به ضرورت تجدد متقاعد کرد. بسیاری از متدینان، بر جوهر تجدد که عبارت بود از دگرگونی و ترقی در جهت استیلا بر طبیعت و کسب اقتدار برای توسعه تمتع و تلذذ از دنیا و نشستن انسان در جایگاه خالقیت و صانعیت، مهر

صحت زدند و از این که غرب به چنین نقطه‌ای رسیده است و مسلمین از آن بازمانده‌اند، اظهار تاسف و حسرت کردند.

یکی از عوامل مهمی که حضور علما را در نهضت مشروطه، به آشفتگی و تشّت و نهایتاً شکست کشاند، نداشتن رویکردی واحد و بلکه بعضاً موضعی انفعالی در قبال تجدد و جلوه‌ها و مظاهر آن بود.

هجمه منطق فکری تجدد به مبانی اسلام، همچنان ادامه دارد و به زعم نگارنده، یکی از جدی‌ترین عوامل تشّت فکری و تعارضات سیاسی حادّ دهه اخیر، مربوط به همین مسأله است. ما همچنان فاقد یک ایستار صحیح، اصولی و جامع و مانع مبتنی بر مبانی دینی، در قبال تجدد و غرب هستیم و همین امر، موجب انفعالی بوده است که بستر را برای پیشروی غرب‌گرایان و مدرن‌اندیشان، هموار کرده تا آنجا که همه اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی و بلکه اساس و بنیان دین را به مصاف و چالش گرفته‌اند.

انفعال یاد شده، دلیلی جز عدم وقوف به بنیان‌های فکری تجدد و تمدن غرب، و عدم درک تعارض و بیگانگی آنها با مبانی دینی منبعث از کتاب و سنت، ندارد. اندیشه تفکیک بین وجه مادی و ایزاری تجدد با وجوه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آن - که مفروض اصولگرایان است - نمی‌تواند از عهده یک مبارزه تمام عیار و ممتد با نظام سلطه غرب و نظم نوین آن، به خوبی و با موفقیت برآید. پذیرش فی‌الجمله پیشرفتگی غرب در سطح سیاستگذاران و مسئولان نظام، وقتی همراه با ضعف‌ها و نابسامانی‌های دیگر از جمله فقدان عدالت، تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری مسئولان، اشغال پست‌های کلیدی توسط فن‌سالاران و فارغ‌التحصیلان آکادمی‌های غربی و آمریکایی، هجوم بی‌امان فرهنگی دشمن، ناتوانی از اصلاح در نظام تعلیم و تربیت و... شود، به شکست و از دست دادن قدرت و یا به پذیرش بالجمله سیادت غرب منجر می‌شود!

نگارنده بر این باور است که اثبات تعارض «اسلام» و «تجدد» و اذعان به این که غرب، پس از رنسانس یکسره به خطا رفته است، و التزام به آن در مقام نظر، ما را از انفعال فکری و روحی در مقابل غرب، رهانده و تداوم فعال و با نشاط نهضت دینی و انقلابی را در برابر هجوم بی‌امان و همه‌جانبه نظام سلطه جهانی، تضمین می‌نماید. در واقع، دستاورد مهم این ایستار در برابر تجدد و غرب، بازگشت و التزام نظری همه‌جانبه به مبانی و احکام اسلام و تشیع است که به جهت همین انفعال موصوف، دچار آسیب جدی شده است و روز به روز بر فاصله ما با آموزه‌های نورانی قرآن و اهل بیت - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌افزاید. تلاش بعضی از فقه‌آموختگان حوزه‌ها و مدارس دینی، برای انطباق احکام شریعت با پاره‌ای از مشتهیات و مقبولات زمانه مثل حقوق بشر، تساوی زن و مرد، تکثر عقیدتی و... از عمق هراس‌انگیز بدفهمی و انفعال در برابر تجدد، حکایت دارد.

روایات معصومین علیهم السلام در باب آخرالزمان، حاوی هشدارهایی جدی و صریح در باب شبهه‌ها، فتنه‌ها و شروری است که همگان را در برمی‌گیرد و مؤمنان را به ابتلائاتی بس خطرناک و ایمان‌سوز دچار می‌کند. [۱] شیطان و اولیایش، همه تلاش خود را برای ستاندن عقیده و ایمان مؤمنان به کار می‌گیرند تا آخرین بخت‌های خود را قبل از ظهور منجی موعود - که طومار شرک و کفر و نفاق را درهم می‌پیچید و زمین را از لوث وجود شیطان و حزبش، پاک می‌کند - به آزمایش بگذارند.

خطرناکترین بُعد این فتنه‌ها، از دست رفتن عقیده و ایمان، و شک در حقانیت آیین توحید و اسلام است که تحت تاثیر و فشار زرق و برق دنیا، تبلیغات گمراه‌کننده، شبهه‌افکنی‌های پی‌درپی و توانمندی‌های خارق‌العاده کفار و مشرکان صورت می‌گیرد که این همه، با اتکا به تمدن تکنولوژیک و مقتدر مادی جدید - که مبنا و بنای آن بر اعراض از

حقیقت و تمکین به وساوس شیطانی بوده است - صورت می‌پذیرد و با ظهور دجال - که دست به اقداماتی خارق‌العاده و محیرالعقول می‌زند - به اوج و انتهای خود می‌رسد.

تمدن دجال صفت جدید، خود را به مثابه دین و آیینی تمام عیار که همه آموزه‌های توحیدی و الهی را به سخره و انکار گرفته، مطرح کرده است و از جهانیان، مطالبه‌ای کمتر از بندگی و رقیّت ندارد. با این وجود، یکی از تمهیداتی که می‌تواند مانع از فریفتگی و گمراهی مومنان شود، داشتن درکی صحیح از این تمدن است که از مظاهر جذاب و فریبی‌ای آن عبور کرده و به اعماق شرک‌آلود آن، رخنه و رسوخ کرده باشند. آنها که به این درک نرسند، هر لحظه در معرض این خطر قرار دارند که در تعارض بین آموزه‌های دینی با الزامات و اقتضائات مذهب تجدد، حق را به تجدد داده و از معتقدات خود کوتاه بیایند و این روند تا آنجا ادامه پیدا کند که - العیاذ بالله - حکم به بطلان و لااقل کهنگی و عقب‌ماندگی و نقص شریعت و دین اسلام - گرچه به عنوان لزوم ارائه قرائت جدید از اسلام - بدهند، و مگر اکنون ما در جامعه اسلامی و شیعی خود با این پدیده - که رو به تزاید دارد - مواجه نیستیم؟ با کندوکاو در افکار افرادی که به این نقطه رسیده‌اند، می‌توان از خلال آن، معضل مفروض گرفتن مطلوبیت تجدد و سیر تمدن بشری را مشاهده کرد که با این فرض، باید در مقام تعارض بین دین و تجدد، در کار بسط و تحول در دین برآمد و آن را منطبق بر خواست‌ها و تمایلات تجدد کرد، چرا که روندی محتوم و غیرقابل بازگشت در سیر تاریخی و تکاملی بشر است!

در هر صورت، درک ماهیت الحادی و خودبنیادانه تجدد و تمدن جدید و به تبع آن، عدم مطلوبیت همه محصولات و میوه‌های آن، می‌تواند ما را در مقابل فتنه‌ها و شرور اعتقادی آخرالزمان، مصونیت بیشتری بخشد و از تزلزل فکری و عقیدتی در برابر هجمه نحله‌ها و مکاتب رنگارنگ برخاسته از دنیای متجدد حفظ نماید. [۲]

نتایج عملی

پیش از پرداختن به دستاوردهای عملی نظریه «تعارض اسلام و تجدد»، باید به یک نکته مهم که محصول این بحث است، اشاره نمود و آن این، که با وجود تمدن جدید و بسترهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مولود آن که در همه جوامع - کم و بیش - گسترده شده است، دستیابی به مدینه فاضله اسلامی، ممکن نیست. همانگونه که در آیات و روایات مشاهده کردیم، مدینه فاضله اسلامی، هم در اصول و احکام، هم در شیوه‌ها و سازوکارها، مستقل و خالص است و تن به التقاط و پذیرش ارزش‌ها و شیوه‌های منبعث از شرک و کفر نمی‌دهد. به عبارت دیگر، در هر بستر و زمینه‌ای نمی‌توان بذر اسلام را برای وصول به میوه مدینه فاضله پاشید و ساده‌انگارانه، انتظار به بار نشستن آن را داشت. بخشی از ناکامی‌های پس از انقلاب اسلامی در ساخت جامعه‌ای مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، ناشی از بستر تمدنی غلطی است که متأثر از دنیای جدید و مدرن، به وجود آمده است و نه به دلیل نقص احکام اسلامی و یا حتی خلأ تئوریک و فی‌المثل کم‌کاری فقها و حوزه‌های علمیه و اگر در این زمینه، نقص جدی وجود داشته است، ناشی از عدم درک این مسأله بوده که در بستر معیشتی برخاسته و متأثر از تمدن الحادی، نمی‌توان به انتظار ثمردهی مطلوب و بی‌آفت بذر اسلام، نشست. به راستی چگونه می‌توان در جامعه‌ای دارای دیوان‌سالاری و بانکداری و معماری و شهرنشینی و نظام آموزشی و قضایی و رسانه‌ای مدرن و غربی و یا شدیداً متأثر از مدرنیسم، آرمان‌های اسلامی را به نحو تمام عیار و یا حتی در نسبتی قابل قبول، محقق کرد؟ داشتن چنین سودایی ناشی از بی‌اطلاعی از تحولات و رخدادهای زمانه است که آهنگی شدیداً روبه انحطاط داشته و دارد و لحظه به لحظه، عرصه را بر دین و دینداران تنگ‌تر می‌کند و این همان مظلمه آخرالزمان است که رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام با عنوان ملاحم و فتن از آن خبر داده‌اند.

عدم وقوف بر این مسأله، بسی خطا انگیز و ضایعه آفرین می‌تواند باشد، به‌ویژه برای کسانی که در میدان سیاست و حکومت و اجتهاد، حضور دارند. اقبال لاهوری با وقوف بر این معضل نفس‌گیر، می‌گوید:

اجتهاد اندر زمان انحطاط قوم را برهم پیچد بساط

زاجتهاد عالمان کم نظراقتدا بر رفتگان محفوظ‌تر^۱

اقبال، ضدّ اجتهاد به مفهوم اصیل آن یعنی استنباط فروع از اصول و پاسخ به حوادث واقعه با استناد به کتاب و سنت نیست [۳] بلکه او متوجه این نکته بسیار ظریف است که عدم درک انحطاط زمانه و درنیافتن این مسأله که مسیر و مصیر تحولات زمانه، رو به تباهی است، برای یک مجتهد و مفکر دینی می‌تواند خطا آفرین باشد و او را به استنباطات و برداشت‌هایی سوق دهد که طومار دین و سنت‌های اصیل دینی را در هم پیچد:

واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت مفتی دین مبین، فتوا فروخت!^۲

اقبال، عصر کنونی را یکسره تباهی و شیطانی می‌بیند و لذا نگران

انطباق دین با تمنیات منحط زمانه است:

فساد عصر حاضر آشکار است سپهر از زشتی او شرمسار است

اگر پیدا کنی ذوق نگاهی دو صد شیطان تو را خدمتگزار است^۳

اقبال، عصرشناسی و زمان‌شناسی صحیح و نه متأثر از القائات و

مشهورات منبعث از آن را، شرط اساسی هر حرکت و اقدام می‌داند:

باطن این عصر را نشناختی داو^۴ اول خویش را درباختی^۵

۱- دیوان اقبال لاهوری، ص ۸۵

۲- همان، ص ۴۹

۳- همان، ص ۴۷۸

۴- دور اول مسابقه

۵- دیوان اقبال لاهوری، ص ۳۹۹

یا

از فریب عصر نو، هشیار باش^۱ ره فتد^۱ ای راهرو، هشیار باش^۲
 او به نحوی الهام گونه به ماهیت دنیای مدرن رسوخ کرده است و به
 خوبی دریافته است که تجدد، چه بر سر جهان و اقوام و ملل آورده است
 و به همین جهت، پیوسته توصیه به حفظ سنن و آداب کهن - در مقابل
 آداب جدید - می‌کند:

عهد حاضر فتنه‌ها زیر سر است طبع ناپروای او آفت‌گر است
 بزم اقوام کهن برهم از او شاخسار زندگی بی‌نم از او
 جلوه‌اش ما را زما بیگانه کرد ساز ما را از نوا بیگانه کرد
 از دل ما آتش دیرینه بردنور و نار لاله از سینه برد
 مضمحل گردد چو تقویم حیات ملت^۳ از تقلید می‌گیرد ثبات
 راه آبا رو که این جمعیت است معنی تقلید، ضبط ملت است^۴
 و بالاخره:

من فدای آن که خود را دیده است عصر حاضر را نکو سنجیده است
 غریبان را شیوه‌های ساحری است تکیه جز بر خویش کردن، کافری
 است^۵

بنابراین، تحقق مدینه فاضله تا پیش از آن که بستر تمدنی موجود،
 دگرگون شود و ساختار و سازوکارهای معیشتی و تمدنی مبتنی بر
 آموزه‌های اسلامی شکل بگیرد، رؤیایی بیش نیست [۴] و آن گونه که از
 روایات در باب آخرالزمان دریافت می‌شود، این مهم، با حادثه ظهور و

۱- ره زند

۲- همان، ص ۷۸

۳- آیین، دین

۴- همان، ص ۸۴

۵- همان، ص ۳۷۰

استقرار حکومت حضرت حجت‌البن الحسن (عج)، عملی می‌شود. به همین لحاظ اگر بدون توجه به این مسأله، کسانی وعده ساخت مدینه فاضله را به مردم بدهند، ضمن آن که به خطا رفته‌اند، ممکن است موجب سرخوردگی مردم، نسبت به اصل و اساس دین شوند.

با این وجود، با پذیرش تمام این نظرات، نباید پنداشت که تکلیف مبارزه و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر و تلاش برای استقرار حاکمیت دینی، ساقط است و باید دست روی دست گذاشت. بنابر اصل «مالایدرک کله لایترک کله» (آنچه همه‌اش دست یافتنی نیست، به کلی رها نمی‌شود)، و «المیسور لایدفع بالمعسور» (شدنی‌ها به بهانه نشدنی‌ها کنار گذاشته نمی‌شود)، به اندازه وسع و متناسب با ظرفیت‌های واقعی موجود، مکلف به اقدام و اصلاح هستیم؛ ولی همه سخن در اینجا است که باید با طرح و افقی روشن و واقع‌بینانه، وارد میدان اقدام و عمل شد. به زعم نگارنده، نهضت و حرکت کنونی ما باید مبتنی بر دو رکن مهم باشد: ۱- اصلاح وضع موجود در حدّ توان و متناسب با ظرفیت‌های واقعی ۲- آگاهی دادن به جامعه خود و دیگر جوامع، نسبت به وضع فلک زده و ظلمانی عصر کنونی و آماده شدن برای حادثه عظیم ظهور آخرین معصوم و ذخیره الهی (عج) که بشریت را از رنج بی‌عدالتی و فقر معنوی و مادی نجات داده و آرزوی همه انبیا و اولیای الهی را برای تحقق مدینه‌فاضله صالحان، جامه عینیت بخشد. اما تحقق اصولی و ثمربخش این راهبرد که می‌توان از آن با عنوان راهبرد «اقدام و انتظار» نام برد، نیازمند تحقق (نسبی و در حدّ لزوم) دو امر است:

- ۱- زمان‌شناسی صحیح، واقع‌بینانه و به دور از مشهورات رایج و القائات تمدن جدید و نظام سلطه منبعث از آن.
- ۲- بازگشت به جامعیت اسلام و معارف و آموزه‌های کتاب و عترت، فارغ از تجددزدگی و تاثر از نحله‌ها و ولیجه‌های فکری و

فلسفی گسسته از کتاب و عترت.

به میزانی که این دو امر اساسی تحقق یابد، توفیق بیشتری کسب خواهیم کرد. ما با اتکا به زمان‌شناسی درست که مهم‌ترین محور آن، درک تعارض «اسلام» و «تجدد» است، می‌توانیم به مواجهه خود با واقعیت‌های موجود برای اصلاح امور در حدّ وسع، آهنگی بدهیم که سازوکارهای تمدن جدید را متناسب با اضطرارهای ایجاد شده، اخذ نموده و از آفات و تلفات آن بکاهیم. فی‌المثل می‌توان بسراغ صنعتی رفت که عناصری چون خودکفایی، اشتغال‌زایی، جلوگیری از مهاجرت به شهرهای بزرگ، قربانی نشدن کشاورزی و ... در آن لحاظ شود، و یا به سراغ نظام رسانه‌ای رفت که وظیفه اساسی آن، دفاع از هجمه نظری و فرهنگی دشمن و تهاجم به مبانی و بناهای کفر و استکبار باشد نه تزیین انفعال و شیدایی و شیفتگی نسبت به سازوکارهای دنیای کفر؛ و یا نظام آموزشی را تا سرحد امکان متحول نمود و دست‌کم به دانش‌پژوهان، عمق بحران‌آفرین علوم و فنون جدید را نشان داد و به آنها متذکر گردید که از باب اضطرار به این وضعیت تن داده‌ایم. حداقل نتیجه این امر، جلوگیری و کاهش فرسایش عقیدتی حاصل از این نظام آموزشی است. ضمناً می‌توان مانع از ظهور اضطرارهای جدیدتر شد و از عمیق‌تر شدن معضلات و ناراستی‌ها جلوگیری کرد.

بدون شک، اگر از آغاز انقلاب، با چنین راهبردی حرکت می‌کردیم، اکنون شاهد بسیاری از نابسامانی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با این شدت و وسعت نبودیم. ما در بسیاری از عرصه‌ها به دلیل فقدان زمان‌شناسی و اسلام‌شناسی صحیح و نیز عمل نکردن به آموزه‌های مشخص و بدیهی اسلامی، بر عمق معضلات افزودیم و فرصت‌های بس گرانبها را از دست دادیم. یکی از آرمان‌های انقلاب، مقابله با غرب‌زدگی بود که متأسفانه امروز پس از گذشت بیش از دو دهه، در برخی از عرصه‌ها با غرب‌زدگی‌ای عمیق‌تر مواجه هستیم و

بعضی به درجات اسفل غرب زدگی سقوط کرده‌ایم و روز به روز بر تشریح‌مان نسبت به شریعت تجدّد و غرب، افزوده می‌شود. آخرین سخن این که:

نهضت اسلامی، نیازمند یک تدارک عظیم فکری با اتکای به دو امر «زمان‌شناسی صحیح» و «بازگشت به جامعیت و خلوص اسلام قرآن و عترت» برای دستیابی به منظومه جامع و مانع فکری است و البته این امر جز با نقد و واریسی بسیاری از انگاره‌ها و مشهورات و مقبولات موجود میسر نیست. با اتکای به این تدارک، می‌توان تداوم نهضت اسلامی معاصر را تضمین کرد، در غیر این صورت، باید شکست را حداقل در قالب مسخ و وارونگی ارزشی و اعتقادی، و سکولاریسم عملی اعلام نشده، پذیرفت و در نهایت، میدان را به طور درستی به دست شیفتگان مذهب تجدّد و عوامل نظام سلطه جهانی سپرد و به انتظار فرصتی دیگر - اگر دست دهد - نشست.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]- به روایات زیر بنگرید که چگونه نسبت به فتنه ارتداد و از دست دادن ایمان و عقیده، در آخرالزمان هشدار داده‌اند:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ فِتْنٌ كَأَنَّهَا قَطَعُ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ، يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُؤْمِسُ كَافِرًا وَ يُؤْمِسُ مُؤْمِنًا وَ يُصْبِحُ كَافِرًا.^۱
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: در پیشقدم ظهور، فتنه‌هایی چون تیرگی‌های شب رخ دهد که فرد آغاز روز مؤمن و آخر آن کافر باشد و شب مؤمن و پایان آن کافر باشد.

قال السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِقَائِمًا مِّنَّا غَيْبَتَيْنِ، إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى، أَمَّا الْأُولَى فَمَسَّتْ أَيَّامٌ وَسِتَّةٌ أَشْهُرٌ وَسِتُّ سَنَوَاتٍ، وَأَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوِلُ أَمْرُهَا حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ

۱- مستداین المبارک، ص ۱۵۲ / مستدابی داوود، ص ۱۸

لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

امام سجاد علیه السلام: برای قائم (عج) ما دو غیبت است که یکی طولانی تر از دیگری است. غیبت نخست، شش سال و شش ماه و شش روز است و غیبت دوم به قدری طولانی شود که بیشتر معتقدان به او، دست از اعتقاد خود بکشند. تنها کسانی بر اعتقاد خود استوار می مانند که یقینشان محکم و شناختشان صحیح باشد. تسلیم ما اهل بیت علیه السلام باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد.

قال الباقر عليه السلام: يُصْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُمَسِّي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا وَ يُمَسِّي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا^۲

امام باقر علیه السلام: [در دوران غیبت و پیش از ظهور] فرد در آغاز روز بر روش ماست و در آخر روز، از آن خارج می شود و شب بر طریقت و شیوه ماست اما صبح، از آن خارج شده است.

قال الصادق عليه السلام: وَيَلِكُمُ... نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ تَأَمَّلْتُ مَوْلُودًا غَائِبًا وَ ابْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ الشُّكَّ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلَعَهُمْ رِبْقَةَ الْأَسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ.^۳

امام صادق علیه السلام: وای بر شما، امروز صبح کتاب «جفر» را مطالعه می کردم و در زندگی مولودی می اندیشیدم که از دیده ها نهان می شود، غیبتش به درازا می انجامد، و عمرش طولانی می شود و مؤمنین در آن زمان به سختی آزموده می شوند و از غیبت طولانی اش دچار تردید شده و بیشتر آنها از دینشان دست می شویند و طوق اسلام را از گردن خود، برمی دارند.

قال الرضا عليه السلام: وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمَدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَحَّضُوا وَ تُمَيِّزُوا وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ فَالْأَنْدَرُ^۴

امام رضا علیه السلام: به خدا سوگند، آنچه را انتظار می برید [ظهور قائم (عج)] به وقوع نخواهد پیوست مگر آن که به سختی آزمایش شوید تا جایی که

۱- غیبت طوسی، ص ۲۶۱ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴

۲- الغيبة (نعمانی)، ص ۲۰۶

۳- غیبت طوسی، ص ۱۶۹ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰

۴- الغيبة (نعمانی)، ص ۲۰۸

جز عده اندکی از شما [بر ایمان و عقیده خود] استوار نماند.

[۲]- از بعضی روایات در باب آخرالزمان، در می‌یابیم که زمانه به چنان انحطاطی دچار خواهد شد و مقتضیات غیردینی چنان سیطره پیدا خواهند کرد که عمل بر طبق مبانی و احکام دینی، بسیار مشکل و طاقت‌فرسا می‌شود و در چنین شرایطی مؤمنان باید بیش از هر چیز پاسدار خلوص عقیده و حافظ ایمان خود باشند و اگر تنگناها و بسترهای فاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... مانع از عمل به بسیاری از احکام‌الله است، لااقل اعتقاد به حقانیت و جاودانگی شریعت و دیانت اسلام - که امری قلبی و درونی است - دچار آسیب نشود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أَنْتُمْ فِي زَمَانٍ مَن تَرَكَ عَشْرًا مَا أَمَرَ بِهِ هَلَكَ وَسَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ مِّنْ عَمَلٍ بَعْشُرٌ مَا أَمَرَ بِهِ نَجِي.^۱

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به گروهی از اصحاب خود: - در روزگار شما اگر کسی یک دهم وظایف دینی‌اش را ترک کند، هلاک می‌شود اما روزگاری خواهد آمد که اگر کسی به یک دهم از تکالیفش عمل کند، نجات خواهد یافت.

- اعْلَمُوا أَنَّ حُسْنَ الْهُدَى فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَيْرٌ مِنْ بَعْضِ الْعَمَلِ.^۲

اعتقاد نیک در آخرالزمان بهتر از پاره‌ای از کردار است.

[۳]- اقبال حتی در بعضی از آثار نثر خود، از بی‌نیازی بشر از وحی و نبوت به دلیل تکامل عقل و علم، سخن گفته است و تنه به تنه روشنفکران سکولار زده است اما در اشعار خود که گویا در دوران بلوغ و پختگی فکری، سروده است، یک غرب‌شناس متألّه و عمیق است و الحق در مقوله «غرب‌شناسی» از بسیاری از اندیشمندان مسلمان معاصر، گوی سبقت را ربوده است.

[۴]- یکی از معدود اندیشمندان جهان اسلام که به گونه‌ای متوجه این معضل

شده است و نسبت به آن روشنگری کرده و هشدار داده است، سیدقطب است:

«و اما پرداختن به این مسأله که جامعه اسلامی چگونه با زندگی کنونی روپرو خواهد شد و چگونه در وضع موجود و قالب شکل گرفته آن، نفوذ و تصرف خواهد کرد و مخصوصاً تنظیم این چگونگی در یک قالب فقهی و به صورت منظم و ماده ماده - و نه بطور عام و بحث کلی - به نظر من کاری پیش از موسم و

۱- کنزالفوائد، ص ۹۷

۲- الادب المفرد، ص ۷۷۱

بسیار زود است، این کار به عقیده من نوعی بذرافشانی در هواست!...

اینجاست که حقیقت دیگری آشکار می‌شود... و آن اینکه ای بسا عدم پیشرفت و عدم رشد فقه اسلامی که ما اینک آن را یک واقعیت تاسف‌آور تلقی می‌کنیم، در آن روز [روزی که بستر اجرای تک‌تک احکام اسلامی فراهم شود] به صورت یک پدیده سودمند و مغتنم تجلی نماید! پدیده‌ای که اراده حکمت‌آمیز الهی در پیدایش آن نقشی حسابگرانه داشته است. چه، این توقف و رکود کنونی فقه، موجب آن خواهد شد که جامعه نوپنیا اسلامی در آن روز موعود یکراست به سراغ شریعت اصیل و واقعی خدا برود و نیاز خود را با دین حقیقی مرتفع کند نه با آرا و افکاری که به نام فقه پیشنهاد شده است، آراء و افکاری که چون برابر شرایط و مقتضیات خاصی تنظیم و تدوین شده، هرگز بدون تعدیها و فزونی‌ها و کاستی‌ها نخواهد توانست بر اندام جامعه اسلامی ساز آید. در آن روز سرور کار اجتماع، با قماش اصیل و پردامنه «شریعت» است و می‌تواند جامعه‌ای زیب پیکر و ساز اندام خود از آن اختیار کند و خود را از وصله‌بندی و پاره‌دوزی نجات بخشد... این، حقیقتی است که ما - یعنی مردمی که در صدد پرورش دادن و تکامل بخشیدن به فقه اسلامی می‌باشیم - لامحاله باید آن را بفهمیم و لمس کنیم! آری، مخصوصاً لازم است این حقیقت در نظر رجال با اخلاص و کوشش‌گر فقه و شریعت که در سراسر «وطن اسلامی» در راه یا در آرزوی رشد و تکامل فقه و آمادگی آن برای «مواجهه با سیستم‌ها و نظامات و مؤسسات و نیازهای روزافزون و تازه به تازه تمدن جدید» می‌باشند، کاملاً روشن و آشکار گردد! با همه احترام فراوانی که برای این بزرگمردان قائلیم و با همه هماهنگی که نسبت به انگیزه مخلصانه آنان در خود می‌یابیم و خلاصه با همه تقدیر و شکرانه‌ای که نثار کوشش‌های بی‌دریغ و پرتعب آنان می‌کنیم، این حقیقت را بپذیرند که بذر سالم و مستعد و پرتوان خود را در هوا می‌باشند. آخر کجاست آن جامعه اسلامی‌ای که ایشان می‌خواهند برای آن مقررات و مواد قانونی استنباط کنند و آن را برای روبرو شدن با مسائل و مشکلات زندگی مجهز سازند؟!... ما باید در زمان حاضر، حساب عوامل گوناگونی را که مانع تحوّل و تکامل و به ثمر رسیدن فقه اسلامی است، بکنیم. باید فاصله‌ای را که واقعیت‌های موجود: واقعیت عملی، واقعیت نفسانی و عقلی، واقعیت درک و اعتقاد را از جو اسلام و زندگی اسلامی جدا کرده، در نظر بگیریم؛ باید این مطلب را که مشکلات کنونی جامعه ما، مشکلات یک جامعه اسلامی نیست تا برای گشودن گره آن دست به دامان احکام فقهی اسلامی شویم، فراموش نکنیم. بالاخره باید حساب شکست‌خوردگی روانی و فکری خود را در برابر تمدن غرب و اوضاع موجود آن از نظر دور نداریم... اسلام

همواره با واقعیت‌ها و اوضاع موجود روبرو می‌شود، لیک نه بدین منظور که در برابر آن تسلیم شود بلکه بدین منظور که آن را تسلیم فکر و روش و قانون خود سازد، اگر در آن پدیده‌ای موافق مصلحت و سازگار با فطرت و رشد طبیعی مشاهده کرد آن را حفظ کند و هر آنچه را که زائد و مُضَر و عامل فساد دانست - هر چند عمیق و ریشه‌دار - از بیخ و بن برکند. نخستین نشانه شکست خوردگی آن است که «وضع موجود» به هر شکل و با هر حجم، اصل محسوب شود و «شریعت» یعنی خط مشی کلی قانون اسلام، فرع و دنباله‌رو آن؛ فرعی که به هر حال باید خود را با آن اصل تطبیق دهد و به سازش گراید! حال آن که از نظر اسلام، این مکتب و برنامه و خط‌مشی الهی آن است که اصل و محور به شمار می‌رود و وضع موجود می‌باید چندان خود را تعدیل کند که با آن قابل تطبیق باشد. آن روز که اسلام طلوع کرد با همین روحیه با اجتماع جاهلی زمان خود روبرو شد و این بود که توانست آن را تعدیل کند و پیش براند. اسلام در لحظه کنونی نیز که با اجتماع جاهلی جهانی روبرو است، از موقع و جایگاه اصلی خود یک سر مو فراتر نرفته است، امروز نیز اجتماع زمان را بر طبق نظر خود تعدیل می‌کند و سپس به پیش می‌راند. میان این دو نوع برداشت، تفاوت از زمین تا آسمان است: اسلام را اصل و اجتماع جاهلی موجود را فرع بدانیم یا به عکس، وضع موجود را اصل و محور، و اسلام را بنده گوش به فرمان آن به حساب آوریم.

من به احترام اسلام و روح جدی آن به شدت این عمل را محکوم می‌کنم که برای حل مشکلات جامعه‌های موجود، در قوانین اسلام به کاوش بیردازیم و نظر اسلام را درباره آن مشکلات بخواهیم... اسلام با هیچ یک از روشها و سیستم‌های کنونی جهان، پیوند و قرابتی ندارد، زیرا هیچ یک از این سیستم‌ها اسلام را حاکم زندگی و روش اسلامی را برنامه مردم اجتماع خود نمی‌دانند و زیرا هیچ کدام بر وفق شریعت الهی حکم نمی‌رانند و فقط خدا را به الوهیت و آنچه لازمه الوهیت است نمی‌شناسند و خلاصه، اولین و آخرین سخن در شؤون هستی را خاص خدا و شریعت خدایی نمی‌دانند. آنان که - از روی حسن نیت یا سوء نیت - نظر اسلام را درباره مسائل موجود می‌پرسند، کاری هزل‌آمیز می‌کنند و آنانکه باز از روی حسن نیت یا سوء نیت، به این پرسشها پاسخ می‌گویند و همچنین آنان که می‌کوشند طرحی از طرح‌های زندگی کنونی بشر را با اسلام تطبیق دهند، کاری هزل‌آمیزتر... نظر اسلام را در آن هنگام می‌توان جويا شد که اسلام یگانه برنامه زندگی باشد و آن هنگامی است که جامعه اسلامی تحقق یافته باشد. جامعه‌ای که فقط اسلام را

آیین زندگی خود بداند و هیچ برنامه دیگری را قبول نکند، جامعه‌ای که با اراده خدا در آینده تحقق خواهد یافت.»^۱

نویسنده کتاب «اسلام و نقد سنت وبری» نیز به این موضوع، توجه درخور داده است. وی در پایان کتاب می‌نویسد:

«نباید از این واقعیت روشن غفلت کرد که عقلانیت ابزاری سیطره جهانی پیدا کرده و امروزه کمتر نقطه‌ای از جهان است که در قلمرو مستقیم و یا غیرمستقیم آن قرار نگرفته باشد. هر اندیشمند آزاده‌ای که بخواهد جامعه‌اش در مسیر فرهنگ و تمدن قرار گیرد، فقط با استانداردهای جامعه مدنی غرب رو به رو می‌شود و به سختی می‌تواند حجاب‌های فولادین مدنیت غربی را کنار بزند تا با معیارهای جامعه اسلامی آشنا بشود. چنین وضعیتی برای جوامع کشورهای اسلامی هم هست و آنان از سیطره عقلانیت غربی مصون نمانده‌اند. تنها تفاوت جهان سوم با کشورهای پیشرفته غربی، در این است که آنان «طفیل» و «حیرت‌زدگان» عقلانیت غربی‌اند و فقط به ظواهر آن دل خوش کرده‌اند و البته طبیعت عقلانیت ابزاری مهار نشده چیزی جز این نیست که گروه اندکی پیشرو بماند و گروه عظیمی هم عقب‌مانده باقی بمانند.

بنابراین در چنین نظم جهانی عقلانی شده‌ای، اگر دینداران راسخ و پاک ایمان، موفق به تشکیل حکومت دینی شوند، حتماً از این واقعیت آگاه‌اند که آنان در درون قلمرو و عقلانیت غربی، یک حکومت مذهبی به وجود آورده‌اند، از این رو، کارگزاران دیندار با ایمان در راستای اجرای اهداف اصلی حکومت دینی، به هر بخشی از نهادهای اجتماعی رو می‌کنند، نشانی از سیطره فرهنگ ابزاری غرب را مشاهده می‌کنند. آنان احساس می‌کنند مادامی که در کشور حکومت دینی، فرهنگ ابزاری غربی پاک‌سازی و اصلاح نشود، تمام کوشش‌ها عقیم خواهد ماند و نیز می‌دانند که تهاجم غرب، در واقع یک حمله تدافعی در برابر گروهی از مؤمنان راستین خداخواه است که بنیان سیطره جهانی عقلانیت غربی را به خطر انداخته‌اند، پس باید هوشیار بود که حکومت دینی از چه ناحیه‌ای همواره در خطر است. براساس مبانی نظری مذهب تشیع، حکومت دینی عدالت‌گستر اسلام، امانت خدا در دست حجج الهی است. آنان هستند که حکومت حقیقی تام و کمال و مورد رضایت خداوند سبحان را در جهان تشکیل می‌دهند و عدالت الهی را در همه جا می‌گسترانند؛ بنابراین، زمان غیبت بقیه‌الله الاعظم (عج) حکومت‌های اسلامی از آن رو مشروعیت پیدا می‌کنند که خود را زمینه‌ساز و «منتظر» حکومت جهانی حجت خدا (عج) بدانند. اگر این دینداران واقعی

۱- ادعای نامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام، ص ۲۹۱ تا ۳۰۴

چه باید کرد؟

۲۴۷

موفق به تشکیل حکومت دینی می‌شوند، برای آن است که به خود و دیگران بفهمانند که حکومت حقیقی اسلام جز به ید الهی حجت خدا (عج) امکان‌پذیر نیست و تشکیل حکومت دینی از سوی دینداران، وسیله بسیار مناسبی برای تقویت روحیه «انتظار فرج» حجت خداست.^۱

۱- اسلام و نقد سنت وبری، ص ۲۴۳

پیوست - ۱

مروری بر توانمندی تمدن‌های پیشین

- کشاورزی
- معماری
- علوم و فنون
- پزشکی
- نظام حکومتی، اداری و قضایی

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ

خداوند به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.

تمدن متعادل

از نتایج پذیرش نظریه «ترقی و پیشرفت»، بروز این ذهنیت است که مردم اعصار گذشته و ماقبل دوران جدید، در دریایی از جهل، بیماری، درماندگی، فلاکت، توحش و هرج و مرج غوطه‌ور بوده و در تدبیر امور معیشت خود، با موانع و ناکامی‌های فراوان و پی‌در پی مواجه می‌شده‌اند.

این ذهنیت از یک‌سو، احساس ترحم را نسبت به پیشینیان و حتی یکی دو نسل پیش برمی‌انگیزد و از سوی دیگر برای نسلی که در دوران تجدد و دنیای مدرن زندگی می‌کند، غرور آفرین است!

اما واقعیت، چیز دیگری است و عکس ماجرا صادق‌تر است، بدین معنا که اگر فردی از گذشتگان، اکنون سراز خاک برآورد و زندگی تکنولوژی‌زده و پراضطراب امروزی را در مقایسه با زندگی آرام، طبیعی و کم‌دغدغه گذشته مقایسه کند، احساس ترخّمش نسبت به ما برانگیخته می‌شود. درست است که تمدن جدید، «آسانی» را به بشر عرضه داشته است، اما «آسایش» را نه! و بین این دو فرق بسیار است. نیاز واقعی بشر آسایش است، نه آسانی و تن‌پروری.

برای آن که بی‌پایگی ذهنیت فوق‌روشن شود، مراجعه به کتب تاریخ، حتی آنها که با مبنای نظریه «سیر خطی پیشرفت» نگاشته شده‌اند، اما به دلیل انصاف یا وضوح غیرقابل انکار، نتوانسته‌اند ابعادی از

واقعیت‌های دنیای قدیم را انکار یا وارونه کنند، بسیار سودمند است. ما نحوه معیشت و توانمندی‌های مادی و فنی دنیای قدیم را - با ذکر نمونه‌هایی در زمینه معماری، کشاورزی، علوم و فنون، نظام اداری و قضایی و پزشکی - با استناد به متون تاریخی جدید، نشان خواهیم داد تا معلوم شود که گذشتگان و جوامع ماقبل دوران تمدن ماشینی، عموماً از نظام معیشتی کارآمد و متعادل، با حداقل افراط و تفریط و عاری از بحرانها و ضایعات تمدن جدید، برخوردار بودند و با اتکا به علوم و فزونی که منشأ وحیانی و انبیایی داشته و به طور شفاهی و کتبی، نسل به نسل منتقل شده است، حیات مادی خود را سامان می‌دادند، و اگر در جوامعی، نابسامانی‌های حادث معیشتی وجود داشت نه به دلیل عقب ماندگی و جهل تاریخی بلکه مربوط به عواملی چون ظلم حاکمان، تنبلی، تلقی تفریطی و رهبانی از دنیا و... بود. البته تذکر این نکته ضروری است که ذکر موارد زیر، صرفاً به منظور نشان دادن توانمندی‌های تمدن‌های ماقبل تمدن جدید است و الزاماً به مفهوم انطباق کامل آنها با موازین و معیارهای تمدن موردنظر انبیا نیست و در مواردی قطعاً انحراف از این موازین است، مثل کاخ‌ها و بناهای معظمی که شاهان برای ارضای حس شیطانی «علو فی الارض»، می‌ساختند و نیز معابد مجللی که انواع مجسمه‌ها و بت‌ها در آن تعبیه می‌شد و...

کشاورزی

«مصری‌ها در مهندسی، «سطح شیب‌دار» و «ترازآبی» و «گونیا» را به کار می‌برده‌اند و آنقدر تخصص یافته بودند که می‌توانستند سدسازی کنند یا دریچه‌هایی را ابداع و تعبیه کنند که بتوانند زمینهای فیوم را که پایین تر از سطح دریا قرار داشتند، احیا و همزمان انباره‌ای را برای ذخیره

سیلابها که به درد آبیاری در فصول خشک می‌خورد، تأمین کنند.»^۱
 «مهندسی در مصر، از آنچه یونانیان و رومیان می‌شناختند و نیز آنچه اروپا قبل از انقلاب صنعتی می‌شناخت، بسیار برتر و بالاتر بود؛ تنها عصر ما بر آن تفوق دارد و شاید در این گفته نیز به راه خطا رفته باشیم. مثلاً «سنوسرت سوم» دیواری به طول چهل و سه کیلومتر، دور دریاچه موریس کشید که آب ناحیه فیوم را در آن ذخیره کند؛ با این کار، ده هزار هکتار زمین باتلاقی را قابل کشت کرد، چه با این مخزن آبی که ساخته بود، توانست وسیله آبیاری اراضی را فراهم سازد. ترعه‌های فراوانی حفر کرده بودند که پاره‌ای از آنها نیل را به دریای سرخ اتصال می‌داد؛ برای کارکردن در زیر آب، از صندوق‌های غوطه‌ور در آب استفاده می‌کردند و به این ترتیب بود که توانستند پاره‌های سنگ و مسله‌های هزارتنی را از جاهای دوردست جابه‌جا کنند.»^۲

«فلاحان مصری از دیرزمانی، این نکته را دریافته بودند که هرچه طغیان نیل سودمند و نعمت‌خیز باشد و در عین آن که سبب حاصلخیزی می‌شود، ممکن است خرابی به بار آورد. به همین جهت است که از همان زمانهای دور، پیش از دوره تاریخ، در سراسر کشور ترعه‌هایی کنده‌اند، چون موسم فیضان می‌رسد، آب در این ترعه‌ها می‌افتد. در وقت پایین رفتن نیل، آبی را که در این ترعه‌ها جمع شده، به وسیله سطل‌هایی که به کنار اهرم‌های بلندی بسته‌اند، بالا می‌آورند و به مصرف زراعت می‌رسانند. فلاح مصری هم اکنون... با اجداد خود که برکناره‌های نیل به سر می‌بردند، تفاوت فراوان ندارد. اسبابی که آب را بالا می‌کشیده و هنوز آن را می‌بینیم، به اندازه اهرام مصر قدمت دارد.»^۳

۱- ظهور و سقوط تمدن، ص ۶۷

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۹۱

۳- همان، ص ۱۶۷

معماری

«مصری‌ها فرمولی داشتند که می‌توانست دقیقاً مقدار عدد پی را معلوم کند؛ عددی که در هندسه، خصوصاً در احداث ساختمان‌های ویژه کاربرد خاصی داشت. آنها می‌دانستند که چگونه یک هرم را محاسبه کنند و قادر بودند نقشه‌های خود را آنچنان با دقت پیاده کنند که فی‌المثل در مورد سطوح جانبی ۷۵۵ پایی هرم بزرگ، به طور میانگین شاید خطایی به اندازه نیم اینچ داشته باشند. آیا مصریان قدیم، چه اندازه ثروت و قدرت داشته‌اند که توانسته‌اند بناهای عظیمی [اهرام مصر] را برپا دارند؟ باچه دانشی توانسته‌اند، در آغاز تاریخ، سنگهای عظیمی را از فاصله‌ای نزدیک به هزار کیلومتر به پای اهرام بیاورند و پاره‌ای از آنها را، که چندین تن وزن دارد، تا ۱۵۰ متر از سطح زمین بالا بیاورند و کار بگذارند؟ چگونه توانسته‌اند یکصد هزار بنده‌ای را که در این کار شرکت داشتند، در مدت بیست سالی که برای ساختن اهرام وقت صرف شده، مزد یا لااقل خوراک بدهند؟»^۱

«پس از این [ملاحظه قصرهای عظیم فراعنه در مصر]، باید (بازدیدکننده و سیاح) در اندیشه آن بیفتد که آیا مردمی هم در آن زمان که ما آن را دوران کودکی مدنیت می‌خوانیم، چه اندازه نیرومندی داشته‌اند که به فکر ساختن چنین آثار بزرگی برآمده و پس از آن توانسته‌اند، فکر خود را به مرحله عمل درآورند.»^۲

«مسلماً این ورع پر جوش و کوشنده، که توانست در معبد هلیبید ۵۴۸ متر کتیبه حجاری کند و دو هزار فیل در آنها نقش کند که هر یک با دیگری متفاوت باشد، هر بیننده را به حیرت خواهد انداخت. حاجت

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۶۸

۲- همان، ص ۱۷۲

به گفتار نیست که شکیبایی و شوقی که توانست یک معبد کامل از دل سنگ خاره برآورد، چه اثری بر دل خواهد داشت! تازه این، از جمله کارهای عادی صنعتگران هندو بود...، بوداییان، جینها و هندوان مومن در کندن معابد تک‌سنگی از دل کوه همچشمی می‌کردند، عالیترین نمونه این معابد، نیایشگاه هندوی کیلاسه است که نام بهشت اساطیری شیوا را در سلسله جبال هیمالایا به آن داده‌اند. در اینجا سازندگانی خستگی‌ناپذیر، سی‌متر در دل سنگ فرورفتند تا تخته سنگی را به ابعاد ۷۶×۴۹ متر، که می‌بایست معبد باشد، از بقیه جدا کنند، آنگاه دیوارها را حجاری کردند و از آنها ستونهای محکم، مجسمه‌ها و نقوش نیم برجسته درآوردند، سپس درون معبد را با قلم تراشیدند و باز در آنجا حیرت‌آورترین هنر را با گشاده دستی به کار گرفتند.^۱

«پیش روی بنا، باغ‌های بزرگی قرار گرفته، و در میان آن استخر بزرگی ساخته شده که عکس واژگونه تاج محل در آبهای آن، بیننده را کاملاً مجذوب و مفتون می‌کند. هر قسمت این بنا از مرمر سفید، فلزهای گرانبها، یا سنگ‌های پربهاست. بنا دوازده پهلو دارد که چهار پهلو آن مدخل است، از هر گوشه آن مناره‌ای باریک سربرافراشته و سقف آن را گنبدی تشکیل می‌دهد که میله‌ای بر فراز آن جای گرفته است. مدخل اصلی، که روزگاری درهای توپر سیمین داشت، اکنون متشکل از سنگهای مرمرین مطرز است؛ بر دیوار، باخط زرین، آیاتی از قرآن کریم ترصیح شده که یکی از آن آیات، «پرهیزگاران» را به «باغهای بهشت» دعوت می‌کند.^۲

«اگر به این نکته توجه کنیم که در عصر یرشتاب ما که این ساختمانهای غول پیکر صد طبقه، در یکی دو سال برپا می‌شود و بعد در

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۷۷

۲- همان، ص ۶۸۶-۶۸۵

نظر بگیریم که چگونه بیست و دوهزار مرد در مدت بیست و دو سال برای ساختن این مقبره کوچک که به زحمت سی متر ارتفاع دارد رنج کشیدند، آنگاه کم‌کم تفاوت میان صنعت و هنر را حس می‌کنیم. شاید آن اراده‌ای را که در ساختن بنایی چون تاج محل به کار رفت، بزرگتر و ژرف‌تر از اراده بزرگترین فاتحان بوده باشد. اگر زمانه عقل و هوش داشت، آنچه را پیش از تاج محل بنا شده بود، نابود می‌کرد و برای تسلائی دل‌آدمی، تنها این نشان‌گرانمایه اصالت انسانی را برجای می‌گذاشت.^۱

«در عصر «رشی هوانگ تی» و «قبلائی قآن»، شاهراه‌هایی سنگفرش، که اکنون فقط آثار آنها به جا مانده است، ساخته شد. معمولاً خیابانهای شهرها بیش از ۵/۲ متر عرض نداشت و آفتابگیر نبود. در هر سو پلهای بسیار به چشم می‌خورد و برخی از آنها، مانند پل کاخ تابستانی، سخت زیبا می‌نمود. ۴۰۰۰۰ کیلومتر ترعه، که مانند خیابانها محل تردد مردم و حمل کالاهای بازرگانی بود، جانشین راه‌آهن به‌شمار می‌رفت. ترعه بزرگ، که در سال ۳۰۰ میلادی بین «هانگ چو» و «تی یین تسین» کشیده شد و در عصر «قبلائی قآن» پایان پذیرفت، دارای ۱۰۵۰ کیلومتر درازا بود و هیچ‌یک از شاهکارهای مهندسی چین، جز دیواربزرگ، از حیث عظمت به گرد آن نمی‌رسید.^۲

علوم و فنون

«در میان آثار بازمانده از آن عصر [نوسنگی، ۱۰۰۰ ق.م] به چیزهایی مانند قرقره، اهرم، سنگ آسیاب، درفش، انبر، نردبان، قیچی، کارد، دستگاه بافندگی، اره، قلاب ماهیگیری، کفش حرکت بر روی یخ

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۸۶

۲- همان، ص ۸۴۴

(اسکیت)، سنجاق، سوزن و نظایر آنها برمی‌خوریم... چرخهایی که آثارشان از آن دوره برجای مانده، بعضی توپر و به شکل قرص است و بعضی دیگر پره‌دار و شبیه به چرخهای کنونی. اقسام مختلف سنگهای سخت حتی دیوریت و اوبسیدین را با گذراندن از مقابل چرخ آسیا و سوراخ کردن و صیقل دادن، برای کارهای مختلف، آماده می‌کردند.^۱

«مردم مصر دوره سلسله‌های نخستین [فراعنه]، راه ساختن مفرغ را از مخلوط کردن مس با قلع می‌دانستند. و در دوره اول کار، سلاحهایی مانند شمشیر و کلاه‌خود و زره از آن می‌ساختند، بعدها با همین مفرغ، به ساختن چرخ ارابه، غلطک، اهرم، قرقره، گاو، چرخ خراطی، میخ پیچ، مته‌هایی که سخت‌ترین سنگهای دیوریت را سوراخ می‌کرد و اره برای بریدن سنگهای بزرگ، جهت ساختن تابوت پرداختند. کارگران مصری، آجر و سیمان و گچ تهیه می‌کردند، سفال را با ورقه‌ای از شیشه، لعاب می‌دادند، شیشه‌گری می‌دانستند.»^۲

«مصریان [دوران فراعنه] با گیاه بردی (پاپیروس) ریسمان، طناب، حصیر، کفش سرپایی و کاغذ می‌ساختند. کارگران دیگری در میناکاری و لعاب دادن و ورنی‌زدن ماهر بودند و به این ترتیب علم شیمی را در صنعت به کار می‌بردند. بعضی از بافندگان پارچه، رشته‌هایی از ریسمان را به‌کار برده‌اند که ظریفتر و نازکتر از آن در تمام تاریخ پارچه بافی دیده نشده. در ضمن کاوشها، قطعه پارچه‌ای که چهارهزار سال پیش از این بافته شده، به دست آمده است که با وجود تصرف روزگار، رشته‌های آن به اندازه‌ای باریک است که بدون ذره‌بین نمی‌توان آن را از ابریشم تمیز داد. بهترین پارچه‌های بافت امروز، چون با این پارچه که مصریان قدیم با دست می‌بافته‌اند، مقایسه شود، درشت می‌نماید. «پشل» می‌گوید:

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ۱۲۲

۲- همان، ص ۱۹۰

اگر اطلاعات فنی مصریان را با آنچه خود داریم، مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که پیش از اختراع ماشین بخار، ما تقریباً در هیچ چیز بر آن مردم برتری نداشته‌ایم.^۱

«هندیان تا قرن ششم، در زمینه شیمی صنعتی خیلی از اروپا جلوتر بوده‌اند، آنها در تکلیس، تقطیر، تصعید، بخار دادن، ثابت کردن، ایجاد نور بدون حرارت، اختلاط گرد بیهوشی و گرد خواب و تهیه نمکهای فلزی و ترکیبات و آلیاژها استاد بودند. در هند باستان، آب دادن فولاد به درجه‌ای از کمال رسیده بود که تا امروز هم در اروپا ناشناخته است.»^۲

«ساعت آبی را مصریان از زمانهای دور می‌شناخته‌اند. به همین جهت اختراع آن را به «تحتوت» خدای همه‌هنره خود نسبت می‌دادند. قدیمترین ساعت موجود، که به روزگار «تحوطمس» می‌رسد، اکنون در موزه برلین است. این ساعت به شکل قطعه چوبی است که به شش قسمت تقسیم شده و چوب دیگری به شکل چلیپا، به آن متصل است، و سر هر ساعت، قبل از ظهر یا بعد از ظهر، سایه آن بر یکی از تقسیمات شش گانه می‌افتد و وقت را نشان می‌دهد.»^۳

«قرنهای متوالی، حرکت سیارات و وضع آنها را در آسمان، تحت نظر داشتند و ثبت می‌کردند. به طوری که جداول زیج ایشان چند هزار سال زمان را شامل می‌شد. ستارگان ثابت را از سیارات تشخیص می‌دادند، و در زیجهای خود از ستارگان قدر پنجم یاد کرده‌اند (که عملاً با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود) و درباره تأثیر ستارگان در سرنوشت بشر چیزهایی نوشته و برجای گذاشته‌اند. با همین ملاحظات و مشاهدات است که مصریان تقویم را وضع کردند. این تقویم، بعدها عنوان بزرگترین

۱- همان، ص ۱۹۰

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۱

۳- همان، ص ۲۱۶

هدیه مصر به نوع بشر را پیدا کرد.»^۱

«اخترشناسان عصر کنفوسیوس، خسوف و کسوف را به درستی محاسبه و گاه‌شماری چین را تنظیم کردند.»^۲

«از اساطیری که به وسیله همین کاهنان انتشار یافته، چنان برمی‌آید که علوم را ۱۸۰۰۰ سال قبل از میلاد، «تحت» خدای حکمت مصر، در طول مدت حکمرانی خود بر زمین که مدت ۳۰۰۰ سال ادامه یافته، اختراع کرده است. قدیمترین کتاب در هر علم، یکی از بیست هزار جلد کتابی است که این خدای دانا تصنیف کرده است. ما آن اندازه علم و اطلاع نداریم که بتوانیم درباره پیدایش علوم در مصر، نظر قطعی ابراز داریم؛ از همان آغاز تاریخ مدون مصر، علوم ریاضی در آن سرزمین حالت پیشرفته‌ای داشته، دلیل این مطلب آن است که کشیدن نقشه اهرام و ساختن آنها، محتاج اندازه‌گیری دقیقی بوده است که جز با داشتن اطلاعات وسیع در ریاضی میسر نمی‌شده... پیشینیان هم علم هندسه را از اختراع مصریان می‌دانسته‌اند. «یوسفوس» چنان عقیده دارد که ابراهیم خلیل [علیه السلام]، علم حساب را با خود از کلدان (بین النهرین) به مصر آورده، بعید نیست که علم حساب و هنرهای دیگری از «اورکلدانیان» یا مرکز دیگری از آسیای باختری، به مصر آمده باشد.»^۳

«جبر را گویا هندیان و یونانیان مستقل از یکدیگر تکامل بخشیدند، اما از نام عربی این علم (الجبر)، معلوم می‌شود که این علم از اعراب، (ازهند) به اروپای باختری رسیده است نه از یونان. پیشگامان بزرگ هندی در این حوزه هم، مانند نجوم، عبارت بودند از: «آریهط»، «برهمگیت» و «بهاسکره» گویا بهاسکره (متولده سال ۱۱۱۴ میلادی)

۱- همان

۲- همان، ص ۸۴۷

۳- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۴

علامت رادیکال و بسیاری از علائم جبری را ابداع کرده است. این مردان، مفهوم ذهنی کمیت منفی را، که جبر بی‌آن ناممکن است، به وجود آوردند. برای یافتن جایگشتها و ترکیبات، قواعدی آوردند؛ جذر عدد ۲ را پیدا کردند؛ و در قرن هشتم میلادی، معادلات نامعین درجه دوم را که تا هزارسال بعد، یعنی تا زمان «ویلر» ناشناخته بود، حل کردند.^۱

«روحانیان در اندازه‌گیری و ساختن محراب، قضیه فیثاغورس را (که بنا بر آن، در مثلث قائم‌الزاویه، مربع وتر مساوی است با مجموع مربعات اضلاع دیگر) چند صد سال قبل از میلاد مسیح [علیه السلام] به ضابطه درآوردند. «آریهط» احتمالاً تحت تأثیر یونانیان، مساحت مثلث، شبه دوزنقه و دایره را پیدا کرد و ارزش عدد «پی» (نسبت قطر دایره به محیط آن) را تا ۳،۱۴۱۶ پیدا کرد و از نظر دقت و صحت هیچ محاسبه دیگری تا زمان «پورباخ» (۱۴۲۳-۱۴۶۱) در اروپا با آن برابر نبود. «بهاسکره» گرچه به صورت ناقص، در حساب دیفرانسیل پیشگام بود.^۲

«قدیم‌ترین رساله ریاضی که در تاریخ شناخته شده، پایروسی است به نام پایروس احمس، که تاریخ آن میان دو هزار و هفتصد قبل از میلاد است، ولی در همان رساله، به نوشته‌های ریاضی دیگری اشاره می‌شود که پانصد سال بر آن پیشی داشته است. در آن پایروس، با مثالهایی راه اندازه گرفتن گنجایش انبار گندم یا مساحت مزرعه نشان داده شده و از معادلات جبری درجه اول سخن رفته است؛ علمای هندسه مصری تنها به اندازه گرفتن مساحت مربع و دایره و مکعب قناعت نداشتند، بلکه حجم استوانه و کره را نیز اندازه می‌گرفتند. و برای نسبت محیط دایره به قطر آن، یعنی عدد پی، رقم ۳/۱۶ را به دست آورده بودند. فخر ما به این است که در مدت چهار هزار سال، آن اندازه پیش رفته‌ایم که از ۳،۱۶ به

۱- همان، ص ۶۰۰

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۱ و ۶۰۰

۳، ۱۴۱۶ رسیده‌ایم.»^۱

«قدمت قطب نما از قدمت باروت بیشتر است. اگر بتوان سخن مورخان چینی را باور داشت، در عصر سلطنت فغفور «چنگ وانگ» (۱۱۱۵-۱۰۷۸ ق م)، امیر «جو»، به قصد راهنمایی فرستادگان کشورهای بیگانه که به مملکت خود بازمی‌گشتند، قطب نما را اختراع کرد. گویند که این امیر به هیأتی از این فرستادگان پنج اربه تقدیم داشت، همه مجهز به سوزنی روبه جنوب...؛ در کتاب تاریخی قرن پنجم میلادی، «سونگ شو» از سوزن مغناطیسی نام آمده و گفته شده است که «چانگ هنگ» ستاره شناس آن را، که بر گذشتگان معلوم بود، بازساخت. در یکی از آثار اوایل قرن دوازدهم آمده است که دریانوردان بیگانه (شاید ملاحان عرب)، که بین سوماترا و کانتون تردد می‌کردند، سوزن مغناطیسی را مورد استفاده قرار دادند.»^۲

«امروز هنر چینی سازی، مانند هنر شیشه رنگین که در اروپای قرون وسطی رواج داشت، از میان رفته و جز نامی از آن نمانده است. چینی‌سازان اروپا هرچه کوشش کرده‌اند، نتوانسته‌اند به گردپای چینیان برسند. از این رو هنرشناسان همواره بر آثار پر بهای چینی قدیم افزوده‌اند، چنانچه یک فنجان چای را به پانصد دلار، و یک گلدان هائورن را به بیست و سه هزار و ششصد دلار فروخته‌اند. در سال ۱۷۶۷، دو قطعه چینی فیروزه‌ای معروف به «سگان فو» به بهایی پنج بار بیشتر از بهای تصویر عصای نوزاد، اثر «گایدورنی»، و سه بار سنگین‌تر از قیمت تصویر خانواده مقدس، اثر «رافائل»، حراج شد. کسی که با چشم و انگشت و حواس خود، زیبایی چینی‌های چین را احساس کرده است، از این ارزش‌گذارها بیزار است و آن را نشانه ناسپاسی می‌داند.

۱- همان، ص ۲۱۵

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۴۶

دنیای زیبایی را با دنیای پول ارتباطی نیست، حتی اگر زیبایی را در معرض فروش گذارند.^۱

«مصر و بابل، تقریباً در یک زمان، قدیم‌ترین سازمان تعلیم و تربیتی را که تاریخ از آن آگاهی دارد، برقرار ساخته‌اند. تنها در قرن نوزدهم میلادی است که سازمان تعلیم و تربیت ترقی کرد و دوباره به درجه کمالی رسید که در نزد مصریان به آن درجه رسیده بود. وقتی دانش‌آموز به کلاسهای آخر مدرسه می‌رسید، حق داشت که برای نوشتن از کاغذ استفاده کند؛ این کاغذ خود یکی از مهم‌ترین کالاهای بازرگانی مصر، در آن زمان، و یکی از بزرگترین عطایایی است که این کشور به جهان بخشیده است. ساقه بردی (پاپیروس) را رشته رشته می‌کردند و آن رشته‌ها را چپ و راست بر روی یکدیگر قرار می‌دادند و می‌فشرده؛ به این ترتیب کاغذ را، که یکی از ارکان تمدن است، می‌ساختند. گواه برخوبی ساختمان این نوع کاغذ، آن است که نوشته‌هایی از پنج هزار سال پیش، باقی است که به آسانی خطوط آن خوانده می‌شود. برای آن که با کاغذ، کتابی بسازند، طرف راست هر صفحه را به طرف چپ صفحه دیگر می‌چسبانند، و به این ترتیب طومارهایی به دست می‌آوردند که طول بعضی از آنها به چهل متر می‌رسید و از این حد، کمتر تجاوز می‌کردند، زیرا مورخان مصری، اصراری در پرنویسی و پرداختن به حشو و زواید نداشته‌اند. برای ساختن مرکب، رنگ سیاه فسادناپذیر دوده را با کمی آب و صمغ گیاهی، بر روی پاره‌تخته‌ای، خوب مخلوط می‌کردند؛ قلمی که به کار می‌بردند از نی بود که کنار آن را با کارد می‌تراشیدند و برای نوشتن، آماده می‌ساختند.»^۲

۱- همان، ص ۸۲۷-۸۲۶

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۰۵

پزشکی

«آنها [مصری‌ها] می‌توانستند استخوانهای شکسته را مرتب کنند و آنها را با تخته‌های شکسته‌بندی ببندند، زخم‌بندی و پانسمان کنند و جراحی‌های خاصی را انجام دهند.»^۱

«مصریان قدیم، استخوانهای بزرگ و امعا و احشا را با دقت تمام، وصف کرده‌اند و قلب را محرک اصلی بدن و مرکز جهاز دوران خون دانسته‌اند. در پایروس ابرس، چنین می‌خوانیم که: «رگهای قلب به همه اندامهای بدن می‌رود و طیبیب، خواه دست خود را بر پیشانی انسان بگذارد یا بر پشت سر یا بر دست و پای او، همه جا با قلب روبرو می‌شود. «میان این گفتار و آنچه «لئوناردو» و «هاروی» گفته‌اند، گامی بیش نیست ولی برای برداشتن این گام، سه هزار سال زمان لازم بوده است.»^۲

«بعدها پزشکی مصری، از این پایه، بی‌اندازه ترقی کرد و بالاتر آمد و پزشکان و جراحان و متخصصانی در آن پیدا شدند که از همان قانون اخلاقی‌ای پیروی می‌کردند که نسل به نسل، انتقال پیدا کرد و در آخر کار به صورت سوگندنامه بقراط درآمد. بعضی از پزشکان، متخصص در قابلیتگی و امراض زنانه بودند؛ بعضی دیگر جز اختلالات معده، بیماری دیگری را معالجه نمی‌کردند؛ گروهی تنها چشم پزشک بودند. شهرت این پزشکان به اندازه‌ای بود که کوروش، شاهنشاه پارس، یکی از آنان را به کشور خود دعوت کرد. از این پزشکان متخصص گذشته، طبیبانی بودند که ریزه‌خوار آنان بودند و به مداوای فقرا می‌پرداختند؛ این طبیبان، در ضمن کارهای خود، روغن‌ها و عطریاتی برای مالیدن به دست و صورت و موادی برای رنگین کردن مو، و داروهایی برای زیبایی پوست یا کشتن

۱- ظهور و سقوط تمدن، ص ۶۷

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۷

کک و مگس نیز می‌ساختند. چند پاپیروس مربوط به امور پزشکی بر جای مانده و به دست ما رسیده است. گرانبهاترین آنها که به نام کاشف آن «ادوین سمیث» به اسم پاپیروس سمیث نامیده می‌شود، طوماری است به درازای چهارونیم متر که تاریخ آن تقریباً به ۱۶۰۰ ق.م می‌رسد، و در آن از کتب و مراجع کهنه‌تر استفاده شده. حتی اگر از این مدارک قدیمی نیز چشم‌پوشیم، خط این پاپیروس، باز قدیمترین سند علمی شناخته شده در تاریخ به شمار می‌رود. در این طومار، از چهل و هشت حالت جراحی سریری، از شکستگی کاسه سر گرفته تا جراحتهای نخاع شوکی، بحث شده. هریک از این حالات، به صورت منظم، مورد تحقیق قرار گرفته و در ضمن آن، عناوین مختلف تشخیص و آزمایش و بحث از عوارض مشابه با امراض دیگر و تشخیص علت و معالجه آمده است؛ و در هر جا اصطلاح خاصی بوده، درباره آن توضیحی دیده می‌شود. مؤلف، با وضوحی که نظیر آن در نوشته‌های علمی قبل از قرن هجدهم میلادی به نظر نمی‌رسد، به این مطلب اشاره می‌کند که دستگاه اداره کردن اندامهای تحتانی بدن در «مغز سر» جای دارد؛ و این نخستین بار است که این کلمه به صورت نوشته به نظر می‌رسد.^۱

«پزشکان مصری در برابر این بیماریها با قرآبادینهای (= دستوره‌های دارویی) فراوان مجهز بودند؛ در پاپیروس ابرس، نام هفتصد دارو برای درمان کردن امراض مختلف، از گزش افعی گرفته تا تب نفاسی، ذکر شده. پاپیروس کاهون (که تاریخ آن به ۱۸۵۰ ق.م می‌رسد) شیافهایی را شرح می‌دهد که شاید برای جلوگیری از آبستنی به کار می‌رفته است.^۲ مثل برخی از سیماهای شیمی، محصول فرعی طب هندی بود. طبیبان هندی، در قرن ششم ق.م، رباطها، انواع بخیه، جهاز لنفی، شبکه

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۷

۲- علم تشریح و فیزیولوژی، همان، ص ۲۱۹

عصبی، نیام، بافت‌های چربی و عروقی، غشاهای بلغمی و زلالی، و نیز عضلانی را، بیش از آنچه امروزه از روی هر جسدی می‌توان نشان داد، وصف کردند.^۱

«پزشکان برجسته هندی عبارتند از «سوشروته» در قرن پنجم ق.م و «چرکه» که در قرن دوم میلادی می‌زیست. سوشروته استاد طب دانشگاه بنارس بود و درباره نظام تشخیص و درمان، کتابی به زبان سانسکریت نوشت، که مفردات آن را از استادش دنونتری اخذ کرده بود. در کتابش از جراحی، مامایی، پرهیز، استحمام، دارو، تغذیه و بهداشت نوزاد و آموزش پزشکی مشروحاً بحث می‌کند. چرکه کتاب سمهیتا (یا دانشنامه) طب را تألیف کرد که هنوز هم در هند از آن استفاده می‌شود. او به شاگردانش سوگندی می‌آموخت که کمابیش به مفهوم سوگند بقراطی نزدیک است: «باید بیمارانتان را نه برای خودتان، نه برای رسیدن به جیفه دنیایی، بلکه تنها برای خیر انسان‌های رنجور درمان کنید، و بدین گونه بر همه برتری یابید...»؛ سوشروته بسیاری از اعمال جراحی، مثل آب مروارید، فتق، درآوردن سنگ، سزارین، و مانند اینها، و ۱۲۱ ابزار جراحی از قبیل: انواع نشتر، سوند، فورسیس، میل و سیکولوم برای مهبل و مقعد را شرح می‌دهد. او به رغم منع برهمنان، مدافع تشریح اجساد بود و آن را در تربیت جراحان ضروری می‌دانست. او اولین کسی بود که قسمتهایی از پوست بدن را به گوش پاره شده‌ای پیوند زد؛ بر اثر کارهای او و اخلاف هندی‌ش بود که رینوپلاستی، یا جراحی ترمیمی بینی به طب جدید رسید. «گاریسن» می‌گوید: «هندیان قدیم تقریباً همه گونه عمل مهمی را، به استثنای بستن شریانها، انجام می‌دادند.» دست و پا قطع می‌کردند، جراحی‌های درون شکم انجام می‌دادند؛ شکستگی‌ها را جا می‌انداختند؛ انواع فیستول را درمی‌آوردند. سوشروته اصول دقیقی برای

۱- همان، ص ۶۰۲ و ۶۰۱

مقدمات جراحی وضع کرد؛ پیشنهاد او برای استریل کردن زخم، از طریق دود دادن با مواد گند زدا، یکی از کهن‌ترین کوشش‌های شناخته شده در جراحی، مطابق با روشهای ضد عفونی است. سوشروته و چرکه، هر دو، کاربرد شرابه‌های طبی را برای ایجاد بی حسی در برابر درد ذکر می‌کنند. در سال ۹۲۷ میلادی، دو جراح مجمه یک پادشاه هندی را با مته سوراخ کردند، و با استفاده از دارویی به نام سموهینی او را در هنگام عمل بی حس کردند. سوشروته ۱۱۲۰ بیماری برمی‌شمارد و برای کشف آنها، تشخیص از طریق مشاهده، لمس با دست، و گوش دادن به صداهای بدن بیمار را توصیه می‌کند. گرفتن نبض در رساله‌ای به تاریخ ۱۳۰۰ میلادی وصف شده است. تجزیه ادرار، روش مطلوب تشخیص بیماری بود؛ مشهور بود که پزشکان تبتی می‌توانند هر مریضی را فقط با دادن اندکی از قاروره او درمان کنند. در زمان «یوان جوانگ»، معالجه پزشکی با یک روزه هفت روزه آغاز می‌شد؛ غالباً بیمار در این فاصله خوب می‌شد؛ اما اگر بیماری ادامه می‌یافت؛ آن وقت از دارو استفاده می‌کردند. حتی آن موقع هم در مصرف دارو امساک می‌کردند؛ بیشتر به پرهیز، انواع استحمام، انواع تنقیه، انواع بخور، انواع تزریقات میزراهی و مهیلی و خونگیری با زالو انداختن یا از طریق حجامت تکیه می‌کردند. پزشکان هندی، خصوصاً، در درست کردن انواع پادزهر مهارت داشتند؛ آنان در درمان مارگزیدگی هنوز بر اطبای اروپایی برتری دارند. مایه‌کوبی، که پیش از قرن هجدهم در اروپا ناشناخته بود، در سال ۵۵۰ میلادی در هند شناخته شده بود؛ مؤید این امر البته متنی منسوب به دنونتری، یکی از کهن‌ترین اطبای هندی است: «مایع آبله را با نوک نشتر از روی پستان گاو... بگیرید، و با آن بازوها را در قسمت بین شانه و آرنج نشتر بزئید تا خون بیاید؛ بعد، آن مایع را با خون بیامیزید، تب آبله ایجاد می‌شود.» بسیاری از کارهای بهداشتی که سوشروته و مانو توصیه می‌کردند، دال بر این بود که گویا آنها آنچه را ما امروزه با

عاشق لغات نو برای چیزهای کهنه هستیم نظریه میکروبی بیماری می‌نامیم، مسلّم می‌دانستند.»^۱

«پزشکی چین قبل از اختراع خط پدید آمد و مدت‌ها پیش از عصر بقراط یونانی، طبیبان حاذق به بار آورد. در عهد دودمان چو، دولت برای کسانی که قصد طبابت داشتند، هر ساله آزمایشهایی ترتیب می‌داد و آنان را که از عهده امتحانات برمی‌آمدند، بر حسب لیاقتشان، از حقوقی ماهانه برخوردار می‌گردانید. در قرن چهارم ق.م، یکی از حکام چین فرمان داد که کالبد چهل بزهکار مقتول را بشکافند و تشریح کنند... در قرن دوم، «چانگ چونگ نینگ» در زمینه پرهیز غذایی و انواع تب، به نوشتن رسالاتی پرداخت که مدت هزار سال در مدارس به عنوان درس نامه به کار رفت. در قرن سوم، «هواتو» رساله‌ای در باب جراحی منتشر کرد و با ساختن شرابی که بیهوشی کامل می‌آورد، عمل‌های جراحی را رواج بخشید. متأسفیم که بر اثر حماقت تاریخ، نسخه این شراب ناپدید شده است! در حدود ۳۰۰ میلادی، «وانگ شوهو» رساله مهمی در باره نبض انتشار داد. در اوایل قرن ششم، «تائو هونگ چینگ» شرح مفصلی در باره هفتصد و سی داروی چینی نوشت؛ صد سال بعد، «چائویوان فانگ» در زمینه بیماریهای زنان و کودکان اثر مهمی به وجود آورد. در عصر دودمان تانگ، انتشار دایرة المعارف‌های طبی، و در عهد دودمان سونگ، گزارشهای دقیق پزشکی رواج گرفت. در دوره فغفورهای سونگ، یک دانشکده پزشکی تأسیس شد. کسانی که نزد طبیبان شاگردی می‌کردند، اکثراً به رموز طبابت دست می‌یافتند و خود، طبیب می‌شدند. داروهای چینی بسیار متنوع و فراوان بود. سه قرن پیش، یک داروفروش روزانه هزار دلار فروش داشت. پزشکان چینی در تشخیص امراض، اهتمامی مبالغه‌آمیز می‌ورزیدند و ده هزار نوع تب و بیست و چهار نوع ضربان

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۳-۶۰۴

نبض می شناختند. برای درمان بیماری آبله، دست به مایه‌کوبی می‌زدند، و شاید این نکته را از هندیان آموخته بودند.^۱

نظام حکومتی، اداری و قضایی

«در همه جا منشی‌هایی وجود داشتند که با تنظیم اسناد قانونی و کارهای حسابداری و رسیدگی به مسائل مالی، سبب سرعت معاملات بازرگانی می‌شدند. هرکس از موزه لوور دیدن کرده باشد، ناچار، مجسمه آن منشی مصری را دیده است که چهار زانو نشسته و علاوه بر قلمی که به دست دارد، قلم دیگری از راه احتیاط بر پشت گوش زده است. این منشی از کارهای انجام شده و کالاهایی که تحویل داده‌اند و بها و سود و زیان آنها صورت برمی‌دارد؛ حساب دامهایی را که به کشتارگاه روانه کرده‌اند یا اندازه دانه باری را که فروخته‌اند، نگاه می‌دارد؛ قراردادهای و وصیتنامه‌ها به دست وی تنظیم می‌شود. برآستی باید گفت که در زیر خورشید هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد.»^۲

«شاهان و اشراف شهرستانها با استفاده از این منشی‌ها، نظم و تسلط قانون را در مملکت محفوظ نگاه می‌داشتند. بعضی از لوحهای قدیمی، منشی‌هایی را نشان می‌دهد که مشغول سرشماری هستند و حساب مالیات بردرآمدی را می‌کنند که به خزانه وارد می‌شود یا حساب بالادآمدن آب نیل را می‌کنند تا محصول را پیش‌بینی نمایند و تخمینی از درآمد دولت برای سال آینده بزنند و سهم هر یک از دستگاہها را از این درآمد تعیین کنند؛ این منشی‌ها بر امور صناعت و بازرگانی نیز نظارت داشتند و تقریباً در آغاز تاریخ، توانستند طرح یک سازمان اقتصادی‌ای را بریزند که در زیر رهبری دولت و حکومت باشد. قوانین مدنی و

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۴۸-۸۴۷

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲

جنایی بسیار ترقی کرده بود؛ از زمان سلسله پنجم، برای مالکیت خصوصی و تقسیم ارث، قوانین مفصل و دقیقی وجود داشت. مردم، در آن زمان نیز مانند امروز، همه در برابر قانون با یکدیگر مساوی بودند، البته به این شرط که هر دو طرف نزاع از حیث ثروت و نفوذ با یکدیگر مساوی باشند. قدیم‌ترین سند قانونی جهان، که اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، اظهارنامه‌ای است که در باره قضیه‌ای از قضایای پیچیده ارث به محکمه تسلیم شده است. قضات از طرفین دعوی می‌خواستند که مرافعه و استدلال و محاجه، به صورت نطق و خطابه نباشد، بلکه طرفین باید هر چه را که می‌خواهند بگویند، به صورت کتبی به محکمه تقدیم کنند که البته بر محاکمات شفاهی زمان ما ترجیح داشته است.^۱

«متهمان مورد انگشت نگاری قرار می‌گرفتند»^۲

«حکومت مصر، از لحاظ سازمان، بسیار خوب اداره می‌شد و دوام آن از هر حکومت دیگری در تاریخ بیشتر بوده است. رئیس اداری مملکت، وزیری بود که در آن واحد، کار نخست وزیر و رئیس دادگستری و خزانه‌دار را داشت و آخرین پناهگاه برای متدعیان به شمار می‌رفت و هیچ کس جز فرعون، بر او در این سمت برتری نداشت. در یکی از نقش‌های مقابر، وزیری دیده می‌شود که بامداد پگاه از خانه خارج می‌شود تا چنانکه کتیبه می‌گوید، «به شکایت فقیران گوش فرا دارد، بی آن که میان بزرگ و کوچک تفاوتی بگذارد.» پایروس شگفت‌انگیزی هم اکنون از دوره امپراطوری به دست است و در آن خطابه‌ای است که فرعون، هنگام گماشتن وزیر تازه، ایراد کرده است (و شاید این، خود، قطعه‌ای ادبی باشد که نویسنده از پیش خود نوشته است)؛ در آن

۱- همان، ص ۱۹۳

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۱

نوشته چنین آمده است: «نیک مراقب دفتر وزارت باش و آنچه را در آن می‌گذرد، از نظر دور مدار، بدان که این ستونی است که همه مملکت به آن تکیه دارد... وزارت شیرین نیست، بلکه تلخ است... در این اندیشه باش که وزارت تنها آن نیست که مردم را به بندگی خود گیری... هنگامی که کسی از مصر سفلی یا علیا به شکایت می‌آید، هشیار و حریص باش... که در هر امر، قانون به مجرای خود کار کند، و عرفی که جاری است رعایت شود، و حق هرکس محفوظ بماند... طرفداری از اشخاص، خشم خدا را برمی‌انگیزد... همان گونه که به کسی که او را می‌شناسی، نظر داری، به آن کس که او را نمی‌شناسی، نظر داشته باش؛ به نزدیکان شاه چنان بنگر که به آنان که دور از دربار اویند، می‌نگری. به خاطر داشته باش که هر امیری چنین کند، مدت درازی بر جای خواهد ماند... آنچه مردم را از امیرشان می‌ترساند، باید آن باشد که امیر در حکم خود به عدل کار کند... آنچه را بر تو واجب است، مراعات کن.» فرعون شخصاً عنوان دیوان عالی کشور را داشت و اگر شکایت‌کننده از هزینه گزاف باکی نداشت، هر دعوایی ممکن بود با واجد بودن خصوصیات، در نزد شاه مطرح شود.^۱

«آیین حکمرانی چینی، گیراترین وجه تمدن چین است. اگر حکومت آرمانی، آمیخته‌ای از دمکراسی و اشرافیت (آریستوکراسی) باشد، باید گفت که چینیان بیش از هزار سال است که چنین حکومتی دارند؛ و اگر بهترین حکومت، حکومتی باشد که کمتر بر مردم مسلط باشد، باید گفت که حکومت چین باستانی بهترین حکومتهاست. هیچ حکومتی نیست که مانند حکومت آن مملکت در زمان پهنه‌ای به این وسعت، بر قومی به این کثرت، سلطه‌ای به این ملایمت ورزیده باشد.»^۲

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴

۲- همان، ص ۸۶۰

«واحد کوچک اداری، ده بود، و پیران خانواده‌ها زیر نظر کدخدایی که از طرف حکومت نامزد می‌شد، ده را اداره می‌کردند. مجموعه‌ای از یک شهرک و کثیری ده، یک «هی‌ین» یا بخش پدید می‌آورد. دو یا چند «هی‌ین»، که زیر سلطه شهری قرار داشت، یک «فو» (شهرستان) تشکیل می‌داد. از دو یا چند «فو» یک «تائو» یا ناحیه، و از دو یا چند «تائو» یک «شنگ» یا ایالت به وجود می‌آمد. در چین، نزدیک به هزار و سیصد «هن‌بی» وجود داشت و تعداد ایالتها در عصر دودمان منچو به هجده می‌رسید. دولت در هر بخش، برای برقراری نظم و خراج‌گیری و دادگستری، یک تن کلانتر برمی‌گماشت و برای هر «فو» و «تائو» یک صاحب منصب و برای هر ایالت، یک قاضی و یک خزانه دار و یک حاکم و گاهی یک نایب السلطنه تعیین می‌کرد.»^۱

«سلطان در راس جامعه انبوه چین قرار داشت و بنا بر حقی الهی، حکومت می‌کرد؛ بغیر یا فرزند آسمان و نماینده باری تعالی در روی زمین محسوب می‌شد. به برکت قدرت خدایی خویش، بر فصول، سلطه می‌ورزید و مردم را به هماهنگی با نظام آسمانی عالم امر می‌کرد. فرمان‌های او قانون به شمار می‌رفت، و رأی او رأی نهایی بود. دولت را می‌گردانید و رییس دین به شمار می‌رفت. همه کارگزاران مهم را برمی‌گماشت، داوطلبان مشاغل عالی را مورد امتحان قرار می‌داد و جانشین خود را برمی‌گزید. عرف و قانون، قدرت او را محدود و متعادل ساخته بود. می‌بایست حکومت او بر وفق مقررات مقدس کهنسال باشد. دستگاه مقتدری که دستگاه تفتیش نام داشت، می‌توانست او را توییح کند. معمولاً ناگزیر از قبول اندرز رایزنان و کارگزاران بود و اگر سخت از صلاح و انصاف رو برمی‌تافت، مطابق عرف و با موافقت عموم، «نمایندگی آسمان» را از او سلب می‌کردند و معتقد بودند که در چنین

۱- همان، ص ۸۶۱-۸۶۰

صورتی خلع و سرکوبی او خلاف اخلاق و دین نیست. دستگاه تفتیش، مرکب بود از هیأتی که رسیدگی به اعمال همه کارگزاران دولت را بر عهده داشت. حتی شخص فغفور از این تفتیش مستثنی نبود؛ در طی تاریخ چین، چند فغفور مورد توبیخ آن قرار گرفتند. در عصر فغفور «چیاچینگ» (۱۷۹۶-۱۸۲۱)، «سونگ»، رئیس دستگاه تفتیش، محترمانه از فغفور خواستار شد که در معاشرت با بازیگران و صرف باده گساری از اعتدال بیرون نرود.^۱

«بر اساس این تعلیمات بود که دولت برای استخدام کارگزاران خود، در عهد دودمان تانگ به طور دایم، امتحاناتی ترتیب داد. مقرر داشت که حاکمان و مدیران به جای آن که فن حکومت را عملاً به هنگام اداره جامعه بیاموزند، قبلاً درس بخوانند و آماده کار شوند. از دیدگاه دولت چین، اگر مردم متعارف نتوانند به مقامات حکومتی راه یابند و حکومت، امتیاز موروثی اقلیتی باشد، نکبت‌های بسیار پدید آید. صلاح جامعه در این است که کارگزاران دولت، تعلیم دیده و در خور مقام خود باشند. بدین ترتیب، چین برای حل معمای قدیمی و حل ناشدنی آیین حکمرانی، آمیختن دمکراسی و آریستوکراسی را پیشنهاد کرد و اجازه داد که همه مردم متساویاً خود را برای تصدی مقامات حکومتی آماده کنند و کسانی که در امتحانات بر دیگران سبقت گیرند، به مقامات دیوانی رسند. به این سبب، گاه به‌گاه دره‌ریک از نواحی چین، مجالس امتحان برپا می‌شد. همه مردان، پیر و جوان، حق شرکت داشتند. در این گونه امتحانات، آگاهی داوطلبان از آثار کنفوسیوس و شعر و تاریخ چین و توانایی آنان در نوشتن مقالات اخلاقی و سیاسی، مورد آزمایش قرار می‌گرفت. کسانی که در یک نوبت، شکست می‌خوردند، خود را برای نوبت‌های آینده آماده می‌کردند و آنان که توفیق می‌یافتند، به اخذ درجه

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۲

«شیوتسای» و عضویت در جرگه ادیبان ناپیل می‌آمدند و در صورت امکان، مشاغل کوچک محلی را برعهده می‌گرفتند. از این گذشته، گاه بدون وقفه و گاه پس از طی مراحل، می‌توانستند در امتحان ایالتی، که سه سال یک بار تشکیل می‌شد، شرکت کنند. این امتحان دشوارتر از امتحان پیشین بود ولی در این مورد نیز شکست خوردگان از حق شرکت در امتحان‌های بعدی، برخوردار بودند. گفتنی است که بساکسان در حدود هشتاد سالگی امتحانات ایالتی را می‌گذرانیدند و داوطلبان بسیار، عمر خود را بر سر مطالعه کردن و امتحان دادن و رد شدن می‌گذاشتند! کسانی که از عهده امتحانات ایالتی برمی‌آمدند، برای ورود به خدمات کوچک دولت مرکزی و شرکت در امتحان نهایی شایستگی می‌یافتند. امتحان نهایی در تالار امتحانی پکن، که دارای ده هزار حجره حفره مانند بود، صورت می‌گرفت. هریک از داوطلبان، با لوازم نوشتن و وسایل استراحت و خوراک کافی، در یکی از حجره‌ها محبوس می‌شد و مدت سه روز به نوشتن می‌پرداخت؛... از علوم یا تجارت یا صنعت چیزی نمی‌پرسیدند. تنها قدرت قضاوت و قوت شخصیت، و نه وسعت اطلاعات، مورد نظر بود و هرکس که از آن لحاظ مایه‌ور بود، برحق اشغال شامخ‌ترین مشاغل دیوانی دست می‌یافت.»^۱

«انتخاب کارمندان رسمی از راه امتحان، محاسن بسیار داشت و از بروز فجایع اداری، آنچنان که در جامعه آمریکایی ریشه دوانیده است، ممانعت می‌کرد. در چین انتصاب «فرمایشی» صورت نمی‌گرفت، برای مسخ کردن حقیقت و عوام فریبی، مبارزات مبتذل و مزورانه پیش نمی‌آمد، میان دو دسته یا دو حزب «جنگهای زرگری» در نمی‌گرفت، انتخابات عمومی پرقیل و قال و پرفساد، روی نمی‌داد، و کسی

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۵-۸۶۴

نمی‌توانست با کسب شهرتی روسپی‌وار، از نردبان مقامات بالا رود.^۱

□

آقای «ویل دورانت»، علاوه بر موارد مشخص فوق، مطالب شنیدنی دیگری در باب توانمندی‌های تمدن‌های قدیم و ادوار اولیه تاریخ دارد که نظریه «سیر خطی پیشرفت» را بی‌اعتبار می‌سازد، اگر چه باز هم در خلال این مطالب، همچنان بر ادوار موهوم و ساخته و پرداخته تاریخ‌نویسان جدید مثل دوره ماقبل تاریخ، عصر نوسنگی، مفرغ و... پافشاری می‌کند:

«در عصر نوسنگی، کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، بافندگی، کوزه‌گری، خانه‌سازی، تهیه وسایل حمل و نقل و پزشکی پیدا شده و انسان به صورت قطعی، خواجه و فرمانروای کره زمین گردیده است. تمام شالوده‌هایی که باید تمدن آینده بر روی آن بنا شود، در آن عصر طرح ریزی شده.»^۲

«درست نمی‌دانیم که حد پیشرفت انسان در دوران ماقبل تاریخ تا چه اندازه بوده... ولی این را باید از نظر دور نداشت که گذشت زمانه، بسیاری از آثار را از بین برده و اگر آن آثار اکنون بر جای بود، معلوم می‌شد که اختلاف میان انسان اولیه و انسان عصر جدید، آن اندازه‌ها زیاد نیست.»^۳

«اصول و مبادی حیات اقتصادی ما، از شکار و ماهیگیری و چوپانی و کشاورزی و حمل و نقل و بنایی و صنعت و تجارت و امور مالی، همه در آن دوره‌ها (ی اولیه) پیدا شد.»^۴

۱- همان، ص ۸۶۶-۸۶۵

۲- همان، ص ۱۲۵

۳- همان، ص ۱۲۴

۴- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۰۷

آقای ویل دورانت در بخش مربوط به تمدن چین باستان، به نکته‌ای بس ظریف درباره عدم توسعه تمدن صنعتی در چین باستان، علی‌رغم برخورداری از توانمندی‌هایی چون قطب‌نما و باروت و کاغذ و چاپ، اشاره می‌کند و در واقع بر فهم عمیق چینی‌های آن روز از عوارض و اقتضائات تکنولوژی، صحنه می‌گذارد و البته این موضوع، کم و بیش درباره دیگر تمدن‌های باستانی نیز صادق است:

«چین، حکومت آرام و بی‌دغدغه صنعت و فرهنگ قدیم را بر رشد هراس‌انگیز و مهیج علم و حکومت پول، ترجیح داده و کمتر در ترقی فنون مادی زندگی، کوشیده است. چینیان دو قرن قبل از میلاد، کتابهایی گرانبها درباره کشاورزی و پرورش کرم ابریشم نوشتند و در جغرافیا بسیار پیش رفتند. ریاضیدان، «چانگ تسانگ» (م ۱۵۲ ق.م) که عمرش از صد گذشت، کتابی در باره جبر و هندسه از خود باقی گذاشت. تا جایی که ما می‌دانیم، مفهوم کمیّت منفی برای اولین بار در این کتاب آمده است. «تسوچونگ چیه» ارزش صحیح عدد بی را تا شش رقم اعشاری محاسبه، و مغناطیس یا «سوزن جنوب‌نما» را اصلاح کرد و به قولی برای ساختن اشیای خودرو، دست به آزمایش‌هایی زد. «چانگ هنگ» در سال ۱۳۲ میلادی، زلزله‌نگار ساخت...^۱

با وجود قطب‌نما و باروت و کاغذ و ابریشم و چاپ و ظرفهای چینی، باز نمی‌توان چینیان را مردمی صنعتگر و مخترع شمرد. در هنر مبتکر بودند و آثاری که از حیث ظرافت و کمال در اعصار و اقالیم دیگر نظیر نداشت، به وجود آوردند. اما، تا سال ۱۹۱۲، به شیوه‌های اقتصادی و صنعتی کهنسال خود اکتفا ورزیدند. اینان نسبت به افزارها و دستگاه‌هایی که سرعت کار انسان را به صورتی سرسام‌آور بالا برده و نیمی از مردم را ثروتمند و نیمی دیگر را از کار بیکار گردانیده است، به

۱- همان، ص ۸۴۷

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۱

بحران تجدّد

- بررسی دستاوردهای تجدّد
- بن‌بست پیشرفت و پایان تجدّد
- خلأ معنی
- تردید در علوم جدید
- تخطئه تکنولوژی
- تباهی محیط زیست
- پزشکی نوین و تردیدهای پیش‌رو
- نظامی‌گری مدرن
- افسانه عصر طلایی ارتباطات
- دمکراسی یا سلطه تراست‌ها و کارتل‌ها
- فروپاشی اخلاقی و اجتماعی
- توسعه نابرابری و فقر
- آینده تجدّد

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي

النَّاسِ^۱

به خاطر کار و بار مردم [دستاوردهای بشری]
تباهی در بر و بحر [همه جا] فراگیر شده است.

بررسی دستاوردهای تجدد

در بخش اول کتاب با استناد به آیات و روایات نشان دادیم که تمدن جدید، محصول انحراف تمام عیار بشر، از مسیر ترسیمی از سوی انبیای الهی و معلول خودسری و خودرأیی اوست. از قرن پانزدهم و شانزدهم به این سو، تدریجاً هوای جدیدی در غرب وزیدن می‌گیرد و بستر تکوین، تولد و نمو انسانی نو و متفاوت که مهمترین ممیزه‌اش، خودبنیادی است فراهم می‌شود و خویش را محور و غایت همه چیز و مرجع همه مشروعات می‌داند. انسان جدید، هم در عرصه علم و معرفت، خود را بی‌نیاز و مستقل از خداوند می‌دید و هم در عرصه عمل و انتخاب راهبردهای عملی، و این به نحو تمام عیار، نقطه مقابل انسان دینی بود که خویش را در وجود و بقا و در همه لحظات و عرصه‌های حیات، عین ربط و تعلق به خداوند و هدایت تکوینی و تشریحی او می‌دانست. انسان نو با چنین ویژگی‌ای، دست به تأسیس فلسفه، علم،

ایدئولوژی و تمدن می‌زند و در کار ساخت و پرداخت دنیایی برمی‌آید

که خود طراح و معمار آن است، و البته امداد غیبی^۱ نیز به اقتضای صفت قهر و مکر خداوند، همراه او می‌شود که تا به امروز در چراغ کبر و نخوت و غفلت او روغن ریخته است و درهای قدرت و ثروت را به روی او گشوده است؛ امدادی که براساس سنن غیرقابل تبدیل الهی، تا فرجام عذاب و هلاکت و نابودی ادامه پیدا خواهد کرد.

اینک جدای از آنچه تاکنون گفته‌ایم و با قطع نظر از زمینه و ریشه‌های شجره تجدد، به میوه‌های آن نیز نظر می‌کنیم تا به تحلیلی جامع از تجدد و دستاوردهای آن دست یابیم.

در برانداز و بررسی میوه‌های درخت تجدد، بهتر از هر منبع و مأخذی، نوشته‌ها و آثار آن دسته از اندیشمندان و صاحب‌نظران غربی است که فارغ از سیطره ذهنی و عملی تجدد، به نقد دوران جدید و تمدن نوین غرب پرداخته‌اند و از آنجا که اغلب در حال و هوای تجدد تنفس کرده‌اند و با گوشت و پوست خود، دستاوردها و پی‌آمدهای این تمدن را حس و لمس کرده‌اند، بعضاً به درک و تحلیل‌هایی نسبتاً عمیق و گویا از آن دست یافته‌اند. در آثار اغلب این نویسندگان، «تجدد» و «بحران»، پایه‌پای هم مطرح شده‌اند و گویا ارائه هرگونه تحلیلی از تجدد بدون مدخلیت عنصر بحران، توهم و خیال‌بافی محض است.

افزون بر آن، باید به این نکته مهم اشاره کرد که ظرف چند دهه اخیر بخصوص دهه پایانی قرن بیستم، بسیاری از نشریات و مطبوعات غربی نیز آکنده از مطالب، گزارش‌ها و مقالات تحلیلی از بحران‌های فراگیر و متنوع دنیای جدید است. خلاصه آن که مسأله بحران مدرنیسم، اکنون یکی از جدی‌ترین مقولات مطرح در بین اندیشمندان و قلم بدستان و حتی بعضاً سیاستمداران غربی است.

ما در این فصل، از زبان خود غربی‌ها [۱] به طرح ابعاد بحران تمدن

۱- ر.ک به: انعام / ۴۴، اعراف / ۱۸۳-۱۸۲، اسراء / ۲۲-۲۰

جدید می‌پردازیم تا صدق آنچه را که از آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام در تحلیل تجدد مطرح کردیم، بیشتر دریابیم. ابتدا به نقل مطالبی می‌پردازیم که به بن‌بست اندیشه ترقی و پیشرفت و بحران عمومی تمدن جدید اشاره کرده‌اند؛ سپس به بحران تجدد در زمینه معنویت، علم، تکنولوژی، محیط‌زیست، پزشکی، نظامی‌گری، ارتباطات، اخلاق، دموکراسی و اقتصاد خواهیم پرداخت و در پایان، مطالبی را مرور می‌کنیم که از آینده نامعلوم و پرابهام و اضطراب تمدن جدید و بلکه تمام بشریت که با این تمدن پیوند خورده‌اند، سخن می‌گویند.

بن بست «پیشرفت» و پایان تجدد

تا پیش از قرن بیستم، اندیشه ترقی و پیشرفت، یژواکی بس گسترده و شوق‌انگیز داشت و آنها که دستاوردهای آغازین تمدن جدید را لمس کرده بودند، آینده‌ای سرشار از خوشبختی و بهروزی را برای بشریت، پیش‌بینی می‌کردند اما با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید و رخداد دو جنگ جهانی، حساب‌های غرور و خوش‌بینی به آینده، یکی پس از دیگری، شروع به ترکیدن نمود و جنبه‌های سراب‌گونه و بحران‌زای مذهب ترقی و تجدد، رو به آشکار شدن گذاشت. اکنون دیگر، زمزمه پایان دوران تجدد، به گوش می‌رسید: «همه آن اصول نوآوران عصر جدید، اکنون خود در وضعیت بحرانی قرار گرفته است. در تایید این نظر، دلایل چندی وجود دارد که نشان می‌دهد انسان اروپایی مشغول جمع کردن خیمه و خرگاه خویش از سرزمین نوینی است که طی سیصد سال گذشته، در آن رحل اقامت افکنده بود. این انسان، آهنگ عزیمت به قلمرو تاریخی دیگر و شیوه زیستی دیگر دارد. به عبارت دیگر، سرآغاز عصر جدید، هنگامی بود که گالیله بر این زمین پای نهاد و پایان آن در حال فرارسیدن است. پاهای

ما هم اکنون از زمین کنده شده‌اند.»^۱

«این روزها انسان متمدن، از چیزهایی احساس ترس و هراس می‌کند که سی سال پیش از آنها بی‌خبر بود. سی سال پیش،^۲ بر این باور بود که در جهانی زندگی می‌کند که پیشرفت اقتصادی آن را نهایی نیست و هیچ مانع و مشکلی بر سر راه این پیشرفت، به وجود نخواهد آمد. اما جهان در این چند سال اخیر، دگرگونی پیدا کرده و جوانانی که در دنیای رونق و فراوانی، چشم به جهان گشودند، اکنون در جهان بحران اقتصادی، زندگی می‌کنند و همه عناصر ایمنی و اطمینان بخش این بخش از زندگی، دستخوش تزلزل شده که چه بسا موجب تغییرات غیرمنتظره و باورنکردنی در حیات انسانی شود.»^۳

رنه گنون، منتقد شهیر فرانسوی، در اثر خود با عنوان «بحران دنیای

متجدد» چنین می‌نویسد:

«یک دم از دریچه چشم کسانی که «تنعم و رفاه» مادی را آرمان خود ساخته و بدین عنوان، از عموم بهبودهایی که بر اثر «پیشرفت و ترقی» عصر متجدد در زندگی حاصل گشته است، برخوردارند، به امر بنگریم، آیا اینان اطمینان خاطر دارند که فریب نخورده و شیدا نگشته‌اند؟ آیا حقیقت دارد که ابنای بشر، امروزه خوشبخت‌تر از روزگاران قدیمند، زیرا وسایل ارتباطی سریعتر و چیزهایی دیگر از این قماش، در اختیار دارند، زیرا دارای زندگانی متلاطم‌تر و طوفانی‌تر و بغرنج‌ترند؟ به نظر ما وضع به تمام معنی برعکس آن می‌باشد: عدم تعادل و نابسامانی، نمی‌تواند شرط بهروزی و سعادت راستین باشد. وانگهی، هر چه نیازمندی‌های آدمی بیشتر باشد، بیشتر معروض خطر فاقد بودن چیزی و در نتیجه،

۱- انسان و بحران، ص ۳

۲- نویسنده، در گذشته سال ۱۹۵۵ میلادی است.

۳- همان، ص ۴۱

دستخوش بدبختی خواهد بود. هدف تمدن متجدد، عبارت است از افزایش نیازمندی‌های تصنعی؛ این تمدن همیشه بیش از آنچه می‌تواند ارضا نماید نیازمندی بوجود می‌آورد، زیرا وقتی آدمی در این راه گام نهاد، ایست و توقف دشوار می‌باشد و شاید حتی هیچ دلیل و موجبی برای توقف در نقطه‌ای مشخص وجود نداشته باشد.^۱

«آیا معایب این تکامل مادی از مزایایش بیشتر نشده است؟ ما حتی در پیرامون هر آنچه فقط در راه این رشد و تکامل، فدا گشته و ارزش آن به نحوی فزون از قیاس، بیش از خود این تکامل بوده است، سخنی بر زبان نمی‌رانیم... اگر مزایا و معایب، سودها و زیانهای را که زاده این تمدن است با هم بسنجیم، این خطر در پیش است که نتیجه این سنجش، سخت منفی باشد. اختراعاتی که امروزه با شتابی روزافزون، افزایش می‌پذیرند، چنان خطرناکند که نیروهایی را هم - که ماهیت حقیقی‌شان یکسره حتی بر کسانی که آنها را به کار می‌برند ناشناس است - به‌کار می‌اندازند و این بی‌خبری، خود بهترین گواه بر بطلان علم متجدد خواهد بود.»^۲

و بالاخره نتیجه می‌گیرد:

«تمدن متجدد، به نحوی از انحا، نابود خواهد گردید، حالا چه اهمیت دارد که این انهدام بر اثر اختلاف افکار و آرا، بین خود مردم مغرب باشد، یعنی اختلاف آرا و افکار همین ملل و یا طبقات اجتماعی آن و یا این که مانند آنچه بعضی ادعا دارند، معلول حملات مشرق زمینان غربی شده، و یا این که به دنبال مصیبتی عظیم، رخ دهد که خود مولود «ترقی و پیشرفت علوم» است. به هر حال، دنیای مغرب فقط به‌خاطر خطای خاص خودش و به علت آنچه معلول و مولد خود او

۱- بحران دنیای متجدد، ص ۱۴۵-۱۴۴

۲- همان، ص ۱۴۰

است، معروض خطر و نابودی می‌باشد.»^۱

خلأ معنی

تجدد با اصول و مبانی فکری و فلسفی خود، و تمدن جدید با ره‌آوردهای علمی و تکنیکی و مادی‌اش، «تعالی‌زدایی» را از اندیشه و عمل بشر جدید، آغاز کرد که نتیجه محتوم آن، خلأ معنی و بحران روحی و معنوی در افراد و جوامع بود. این بحران، مورد اشاره بسیاری از منتقدان قرار گرفته است:

آندره مالرو، می‌نویسد: «تمدن ما نخستین تمدنی در تاریخ است که به پرسش «معنی زندگی چیست؟»، پاسخ داده است: «نمی‌دانم!»^۲

روژه دوپاسکیه فرانسوی نیز چنین نوشته است: «اندیشه این عصر، انسان‌شناسی مشخص و قابل قبولی برای عرضه به عموم مردم ندارد و آنچه بر دوش دارد، انبانی از مفاهیم گونه‌گون است و این مفاهیم در گرداب شوریدگی‌ها و اختلافات کنونی، از پیشنهاد تعریفی هماهنگ راجع به وضع بشر ناتوان‌اند. آری، در هیچ تمدنی، همانند تمدن جدید، اینگونه کامل و نظام‌واره از این نکته‌ها غفلت نشده است که: دنیا برای چیست؟ ما از کجا آمده‌ایم، آمدنمان بهر چه بوده است، به کجا می‌رویم و چرا بایدمان رفت؟»^۳

«تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود، می‌خواست «انسان‌گرا» باشد و به انسان آن چنان اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرای این چنین شگفت دچار شده است: در روزگار ما تاروپود مفهوم انسان از هم گسسته است. مکتب تطورگرایی، از آدمی میمونی والاتبار و پیشرفته ساخته، آنگاه فلسفه پوچی و عبث

۱- همان، ص ۱۵۵

۲- گورکن‌ها، ص ۱۱

۳- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۷-۱۸

گرایی، گام به میدان نهاده است، تا باقیمانده همسازی آدمی را از وی بگیرد و این چنین شده است... هنگامی که در پهن دشت زمین، زندگی پوچ و عبث دانسته شود، حیات، معنی خود را از کف فرو می‌نهد و تنها امکانات گونه‌گون و امتیازاتی مادی به آدمی ارزانی می‌گردد که نسل‌های گذشته، حتی در خواب هم یارای دیدن آنها را نداشته‌اند. در عین حال، به‌طور کامل از این نکته غفلت می‌شود که آدمی به واقع چیست و مشتاق و آرزومند چه چیزی است؟ در نتیجه، تمامی این عجایب نمی‌توانند مانع آن شوند که شمع وجود آدمی، در طوفان ناامیدی و سردرگمی فرو نمیرد... به هر حال، تمدنی که خود را «انسان‌گرا» می‌نامید، نظامی از آب درآمده است که آدمی را تحقیر می‌کند و می‌فریبد و سرانجام نابودش می‌سازد. تحقیر آدمی در این معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظیفه کمی و مادی و به ماشینی منحصرأ تولیدکننده و مصرف‌کننده تبدیل می‌نماید. این تمدن، علم تحقیر انسان را برافراشته است زیرا به وی باورانده است که به یمن ترقی و از راه بسط و توسعه علم و به مدد سازمان اجتماعی فعال و با دستیاری آزادی و رهایی از قید و بند باقیمانده «پیش‌داورپها» و اجبارهای گذشته، او را به سعادت می‌رساند و بر دردها و رنج‌ها، پیروزش می‌گرداند، دردها و رنجهایی که در عین حال ملازم وضع بشری می‌باشند. اما سرانجام، این تمدن در ضمن تباه ساختن و بند از بند گسستن انسان و محروم ساختن زندگی وی از روح و معنی، آدمی را به نابودی مطلق می‌کشاند.^۱

یکی دیگر از متفکران غربی به نام «لیروینک هاو» نوشته است:
 «ما در عصری زندگی می‌کنیم که تمام سیستم‌های غالب و مسلط جهانی که روزگاری پایه حیات عقلانی غرب را شکل می‌دادند، از

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۸ و ۲۱

الهیات تا ایدئولوژی، رو به زوال نهاده و در معرض از هم گسیختگی قرار گرفته‌اند. این امر به سرانجامی خواهد رسید که در آن شک‌گرایی، ندانم‌گرایی و نیست‌انگاری پدیدار خواهد شد؛ اوضاع و احوالی که ساده‌ترین ذهن‌ها را بدان جا سوق می‌دهد که همه چیز را زیر سؤال برند، از اختلاف ارزش‌ها گرفته تا ارزش اختلاف‌ها.^۱

تردید در علوم جدید

با ظهور پی‌درپی بحران‌های تجدد، علوم جدید نیز که راهگشا و سازنده تمدن جدید بودند، مورد سؤال و تردید قرار گرفتند و عده‌ای از منتقدان، انگشت اتهام را متوجه ذات و شاکله علوم جدید کردند. برتراند راسل می‌گوید:

«درست در همان موقعی که مردم کوچه و بازار شروع کردند به این که به علم کاملاً اعتقاد پیدا کنند، آنها که در آزمایشگاه‌ها بودند، از دست دادن ایمانشان به علم را آغاز کردند.»^۲

در کتاب «روشنفکران و شکست در پیامبری»، آمده است:

«آن گونه که امروزه در ابعاد وسیعی، تشخیص داده می‌شود، آثار دانش دانشمندان علوم تجربی بر جامعه نه تنها رحمت نیست بلکه زحمت است و آثار زیان‌باری که دانش دانشمندان، به وجود آورده است اکنون رویاروی ما به شکل مسایل اجتماعی - سیاسی خودنمایی می‌کند و راه‌حل آنها در حال حاضر دور از دسترس به نظر می‌رسد... آثار ناگوار علم تجربی نظیر آثار گوارای آن، محصول عَرَضی و فرعی آن نیست بلکه ذاتی طبیعت آن است.»^۳

۱- تکنیولی، ص ۲۳۳

۲- جهان‌بینی علمی، ص ۹۰

۳- روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۰۸

منتقدی دیگر با اشاره به القائات فریبنده نظام تعلیم و تربیت جدید در مورد توانایی و مواهب علم و تکنولوژی، می‌نویسد:

«به تدریج که بزرگتر می‌شویم، به ما می‌آموزند که علم و تکنولوژی را ارج بگذاریم. به ما یاد می‌دهند که پاسخ همه مسایل امروز و فردا را می‌توان از طریق علم و تکنولوژی به دست آورد. به ما گفته می‌شود که علم می‌تواند انسان را در پیروزی برآینده کمک کند و تکنولوژی نیز آدمی را برای غلبه بر مشکلاتی که محصول گذشته و حال هستند یاری می‌دهد. حقیقت آن است که این گفته‌ها به گونه‌ای کسل‌کننده، تأسف‌انگیز و شرم‌آور، بوج و بی‌اساس‌اند. حقیقت آن است که علم و تکنولوژی، علت بسیاری از استرس‌های زهرآگین ما هستند. حقیقت آن است که علم و تکنولوژی، امروزه عمدتاً وقف حل مشکلاتی شده است که به وجودآورنده این مشکلات بوده‌اند. این همان علم است که به ما امکان داده است تا بخش زیادی از جهان خویش را نابود سازیم. این علم بود که به ما توانایی تسخیر، کنترل و بهره‌برداری از طبیعت را بخشید. این علم بود که آلودگی محیط‌زیست را به ما ارزانی داشت. این علم بود که ساختمانهای بتونی سربه فلک کشیده و جاده‌های بی‌پایان ماشین‌رو را برایمان به ارمغان آورد. این علم بود که حوادث ترافیک جاده‌ها، سوانح هوایی و صدها نوع مختلف از مرگ و نابودی را به ما ارزانی داشت. این علم بود که ما را به نیروی هسته‌ای و قدرت نابودسازی خودمان مجهز کرد. این علم بود که اعتیاد و نیاز تأسف‌بار برای جستجوی داروهایی را در ما برانگیخت تا بدان وسیله از دنیای خویش فرار کنیم. غذاهایی را که مزه آنها چیزی بهتر از مزه مقوا نیست به ما ارزانی داشت. این علم بود که بیکاری را برای ما به ارمغان آورد و میلیونها نفر را از غرور و لذت طبیعی و رضایت خاطر توأم با آرامشی که می‌توانستند با انجام کارهای مفید به دست آورند، محروم ساخت. این علم بود که صنعتگران ماهر را به محافظان بدبخت ماشین‌ها تبدیل کرد و غرور، ابراز وجود و

رضایت خاطر از زندگی را از آنان گرفت. تمامی این مشکلات، نگرانی‌ها و اضطرابها را علم بوجود آورد و اکنون همین علم است که ما را در جهت یافتن راه‌حل‌های تازه برای این مشکلات سوق می‌دهد و همچنان که ما را به سوی راه‌حل‌های جدید رهنمون می‌شود، مشکلات و ترسهای جدیدی را نیز بوجود می‌آورد.^۱

«لوئی لپرنس رینگه» عضو آکادمی فرانسه و استاد فیزیک آموزشگاه پلی تکنیک پاریس در کتاب «علم و خوشبختی انسان»، می‌پرسد:

«آیا سرانجام، این دانشی که مطلوب همه است، با رشته‌های گوناگونش، چیز خوبی است؟ آیا کوشش انسان‌ها برای شناخت همه چیز و بیان طبیعت و به‌دست آوردن سنتزهای متعدد و کشف فرآورده‌های نوین شیمیایی یا دارویی، شکافتن ذره و ردیف بندی مولکولها و دستیابی به انرژی اتمی و انتقال اخبار و اطلاعات توسط امواج کوتاه و بلند، برآستی موجب خوشبختی آدم شده است؟ علم، عبارت از شناخت دقیق طبیعت است، ولی آیا همه تطبیق‌ها و کاربردهای عملی آن نیز مطلوب و مطبوع است؟ آیا بشر با تولید فرآورده‌های گوناگون شیمیایی، با تسهیلات حمل و نقل و با کسب اخبار و اطلاعات و امکانات نوین درمانی و جراحی، آسوده‌تر و آرام‌تر و خوشبخت‌تر از پیش شده است؟!»^۲

اما نقد علم جدید، منحصر به نتایج منفی کاربردی آن نماند بلکه اساساً واقع‌نمایی آن مورد خدشه و تردید واقع شد و این سؤال مطرح گردید که آیا علوم جدید، به لحاظ تبیین واقعیت امور و هستی، قابل اعتمادند؟:

۱- فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم، ص ۴۸-۴۹

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۳۷

«دانشمندان امروزی می‌گویند، قبول فیزیک کلاسیک - که ما تمام سازماندهی زندگی خود را با اطمینان خاطر بر آن بنا نهاده‌ایم - دارد نادرست از کار درمی‌آید. مثلاً این اندیشه را - که نخستین بار به وسیله بیکن و دکارت عنوان شد - در نظر بگیریم مبنی بر این که جهان را می‌توان به وسیله «روش علمی» شناخت و سپس سازمان داد، یعنی چیزها را به علتها و معلولها تقسیم کرد و به وسیله فرمولهای ریاضی، دقیقاً اندازه‌گیری و تعیین مقدار نمود. تئوری کوانتوم این ساده‌سازی افراط‌آمیز قضیه را نقض می‌کند. در اوایل قرن بیستم بود که دانشمندان شروع کردند، هر چه عمیق‌تر به جهان ذرات بسیار کوچک حیات دقیق شوند و سعی کنند ساده‌ترین ذره ماده را در گیتی پیدا کرده و جدا سازند و اندازه بگیرند. آنان دریافتند که هر چه بیشتر به عمق ماده نفوذ می‌کنند راه پیدا کردن عنصرهای کوچکتر، بی‌پایان به نظر می‌رسد. سپس معلومشان شد که کل روش، همانند گشودن یک معضل عظیم کیهانی است که ساده انگاشته شده است. هنگامی که هاینبرگ فیزیکدان آلمانی، کشف کرد که «مشاهده عینی ذرات اتمی غیرممکن است و ماهیت ذرات اتمی چنان است که مشاهده به جای آن که هدف را تثبیت و حفظ نماید، معارض و تغییردهنده آن بوده است». در محافل دانشمندان شگفتی آفرید. هاینبرگ و کسانی که دنباله‌رو او در جهان ذرات بسیار کوچک فیزیک کوانتوم هستند، با هر مشاهده جدیدی که انجام دادند، معلومشان شد که اندازه‌گیری دقیق ماده - که شالوده فیزیک کلاسیک است - غیرممکن است، زیرا نیاز بدان دارد که بتوان سرعت و مکان یک شیء را با هم در لحظه معینی از زمان تعیین کرد. آنان با اندوه تمام متوجه شدند، هر بار که کوچکترین ذرات، یعنی الکترون‌ها را مشاهده می‌کنند، عمل مشاهده تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد که مورد مشاهده آنهاست. علت این است که شما فقط می‌توانید الکترون را هنگامی ببینید که نور صادر کند و الکترون فقط هنگامی نور صادر می‌کند که بجهد، به طوری که

برای دیدن مکانی که بود باید سبب حرکت او به جای دیگر شوید. وقتی وضع چنین باشد شما نمی‌توانید آن را در دو حال با هم ببینید. شما می‌توانید یا مکانش را اندازه بگیرید یا سرعتش را ولی هیچ‌گاه نمی‌توانید هر دو کار را با هم انجام دهید. نکته اینجاست که «وقتی بدانید کجا هستید، نمی‌توانید بگویید با چه سرعتی حرکت می‌کنید و اگر بدانید با چه سرعتی حرکت می‌کنید، نمی‌توانید بگویید کجا هستید»، به کشف هایزنبرگ نامی داده شد: «اصل عدم قطعیت هایزنبرگ». کشف او تاریک‌ترین روز تاریخ فیزیک کلاسیک را نشان داد. هایزنبرگ علم نوین و دید جهانی مبتنی بر آن را واژگون ساخت... ادعای نیوتن مبنی بر این که کلید علمی گشودن باب رازهای گیتی را یافته است اکنون چیزی در حد رجزخوانی‌های یک پهلوان پنبه علم، بچگانه، فارغ از اضداد و پیچیدگی‌هایی که همواره با فرایند رشد معرفت همراه است، پنداشته می‌شود.

فیزیک تا صد سال پیش با اطمینان، با ادعاهایش بر این محور می‌چرخید که هر دسته از شرایط آغاز می‌تواند به یک و فقط به یک حالت نهایی بینجامد. امروز اصل علیت فیزیک کلاسیک چنان محدود شده است که به زحمت می‌تواند صورت یک قانون داشته باشد... ماکس بورن فیزیکدان، نومیدی همکارانش را درباره جهتی که پژوهش‌هایشان بدان‌جا رهنمون شده است، بدین صورت خلاصه می‌کند: «ما به جست‌وجوی زمینه‌ای محکم پرداخته‌ایم و چیزی نیافته‌ایم. هر چه بیشتر گیتی را بکاویم، بی‌قرارتر به نظر می‌رسد، همه‌اش حرکت شدید و ارتعاش به صورت رقصی وحشیانه است...» این نظریه که پدیده‌های خاصی را می‌توان از بقیه گیتی، که خود جزء آن است، جدا ساخت و سپس به نوعی از ارتباطات علی «خالص» با دیگر پدیده‌های جدا مربوط کرد، آشکارا نادرست است. طرح نیوتنی اندازه‌گیری دقیق و تقسیم ماده به مقادیر خالصی که بعداً بتوانند با یکدیگر به ترتیب تازه‌ای

متصل گردند، بدون آن که اثر آنها بر بقیه کیهان یا اثر بقیه کیهان بر آنها در نظر گرفته شود، به دستکاری نامنظم و تخریب طبیعت به دست علم جدید انجامیده است.^۱

سوروکین، (متولد ۱۸۸۹م) جامعه‌شناس روس می‌گوید:
 «امروز علم دیگر با زبان «جبر علمی» خود با ما سخن نمی‌گوید، بلکه فروتنانه و با شیوه شبه عرفانی از «اصل عدم قطعیت» حرف می‌زند.. حقیقت اقیانوسی است که احاطه بر آن با علم بی‌بصیرت نظام مادی ممکن نیست و تنها به پاره‌ای از محتوای آن می‌توان دسترسی یافت.»^۲

تخطئه تکنولوژی

تکنولوژی جدید به تبع علم، از اساس، مورد جدی‌ترین تشکیک‌ها و تردیدها قرار گرفت و گاه با نفرتی شدید از آن یاد شد. ماشین و اتوماسیون که در آغاز اختراع، طلیعه سعادت ابدی انسان به شمار می‌رفت، مورد هجو و طعن واقع گردید:

«عصر حاضر، عصر ماشین است. اندازه‌گیری دقیق، سرعت و دقت دارای بیشترین ارزش است. ما همواره می‌پرسیم، «با چه سرعتی می‌رود؟» یا «چقدر طول می‌کشد تا به آنجا بروید؟» بهترین تعریف از یک چیز، این است که بگوییم فلان چیز چنان خوب ساخته یا طراحی شده است که گویی خودکار است... ماشین، راه زندگی ماست و دید جهانی ما در آن خلاصه می‌شود. ما گیتی را ماشین بزرگی می‌دانیم که از زمانهای بسیار دور به وسیله عالی‌ترین مهندس، یعنی خداوند، به گردش درآمده است. گیتی چنان مهندسی شده که خودکار است، حتی لحظه‌ای

۱- جهان در سراسیمی سقوط، ص ۲۶۷-۲۶۵

۲- علم و ایمان در گفتگو با دانشمندان، ص ۴۱

باز نمی‌ایستد و حرکتش قابل پیشگویی است و تا میلیونیم درجه قابل محاسبه است. درستی ادارک ما از گیتی، چنان مسحورمان کرده است که به جست‌وجوی ایجاد عظمتی نظیر آن بر روی زمین هستیم. تاریخ به نظر ما تمرین مداوم مهندسی است. زمین چون انبار غول‌پیکر پر از وسایل فلزی است که از همه نوع اجزای لازم برای تشکیل یک سیستم فعال ساخته شده است. کارها هرگز پایان نمی‌یابند. همیشه طرح‌های جدید در نظر می‌گیریم و کارهای جدیدی انجام می‌دهیم که همه آنها نیازمند تجدید آرایش مداوم و توسعه فزاینده هستند... این است طرح تاریخی عصر ما، ما به دستور ماشین زندگی می‌کنیم و گرچه از کاربرد آن در ظواهر امر کاملاً راضی هستیم، اما کمتر تمایل به نفوذ آن در قلب زندگی داریم. ماشین اکنون چنان در زندگی ما، نفوذ کرده است که مشکل است بدانیم در چه شرایطی متوقف خواهد شد و ما آغاز خواهیم کرد. حتی اصطلاحاتی را که در زندگی روزمره به کار می‌بریم خاص ماشین‌هاست.^۱

«حتی دلمان نمی‌خواهد هویت عامل لغزش جهان را در سراسییبی، بشناسیم. بلکه خودمان را محکم در پیله تکنولوژی محصور کرده‌ایم و از تمام انتقاداتی که بر آن وارد است، دفاع می‌کنیم و نمی‌توانیم اعتراف کنیم که چه بر سر محیط زندگی ما می‌آورد و حتی کمتر معترفیم که با خود ما چه می‌کند. ما همچنان این افسانه را باور داریم که حتی اگر بیش از این هم به وسیله بی‌نظمی‌های جهانی که خود ساخته‌ایم به خطر بیفتیم، با اطمینان کامل حفاظت خواهیم شد.»^۲

روژه گارودی، اندیشمند مسلمان فرانسوی، درباره پیشرفت تکنیکی

بشر می‌نویسد:

۱- جهان در سراسییبی سقوط، ص ۳۴

۲- همان، صفحه ۹۹

«دکارت گفت ما باید ارباب و تسخیرکننده طبیعت باشیم. علم و تکنیک، طبیعت را عملاً مسخر ما ساخته است تا آنجا که امروز می‌توانیم طبیعت را از میان ببریم. بمبی که آمریکایی‌ها بر «هیروشیما» افکندند، در یک لحظه هفتاد هزار نفر را کشت. این، یک ترقی و پیشرفت تکنیک به شمار می‌آید به‌ویژه هنگامی که آن را با عمل «چنگیزخان» مقایسه کنیم که وقتی اصفهان را فتح کرد، هفت روز طول کشید تا توانست تلی از کله‌های ده هزار قربانی بی‌گناه بسازد. قدرت بمب اتمی برابر با انبار ذخیره‌ای از یک میلیون بمب «هیروشیما»ست، یعنی امکان علمی و تکنیکی کشتن هفتاد میلیارد انسان، دوازده یا پانزده بار بیشتر از شمار نفوسی که در روی زمین وجود دارد، یعنی از میان بردن هرگونه آثار زندگی در سطح کره ارض.»^۱

سیمون دوبووار، نیز از علم و تکنولوژی جدید چنین شکوه می‌کند: «چه سوسیالیست و چه کاپیتالیست، انسان در همه کشورها به توسط تکنیک، خرد و شکسته (له و لورده) شده است؛ در کارش، هویت اصلی (خویشتن خویش) را از دست داده است. به زنجیر کشیده شده و خرف و احمق گردیده است. همه گرفتاری و بدبختی و مصیبت، از این ناشی می‌شود که نیازهای انسان، پیوسته روی به افزایش نهاده و آدمی باید همواره برای برآوردن این نیازهای روزافزون، تلاش کند و هیچ‌گاه هم بی‌نیاز نشود. انسان به جای آن که در پی فراوانی و نعمت سرشاری که هرگز وجود ندارد و شاید هیچ‌گاه هم وجود پیدا نکند، پیوسته در تلاش طاقت‌فرسا باشد، بهتر است به حداقل نیازهای حیاتی خود اکتفا کند و با آن ارضا شود، چنان که گروه‌های فقیری هنوز هم در «ساردنی» یا در یونان زندگی می‌کنند و در آنجا و در میان آنها تکنولوژی، نفوذ و رسوخ نکرده است و پول، مایه فساد و تباهی نشده است. در آنجا مردم

۱- گورکن‌ها، ص ۹۶-۹۵

با خوشبختی آشنایی دارند زیرا ارزش‌های ویژه‌ای را حفظ کرده‌اند: ارزش‌های براستی انسانی، احترام به برادری و جوانمردی که به زندگی طعم خاصی می‌بخشد. تا زمانی که برای آدمی نیازهای روزافزون پدید می‌آید، گرفتاری‌ها و دشواری‌های او نیز روزافزون است. این سقوط از کی آغاز شده است؟ از روزی که علم را بر حکمت برتری دادند و سودمندی را از زیبایی برتر شمردند. اینها همه با رنسانس، خردگرایی و با کاپیتالیسم و با علم‌زدگی پدید آمد. اینک که به اینجا رسیده‌ایم، چه باید کرد؟ باید کوشید که در خویشتن خویش و در پیرامون خویش، حکمت و احساس زیبایی را پدید آوریم. تنها یک انقلاب اخلاقی و نه اجتماعی و نه سیاسی و نه تکنولوژیک، می‌تواند انسان را به حقیقت از دست رفته‌اش بازگرداند...»^۱

تباهی محیط‌زیست

تمدن جدید، اگر هیچ ضایعه‌ای جز ویرانی محیط زیست نداشت و در دیگر عرصه‌ها موفق و سربلند بود، همین امر برای مردود بودن آن کافی است. تمدن تکنولوژیک چنان بلیه‌ای برای زمین و زیستگاه انسان، ایجاد کرده است که راه هر گونه اصلاح و بازگشت را نیز سد نموده و آینده‌ای بس مبهم و تاریک را پیش روی بشریت قرار داده است. ابعادی از تباهی محیط زیست به روایت منتقدان غربی بدین شرح است:

«آیا به تمدن، چشم امید می‌توان داشت؟ آیا جهان بر جای می‌ماند؟ در خلال چندین دهه گذشته، مردمان بسیار در پاسخ این پرسش‌ها گفته‌اند: «نه». البته بدبینی فراگیر پدیده تازه‌ای نیست، در همه دوره‌های تاریخ، بوده‌اند کسانی که عصر زندگی خود را ناساز و بی‌رویه دیده‌اند،

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۱۵-۲۱۴

اما بدبینی معاصر نسبت به امور، از مرز دل‌نگرانی‌های جاری فراگذشته است. این فرض که آیندگان در اوضاعی به مراتب بدتر از اوضاع کنونی خواهند زیست، زیرا که جهان پیچیده‌تر از قدرت درک ذهنی ما شده است، نشانه بُعد تازه‌ای از بدبینی است... از طرفی اگر آهنگ کنونی رشد جمعیت جهان و پیشرفت صنعتی گسترده و شیوع آلودگی تا چند دهه دیگر ادامه بیابد، دیگر نیازی به بررسی آینده‌نگری علمی نخواهد بود. زمین از جمعیت مالا مال و از منابع تهی خواهد شد. آلودگی، محیط‌زیست را تباہ، اقلیم‌ها را دگرگون، دیده‌ها را تار و ریه‌ها مان را مجروح خواهد کرد. فاصله سطح زندگی کشورهای غنی و فقیر افزون خواهد شد و این فاصله، مردم خشمگین و گرسنه جهان را به اعمالی از سر ناامیدی و خواهد داشت که به کار بردن سلاح‌های هسته‌ای یکی از آنهاست. رونق اقتصادی نیز روی به زوال نهاده و جان کلام آن که روابط انسانی مورد تهدید قرار گرفته است و آسیب‌هایی که به محیط زیست وارد آمده، به این دلیل ساده که دامنه آلودگی‌ها از نقاط نشر آلودگی، بسیار فراتر رفته، بیش از پیش به کیفیت زیستی و طبیعی کره مسکون، لطمه زده است. اگر روند کنونی رشد مجهول‌القوه ادامه بیابد، چشم‌انداز آینده کره مسکون و بشر، به راستی ناامیدکننده است.^۱

مهمترین عامل آلودگی و تباہی محیط‌زیست، استفاده از سوخت‌های فسیلی (زغال سنگ، نفت، بنزین، گاز و ...) است که لازمه تداوم حیات تمدن صنعتی است. به عبارت دیگر، نابودی محیط زیست بهایی است که بشر باید برای تغییر الگوی تمدنی خود از تمدن طبیعی به تمدن صناعی بپردازد:

«با آغاز عصر صنعتی در اواسط قرن هجدهم و سوزاندن مقادیر بسیار زیاد سوخت‌های فسیلی (زغال سنگ، نفت و گاز)، مقدار دی اکسید

۱- تکنولوژی و بحران محیط زیست، ص ۳۹-۴۰

کربن بخش بالایی اتمسفر بسیار زیاد شده و از فرار گرما از سیاره ما به فضا جلوگیری کرده است. در نتیجه، زمین به مقیاسی گرم شده است که نظیر آن در تاریخ زمین، رخ نداده است... از سال ۱۸۶۰ تاکنون، ملل صنعتی جهان با سوزاندن سوخت‌های فسیلی، متجاوز از ۱۸۵ میلیارد تن کربن، وارد اتمسفر کرده‌اند. در همین مدت، تولید دی‌اکسید کربن از ۹۳ میلیون تن به قریب ۵ میلیارد تن در سال، افزایش یافته است. دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند که در حدود سال ۲۰۳۰، تراکم دی‌اکسید کربن در اتمسفر به دو برابر افزایش خواهد یافت و به میزانی خواهد رسید که هیچ‌وقت چنان نبوده است.^۱

«وقتی جیمز هانسن محقق ناسا، در یکی از جلسات سنای آمریکا که در گرمای شدید ژوئن ۱۹۸۸ تشکیل شده بود، اعلام کرد که گرم شدن کره زمین شروع شده است، گردبادی از نگرانی عمومی را برانگیخت که هنوز هم فروکش نکرده است. گرم شدن آب و هوای کره زمین، فاجعه زیست محیطی است که از مقیاس جدیدی برخوردار است و بالقوه می‌تواند باعث از هم گسیختگی شدید هر نظام زیست بومی طبیعی و بسیاری از ساختارها و نهادهایی که بشر برای پشتگرمی خود پدید آورده است، بشود. اگرچه آب و هوای کره زمین تا به حال فقط اندکی تغییر کرده، دنیا با چشم‌انداز تغییر فوق‌العاده شدید آب و هوا در دهه‌های آینده روبروست. همانطور که گفتیم، شرایط لازمه حیات، امروز در خطر است. خطر تغییر آب و هوا از افزایش غلظت CO₂ (اکسید دو کربن) و سایر گازهای گلخانه‌ای که گرما را در اتمسفر تحتانی، نگاه می‌دارند و باعث بالا رفتن درجه حرارت می‌شوند، نشأت می‌گیرد. سوختن ذغال سنگ و سایر سوخت‌های کربنی مانند نفت و گاز طبیعی، منجر به آزاد شدن کربن به عنوان محصول اصلی احتراق می‌شود و در

۱- جهان در سراسیمی سقوط، ص ۷

همین حال، محو شدن جنگل‌های گرمسیری در سطحی وسیع، بر میزان دی‌اکسید کربن موجود در جو می‌افزاید. درست از سال ۱۹۵۸ که سنجش مرتب کربن، آغاز شد تاکنون غلظت CO_2 از ۳۱۵ قسمت در میلیون به ۳۵۲ قسمت در میلیون، افزایش یافته و این رقم، بسیار بالاتر از بالاترین غلظتی است که طی ۱۶۰ هزار سال گذشته در زمین موجود بوده است.^۱

به فهرست بخشی از پیامدهای گرم شدن کره زمین، اشاره می‌کنیم:^۲

- بروز خشکسالی‌ها و قحطی‌ها
- بحران آب شرب و کشاورزی
- از بین رفتن جنگل‌ها و مزارع
- نابودی گونه‌های گیاهی و جانوری
- بالا رفتن سطح آب دریاها و به دنبال آن نابودی کشتزارها، منازل مسکونی، تاسیسات و آوارگی انسان‌ها
- ضایعات بهداشتی برای کل بشریت (که مشروحاً بدان خواهیم پرداخت)

البته مسأله تغییر آب و هوا، در بردارنده یک نتیجه جالب و مفید برای بشر متجدد و تکنیک‌زده است:

«در واقع هیچ مسأله‌ای مانند مسأله تغییر آب و هوا، سایه تردید بر فکر پیشرفت بشر نمی‌افکند. گرم شدن لجام گسیخته کره زمین، می‌تواند تمام مزایای ناشی از تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر و اقتصادهای کارآتر یا نظام‌های سیاسی تکامل یافته را از دست بشر خارج کند.»

بحران سلامتی

۱- وضعیت جهان، ص ۳۴

۲- رک به «وضعیت جهان»، فصل اول (جهان در خطر)، ص ۶۱-۲۳

یکی از تبعات آلودگی محیط‌زیست و ظهور تباهی در خشکی و دریا و آلودگی آب و هوا و غذا، صدمه به سلامتی انسان‌هاست. ویرانی لایه اوزون - که از آن با عنوان سپر محافظی کره زمین در برابر تابش اشعه ماورای بنفش خورشید نام برده می‌شود - و ایجاد حفره‌های اوزونی که معلول افزایش و تراکم دی‌اکسیدکربن و برخی دیگر از گازها مثل متان در جو زمین است،^۱ از عوامل ایجاد و افزایش بیماریها به شمار می‌رود:

«حفره اوزونی قطب جنوب، سال به سال گسترده‌تر می‌شود. پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که در سال ۱۹۸۵، ۵۰ درصد اوزون این ناحیه از دست رفته بود و این میزان در سال ۱۹۸۷ به ۶۰ درصد رسیده است. براساس گزارش آنها، حفره موجود در لایه اوزونی قطب جنوب، به وسعت سرزمین ایالات متحده است. اخیراً صد تن از دانشمندان اتمسفرشناس، گزارش داده‌اند که حفره دیگری در لایه اوزون نیمه راه قطب شمال، در نیمکره شمالی به وجود آمده است، اکنون قرآینی مینی بر آغاز پیدایش حفره سومی در قطب شمال به دست آمده است که به گزارش دانشمندان، حفره‌ای است در استراتوسفر به وسعت گروئنلند. براساس پیش‌بینی NASA در سال ۲۰۵۰، ۱۰ درصد لایه اوزون از بین خواهد رفت. EPA پیش‌بینی می‌کند که این کاهش چشمگیر سپر محافظ اوزون، باعث خواهد شد که سالیانه دو میلیون مورد سرطان پوست بر آنچه فعلاً پیش می‌آید، افزوده خواهد شد. افزایش تابش اشعه فرابنفش، همچنین باعث آسیب دیدن دستگاه ایمنی بدن انسان می‌شود و مردم سراسر جهان را در برابر بسیاری از بیماری‌های عفونی، آسیب‌پذیرتر می‌کند. به گفته دانالد دوگلاس - عضو انجمن دفاع از منابع طبیعی - «اگر گفته شود که تندرستی و ایمنی میلیونها مردم در سراسر جهان به

۱- جهان در سراسیمی سقوط، ص ۹۱

مخاطره می‌افتد، اغراق‌آمیز نیست.»^۱

«براساس نظر خبرگان پزشکی، مسئله عبارت است از افزایش بسیار زیاد همه انواع آلودگی در همه ترازهای زندگی انسان. استاندارد بالای زندگی، به زبان انتروپیک، سیر توده عظیم انرژی و ماده - که ما در این محیط بسیار صنعتی از آن بهره برده‌ایم - اکنون دارد به بهای انتشار بیماری‌ها و مرگ تمام می‌شود. تکرار می‌کنیم که آلودگی، یک محصول فرعی سیر انرژی و ماده در جامعه است، هر چه سیر انرژی و ماده بیشتر شود آلودگی بیشتر می‌گردد و سرانجام، مرگ و میر بیشتر از آن نتیجه می‌شود. اثرات مرگبار آلودگی بر فیزیولوژی انسان به راستی گیج‌کننده است. در شهر نیویورک بیشتر تاکسی‌رانان، آن قدر مونواکسید کربن در خون دارند که خونشان قابل انتقال به بیماران نیست. چند سال پیش دانشمندان به یک کمیته سنا اظهار داشتند که دیگر ممکن نیست شیر غیرآلوده برای تغذیه کودکان، پیدا کرد: «شیر پستان آدمی به صورتی فزاینده، حاوی آفت‌زدها و دیگر مواد سرطان‌زاست و شیرهای خشک حاوی مقدار زیانباری سرب است. براساس چند گزارش دولتی در چند سال پیش، عامل ۶۰ تا ۹۰ درصد همه انواع سرطان در ایالات متحده، عوامل محیطی‌ای بوده‌اند که از مواد محافظ خوراک تا مواد سمی متغیر بوده‌اند. جوزف کالیفانو منشی «آموزش و پرورش، تندرستی و رفاه»، نیروی کار ملت را در اواخر تابستان ۱۹۷۸ با اعلام نتایج یک بررسی گسترده مبنی بر این که ۲۰ تا ۴۰ درصد همه سرطانها مربوط به کارند، شگفت‌زده کرده است: در نتیجه تماس با تعدادی فلز و مواد شیمیایی و فرایندهایی که برای ادامه برون‌ده صنعتی لازم‌اند. از آنجا که از موقع قراردادستن در معرض سرطان‌زاهای شیمیایی و بروز سرطان، ۲۰ تا ۳۰ سال طول می‌کشد، برآورد می‌شود که یک نفر از هر سه نفر امریکایی

۱- جهان در سراسیمه سقوط، ص ۹

زنده امروزی، در آینده، به سرطان مبتلا خواهد شد. واقع امر، این است که چون استفاده بسیار زیاد از مواد صناعی و آفت‌زدها و دیگر مواد شیمیایی، در صنعت و تجارت بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفته است، بسیاری از خیرگان پزشکی، پیش‌بینی می‌کنند که در اواسط دهه ۱۹۹۰، سرطان صورت همه‌گیر پیدا خواهد کرد.^۱

زباله‌های مدرن

اما بحران سلامتی تنها ناشی از حفره‌های اوزونی نیست بلکه مرتبط با یکی دیگر از ابعاد آلودگی محیط زیست که «زباله‌های مدرن» است، نیز می‌باشد. از آن رو می‌گوییم «زباله‌های مدرن» که این مسأله از اساس، یک مسأله نو و مخلوق تمدن جدید است و ما در تمدن‌های ماقبل مدرن، با مقوله‌ای به نام «زباله» که وبال انسان‌ها باشد، مواجه نیستیم. در گذشته، همه زواید حاصل از تولید و مصرف انسان‌ها، دوباره به طبیعت، ملحق و در آن مستحیل می‌شد. به عنوان مثال، فضولات مرکبهای طبیعی مثل اسب، نه تنها بار زمین و طبیعت نبود که یار و نیروبخش به آن بود اما به فضولات مرکبهای جدید و مدرن یعنی دود آگزوزهای اتومبیل‌ها و هواپیماها و ... بنگرید که همگی دشمن طبیعت و نابودکننده محیط‌زیست هستند:

«شخصی که اتومبیلی را در بزرگراه می‌راند، بی‌شک از این شگفت‌زده خواهد شد که بداند هر بار که به پدال گاز فشار می‌آورد، دارد به وارد آوردن آسیب مغزی به کودکان ۵ الی ۶ ساله کیلومترها دورتر بالقوه کمک می‌کند... اکنون معلوم شده است که بخشی از افزایش چشمگیر مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قلبی و سرطان را می‌توان با آلودگی هوا بر اثر دودهای آگزوز اتومبیلها و کامیونها و اتوبوسها ردیابی

۱- جهان در سراسیمه سقوط، ص ۲۱۱-۲۱۰

کرد.»^۱

بله! این شمه‌ای از تفاوت بین مصنوع خداوند، با مصنوع بشر خودمدار و خودبنیاد است. برگردیم به بحث زباله‌های مدرن و گرفتاری‌هایی که برای جوامع، ایجاد کرده است:

«به وجود آمدن مواد زاید آلوده‌ساز به شکل انرژی پراکنده شده و زباله‌های آلی و غیرآلی، اکنون قابلیت بقا را در روی زمین، مورد تهدید قرار داده است. اماکن داخل شهری تقریباً ظرفیتشان پر شده است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، بیش از نیمی از شهرهای آمریکا با پرشدن زباله‌دانهای خود با بحران زباله کلان روبه‌رو خواهند شد. بعضی از شهرها از هم اکنون زباله‌ها را به سراسر جهان حمل می‌کنند؛ به این امید که بعضی کشورها با انبار کردن آنها موافقت کنند. با انباشته شدن زباله‌ها بر روی هم و کاهش حفره‌های دفن آنها، هزینه مسئله‌ساز زباله همچنان بالا می‌گیرد. در مینه‌پولیس، در ظرف شش سال، هزینه دفن یک تن زباله از ۵ دلار به ۳۰ دلار، افزایش یافته است. در فیلادلفیا، این هزینه از ۲۰ دلار برای هر تن، به ۹۰ دلار رسیده است؛ زیرا مجبور شده‌اند بخشی از زباله‌ها را به اوهایو و ویرجینیا بفرستند. انتظار می‌رود که شهرهای بزرگ و کوچک کالیفرنیا از سال ۱۹۹۰، سالیانه یک میلیارد دلار برای دفن زباله‌ها بپردازند. با پر شدن زباله‌ها، شهرداری‌ها به صورت فزاینده به سوزاندن زباله روی خواهند آورد و این خود بحران آلودگی هوا را در ناحیه‌های شهری سراسر کشور تشدید می‌کند. در سال ۱۹۸۷، برای نخستین بار، ملت به وجود زباله‌های زیانبار عفونت‌زا آگاهی یافت. این زباله‌ها مملو از جانداران میکروسکوپی بیماری‌زا و نیز حاوی اعضای انسانی و حیوانی، باندهای خون‌آلود، تجهیزات جراحی، نمونه‌های بافتی،

۱- جهان در سرایشی سقوط، ص ۱۶۸

سرنگهای استفاده شده و دستکشهای جراحی بودند. روزانه ۷۵۰/۰۰۰ کیلوگرم زباله عفونت‌زا در ۷۰۰۰ بیمارستان کشور، تولید می‌شود. آزمایشگاه‌های پژوهشی، پزشکی بالینی و خانه‌های پرستاری نیز مقداری زباله عفونت‌زا تولید می‌کنند. زباله‌های عفونت‌زا به صورتی غیرمجاز در سراسر کشور دفن می‌شوند و تندرستی میلیون‌ها نفر را در معرض خطر قرار می‌دهند.^۱»

«در ایالات متحده به تنهایی، تعداد مردمی که در فاصله ۵۰ کیلومتری اقیانوس، زندگی می‌کنند از ۴۲ میلیون نفر در سال ۱۹۴۰ به ۸۹ میلیون در سال ۱۹۸۰ بالغ شده است. زباله‌های محله‌ای سکونت آدمی، دارد به میزانی هشداردهنده به دریا راه می‌یابد و این خطری است برای انقراض گروهی جانداران دریایی. فکهای ساکن آبهای گرم خلیج مکزیک اکنون در تن خود بالاترین تراز آفت‌زدها را بین پستانداران دارند. ماهیگیران سراسر ساحل شرقی ایالت متحده، از خلیج چس‌آپیک تا قسمت شمالی مین، گزارش داده‌اند که خرچنگ‌های دراز و گردی صید کرده‌اند که در پوسته ضخیم سطح بدنشان سوراخهایی وجود داشته و ماهی‌هایی به دام انداخته‌اند که باله دمی آنها تحلیل رفته و زخم بر تن داشته‌اند. در لوئیزیانا ۳۵ درصد بستر صدفهای خوراکی ایالت را به سبب نشت آلودگی زباله در سال ۱۹۸۸ بسته‌اند. خلیج سانفرانسیسکو مقادیر زیادی مس، کلسیم، جیوه، نیکل و فلزات سنگین دارد که با مواد زاید صنعتی بدانجا ریخته‌اند. مواد زاید پلاستیکی اکنون چنان پرشمار شده است که سالیانه تقریباً دو میلیون پرنده دریایی و ۱۰۰/۰۰۰ پستاندار دریایی با خوردن آنها یا به دام افتادن در آنها، به هلاکت می‌رسند. لاک‌پشت‌هایی پیدا شده‌اند که درون کیسه‌های پلاستیکی در شرف مرگ بوده‌اند. شیرهای دریایی درون شبکه‌ای از پلاستیک، در حال خفگی پیدا

۱- جهان در سرایشی سقوط، ص ۲۰۰-۱۹۹

شده‌اند. غواصان اسکوبا گزارش می‌دهند که، «در ابری از کاغذهای توالت و مدفوع نیمه محلول ته خلیج، که پوشیده از مخلوطی از رسوبات و زباله و مواد زاید پتروشیمی ناپاک و سمی بوده و به نام مناسب «مایونز سیاه» معروف شده است، شنا کرده‌اند.» آلودگی اقیانوسهای بزرگ سیاره، صنعت صید تجاری ماهی و خوراک میلیون‌ها مردم سراسر جهان را سخت به مخاطره انداخته است. صید تجاری ماهی در ایالات متحده، یک صنعت ۳۱ میلیارد دلاری است ولی ماهیگیران گزارش داده‌اند که صید به مقدار چشمگیری افت کرده است و در بعضی نواحی، صید انواع صدفهای خوراکی در هفت سال گذشته، ۵۰ درصد کاهش یافته است. ماهی‌ها اکنون چنان آلوده شده‌اند که مسئولان تندرستی ایالتی دارند اعلامیه‌هایی برای آگاهی مصرف‌کنندگان انتشار می‌دهند. انواع بیماری‌ها، از هیپاتیت A گرفته تا وبا، از خوردن ماهیهای آلوده به انسان سرایت کرده است. در ایالت نیویورک، مسئولان امر به زنانی که در سنین آبستنی هستند و به کودکان کمتر از ۱۵ سال اخطار کرده‌اند که از خوردن بیشتر ماهی‌هایی که در آبهای ساحلی نیویورک وجود دارند، خودداری کنند. مسئول اداره EPA محلی نیویارکند خاطر نشان ساخته است که هر کسی جگر خرچنگ دریایی را بخورد که از ناحیه شهری گرفته شده است، به صورتی مخاطره‌آمیز به زندگی ادامه خواهد داد.

هزینه پاکسازی مواد زاید اتروپیک عصر صنعتی به رقمی گیج‌کننده رسیده است. براساس برآورد EPA، معادل ۱۱۰ میلیارد دلار در ۲۰ سال آینده لازم خواهد بود که راه‌های آبی کشور پاک شود. ۱۰۰ میلیارد دلار دیگر برای پاکسازی ۱۰/۰۰۰ جایگاه مسئله آفرین زباله که منظره‌های خشکی را لکه‌دار کرده‌اند، لازم است. برای کاهش مقدار بارانهای اسیدی، ۳۰ میلیارد دلار دیگر در پنج سال آینده مورد نیاز است. دفن کردن مواد زاید رادیواکتیو برای مالیات‌دهندگان و صنایع، ۳۷ میلیارد دلار دیگر خرج خواهد داشت. آباد ساختن زمین‌هایی که بر اثر

استخراج معدن ویران شده‌اند، هفت میلیارد دیگر لازم دارد. این رشته سر دراز دارد. صورت حساب پاکسازی انتروییک [۲] اکنون از ۳۰۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند ولی ما هنوز کمترین اقدامی در این باره به عمل نیاورده‌ایم. هنگامی که صورت حساب نهایی انتروییک به موعد پرداخت در عصر صنعتی برسد، مبلغ آن احتمالاً از مجموع درآمد اقتصادی ثبت شده در طول چند صد سال گذشته تجاوز خواهد کرد. عصر پیشرفت به وسیله تاریخ‌دانان نسل آینده، به عنوان عصر دارای «ظاهر فریبنده» نام داده خواهد شد زیرا قوانین ترمودینامیک به درستی، باج تمدنی را تعیین خواهند کرد که شتابش بر تحملش حکومت می‌کرد.»^۱

آفت‌زدهای شیمیایی مصنوع دست بشر که در بدو اکتشاف به مثابه فرشته‌های نجات تلقی می‌شدند، اکنون معلوم شده است که یکی از فاجعه‌آمیزترین محصولات تمدن جدید است:

«آلودگی آفت‌زدها، تهدید جدی دیگری برای محیط و تندرستی عمومی است... امروزه بیش از ۵۰/۰۰۰ آفت‌زدای حاوی ۷۰۰ ماده جزء ترکیبی برای استفاده در ایالات متحده به ثبت رسیده است. فقط ۱۰ درصد آفت‌زدهای به کار رفته، معمولاً با گیاهان تماس پیدا می‌کنند، ۹۰ درصد بقیه، در خاک و آب پراکنده و به وسیله باد برده می‌شوند... ناراحت‌کننده‌ترین واقعیت این است که در حدود ۴۹۶ ماده جزء ترکیبی آفت‌زدهایی که در آمریکا مورد استفاده‌اند، به طور معمول در گوجه‌فرنگی، سیب، انگور، کاهو، لوبیا و دیگر فرآورده‌های خوراکی پیدا می‌شوند. در سال ۱۹۸۷، آکادمی ملی علوم، اعلام خطر کرده است که ۹۰ درصد قارچ‌زدها، ۶۰ درصد علف‌کش‌ها و ۳۰ درصد همه

۱- جهان در سراسیمی سقوط، ص ۲۰۵-۲۰۴

حشره‌کش‌ها سرطان‌زا هستند.»^۱

در ادامه مبحث آفت‌زداها، باید به بررسی عملکرد تمدن جدید در عرصه کشاورزی بپردازیم. آفت‌زداها و کودهای شیمیایی، اگر چه در یک مقطع کوتاه، موجب افزایش محصولات کشاورزی شدند اما به تدریج، عوارض و خطرات آنها روشن شد:

«از بررسی‌ها چنین معلوم شده است که با وجود کاربرد مقادیر عظیم آفت‌زدای شیمیایی، خساراتی که از آفات به محصولات وارد می‌شود در ۳۰ سال گذشته، حدود یک سوم کل محصولات، باقی مانده است. برای این پدیده، توضیح خوبی وجود دارد. آفتها، دودمان‌هایی ژنتیکی به وجود می‌آورند که نسبت به آفت‌زداها مقاوم‌اند. براساس گزارش سالیانه «انجمن دولتی کیفیت محیط»، اکنون ۳۰۵ نوع حشره و کنه و دیگر آفات شناخته شده‌اند که دودمان‌های ژنتیکی مقاوم، نسبت به یک یا چند آفت‌زدا تولید کرده‌اند. با ادامه یافتن تولید دودمان‌های ژنتیکی مقاوم به وسیله آفتها، باید مواد شیمیایی موثرتر به کار گرفته شود که این خود باعث پیدایش آفت‌های مقاوم‌تر می‌گردد. این دور تدریجاً پرخرج‌تر و در هر مرحله بی‌رحمانه‌تر خواهد شد. به گفته دریل فرگوسن، متخصص در کشاورزی، «اثر گسترده استفاده فزون‌تر از آفت‌زدا بر اکولوژی، وحشتناک است.» وی مانند دیگر متخصصانی که مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند، هشدار می‌دهد که خسارات وارد از طرف آفت‌زداها بر خاک، خطری است که عظمتش غیرقابل محاسبه است، «هر ۳۰ گرم خاک حاصلخیز، میلیونها باکتری و قارچ و جلبک و جانوران تک‌سلولی و بی‌مهرگان کوچکی مثل کرم و بندپایان دارد.» فرگوسن خاطرنشان می‌سازد که همه این جانداران، در حفظ «حاصلخیزی و ساخت خاک»، نقش مهمی ایفا می‌کنند. آفت‌زداها، این

۱- جهان در سراسیمه سقوط، ص ۲۰۱

جانداران و مسکن‌های کوچک ولی بسیار پیچیده آنها را از بین می‌برد و با این عمل، به فرایند اتروپیک سرعت می‌بخشد. نتیجه نهایی کاربرد آنها، تهی شدن و فرسایش خاک است. استفاده از مواد شیمیایی آفت‌زدا و کود، یکی از عوامل از بین رفتن چهار میلیارد تن خاک سطحی است که سالیانه شسته شده و وارد رودهای فرعی می‌گردد. براساس گزارش «انجمن علم کشاورزی»، «یک سوم تمام زمینهای مزرعی، دچار چنان ضایعات خاکی شده است که تدریجاً به فاجعه نهایی کاهش باردهی خواهد انجامید.» آکادمی ملی علوم، اکنون برآورد می‌کند که خاک سطحی یک سوم از زمینهای زراعی ارزنده ایالات متحده، برای همیشه از بین رفته است. با فرسایش خاک سطحی، نیاز بیشتری به افزودن کود شیمیایی پیدا می‌شود تا کمبود را جبران کند. در سال ۱۹۷۴، قریب ۲/۱ میلیارد دلار خرج شد تا کودهای شیمیایی را جانشین مواد مغذی از دست رفته خاک به وسیله فرسایش، سازند. بنابراین، تکنولوژی کشاورزی گرفتار یک ماریج باطل خرج انرژی بیشتر، به شکل کود و آفت‌زدا، و ضایعات بیشتری به صورت فرسایش خاک و مقاومت آفت‌هاست.^۱

«جالب اینجاست، کودهای شیمیایی که به تولید مقادیر زیاد مواد خوراکی در طول «انقلاب سبز»، انجامیده، اکنون دارند آب و هوای بیشتر مناطق معتدله جهان را دستخوش تغییر می‌سازند و تمامی نواحی کشاورزی را در آینده تهدید می‌کنند. براساس پیشگویی دانشمندان، اکسید نیتروژن حاصل از کاربرد کود شیمیایی در سال ۲۰۳۰، زمین را در حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد بیش از ورود دی‌اکسید کربن به اتمسفر گرم می‌کند. «انقلاب سبز» همچنین بر مقادیر گاز متان که وارد اتمسفر می‌شود نیز افزوده است و با این عمل، روند گرم شدن زمین را افزایش

۱- جهان در سراسی سقوط، ص ۱۶۱-۱۶۰

داده است. متان، گازی است که باکتری‌ها در محیط‌های بدون اکسیژن از تجزیه مواد آلی به وجود می‌آورند. بیشتر متانی که وارد اتمسفر می‌شود از ساقه برنج، لوله گوارش گاوها و مواد دفعی آنهاست. انقلاب سبز در نتیجه تولید بسیار زیاد برنج و گاو برای تأمین غذای جمعیت روزافزون آدمیان، بر مقدار متانی که وارد اتمسفر می‌شود، افزوده است.^۱

پزشکی نوین و تردیدهای پیش رو

تمدن غرب بیش از هر دستاورد دیگر، به اکتشافات طبی و پزشکی خود، می‌بالد و بسیاری از ما، تنها با ملاحظه برخی از نتایج پزشکی جدید، نسبت به اصل ترقی و پیشرفت، متقاعد می‌شویم اما این امر ناشی از ناآگاهی نسبت به سه مقوله است:

۱. طب سنتی و غنای شگفت‌انگیز آن
۲. سرقت‌های پزشکی جدید از طب سنتی و ثبت آنها به نام خود که اغلب توفیق‌های آن، مرتبط با این سرقت‌هاست.
۳. ضایعات و خطاهای فاحش پزشکی جدید.^۲

ما در این مقال، تنها به ابعاد از ضایعات و ناتوانایی‌های مسأله‌آفرین پزشکی جدید از زبان منتقدان غربی اشاره می‌کنیم تا روشن شود دستاورد تمدن جدید در عرصه پزشکی نیز با سؤال‌ها و ابهام‌های فراوانی روبروست:

«پزشکی جدید مثل همه فعالیت‌های دیگر جامعه معاصر، نشانگر دید جهانی نیوتنی است. کار پزشکی با دید مکانیکی، مدت ۲۰۰ سال است که بر مشاغل مربوط به تندرستی، سایه افکنده است. تامس مک کثون، یکی از خبرگان انگلیسی تندرستی، طرز تلقی رایج را بدین

۱- همان، ص ۹

۲- درباره این سه موضوع رک به: طب سنتی (مجموعه مقالات) / دارو مسأله پزشکی قرن / طب سنتی ایران (مجموعه مقالات)

صورت خلاصه کرده است: برداشتی که از زیست‌شناسی و پزشکی در قرن هفدهم شده است نوعی مهندسی برپایه مدل فیزیکی بود. طبیعت، مکانیستی ادراک می‌شد و در زیست‌شناسی، باعث پیدایش این نظر گردید که جاندار را می‌توان به صورت ماشینی به تصور آورد که اعضایش جداشدنی و بار دیگر متصل شدنی‌اند، به این شرط که ساخت و کنش آنها کاملاً شناخته شده باشد. همین نظریه در پزشکی، فراتر رفت و به این باور انجامید که شناخت فرایندهای بیماری و پاسخ بدن آنها، این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان به خصوص به روشهای فیزیکی (جراحی) و شیمیایی و الکتریکی دست به کار درمان شد.

امروزه مراقبت‌های تندرستی، سومین صنعت بزرگ ایالات متحده است و در حدود ۹ درصد تولید ناخالص ملی است. بیشتر ۱۵۰ میلیارد دلاری که در زمینه پزشکی خرج می‌شود، صرف تهیه ابزارها و تکنولوژی جدید پیچیده‌تر و هوشمندانه‌تر می‌شود درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های امروزی، حاوی مقادیر زیادی ماشین‌آلات صنعتی و درمانی‌اند. یکی از دلایل بالا رفتن هزینه‌های مراقبت‌های تندرستی، ورود این سخت‌افزارها در پزشکی است. هزینه‌ای که بیمار برای این ماشین‌آلات می‌پردازد بی‌نهایت بالاست. هزینه سرانه برای تندرستی بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۸ از ۷۶ دلار به ۱۶۰۰ دلار، افزایش یافته است. بیشتر این افزایش، برای پرداخت هزینه عظیم حفظ نهادهای روزافزون پزشکی است. امروزه دکتر خانوادگی، که با روش فردی خاصش به کار مشغول بود، تحت‌الشعاع مجتمع غول پیکر پزشکی قرار دارد. نهادهای متمرکزی که صدها متخصص و دستگاه‌های کار آنها را در خود جای می‌دهد. تمرکز و افزایش تخصص و تجهیزات هوشمندانه‌تر، همه به مصرف انرژی بیشتر می‌انجامد. هر چه انرژی بیشتری برای پزشکی، مصرف شود، بی‌نظمی‌های مربوط به آن، فزون‌تر می‌گردد. اگرچه پزشکان، دوست ندارند در این باره چیزی بگویند اما حقیقت تلخ این

است که صنعت پزشکی از دیگر فعالیت‌های جامعه از قانون انترویی، ایمنی بیشتر ندارد. خوشبختانه شما اصطلاح Iatrogenic را شنیده‌اید ولی پزشکان، با آن آشنا هستند. این کلمه ده حرفی را در مقابل پزشکی قرار دهید. پاسخ احتمالاً عبارت خواهد بود از دفاع فوری توأم با مختصری وحشت. بیماری‌های یاتروژنیک آنهایی هستند که در واقع، پزشکان، بیمارستان‌ها، داروها و دستگاه‌های درمان به وجود می‌آورند. واقعیت این است که وضع بیمار به دنبال اعمال یک اقدام پزشکی به طور موقت بهتر می‌شود ولی غالباً همراه مشکل بزرگ‌تری برای تندرستی بیمار است. بخشی از توضیح مسئله به این واقعیت مربوط است که «۷۵ تا ۸۰ درصد همه بیمارانی که به پزشک مراجعه و طلب کمک می‌کنند، بیماری‌هایی دارند که یا به هر صورت خوب می‌شوند و یا با قوی‌ترین داروهای امروزی هم قابل بهبود نیستند.» با این حال پزشکان به جای آن که بیماران را به محل کمک‌های پزشکی ابتدایی بفرستند، دست به عمل جراحی می‌زنند و داروهای مختلفی نسخه می‌کنند که برای بیمار، مشکلات بزرگ‌تری می‌آفریند. مثلاً بیشتر ما اکنون می‌دانیم که چه سود اندکی (کاهش انترویی) از دریافت اشعه X می‌بریم، حال آن که زیان دراز مدت قرار داشتن در معرض تابش (افزایش انترویی) آن، بسیار بیشتر است. و نیز داریم درک می‌کنیم که فرایند انترویی چگونه به هنگام کاربرد دارو عمل می‌کند. در هر ۲۴ ساعت تا ۳۶ ساعت، بین ۵۰ تا ۸۰ نفر آمریکایی بالغ، یک داروی نسخه شده می‌بلعد. البته ناراحتی یا بیماری آنها موقتاً بهبود می‌یابد، اما اثرات زیانبار دراز مدت دارو بر فیزیولوژی انسان، قطعاً برجا خواهد بود. این پدیده، در هیچ‌جا آشکارتر از آنتی‌بیوتیک‌ها نیست. این داروی به اصطلاح عجیب، برای تقریباً هر بیماری عفونی که وضعی بلا تکلیف دارد، تجویز می‌شود. نتایج حاصل، فاجعه‌آمیز بوده‌اند. از آنجا که آنتی‌بیوتیک‌ها باکتریها را یکسره می‌کشند، بسیاری از جانداران درون بدن ما را که برای حفظ تندرستی ما لازم‌اند

نیز از بین می‌برند. برفک مهبلی، عفونت‌های قارچی روده، کمبود ویتامین و تعدادی از اختلالات دیگر، حاصل استفاده از آنتی‌بیوتیک‌هاست. استفاده کلان از این داروها، سبب شده است که دودمانهای مقام و از آنها به وجود آید که هم در مقابل کاربرد دارو همچنان زنده می‌مانند و هم در غیاب آن، یعنی در حالت عادی اوضاع بدن انسان. آنتی‌بیوتیک فقط نمایانگر رأس کوه یخی است که از بیرون آب، نمایان است. براساس یک بررسی مفصل، که به وسیله کمیته فرعی سنای آمریکا در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت، مشخص شد از ۴/۰۰۰ دارویی که متجاوز از ۲۴ سال قبل به صورتی قانونی وارد بازار دارویی کشور شده‌اند، تقریباً نیمی ارزش علمی تأیید شده، ندارند و از آن زمان تا کنون، تغییری در وضع پیدا نشده است. جالب‌تر این است که بسیاری از این فرآورده‌های بی‌اثر، که به وسیله شرکت‌های بزرگ ساخته شده‌اند، به راستی خطرناک‌اند و باعث بیماری شده‌اند. میلتن سیلورمن داروشناس پژوهشگر و فیلیپ لی - دستیار پیشین منشی HEW - در کتابشان به نام قرص، سود، سیاست، گزارش داده‌اند که «اختلالات ثانویه ناخواسته ناشی از داروها بیش از سرطان پستان قربانی می‌دهد». به قول مؤلفان، مسئله چنان صادر شده است که اثرات ناخواسته داروها، اکنون در ردیف ده علت عمده بستری شدن در بیمارستانها درآمده است و به اندازه ۵۰ میلیون روز بیماران بستری را در سال به خود اختصاص می‌دهد.

آگاهی از میزان کل ناتوانی‌های بزرگ‌تر و شدیدتری که حرفه پزشکی ایجاد می‌کند غیرممکن است، ولی این را می‌دانیم حتی وقتی بیمار در بیمارستان درمان می‌شود، از هر پنج نفر، یکی مبتلا به بیماری یاتروژنیک می‌گردد و یکی از ۳۰ نفر بیمار یاتروژنیک، سرانجام به وسیله بیماری وابسته به بیمارستان می‌میرد. فاجعه این است که در وهله اول بیماری بسیاری از بیماران، اساساً دلیلی برای بستری شدن در بیمارستان وجود ندارد. یک گزارش کنگره، حاکی است که در سال

۱۹۷۴، پزشکان، ۴/۲ میلیون عمل جراحی غیرلازم انجام داده‌اند که نتیجه‌اش، مرگ غیرلازم ۹۰۰/۱۱ نفر به بهای معادل ۴ میلیارد دلار برای عموم بوده است.^۱

هاری بنجامین، منتقد پزشکی جدید و مدافع طب سنتی می‌نویسد:
حرفه پزشکی همواره برای تغییر شکل دادن به درمان، آمادگی کامل داشته و دارد. حتی این تغییر شکل، گاه با سرعت قابل ملاحظه‌ای به طور دایم از برابر چشمان ما در این روزها می‌گذرد. مانند درمان به وسیله اشعه، درمان غده‌ای، شیمی درمانی و نظایر آن. این تغییر شکل سریع روش درمانی را باید بدین علت بدانیم که این روشها فقط آن‌طور که در ابتدا تصور می‌شد، مؤثر و مفید واقع نمی‌شود و از این جهت در پی نوع جدیدتری می‌روند بلکه عمق مطلب این است که علم پزشکی اصولاً فاقد یک اصل اساسی است که حاکم بر قلمرو کلیه بیماری‌ها باشد^۲

«اگر کسی به بیمارستان یا به اتاق انتظار شلوغ و پرجمعیت پزشکان به سرعت سری بزند و یا آگهی پزشکان را در روزنامه‌ها و مطبوعات مطالعه کند، به خوبی متوجه می‌شود که مسأله بیماری به دست علم پزشکی حل نشده است و در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که این مشکل روز به روز بیشتر غیرقابل حل می‌شود. علت چیست؟ دلیل آن این است که دانش پزشکی همواره به جای آن که علت بیماری‌ها را در داخل بدن افراد جستجو کند آنها را از خارج مورد بررسی قرار می‌دهد... در نتیجه با آن که نیت و قصد آن کاملاً صحیح است، حرفه پزشکی به اشتباهات خود ادامه می‌دهد و با تجویز داروهای سمی و تزریقات و به

۱- همان، ص ۲۰۹-۲۰۶، همچنین ر.ک به: روشنفکران و شکست در پیامبری، ص

۱۱۳-۱۱۷

۲- درمان طبیعی، ص ۶۹

کار بردن چاقوی جراحی به هنگام معالجه، برستمکاری و شناخت خود می‌افزاید. بدین ترتیب گرچه این نوع پزشکی را «علم» خوانده‌اند لیکن هیچگونه قاعده و اساسی که بر وضع بیماری در داخل بدن انسان حکمروایی کند و آن را از بین ببرد، وجود ندارد. در پزشکی رسمی همواره با روش معین و معلوم «آزمایش و اشتباه» عمل شده و هر روز گره محکم‌تری بر مشکل‌های دیگر زده می‌شود. آن چه به صورت روش درمان در یک دهه مورد توجه و استقبال واقع شده و به اصطلاح مد روز می‌گردد، در دهه بعد ملغی می‌شود^۱

عجین شدن پزشکی با تجارت، یکی از بی‌رحمانه‌ترین و زیانبارترین جنبه‌های پزشکی غربی است که جان انسان‌ها را به بازی گرفته است:

«تراست‌های دارو از بی پر کردن کیسه خود و تهی ساختن جیب مردم برای هر یک از علائم گوناگون بیماری‌ها، دارویی جدا ساخته و عامه پزشکان و توده مردم را به درمان‌های علامتی عادت داده‌اند و این به طور قطع و یقین یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی، و مستحق اشد مجازات کیفی است. هر یک از بیماری‌ها دارای علایمی فراوان است، مثلاً در بعضی از کتاب‌های پزشکی برای بیماری اسکوربوت که در نتیجه کمبود یا فقدان ویتامین C در بدن بروز می‌کند، بیست علامت مختلف ذکر کرده‌اند و هیچ پزشکی امروز شک ندارد که با خوردن انواع سبزی‌ها مخصوصاً کلم و تره‌تیزک و مرکبات از قبیل لیموترش و پرتقال و نارنج که سرشار از ویتامین C است، می‌توان تمام آن بیست علامت اسکوربوت را به طور کامل درمان کرد. این را درمان علتی گویند زیرا علت بیماری را از میان می‌برد بی‌این که به درمان علایم مختلف اسکوربوت نیاز باشد. در تازه‌ترین چاپ کتاب طب داخلی هاریسون نیز

۱- درمان طبیعی، ص ۲۶-۲۵

برای درمان اسکوربوت به همین مرکبات اشاره رفته است، حال اگر تشخیص علت بیماری اندکی مشکل باشد و یا این که پزشک باید به خود کمی زحمت دهد و با جستجو و بررسی دقیق آن را بیابد، سازندگان داروها پزشک را از تجسس و تفحص دریافت علت بیماری بازدارند و با تبلیغات بسیار فریبنده برای هر یک از علایم بیماری‌ها به ویژه علایم چشمگیر و دردناک و ناراحت‌کننده، داروهایی رنگارنگ بسازند و به‌وفور در اختیار پزشکان و بیماران قرار دهند و پزشکان را به این عادت دهند که پشت و روی نسخه را از نام داروها سیاه کنند؛ مثلاً برای درمان همین بیماری اسکوربوت که به عنوان نمونه ذکر شد از نظر خونروی‌ها یک دارو؛ برای دردهای استخوانی و مفصلی یک دارو، برای التهاب و ورم لثه و لق شدن دندان‌ها یک دارو، برای عفونت و چرکین شدن یک دارو، برای ضعف مفرط بدن یک دارو، برای درمان یبوست شدید یک دارو، برای درمان خستگی و کوفتگی بدن یک دارو و برای علائم دیگر این بیماری نیز داروهایی دیگر بسازند و بر بساط بگسترانند؛ [در حالی که] این داروها همه دارای ترکیب شیمیایی و زیان‌بخش است و برای کبد و کلیه و جهاز هاضمه و مراکز عصبی و خونساز، سم و زهر باشد، چون هیچ یک علت اصلی بیماری را درمان نمی‌کند، بیمار به هر روز و هر ساعت مجبور است برای رفع علایم این بیماری داروهای مزبور را مصرف کند؛ سازندگان داروها روز و شب از این راه، مال و منال مردم را به یغما برند، آیا این کار گناهی بزرگ به شمار نمی‌رود و آیا گناهکار مستحق اشد مجازات کیفری نیست؟ در اینجا ممکن است کسی اعتراض کند و بگوید پزشک چرا زیر نفوذ تراستهای دارو قرار گیرد و داروهایی را که آنان می‌سازند برای بیماران تجویز کند؟ پاسخ آن را از زبان یک پزشک لطیفه‌پرداز بشنوید. او می‌گفت: از زمان حضرت آدم ابوالبشر تا اوایل قرن بیستم، پزشک دستور دارو می‌داد و داروساز آن را می‌ساخت و به بیمار می‌داد. ولی از اوایل قرن بیستم به این طرف،

داروساز دارو می‌سازد و پزشک چاره‌ای جز این ندارد که داروهای ساخته شده لابراتورهای داروسازی را برای بیماران تجویز کند. دانشجو نیز که در دانشکده پزشکی و در کتاب‌های داروشناسی جز این داروها نخوانده و نشناخته و از استادان خود نشنیده و نیاموخته، بنابراین ناچار است پس از رسیدن به مقام پزشکی، همین داروها رایج را که ساخت لابراتورهای داروسازی است، با وجود احراز زیان آنها، در نسخه بیماران بنویسد.^۱

کنترل «مرگ و میر» که یکی از دستاوردهای پزشکی جدید به شمار می‌رود، خود منشأ یکی از بزرگترین معضلات جامعه بشری به نام انفجار جمعیت، شده است:

دکتر ژاک منو، دانشمند مشهور فرانسوی و برنده جایزه نوبل پزشکی می‌نویسد:

«ما، زیست‌شناسان، شیمی‌دانان و فیزیکی‌دانانی که بمب اتمی را ساختند مورد نکوهش قرار دادیم، غافل از آن که خود ما به کمک واکسنها، بمب انفجاری جمعیت را فراهم آورده‌ایم که به زودی منفجر خواهد شد و زندگی در روی کره زمین را مشکل خواهد کرد و به تدریج تعادل معجزه‌آسایی که به مدد میلیاردها سال فعالیت موجودات زنده به وجود آمده، از بین خواهد رفت.»^۲

سیر افزایش جمعیت بدین شرح بوده است:

«در تمامی مدتی که انسان وجود داشت، تا سال ۱۸۰۰ م تعدادش به یک میلیارد رسید. از این نقطه به بعد انفجار جمعیت به صورتی جدی آغاز شد. چنان که قبلاً دیدیم دومین میلیارد در طول ۱۰۰ سال به وجود

۱- دارو مسأله پزشکی قرن، ص ۱۴۲، همچنین رک به: روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۲۱-۱۱۷

۲- افسانه زندگی، ص ۲۱۹

آمد و سومین میلیارد فقط در ظرف ۳۰ سال، یعنی از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ پیدا شد. چهارمین میلیارد در ظرف ۱۵ سال به وجود آمد. با نرخ فعلی رشد، جمعیت جهان بار دیگر دو برابر می‌شود به طوری که در سال ۲۰۱۵ به هشت میلیارد خواهد رسید و در سال ۲۰۵۵ به ۱۶ میلیارد بالغ خواهد شد.^۱

تمدن جدید از یک سو، عامل افزایش و انفجار جمعیت، بوده است و از سوی دیگر، با تمام قوای ارتباطی و رسانه‌های خود، درصدد ساخت انسانی مصرفی، افزون طلب، شادخوار و مسرف است که هرگز به رضایت خاطر نمی‌رسد و پیوسته از لذتی به دنبال لذتی دیگر، روان است:

«از ۱۹۵۰ به این طرف، مردم دنیا، برحسب ارزش ثابت دلار، به اندازه تمام نسل‌های قبلی، بر روی هم، کالا و خدمات مصرف نموده‌اند. از ۱۹۴۰ به بعد، آمریکاییان به تنهایی به اندازه همه مردم قبل از خود، بر روی هم کانی‌های زمین را مصرف کرده‌اند. اما ظاهراً این مصرف غول‌آسا، طبقه مصرفی را به هیچ وجه خشنودتر نساخته است.»^۲

در همین جا باید به موضوع تبلیغات در دنیای جدید، اشاره کرد. اگر در تمدن‌های الهی و دینی، تبلیغ به معنای رساندن پیام‌های انسان‌ساز و معنی‌آفرین به بشریت بود، در تمدن جدید، تبلیغ، مفهومی جز به قید کشیدن انسان‌ها در چنبره نفس اماره و پست‌ترین تمایلات حیوانی، برای پرشدن جیب کارتل‌ها و تراست‌ها ندارد، و اساساً تبلیغ، خود به یکی از سودآورترین صنعت‌ها تبدیل شده است:

«اغلب کلماتی که امروزه هر آمریکایی و یا هر کس دیگری از ما در جامعه جهانی مصرف می‌شنود، یک بیان تبلیغاتی است که به عنوان بخشی از فعالیت‌های بازار فروش انبوه، سوار بر امواج به ما می‌رسد.

۱- جهان در سراسیمی سقوط، ص ۲۶۲

۲- چقدر کافیست؟، ص ۲۴

تصویری که می‌بینیم، متنی که می‌خوانیم و مکانهای عمومی که گذار می‌کنیم همگی در چنبره پیامهای تبلیغاتی است که به قصد برانگیختن اشتباهی مصرف در ما، هنرمندانه ایجاد شده‌اند. شبکه ارتباطات جامعه مصرفی، در چنبره پیامهای فروش و در چنبره چرب‌زبانی بازار است. آگهی‌های تبلیغاتی در همه جا هست و اعضای طبقه مصرفی را روزانه با بیش از ۳۰۰۰ پیام، بمباران می‌کند.^۱

نظامی‌گری مدرن

پیشرفت و ترقی تسلیحاتی و نظامی، یکی دیگر از ابعاد تمدن نوین بشری است. این پیشرفت از یک سو، ثروت‌های جوامع را به تاراج برده و صرف ساخت و تولید سلاح‌های پیشرفته می‌کند و هر روز بر فشار اقتصادی بر مردم جهان می‌افزاید و از سوی دیگر منشأ ناامنی‌ها و خطرات سهمگین در مقیاس جهانی شده است:

«مخارج نظامی در سراسر جهانی کنونی، در هر دقیقه، بالغ بر دو میلیون دلار آمریکایی است؛ در حالی که بیشتر از دو میلیارد نفر از جمعیت کره زمین در بینوایی و فقر زندگی می‌کنند و پانصد میلیون نفر از این عده، غذای کافی ندارند و همیشه گرسنه هستند!... دهشت‌انگیز این است که خرج تنها یک زیردریایی اتمی آمریکا، برابر با بودجه سالانه آموزش و پرورش دوازده کشور رو به توسعه است. با بهای یک زیردریایی اتمی، می‌توان هزاران مدرسه در جهان سوم ساخت.»^۲

«هزینه‌های تسلیحاتی جهان، سالانه حدود ۷۰۰ میلیارد دلار را می‌بلعد، در حالی که بشر برای گذراندن یک زندگانی در خور انسان، به

۱- چقدر کافیست؟ ص ۸۸

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۷۶-۷۵

این مبلغ، نیازی مبرم دارد.»^۱

و اما در باب ناامنی‌های ایجاد شده به دنبال ساخت سلاح‌های اتمی و میکروبی نیز مطالب شنیدنی فراوانی است:

«رایت میلز، در مورد حساسیت و خطاپذیری تأسیسات صنعتی جدید و تکنولوژی پیشرفته، در کتاب خود «انگیزه‌های جنگ سوم» می‌نویسد: خیلی آسان و نزدیک به واقع است اگر فرض کنیم که دستگاه‌های رادار در یکی از پایگاه‌های آمریکایی در کانادا دچار اختلال مکانیکی شود و یا آن که مأمور یکی از آنها در نتیجه خستگی (یا میخوارگی) یکی از ماهواره‌های مصنوعی کهنه را که قدرت فرستندگی خود را احتمالاً از دست داده است، موشک قاره‌پیمایی تصور کند که در راه پرواز به سوی ایالات متحده آمریکاست و قلب صنایع آمریکا را نشانه رفته است و در خلال چند دقیقه، آذیرهای خطر را به صدا درآورد و هواپیماهای فرماندهی هوایی استراتژیک و موشک‌های دوربرد با کلاهک‌های اتمی، به سوی شهرها و مراکز صنعتی شوروی به پرواز درآیند و بدین گونه جنگ بزرگ سوم در ظرف چند دقیقه بر اثر اشتباه ناشی از کم‌خوابی و خستگی یا میخوارگی که امری بسیار عادی بویژه در آمریکاست، در سراسر جهان شعله‌ور گردد و جهانیان را طی چند لحظه در لهیب وحشتناک خود خاکستر کند!»^۲

«هر چه قدرت بیشتر باشد، خسارتهایی هم که می‌تواند به بار آورد بزرگتر خواهد بود. پیشرفت در کار دستیابی به انرژی هسته‌ای موجب شد که موشک‌هایی با کلاهک اتمی ساخته شوند و بتوانند با دقت بی‌نظیری به هدفهای خود اصابت کنند. در نتیجه، این خطر که یکی از

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۴۸ (مترجم کتاب در یاورقی یادآور می‌شود: هزینه‌های تسلیحاتی جهان اکنون از مرز یک هزار میلیارد دلار در سال گذشته است.)

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۰۳

طرفها بکوشد با استفاده از این موشکها، ضربه نخست را وارد کند و دشمن را در دم از پای درآورد، افزایش یافته است. امروز خطر یک جهنم اتمی بارها بیش از چند سال گذشته، بشر را تهدید می‌کند.^۱ و انیشتین هم خود بعدها به این نکته پی برد که کشفیات علمی‌اش چه مخاطراتی را برای بشریت رقم زده است:

«قدرت افسار گسیخته اتم، همه چیز را دگرگون کرده است جز شیوه فکر کردن ما را، و از این روست که ما در حال لغزیدن به سوی فاجعه بی‌سابقه‌ای هستیم. در آن سوی راه، شیخ یک نابودی همگانی، هر چه بیشتر و هر چند لحظه بیشتر، نمودار می‌گردد.»^۲

تروریسم هسته‌ای و میکروبی یکی دیگر از ابعاد این مخاطرات است:

«امروز قدرتهای بزرگ با وجود داشتن آن همه سلاح اتمی که قادر است جهان را چندین بار زیرورو کند، خود در بیم آن به سر می‌برند که مخالفانشان در جهان سوم، به اصطلاح ایشان، دست به «تروریسم» اتمی و «سابوتاژ» هسته‌ای بزنند!»^۳

و این در شرایطی است که علاوه بر بسیاری از دولت‌ها، افراد و گروه‌های غیردولتی نیز در اثر پیشرفت‌های علمی، می‌توانند به سلاح‌های هسته‌ای و میکروبی دست پیدا کنند، بدون آن که پایگاه ثابت و مشخصی داشته و به راحتی قابل تعقیب باشند:

«اکنون ما در وضعیتی هستیم که در آن نه تنها شمار بیشتری از افراد بلکه مجموعه‌های اجتماعی غیرقابل اطمینانی به تدریج قابلیت نابودی همه ما را به دست می‌آورند. در اولین مرحله، تنها ابرقدرتها این

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۳۷

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، به نقل از انیشتین، ص ۹۷

۳- همان، ص ۹۳

قابلیت را داشتند. در آن مرحله، مردم هنوز می‌توانستند خود را متقاعد و آرام کنند که این قدرت‌ها توسط گروهی از مردم نسبتاً عاقل اداره می‌شوند. مرحله بعدی که اکنون ما شاهد آنیم، مرحله‌ای است که قابلیت امحای عمومی به سرعت در حال گسترش به شمار کثیری از کشورهای کوچک‌تر می‌باشد. و در نهایت به دست کشورهای می‌افتد که یا تحت فشارند یا مورد تهدید قرار دارند و یا به دست حکامی می‌افتد که از لحاظ ذهنی بی‌ثباتند و این احتمالات به گونه‌ای غیرقابل مهار در حال افزایش است. مرحله سوم که ما هنوز بدان نرسیده‌ایم اما توالی منطقی دو مرحله قبلی است، مرحله‌ای است که طی آن، سلاح‌های اتمی واجد قدرت تخریبی جهانی به دست تروریست‌های غیردولتی یا دیگر گروه‌های غیرقابل پیش‌بینی یا سازمان‌ها می‌افتد.^۱

و اما در مورد سلاح‌های شیمیایی، مسأله بسیار خطرناک‌تر است: «مطابق گزارش‌های معتبر «انستیتوی تحلیل سیاست خارجی» که اخیراً در واشنگتن انتشار یافته است، ساخت و تولید کشته‌ترین سلاح شیمیایی، گاز اعصاب، به سادگی ساخت و تولید حشره کشهاست. هر شخص دارای کارشناسی ارشد در بیوشیمی می‌تواند در یک گاراژ یا زیرزمین به ساخت آن دست بزند. شخص فاقد چنین مدرکی به سهولت می‌تواند آن را از یکی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی بی‌شمار در ایالات متحده و ماورای بحار بدزدد، و حتی بعضی از آنها از طریق سفارش پستی در آمریکا قابل تهیه است. تنها در ایالات متحده، ۵۵ گروه تروریستی در فهرست آنهایی قرار دارند که بالقوه واجد توانایی استفاده از سلاح‌های (C.B)^۲ شیمیایی و بیولوژیکی هستند... ارتش آزادی بخش زیمبونی که در اوایل دهه (۱۹۷۰) در کالیفرنیا فعال بود گلوله‌های خود

۱- روشنفکران و شکست در پیامبری ص ۱۲۴

۲- C.B اوایل کلمات Chemical و Biological است.

را به سم آغشته می‌کرد و روشن شد که برنامه‌های مکتوبی در زمینه جنگ بیولوژیکی دارد. در سال ۱۹۷۴ یک مهندس دیوانه لس‌آنجلسی به ساخت گاز اعصاب دست یافت و سپس ریچارد نیکسون رئیس جمهور را به وسیله نوار ضبط شده‌ای که به کاخ سفید فرستاد، تهدید کرد. یک احتمال نگران‌کننده این که ممکن است تروریست‌ها به مواد رادیواکتیویته دست یابند و تهدیدکنند که یک منطقه را با آن آلوده می‌سازند و یا آن را در مخازن آب یک شهر می‌اندازند. البته خطر مشابهی هم در رابطه با دیگر سلاح‌های شیمیایی رخ می‌نماید. سلاح‌های بیولوژیکی به خصوص از حیث ایدایی بی‌نظیرند، مقادیر اندکی از این مواد که در محل‌های استراتژیکی جاگذاری شده باشد، می‌تواند تلفات گسترده‌ای به جا گذارد.^۱

افسانه عصر طلایی ارتباطات

درباره فواید «انفجار اطلاعات» و «عصر ارتباطات»، حرف‌های فراوانی زده شده است و همچنان می‌شود اما این بُعد از پیشرفت بشری نیز، با ناکامی و تبعات خردکننده ویژه خود روبرو بوده است. کثرت اطلاعات و افزایش رسانه‌ها و بالا رفتن مصرف سرانه کاغذ، به هیچ وجه منتج به انسانی داناتر، خردمندتر و صالح‌تر نشده است. کسانی این عبارت را که «آب، آب همه جا، قطره‌ای برای نوشیدن هیچ کجا»، استعاره‌ای مناسب برای بیان وضعیت عصر ارتباطات دانسته‌اند.^۲ وفور و سهولت ارتباطات حتی منتج به ارتباطات عاطفی و انسانی بیشتر بین آدمها هم نبوده است:

«گرچه علم ارتباطات بی‌تردید بیش از هر زمان دیگری، پیشرفته‌تر

۱- روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۳۰

۲- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۵۲

شده است، اما هنوز ارتباط برقرار کردن راه زوال می‌پیماید. علم ارتباطات ما را قادر ساخته است تا در نگرانی‌های مردم جهان شریک شویم، اما توانایی‌مان برای صحبت با یکدیگر، در میان گذاشتن غم‌هایمان با کسانی که دور و برمان هستند، در حال از میان رفتن است. ما از سیستم‌های ارتباطی برتری برخورداریم که حتی در تصور نیاکانمان نمی‌گنجید اما با یکدیگر صحبت نمی‌کنیم. می‌توانیم ظرف چند ثانیه پیام‌هایی را به سراسر دنیا بفرستیم، می‌توانیم علایم را از طریق ماهواره‌ها منعکس کنیم، می‌توانیم اطلاعات را به فضا بفرستیم اما با کسانی که دوستشان داریم حرف نمی‌زنیم. به دور و بر خودتان نگاه کنید، خواهید دید که همسایگان و دوستانتان در واقع با یکدیگر صحبت نمی‌کنند. درباره شایعاتی که از تلویزیون شنیده‌اند حرف می‌زنند. درباره مدهای جدید و افراد سرشناس سخن می‌گویند. درباره فجایع حرف می‌زنند و با هم ناله می‌کنند اما آن گونه که باید درباره احساساتشان با هم صحبت نمی‌کنند.»^۱

«اگرچه امروزه از دستگاه‌های ارتباطی پیچیده‌ای برخورداریم، با وجود این در گذشته هرگز به اندازه زمان حال از نادانی خود آگاه نبوده‌ایم. اکنون در مقایسه با اجدادمان نفوذ و کنترل بیشتری نسبت به محیط خود داریم که اجدادمان چنین قدرتی را حتی به خواب هم نمی‌دیدند ولی هنوز مرتباً در اندیشه درماندگی و آسیب‌پذیری خود هستیم. از لحاظ مادی غنی‌تر اما از نظر معنوی فقیرتریم. ما بر سیاره خویش غلبه کرده و تسخیر فضا را آغاز کرده‌ایم، ولی همواره درباره ناتوانی تأسف آورمان برای زندگی صلح‌آمیز با یکدیگر در اندیشه‌ایم.»^۲

کثرت و تنوع اطلاعاتی و اطلاع‌رسانی مسلسل‌وار، هرگز ملازم با

۱- فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم، ص ۷۸

۲- همان، ص ۱۸

دانایی بیشتر نیست، بلکه حتی عوارض روحی و روانی ناگواری نیز بر جای می‌گذارد:

«عجیب این است که هر چه خبر بیشتری در اختیارمان قرار گیرد، ما کمتر خبر دریافت می‌داریم. تصمیم‌گیری دشوار می‌شود و جهان ما آشفته‌تر از همیشه به نظر خواهد رسید. روانشناسان به این حالت «گرانباری خبر» نام داده‌اند که خود یک عبارت درمانگاهی است. وقتی خبر هر چه بیشتری به سوی ما روانه شود، هر چه کمتر از آن می‌تواند جذب و به ذهن سپرده شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. بقیه خبرها به صورت انرژیهای پراکنده شده یا چیزهای زاید جمع می‌گردد. ساخت این انرژی پراکنده شده، در واقع آلودگی اجتماعی و عوارضش، افزایش همه نوع اختلال روانی است، درست به همان صورت که آلودگی محیطی سلامت تن را تهدید می‌کند. افزایش سریع بیماری‌های روانی در این کشور پایه‌های انقلاب خبری پیش‌رفته است. منظور این نیست که زیاد شدن بیماری‌های روانی به تنهایی ناشی از گرانباری خبر است بلکه عوامل دیگر از جمله عوامل ارثی یا ناشی از شلوغی شهر، افزایش گسیختگی‌ها و مهاجرت جمعیت‌ها و اضطراب‌های مربوط به شغل نیز دست‌اندرکارانند. در مدتی کمتر از ۲۰ سال، مفهوم سلامت ذهن در ایالات متحده، از سالن‌های آکادمیک به بیرون راه یافته و به صورت صنعتی ۱۵ میلیارد دلاری درآمد یافته است. امروز متجاوز از ۴۰ میلیون آمریکایی - یک نفر از هر پنج نفر - تحت درمان انواع مختلف بیماری‌های روانی‌اند. وقتی بیماری‌های روانی، چنان که بعضی از خبرگان تندرستی باور دارند، به نسبت‌های همه‌گیر برسند، مبارزه همه جانبه‌ای برای فراهم کردن وسایل درمانی مخصوص، آغاز می‌شود. اکنون در کشور ما تعداد کارکنان بخش سلامت روان، بیشتر از تعداد پلیس است. آنان بخشی از مجتمع در حال رشدی هستند که شامل: قریب ۱/۱۰۰ درمانگاه بیماران روانی سرپایی، ۳۰۰ بیمارستان عمومی آماده

خدمات بیماران روانی سرپایی، ۸۰ بیمارستان مخصوص بیماران روانی سرپایی، ۵۰۰ مرکز سلامت روان - که با بودجه فدرال اداره می‌شوند - ده‌ها هزار خانه پرستاران، خوابگاه و وسایل مراقبت، خانه‌های نیمه مجهز، درمانگاه رفتاری، درمانگاه راهنمای کودکان و مسائل مربوط به سوءاستفاده از آنها، درمانگاه الکلی‌ها و درمانگاه‌های جلوگیری از خودکشی، به فعالیت مشغولند.^۱

یکی از نظریه‌پردازان تجدد در کشورمان نیز اعترافات شنیدنی در

این باب دارد:

«ما در عصری زندگی می‌کنیم که متأسفانه پرگویی ترویج می‌شود. یکی از مهم‌ترین اموری که مدیریت‌های کنونی باید به آن بپردازند جمع میان عصر تکنیک و این گونه ارزشهاست. در عصر حاضر روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و کلاً رسانه‌های عمومی، یک صدا و به بانگ بلند مردم را دعوت می‌کنند که بگوئید و بگوئید تا ما صدای شما را به گوش دیگران برسانیم. آیا چنین امری به خیر و مصلحت ما آدمیان است؟ آیا به فرض محال حتی اگر این رسانه‌ها یکسره سخنان خوب و ثمربخش و آموزنده و خدایی پخش کنند، باز هم نیکوست؟ آیا درست است که مردم از بامداد تا شامگاه یکسره بمباران اطلاعاتی شوند، سخن بگویند و سخن بشنوند؟ آیا نباید به آنها مجالی برای فکر کردن داد؟ آیا نباید مجالی فراهم شود تا این بلعیده‌ها و جویده‌ها هضم شوند؟ آیا اگر انسان از صبح تا شام مدام غذا بخورد - ولو آنکه غذایش مغذی و مقوی باشد - زیان نخواهد دید؟ حتی غذای مغذی و سرشار از ویتامین نیز اگر از حد بگذرد بیماری‌زا خواهد شد. انسان اگر نیکوترین سخنان را نیز یکسره از صبح تا شام بشنود یا بخواند، ضرر خواهد دید. کمترین زیانش آن است که هجوم این حجم از مطالب آدمی را از خود می‌ستاند، او را

۱- جهان در سرایشی سقوط، ص ۱۹۴

به خود وا نمی‌گذارد تا اندکی نیز ببیندیشد، وی را به یک مصرف‌کننده محض تبدیل می‌کند و قدرت تمییز وی را از او می‌گیرد، او را در انبوهی از سخنان مختلف متحیر می‌نماید و به جای آن که به او تمییز بخشد، برایش سرگیجه می‌آفریند. هر چیز از جمله حرف نیکو نیز اندازه‌ای دارد، باید حدّ اعتدالی را رعایت نمود که اگر امر از آن حدّ درگذرد به ضد خود بدل خواهد شد و به جای سودبخشی، زیان آور خواهد گردید. سخنان نیکو حتی اگر به نحو وقفه‌ناپذیر و سیل‌آسا پراکنده و پخش شوند زیان دارد، چه رسد به آنکه همگان می‌دانیم در دنیا این همه سخنان نیکو و عالی و آموزنده یافت نمی‌شود. به تعبیر دیگر، رشد تکنیک هیچ‌گاه با رشد فکر متناسب نبوده است. افکار نیکو - کمّاً و کیفاً - کمتر از آن هستند که پایه‌پای رشد تکنیک پیش بیایند. یعنی هرگز نمی‌توان به آن مقدار انبوهی که می‌توان روزنامه، رادیو، تلویزیون و... تولید و توزیع کرد، اندیشه و سخن نیکو نیز تولید نمود. اما از سوی دیگر در حال حاضر ابزارهای متنوع و بسیار مؤثری پدید آمده‌اند که هر سخن رطب و یابسی را بردوش می‌گیرند و تا اعماق اذهان افراد در اقطار عالم می‌برند و مدیریت‌های بزرگ را در کشورهایی که نسبت به مردمشان شفقت و مسئولیت دارند، به شدت دچار مشکل می‌کنند.»^۱

اگر کثرت رسانه‌ها و وفور اطلاع‌رسانی، عامل افزایش دانایی باشد، اکنون باید جامعه آمریکا داناترین جوامع باشد، اما به عللی، مردم آمریکا در ردیف کم‌اطلاع‌ترین جوامع دنیا هستند، و این بیانگر این نتیجه مهم است که یکی از راه‌های اغفال جوامع، بمباران خبری و اطلاعاتی، به گونه‌ای است که فرصت و قدرت هرگونه تأمل و تفکر و انتخاب را از آنها بگیرد و این در حالی باشد که مردم، کمترین احساس نادانی و بی‌اطلاعی نکنند و در عین جهل مرکب، خود را داناترین بدانند:

۱- حکمت و معیشت، ص ۲۴۴

«آمریکاییان، کم‌اطلاع‌ترین و بی‌خبرترین مردمی هستند که از حداقل اطلاعات عمومی بهره‌مندند. براین مطلب از این روی پافشاری می‌کنم و بدین جهت بر آن تأکید می‌ورزم که پیوسته به ما تلقین می‌شود که تلویزیون، به مثابه دریچه‌ای و پنجره‌ای به جهان، آمریکاییان را به مردمی بدل ساخته است که آگاه‌ترین و مطلع‌ترین ملت عصر خود شده‌اند. ممکن است از خود سؤال کنیم منظور از «مطلع بودن» و «آگاه بودن» در این جا چیست؟ بد نیست به نتیجه یک سنجش افکار عمومی و همه‌پرسی، اشاره کنم که می‌گوید: در هر مقطع زمانی، بیش از ۷۰ درصد مردم آمریکا نمی‌دانند وزیر امور خارجه‌شان کیست و نام رئیس دیوان عالی کشور چیست؟ به عنوان مثال اشاره می‌کنم به موردی دیگر. مثلاً به ایران و حادثه «گروگان‌گیری»^۱ من عقیده دارم که هیچ رویدادی در این دوران اخیر به اندازه این حادثه در رسانه‌ها و مخصوصاً در تلویزیون مورد توجه قرار نگرفته و این گونه تداوم نداشته و به این شدت افکار عمومی آمریکا را بسیج نکرده باشد. از این جهت انتظار می‌رود که این مردم بیشترین اطلاع و آگاهی را در مورد هر چه که به این حادثه مربوط است داشته باشند. حال من این سئوال‌ها را مطرح می‌کنم: آیا اغراق‌آمیز است اگر بگوییم از هر صد نفر آمریکایی یک نفر نمی‌داند که ایرانیان به چه زبانی تکلم می‌کنند؟ یا معنای واژه «آیت‌الله» چیست و مفهوم آن کدام است؟ یا از هر صد نفر یک نفر دقیق‌تر بداند که اصول عقاید و مذهب ایرانیان چیست؟ یا چارچوب اصلی و کلیاتی از تاریخ ایران را یک درصد نمی‌دانند؟ و یا کسی از این عده نمی‌داند که شاه که بود و از کجا می‌آمد؟ با وجود همه اینها، هرکس عقیده‌ای درباره این حادثه دارد؛ زیرا در آمریکا هر کس حق دارد عقیده خاص خودش

۱- این کتاب با فاصله کمی از اشغال سفارت آمریکا در تهران، منتشر شده است.

را داشته باشد. شاید هم داشتن یک عقیده از آن جهت ضرورت داشته و مفید فایده باشد که اگر سر و کله آمارگیران سنجش افکار عمومی و همه پرسیان عقاید پیدا شد ارائه پاسخی و ابراز عقیده‌ای، میسر باشد. البته باید گفت که این عقاید، تفاوتی اساسی با عقایدی دارند که در قرون هجدهم و نوزدهم متداول بود و نیز به لحاظ اهمیت و اعتبار در ردیف دیگری قرار دارند. این را باید بی‌اعتقادی دانست نه عقیده داشتن؛ زیرا احساساتی است تحریک شده و در واقع، جنبش حس است نه تحریک عقل؛ از این جهت است که بنا به اظهارات پرسشگران سنجش افکار عمومی، از این هفته تا هفته دیگر تغییر می‌یابد. این جاست که ما در برابر این واقعیت قرار می‌گیریم که تلویزیون معنا و مفهوم «مطلع بودن» را دگرگون ساخته است؛ آن هم بدین گونه که نوعی بازی با اطلاعات را ابداع کرده است که بهتر است آن را ضداطلاعات بنامیم.^۱

دمکراسی یا سلطه تراست‌ها و کارتل‌ها

تمدن جدید، یکی از دستاوردهای مهم خود را الگوی حکومتی دمکراسی - حاکمیت مردم بر مردم - می‌داند. صرف نظر از این که، آیا چنین شیوه حکومتی مطلوب و یا حتی ممکن است، باید دید آیا در غرب زمام امور در دست توده‌های مردم است یا واقعیت امر، چیز دیگری است.

اسوالد اشپنگلر، فیلسوف تاریخ آلمانی‌الاصل، در سال ۱۹۲۰ در اثر مشهورش با عنوان «انحطاط غرب»، درباره ماهیت دمکراسی غرب، چنین نوشته است:

«ما امروز در زیر شلیک این توپخانه عقلانی [مطبوعات] با چنان هول و هراسی زندگانی می‌کنیم که هیچ کس نمی‌تواند آن فراغت باطنی

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۱۶

لازم را به دست آورد، که بتواند غرض اصلی این درام (داستان) پر هیاهو را درک کند. حس قدرت‌طلبی که در زیر لفافه دمکراسی به فعالیت مشغول است شاهکار خود را به چنان خوبی انجام داده که حتی وقتی مردم را به شدیدترین وضعی به قید رقیت و بردگی می‌کشد، اینان به قدری اغفال شده‌اند که تصور می‌کنند معنی آزادی همین است، و هر چه طوق اسارت تنگ‌تر می‌شود، به نظر مردم چنین جلوه می‌کند که دایره آزادی وسیع‌تر شده است. همه با رضا و رغبت، بلکه با ذوق و شوق و جوش و خروش به ساز عده معدودی قدرت‌طلب بی‌باک می‌رقصند. آزادیخواهان طبقه متوسط، از این مغرور و خوشنودند که مطبوعات آزاد شده و سانسور از میان رفته است، غافل از این که دیکتاتوری مطبوعات یا آن چند نفری که تمام روزنامه‌ها و مجلات را به ضرب پول در اختیار خود درآورده‌اند، اسیران خود، یعنی خوانندگان را در زیر تازیانه‌های سرمقاله‌ها و تلگراف‌ها و عکس‌ها و تصویرها به هر طرف که بخواهند سوق می‌دهند. کار دیگر دمکراسی این است که به وسیله روزنامه‌های خود، کتاب را از میدان زندگانی عقلانی مردم بیرون کرده است. کتاب‌ها که هر یک از نقطه نظر دیگری امور دنیا را مورد بحث قرار داده و فکر خواننده را به انتقاد و انتخاب عادت می‌داد، اینک جز عده بسیار معدودی مشتری ندارد، زیرا مردم روزنامه می‌خوانند، روزنامه خودشان را، همان روزنامه‌ای که هر روز میلیون‌ها نسخه از آن به داخل خانه‌ها راه خود را باز کرده و از صبح تا شام، عقل و فکر انسان خانه را با مقاله‌های جذاب و مطالب فریبنده به خود مشغول و مسحور ساخته و کتاب را به زاویه فراموشی پرتاب می‌کند و اگر اتفاقاً کتابی که ممکن است اذهان را روشن سازد، راهی برای خود باز کرده و شهرتی یافت، روزنامه‌ها به وسیله تفسیر ناروایی اثر آن را خنثی کرده و از میدانش

بیرون می‌رانند.^۱

روژه گارودی در کتاب «گورکن‌ها» پس از توضیحاتی پیرامون نقش تحقیقی رسانه‌ها بویژه تلویزیون در جوامع غربی، می‌نویسد:

«این یک سیاست مهم و بزرگ است که چگونه یک ملت را هر چه بیشتر و بهتر برای خدمتگزاری و فرمانبرداری به وسیله مواد مخدره شیرین برنامه‌گزاری شده پرده کوچک تلویزیون، آماده و دست‌آموز ساخت. این از غفلت دولت نیست که به برنامه‌های مبتذل تلویزیونی به نام «فرهنگ» کمک مالی می‌کند. تلویزیون نه تنها موجب افت تحصیلی و کم‌خونی مدرسه شده است بلکه سیاست را نیز به این آفت مبتلا ساخته است... سیمای کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا، خیلی مهم‌تر از برنامه و سخن اوست. در سال ۱۹۷۷ «میشل نوآر»، شهردار شهر «لیون» که داوطلب احراز مقام ریاست جمهوری در فرانسه بود، با گرفتن درسهایی از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به سال ۱۹۷۶، کتابی نوشت که پیشگوی سیاست نمایی فرانسه بود. در این کتاب که عنوانش «توفیق در مبارزه انتخاباتی با اجرای الگوی آمریکایی» است، چنین می‌خوانیم: «هدف مسئول بازاریابی برای خمیردندان با هدف مدیر مبارزه انتخاباتی یک کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا یکسان است: قانع کردن مردم به خرید یک خمیردندان مشخص، همچنان که قانع ساختن مردم به انتخاب یک آدم معین!». بدین گونه اگر برای کامیابی، شکل مهم‌تر از مضمون است و همچنین اگر آگاهی از طرز استفاده از وسایل مدرن ارتباطات، شرط اول توفیق [در مبارزات انتخاباتی] است، پس می‌توان گفت که یک شغل سیاسی در برابر نسل نو پیدا شده است: شغل سیاسی ستارگان سینما! وظیفه عمده و مسئولیت اول رهبر سیاسی در آمریکا (و همچنین در غرب و در کشورهای تلویزیون بر اذهان

۱- فلسفه سیاست (چهره عریان دموکراسی غرب)، ص ۸۸

حکومت می‌کند) پس از این، عبارت از آن است که سروصورت و قد و قامت خود را خوب بیاراید. همچنین بازاری نوین برای ساخت و پاخت تصویرها و صورتها به توسط «مشاوران ارتباطات»، پدید آورده است. بهای متوسط ساخت و پاخت این صورتک‌ها در ایالات متحده آمریکا تا دو میلیون دلار برآورد شده است. اقتصاد بازار، یک قدرت دموکراتیک جدید مشتمل بر سه رکن، پدید آورده است: مدیر مؤسسه ارتباطات، تصمیم‌گیرنده برنامه‌های تلویزیونی و رییس حزب سیاسی ... بدین گونه «دمکراسی» نام مستعار سیاسی «اقتصاد بازار» شده است.^۱

«شکاف میان حاکمان و مردم چیزی نیست که بتوان یک شبه آن را پر کرد. بسیاری از مردم امکان تصمیم‌گیری ندارند. راه ورود به سیاست آن قدر پر پیچ و خم و هزینه آن چندان زیاد است که هیچ انسان پاک و منزه‌ی نمی‌تواند وارد آن شود. بدون دادن رشوه یا حمایت مافیای هیچ کس نمی‌تواند به مقام مهمی برسد. علی‌رغم رفاه و وفوری که در جوامع شمال [کشورهای پیشرفته] دیده می‌شود، واقعیت‌ها چنین است. همچون گذشته، شهروند معمولی دستش به جایی بند نیست و تنها زمانی به حرف‌های او گوش می‌کنند که خارج از نهادهای موجود خود را سازمان دهد.»^۲

«محافل اقتصادی و دفاتر مدیران شرکتها و سرمایه‌داران بزرگ با ادارات دولتی، پیوندی ناگسستنی دارند و هیچ یک از آنان را نمی‌توان جدا از دیگری تصور کرد. حتی می‌توان گفت که صاحبان شرکت‌های بزرگ، بر احزاب و مسئولان حکومت و مجریان امور دولتی در آمریکا از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون، فرمانروایی می‌کنند و همه صنایع نظامی و اقتصاد جنگ را در دست دارند. آنچه در آمریکا جالب توجه

۱- گورکن‌ها، ص ۷۴

۲- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۵۰

است این است که اقتصاد این کشور، همواره بر پایه اقتصاد جنگی است و این اقتصاد در عین حال، در دست بخش خصوصی است. مهمترین ارتباط میان بخش خصوصی و دولت در آمریکا، توافق و هماهنگی میان مصالح نظامیان و شرکتهای بزرگی مانند «ژنرال موتورز» است. ژنرالهای ارتش آمریکا و مدیران شرکتهای بزرگ در این کشور طرح اقتصاد جامعه را می‌ریزند و تصمیم هرگونه ساخت و پاخت اقتصادی - سیاسی را می‌گیرند و آنگاه به سیاستمداران کشور اطلاع می‌دهند و آنان هم چاره‌ای جز پذیرش آن طرحها و تصمیم‌ها ندارند و گرنه در صورت کمترین انتقاد یا ایرادی، از کار برکنار می‌شوند... در این میان، آنان که کمترین تأثیر و دخالتی در این امور ندارند، مردم‌اند که همه کارها در این دمکراسی، ظاهراً به نام آنان و برای آنان انجام می‌شود! در آمریکا، سیاستمدار، نماینده کنگره یا عضو حزب، کسی نیست که با نظامیان بنشیند و آنچه را که نباید عمل شود، به آنان بازگوید بلکه فقط و فقط مدیر یک شرکت بزرگ است که به آن هر دو گروه - گروه نظامی و گروه سیاسی - دستور می‌دهد!^۱

فروپاشی اخلاقی و اجتماعی

بحران اخلاقی و اجتماعی غرب و همه جوامع متأثر از تمدن جدید [به میزان تأثرشان از تجدد]، امری واضح و روشن برای همگان است و نیاز چندانی به تشریح آن نیست. افزایش طلاق، کاهش ازدواج، بچه‌های نامشروع، همجنس‌بازی، اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی، انواع جرم و جنایت، از جمله مصادیق فروپاشی اخلاقی و اجتماعی جوامع متجدد یا در حال تجدد است. به عنوان نمونه، تنها به وضعیت انضباط و اخلاق در مدارس آمریکا با ذکر نتیجه یک بررسی و تحقیق اشاره می‌کنیم:

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۰۲

«یک بررسی انجام شده در ایالت کالیفرنیا در آمریکا نشان می‌دهد که در سال ۱۹۴۰، هفت مورد از مسایل عمده انضباطی در مدارس این ایالت، عبارت بودند از صحبت کردن در سر کلاس، جویدن آدامس، شلوغ کردن، دویدن در راهروها، خارج شدن از صف، پوشیدن لباسهای نامناسب، نینداختن آشغال در سطل زباله. در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۶ در مدارس همین ایالت انجام گرفت، هفت مورد از مسایل جاری به این شرح بود: استفاده از مواد مخدر، نوشیدن مشروبات الکلی، حاملگی دختران جوان، خودکشی، تجاوز، دزدی و خشونت. البته یک مورد دیگر که در سالهای اخیر به موارد بالا افزوده شده و در غالب ایالات آمریکا به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح شده، مسلح شدن جوانان دانش‌آموز به انواع سلاحهای گرم و بعضاً استفاده از آنها علیه معلمان، کارکنان و دانش‌آموزان دیگر است.»^۱

توسعه نابرابری و فقر

در این باره تنها به نقل گزارش نهاد توسعه انسانی سازمان ملل اکتفا

می‌کنیم:

«براساس گزارش نهاد توسعه انسانی سازمان ملل (یو.ان.اچ.دی.آر) نابرابری‌های اجتماعی در زمینه درآمد و استانداردهای زندگی در سال‌های اخیر گسترش شگرفی یافته است. براساس این گزارش (به نقل از شبکه جهانی اینترنت) ۳/۱ میلیارد نفر از جمعیت روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند و این در حالی است که ۲۰۰ ثروتمند جهان در بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ ثروت خالص خود خود را به دو برابر افزایش داده و آن را به یک تریلیون دلار رسانده‌اند. نکته قابل توجه اینجاست که تنها ۳ میلیارد در بزرگ جهان به تنهایی درآمدهای بیشتری از درآمد کل

کشورهای توسعه نیافته با ۶۰۰ میلیون نفر جمعیتشان دارند. براساس این گزارش، ۸۴۰ میلیون نفر در جهان دچار سوء تغذیه هستند و نزدیک به یک میلیارد نفر با سختی و مشقت آذوقه خود را تامین می‌کنند. بیش از ۸۸۰ میلیون نفر در جهان از امکانات درمانی محرومند و ۶/۲ میلیارد نفر هیچ‌گونه دسترسی به امکانات اولیه بهداشتی ندارند. این گزارش می‌افزاید که فاصله بین فقرا و اغنیا به جای کم شدن به سرعت در حال گسترش است. فاصله درآمدی بین مردم ثروتمند و فقیر جهان در سال ۱۹۹۷، ۷۴ به یک بود، در حالی که این فاصله در ۱۹۹۰، ۶۰ به یک و در سال ۱۹۶۰، ۳۰ به یک بود. ثروتمندان جهان، ۸۶ درصد درآمد سرانه جهان و ۸۲ درصد از بازارهای صادرات جهان را در کنار ۶۸ درصد از سرمایه‌گذاری‌های خارجی و ۷۴ درصد از خطوط تلفن جهان را در اختیار دارند. آنان که در فقیرترین کشورهای جهانی زندگی می‌کنند، از این میزان فقط یک درصد سهم دارند. این آمار فقط نشانگر تفاوت‌های اقتصادی این کشورها است و این در شرایطی است که فاصله اجتماعی این دو گروه از مردم جهان نیز بسیار عظیم است. حتی در کشورهای ثروتمندی مثل ایالات متحده، فقرا فقیرتر شده‌اند و درآمدهای سرانه آنها آفت شدیدی کرده است و همین وضعیت در آلمان و انگلیس نیز به چشم می‌خورد.»^۱

آینده تجدد

جهان به کدامین سو می‌رود؟، آیا آینده‌ای برای بشریت وجود دارد؟، تمدن جدید تا به کجا پیش خواهد رفت؟ اینها و دیگر سؤال‌های مشابه، در اذهان بسیاری از کسانی که به عمق و ماهیت ویرانگر تجدد و تمدن جدید، رسوخ کرده‌اند، جولان دارد:

۱- ماهنامه صبح، شماره ۱۰۱، سوم شهریور ۱۳۷۸

«در آغاز دهه هفتاد (۱۹۷۰)، یکی از سران عمده صنعت ایتالیا، پس از آن که گفتگوها و اشاره‌هایی بی‌دری و هشدارهای تازه آغاز شده در مورد آلودگی‌های محیط‌زیست و خطر کنونی و آینده آن برای سلامت جسم و جان انسان و گیاه و جانوران و سراسر زمینی - که این موجودات در آغوش آن زیست می‌کنند - به اوج خود، رسید، اقدام به کار جالب و جدیدی کرد و آن، این بود که صدتن از بزرگترین دانشمندان جهان امروز را دعوت کرد تا گزارشی از آنچه فکر می‌کنند جهان تا پایان سده بیستم به خود خواهد دید، فراهم آورند. بر اثر این اقدام، انجمنی پدید آمد که به «باشگاه رم» معروف گردید و مجموعه‌ای از بحث‌های آن دانشمندان در کتابی با عنوان «حدود رشد و نمو» - که گردآورنده آن پروفیسور «دنيس میدور» سرپرست مؤسسه تکنولوژی «ماساچوست» بود - درج و منتشر شد. دانشمندانی که در «باشگاه رم» گرد آمدند تا اوضاع و احوال جهان را در خلال واپسین سالهای سده بیستم، مطالعه کنند، تحول و تطور پنج متغیر عمده را در سه دهه واپسین این سده به یاری مغزهای الکترونیک مورد توجه قرار دادند. این پنج متغیر، عبارت بود از:

- ۱- افزایش جمعیت
- ۲- منابع طبیعی
- ۳- غذا و تولیدهای زراعی
- ۴- تولیدهای صناعی
- ۵- آلودگی محیط‌زیست

خلاصه آنچه این دانشمندان از مطالعات خود در این زمینه به دست آوردند این بود که جهان به سوی فاجعه‌ها و سانحه‌هایی پیش می‌رود که بشریت در طول تاریخ خود با نظایر آن، روبرو نبوده است و در افق آینده بشر، هرگز نشانه‌هایی دیده نمی‌شود که موجب امیدواری یا خوش‌بینی باشد. برعکس انسان باید منتظر دورانه‌های تاریکی در تاریخ

خود باشد که در سده‌های میانه نیز مانند آن وجود نداشته باشد.^۱

«در کتابچه‌ای با عنوان «آیا در واپسین روزها زندگی می‌کنیم؟» — که آمباسادور کالج کالیفرنیا آن را در سال ۱۹۸۲ منتشر کرده است — این پرسش مطرح شده است که چگونه می‌توان یقین داشت که این نسل، متعلق به واپسین دوره تاریخ است؟ در پاسخ این پرسش می‌خوانیم که اوضاع جهان هر چه بیشتر به سوی بی‌قراری و بی‌عدالتی و عدم ثبات و ناهنجاری می‌رود؛ بی‌اعتمادی نسبت به پیش‌بینی‌های بدبینانه درباره پایان یافتن جهان، کمتر می‌شود چنان که این روزها، اندیشه درباره امکان این واقعیت که بزودی کار جهان پایان می‌پذیرد، دیگر از جانب پیام‌آوران دروغین مانند گذشته و جادوگران و ستاره‌شناسان و پیشگویان مذهبی، ابراز نمی‌شود بلکه این بار، بسیاری از اندیشمندان با اعتبار و سیاستمداران کهنه‌کار و دانشمندان صاحب‌اشتهارند که در این باره هشدار می‌دهند و وقوع خطری را پیش‌بینی می‌کنند که بسیار نزدیک است و در صورت بی‌تفاوت ماندن انسان‌ها در برابر آن و عدم چاره‌اندیشی و اقدامی برای دفع و رفع آن، آن را بدیهی و حتمی می‌دانند. تنی چند از رهبران جهان کنونی، صریحا گفته‌اند که اگر ما نتوانیم دشواری‌ها و مسائل کنونی جهان از قبیل جنگ، افزایش جمعیت و آلودگی محیط‌زیست را چاره‌کنیم، شمارش معکوس پایان‌یابی واپسین روزهای زندگی آدمی بر این کره خاکی آغاز خواهد شد.»^۲

روژه دوپاسکیه، کتابش را با عنوان «اسلام و بحران عصر ما»، چنین آغاز می‌کند:

«از بحرانی که گریبانگیر دنیای متمدن شده، هیچ امری در امان نمانده است. حتی کار به جایی رسیده که تنها از بحران دنیای متمدن

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۳۲۷

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۴۰۲

سخن گفتن خطاست. زیرا ابعاد این بحران، مجموعه جهان را در برمی گیرد و چهره مصیبت بارش هر روز بیشتر آشکار می شود و دلهره ای پرمایه تر و ژرف تر را سبب می گردد»^۱

اجازه بدهید جمع بندی این فصل را برعهده آقای توین بی، متفکر و مورخ نقاد تمدن جدید، بگذاریم:

«آنها [مورخان آینده] احتمالاً درباره این عصر چه خواهند گفت؟ به گمان من آنها خواهند گفت که واقعه بزرگ قرن بیستم، ضربه تمدن غرب به تمام جوامع زنده دیگر جهان آن روز بود. درباره این ضربه خواهند گفت که آن قدر نیرومند و نافذ بود که زندگی تمام قربانیان خویش را واژگون و پشت و رو کرد. بر رفتار، طرز نگرش، احساسات و اعتقادات افراد انسانی اعم از مرد، زن و کودک، چنان اثر کرد و تارهای روح بشر را چنان به جنبش درآورد که هیچ نیروی مادی خارجی صرف - هر قدر هم که سنگین و وحشتناک بوده باشد - نتوانسته است، چنین کند»^۲

پی نوشت ها:

[۱]- طرح ابعاد بحران غرب از زبان غربی ها نه از این بابت است که هر مطلبی تا به غرب و غربی مستند نشود، صحت و حقیقت ندارد! بلکه یکی از آن جهت که اقرار و اعتراف خود غربی ها در باب تمدنشان، به حکم «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» سندی قابل اعتماد در نقد و بررسی تجدد است. دیگر آن که عده ای از اندیشمندان غربی به دلیل ارتباط تنگاتنگ با این تمدن به نقد و تحلیل های روشنی دست یافته اند که دریافت مستقیم و بلاواسطه آنها برای بسیاری از ما بسی دشوار است، و ما به حکم توصیه های دینی مان، موظف به اخذ سخنان حکیمانه - بعد از احراز انطباق آنها با موازین قرآن و سنت - از هر کسی هستیم.

[۲]- قانون اتروپی، دومین قانون ترمودینامیک است. این قانون بیان می کند که

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۷

۲- تمدن در بوته آزمایش، ص ۲۰۲ / درباره «بحران تجدد» همچنین رک به: ظهور و سقوط مدرن / جهان در سراسیمه سقوط، ص ۲۳

ماده و انرژی فقط در یک جهت، تغییر می‌کند: یعنی از صورت قابل استفاده به صورت غیر قابل استفاده، یا از قابل دسترسی به غیر قابل دسترسی یا از نظم به بی‌نظمی.

تأملی درباره بی طرفی تکنولوژی

- تکنولوژی جدید، تکامل یا تبدل ماهوی؟
- تکنولوژی و فرا رخسارها
- دین، ابزارها و شیوهها
- چهره نامریی ابزاری به نام تلویزیون
- واعظان تلویزیونی
- تلویزیون و دمکراسی

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ

لَا يَخْرِجُ إِلَّا كَدًّا^۱

و زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید،
و آنچه پلید است جز [حاصلی] ناچیز برنیاورد.

تکنولوژی جدید، تکامل یا تبدل ماهوی؟

آیا تکنولوژی جدید، تداوم طبیعی و بلکه تکاملی تکنولوژی قدیم است که هر دو ماهیتی واحد دارند اما یکی ساده‌تر و دیگری پیچیده‌تر است؟ [۱] آیا تراکتور، ادامه طبیعی و کمال یافته گاواهن؛ ماشین ادامه اسب و گاری؛ روزنامه ادامه کتاب؛ و تلویزیون، ادامه منبر و تریبون است؟

پاسخ عموم افراد - اعم از خواص و عوام - به این سؤال، مثبت است، به همین جهت، هرگاه از ضایعات تکنولوژی جدید سخن گفته می‌شود، دلیل آن، بد استفاده کردن و جهت‌گیری غلط متولیان، عنوان می‌شود و کمترین تردیدی درباره ماهیت و کارکرد خود تکنولوژی وجود ندارد. درباره کلیت تمدن جدید هم - اعم از علم و تکنولوژی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، آموزشی و اداری آن - همین نگرش وجود دارد. بدین توضیح که گمان می‌شود همه کاستی‌ها و کژی‌ها و ناراستی‌های حاصله از این تمدن، مربوط به فقدان ایمان و انگیزه صحیح و سالم در کسانی است که این ابزارها را در اختیار دارند و بر ساختارها،

حکومت و مدیریت دارند و چنانچه در سطح اداره‌کنندگان و اهداف و جهت‌گیری‌های کلان، تغییر صورت بگیرد، نتایج به‌دست آمده، کاملاً مثبت خواهد بود و بلکه بهتر از ابزارها و سازوکارهای سنتی، می‌توان به بسط فضایل و ارزش‌های دینی و تحقق مدینه فاضله، نایل آمد.

به بیان دیگر، فی‌المثل درباره رسانه دیداری (سینما و تلویزیون)، باور شایع این است که این ابزار به مثابه مرکب راهوار و زمین‌کرده‌ای است که در میدان عمل حضور دارد و منتظر سوار خود است، حال اگر سوار، فردی فارغ از تعهدات دینی باشد، مرکب مزبور با تحریک او به حرکت در می‌آید و به مسیر دلخواه او روانه می‌شود و اگر سوار، متعهد به اصول و احکام دینی باشد، همین مرکب با همان سهولت، در جهت خواست و تمایل او به حرکت خواهد افتاد. بنابراین، یک جامعه دینی همان قدر می‌تواند از سینما و تلویزیون در جهت تحقق اهداف خود استفاده کند که یک جامعه لایبیک و پشت‌پازده به هرگونه بینش و تعهد دینی و اخلاقی، اما واقعیت این است که این تلقی از تمدن جدید و سازوکارهای آن، شتابزده و ناشی از بی‌اطلاعی نسبت به تبعات و کارکردهای ممتد آن در جوامع تکنولوژیک است.

تکنولوژی و فرا رخسارها

تلقی دیگر آن است که علم و تکنولوژی و کلیه ساختارهای ناشی از تمدن جدید، هم به دلیل مبادی و مبانی‌ای که محرک ایجاد و اختراع آنها بوده است و هم به جهت شاکله و نوع کارکردهایشان، حامل گرایش‌ها و کشش‌های خاص خود هستند که با برخی از مبانی و اهداف فکری و اعتقادی، سازگاری بیشتر دارند تا برخی دیگر:

«فقط کسی که اطلاع چندانی از تاریخ تکنیک ندارد، می‌تواند بر این باور باشد که تکنیک فاقد جهت ولذا خنثی و بی‌طرف است... هر تکنیکی منطق خاص خود را دارد و دارای فرارخسار و سیمایی درونی و چهره‌ای نامریبی است و بر آن است که آن را باز و شکوفا سازد و نقاب

از استعاره خود بردارد.»^۱

البته ظاهراً دلیلی بر این مسأله که ما با جبر تکنولوژیک، مواجه هستیم و گرایش‌های موجود در تکنولوژی‌های جدید، ذاتی آنها و غیرقابل انفکاک است، وجود ندارد، اما مسأله این است که چون کارکردها و اقتضائات [و نه الزاماً ذاتیات] درونی و ماهوی آنها، به سمت و سوی ویژه‌ای گرایش دارند، بنابراین، نمی‌توان آنها را بی‌طرف تلقی کرد و با ساده‌انگاری به سراغ آنها رفت.

ممکن است عده‌ای چنین استدلال کنند که انسان، موجودی است مختار و صاحب اراده که اراده او می‌تواند بر هر شرایطی فایق آید، بنابراین، اگر تکنولوژی، واجد گرایشهایی ویژه و غیرجبری باشد، آدمی می‌تواند بر آن چیره شود و در جهت اراده مثبت و سازنده خود از آن بهره ببرد. در پاسخ به این استدلال، باید گفت که اگرچه اراده آدمی می‌تواند بر همه اقتضائات و شرایط و جبرهای عارضی، فایق آید اما این بدان معنا نیست که نوع انسان‌ها و بلکه اغلب افراد، در میدان عمل می‌توانند فارغ از همه کشش‌ها و شرایط جانبی، اراده مستقل خویش را اعمال نمایند و لذا هیچ‌گاه نباید نگران شرایط، زمینه‌ها و عوامل موثر دیگر بود. بسیاری از آموزه‌های دینی به خصوص در عرصه‌های تربیتی (ضمن اذعان به اراده انسان‌ها)، نظر به زمینه‌ها و شرایط دارند و انسان‌ها را از ورود به میدان‌هایی که موجب تضعیف اراده آنها و تقویت ابعاد نفسانی آنها می‌شود و آنان را به مرزهای خطر و حرام نزدیک می‌کند - حتی اگر همیشه منجر به وقوع در حرام نشود - برحذر می‌دارد. توصیه‌هایی چون نرفتن به محیط‌های آلوده به گناه، اجتناب از شبهات و... ناظر به همین موضوع است.

بر این اساس، اگر ثابت شود میل و کشش یک ابزار، ساختار و

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷۷

ظرف، به محتوا و مظهر و خاصی بیشتر است و طبع و کشش اولی آن، در سمت و سوی مقاصد و اهداف دینی نیست، دین نمی‌تواند نسبت به آن، موضعی بی‌طرفانه داشته باشد و متدینان را - اگرچه در حد کراهت - از نزدیک شدن به آن، برحذر ندارد.

دین، ابزارها و شیوه‌ها

پذیرش نظریه سیرخطی پیشرفت و تجربی دانستن علوم و فنون معیشت، منشأ این دیدگاه بوده است که دین و شریعت، نسبت به روشها و ابزارها، اغلب نظر خاصی ندارد و این امور را به عنوان منطقه فراغ، بر عهده عقل و تجربه بشری قرار داده است و آنچه دین می‌خواهد، تأمین ارزش‌ها و اهداف مورد نظر است؛ اما با رد نظریه ترقی و اثبات توقیفی بودن علوم و فنون معاش، این دیدگاه، مورد تردید جدی قرار می‌گیرد و روشن می‌شود که انبیا و شرایع الهی به ظروف و شیوه‌ها و ابزارها نظر داشته‌اند و بلکه معلم، سازنده و مبتکر شیوه‌ها و ابزارهای مورد نظر دین، بوده‌اند و به دلیل علم کامل نسبت به ماهیت امور و پدیده‌ها، به سراغ بسیاری از شیوه‌ها و ابزارها نرفته‌اند و بشر را به نحو حرمت یا کراهت، از آنها نهی کرده‌اند:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: قُلْ
لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا يَسْلُكُوا
مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي^۱

امام صادق علیه السلام: خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود که به مؤمنان بگو: جامه‌های دشمنان من را نبوشند، غذاهای آنها را نخورند و شیوه‌های آنها را [در امور مختلف] به کار نگیرند که در این صورت مانند

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲/ قصص الانبیای راوندی، ص ۲۷۸ /
الاتنا عشریه، ص ۱۵۸ / برای توضیح بیشتر پیرامون این روایت ر.ک به همین کتاب
ص ۱۹۹

آنان، دشمن من می‌شوند.

متأسفانه این ذهنیت که دین درباره شیوه‌ها و اشکال امور، نظری خاص ندارد و آن را به عقل بشری واگذار کرده است، یکی از علل جدی انفعال ما در برابر غرب و دنیای جدید بوده است. چنین دیدگاهی مانع از آن شد تا دریابیم غرب چه دگرگونی‌هایی در اموری چون زبان، معماری، شهرسازی، لباس، نظام آموزشی و حتی شیوه حکومتی ما [جمع بین اسلام و دمکراسی!] به وجود آورده است. این ذهنیت، غافل از آن است که همپای با محتوا، اشکال و شیوه‌ها نیز باید اصالت خود را داشته باشند و محتوا و مظهر، ارتباطی تنگاتنگ با اشکال و ظروف دارند و هر ظرفی، مظهر خود را می‌طلبد.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره اهمیت عمامه، احادیثی نقل شده است که بیانگر اهتمام اسلام به شکل و صورت امور، همپای با محتواست:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

الْعِمَامَةُ وَقَارٌ لِلْمُؤْمِنِ وَعِزٌّ لِلْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعْتَ الْعَرَبُ عِمَامَتَهَا
وَضَعَتْ عِزَّهَا^۱

عمامه‌ها، مایه وقار مؤمن و عزت عرب است، پس هرگاه عرب، عمامه‌ها را به کناری نهاد، عزتش را از دست داده است.

لَا تَزَالُ أُمَّتِي عَلَى الْفِطْرَةِ مَا لَبَسُوا الْعِمَامَةَ عَلَى الْقَلَانِسِ^۲

امت من، تا آنگاه که عمامه بر روی عرقچین می‌پوشد، بر فطرت [و اصالت دینی‌اش] باقی است.

یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌نویسد:

۱- کنز العمال، ح ۴۱۴۷ / همچنین رک به وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۵۷ / مکارم الاخلاق، ص ۱۱۹

۲- کنز العمال، ح ۴۱۱۴۸ و نیز رک به ح ۴۱۱۴۲

«مشخصه لباسهای اسلامی مردانه، عمامه است که حدیثی در باب آن می‌فرماید: جامعه اسلامی مادام که مردان آن عمامه بر سر داشته باشد، گمراه نخواهد شد... بر سر گذاشتن عمامه به یک معنا، کنایه از این است که باید گردن فراز داشت و از وظیفه‌ای که به عنوان خلیفه خداوند بر دوش انسان است، غافل نبود. مشکل می‌توان با در تن داشتن لباس‌های سنتی اسلامی، اعم از این که «عبا» یا «عبائنه» بوده باشد یا «جلابه» یا «شلوار» و یا اشکال و اجزای دیگر نظایر آن، لادری یا ملحد بود... کنار گذاشته شدن لباس‌های سنتی اسلامی، همچون از دست رفتن معماری و بافت شهری سنتی اسلامی، [به خاطر هجوم تجدّد] به معنای ضایعه و خسروانی بزرگ برای تمامیت و جامعیت تمدن اسلامی است که مسلمین از ابتدای تاریخ اسلامی، در بطن و آغوش آن، زیسته و تنفس کرده‌اند.»^۱

بحث درباره بی‌طرفی یا جهت‌داری تکنولوژی بود. گفتیم هر ابزار و تکنولوژی، اقتضات و الزامات خاص خود را دارد. هر نوع تکنولوژی با ورود به محیط یک جامعه، موجد تحولاتی متناسب با کارکرد خویش می‌شود. این تحولات اعم از فنی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خواهد بود. فی‌المثل آیا وضعیت معماری، شهرسازی، مشاغل، زیست‌محیطی، سلامتی و حتی خصلت‌های معاشرتی و اخلاقی و فرهنگی جامعه‌ای که وسیله نقلیه‌اش اسب و گاری است با جامعه‌ای که اتومبیل است، عین یکدیگر است و تفاوتشان تنها در سرعت تردد و کیفیت مرکب‌پاشان است؟ [۲]

آیا انقلاب الکترونیکی، تنها در سرعت چرخش امور، تغییر ایجاد می‌کند یا آن که موجد تغییرات بسیار گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... می‌شود:

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۱۶۲

«من به سه خطر مهمی که انقلاب الکترونیکی برای بشر خواهد داشت اشاره خواهم کرد. خطر نخست جنبه نظامی دارد، بدان علت که صحنه جنگ، بویژه در جنگ اتمی، کاملاً خصلت «اطلاعاتی» و «خودکار» خواهد داشت. امروز تلاش وسیعی برای پیشرفت امور نظامی می‌شود و به این امور بیش از مسائل دیگر اولویت می‌دهند. من در جای دیگر اشاره کرده‌ام که هدف‌گیری با کلاهک اتمی روزی آن قدر دقیق خواهد شد که وارد کردن «ضربه اول» وسوسه‌انگیز خواهد گشت. این واقعیت هم به نوبه خود دردآور است که وقتی حتی کامپیوتر به اشاره انسانی، موشک را رها کرد، دیگر بشر روی آن کنترل نخواهد داشت و زمام کار به دست کامپیوتر خواهد افتاد و انسان به برده آن تبدیل خواهد شد.

خطر دوم: خیل عظیم کارگران و کارمندان است که در صنعت، بانک، خدمات، و ادارات کار می‌کنند. اینان با «هجوم پولکها» بیکار خواهند شد. نظریه‌ای که می‌گوید میکروالکترونیک مشاغل تازه‌ای برای بیکارشدگان ایجاد می‌کند شاید تنها رویایی بیش نباشد و واقعیت هرگز تحقق پیدا نکند، حتی اگر در واقعیت هم مشاغل تازه‌ای ایجاد شود، فراخور بیکارشدگان نیست. بی‌شک با هجوم پولکها، بیکاری بنیادی و گسترده‌ای همه‌جا را فرا خواهد گرفت و آثار اجتماعی و سیاسی آن تعیین‌کننده خواهد بود. کشورهای فقیر، جوانان، و اقلیتهای هر کشور، همچنین توده‌های وسیع محرومان، بیش از همه از این بیکاری انبوه آسیب خواهند دید و در نتیجه می‌توان پیش‌بینی کرد که آنها با تمام توش و توان خود با این تبعیض مبارزه خواهند کرد و تنشهای اجتماعی و سیاسی شدت خواهد گرفت...

سومین خطر واقعی که ما را تهدید می‌کند، تعارض میان شمال و جنوب [به دلیل ثروت‌های هنگفتی که از رهگذر انقلاب الکترونیکی عاید کشورهای شمال می‌شود و کشورهای جنوب باز هم فقیرتر

می‌شوند] است که به نظر من سرچشمه بی‌ثباتی و بحران جهان کنونی ماست. اگر این جدایی به صورت شکافی عمیق و پرناشدنی درآید، بی‌گمان به فاجعه تبدیل خواهد شد.»^۱

چهره نامریی رسانه‌ای به نام تلویزیون

نیل پستمن، [۳] نویسنده آمریکایی و منتقد هوشمند تمدن تکنولوژیک، درباره اقتضائات و الزامات ناشی از هر تکنولوژی، می‌نویسد:

«اگر در یک محیط زیست، راه را برای ورود حشراتی باز کردید، نمی‌توانید بگویید اتاقی دارم به اضافه حشره. با کم و یا اضافه شدن یک عنصر اساسی، اصولاً کیفیت و فرم زندگی نیز فرق می‌کند. درست همین‌گونه است ورود و دخول یک تکنولوژی به درون یک زندگی. این تکنولوژی، چیزی را کم و یا زیاد نمی‌کند، بلکه اصولاً شرایط جدیدی را می‌آفریند و همه چیز را عوض می‌کند. اروپای سال یکهزار و پانصد، درست پنجاه سال بعد از اختراع صنعت چاپ، اروپای قبل به علاوه تکنیک چاپ نبود، بلکه اصولاً یک اروپای دیگر شده بود. بعد از ظهور و رواج تلویزیون، ایالات متحده آمریکا، همان آمریکای سابق به اضافه تلویزیون نبود؛ بلکه همین تلویزیون در هر عرصه زندگی، در هر خانه، در هر مدرسه، و در هر شاخه صنعت، رنگ جدید و شرایط معیشتی جدیدی آفریده بود.»^۲

پستمن، دگرگونی‌های ایجاد شده در جامعه آمریکا را بر اثر ورود تلویزیون، در ابعاد مختلف بررسی و تحلیل کرده است. او قویاً به رد این گمان رایج و شایع می‌پردازد که رسانه‌های جدید از جمله تلویزیون،

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۶-۷

۲- تکنوپولی (سیطره فرهنگ بر تکنولوژی)، ص ۲۵

تداوم تکاملی خطابه و کتابت است:

«تلویزیون، نه ادامه دهنده فرهنگ کتابت است و نه گسترش دهنده و وسعت بخشنده آن، بلکه نقش یک مهاجم به فرهنگ کتابت را دارد.»^۱
ما در این بخش، به نقل فرازهایی از تحلیل آقای پستمن پیرامون کارکرد تلویزیون در جامعه آمریکا و تحولات ناشی از آن، در سه بخش آموزش، تبلیغات مذهبی و انتخابات می پردازیم.

وی درباره تفاوت‌های تعلیم و تربیت مدرسه‌ای با تعلیم و تربیت تلویزیونی، با اشاره به یک سریال سرگرم‌کننده تلویزیونی (سال ۱۹۴۹ م) که برای خود رسالت آموزشی برای کودکان قائل شده بود، می‌نویسد: «سه‌سام استریت، به عنوان مددکاری پرذوق و با نشاط، برای حل مشکل روزافزون آموزش قرائت کودکان آمریکایی، تجلی کرد و همزمان به نظر رسید وسیله خوبی برای تشویق کودکان به حضور در کلاس درس باشد. اما امروز دریافته‌ایم که سه‌سام استریت به گونه‌ای کودکان را برای حضور در کلاس درس تشویق و تحریک می‌کند که برنامه کلاس درس و آنچه در مدرسه جریان می‌یابد، به گونه‌ای باشد که در برنامه تلویزیونی اجرا می‌شود. به عبارت دیگر، امروزه می‌دانیم این سریال روشها و اندیشه‌های متداول تشکیل کلاس درس را به گور می‌سپرد. در حالی که کلاس درس، مکانی است با داد و ستدهای اجتماعی، جایگاه مقابل صفحه تلویزیون، مکانی است خصوصی. در حالی که در کلاس درس از آموزگاران می‌توان سؤال کرد و از او برای بهتر فهمیدن کمک گرفت، امکان سؤال از صفحه تلویزیون، وجود ندارد. در حالی که در مدرسه، مسئله اساسی، رشد زبان محاوره و پرورش گویش است، تلویزیون از بیننده خردسال خود، فقط بذل توجه می‌طلبد. در حالی که رفتن به مدرسه از طرف قانون‌گذار، اجباری شناخته شده است، حضور

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷۶

در برابر صفحه تلویزیون عملی است در چارچوب آزادی‌های فردی. نکته دیگر این که در کلاس درس، در صورت تَمَرّد از دستور معلم، امکان جریمه و تنبیه وجود دارد، ولی عدم توجه به تلویزیون، مستوجب مجازات نمی‌شود. نکته دیگر این که رفتار کودک در مدرسه منجر به درک ظرافتها و رعایت آیین‌های رفتار اجتماعی می‌شود و او را برای شرکت در اجتماع آماده می‌سازد، اما حضور در برابر صفحه تلویزیون، مستلزم رعایت هیچ ضابطه اجتماعی نیست؛ زیرا تلویزیون هیچ مفهومی از رفتار اجتماعی ندارد. در حالی که شوخی و خنده در کلاس درس وسیله‌ای است در خدمت هدف، در تلویزیون، وظیفه اصلی و تنها رسالت است و هدف نهایی تلقی می‌شود. علی‌رغم همه اینها، نباید به سه‌سام استریت و بعدها به شاخه منشعب از آن، کمپانی الکتریکی، خرده‌گرفت و این اتهام را وارد کرد که این برنامه، روش‌های سنتی کلاس درس را، با تبدیل کردن کلاس درس به مکانهای قهقهه، نابود کرده است. اگر کلاس درس که باید محیطی باشد برای آموزش، به مکانی تبدیل شده است مخصوص شادی و سرگرمی، باید اعلام جرم را متوجه مخترع تلویزیون کرد نه کمپانی تلویزیون کودکان.^۱

واعظان تلویزیونی

پستمن، معتقد است تلویزیون بر خطابه‌های مذهبی و تبلیغات دینی نیز اثر مخرب خود را گذاشته و اقتضائات خود را بر این عرصه نیز تحمیل کرده است:

«سخنگویان مذهبی تلویزیونی هنوز به طور جدّ این موضوع را مورد بررسی قرار نداده‌اند. آنها بر این باورند که آنچه را که قبلاً در کلیسا، در زیر یک چادر و خیمه، یا در ارتباط مستقیم و حضوری با

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۷۷

مردم خود انجام می‌دادند، می‌تواند عیناً در تلویزیون اجرا شود؛ بدون آن که خصلت صیروت مذهبی آن تغییر یابد.^۱

وی آنگاه با اشاره به اظهار نظر یکی از کشیش‌ها مبنی بر این‌که: «ابلهی و دیوانگی است اگر کلیسا نخواهد با این قوی‌ترین وسیله و ابزار تعلیم و آموزش و پرورش در آمریکا سروکاری داشته باشد»، می‌نویسد: «در ورای همه اینها یک ساده‌لوحی بارز تکنولوژیک قرار دارد. اگر ارتباط و وسیله ارتباطی، ثابت نیست و تغییر می‌کند، پس قطعاً پیام آنچه از طریق این ابزار متبادل می‌شود نیز نمی‌تواند [عین] همان باشد و تغییری در آن روی ندهد... از مهم‌ترین عناصر اولیه و پایه‌ای یک برنامه آیینی - مذهبی، این است که فضایی که این برنامه در آن اجرا می‌شود، از نوعی قداست معنوی و ماورای مادی ویژه‌ای برخوردار باشد. دیر و کشت و کلیسا [و مساجد] مکانهای طبیعی و خاصی هستند که از اصل و اساس برای انجام آیین‌های مذهبی، ساخته و متناسب با آن آیین‌ها پرداخت و آذین‌بندی شده‌اند، به گونه‌ای که هر چه در آن مکانها رخ دهد، خود یک حال و هوای مذهبی و تأثیری ماورایی پیدا می‌کند... [این مکانها اقتضائات خاصی را دارند] مثلاً در چنین مکانی نباید چیزی خورد یا لازم است در گفتگوها مراقب بود، بعضی موضوعات یا بعضی کلمات را بر زبان نیاورد. شاید لازم باشد کلاهی یا عرقچینی بر سر بگذاریم یا در حالات خاصی خم شویم، زانو بزنیم، ایستاده و در سکوتی مطلق، به نقطه‌ای خیره شویم، یا چشمها را ببندیم. به‌طور کلی مجموعه حرکات ما باید نظام و ساختاری داشته باشد متناسب و هماهنگ با شرایط «آن جهانی این مکان». وقتی که یک برنامه مذهبی را در تلویزیون ضبط می‌کنند، هیچ‌کدام از اینها که بر شمرده شد رعایت نمی‌شود. ما نیز هیچ‌کدام از این رفتارها را هنگام تماشای یک آیین

۱- همان، ص ۲۳۴

مذهبی از تلویزیون انجام نمی‌دهیم. همه کارها و حرکات مان چه اعمال عادی و چه اعمال و رفتار غریزی، خواه در اتاق نشیمن، خواه در اطاق خواب، خواه در آشپزخانه و خواه در راهرو، تغییری نمی‌کند. خواه یک برنامه مذهبی از تلویزیون پخش شود، خواه برنامه‌ای از سریال دالاس، و خواه یک شوی تفریحی و ... هر کس همه کار می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، به حمام می‌رود، لم می‌دهد، پا روی میز می‌گذارد و با دیگری حرف می‌زند و همه چیز می‌گوید، خلاصه همه آن کارهایی را می‌کند که در مواقع دیگر نیز انجام می‌داد و این همه در حالی است که تلویزیون، برنامه مذهبی پخش می‌کند. همان‌طور که یک چنین اجرای مراسم مذهبی در تلویزیون، نمی‌تواند بینندگان خود را به حال و هوایی بکشد و به دنیایی از قداست و معنویت سوق دهد و احساس «آن جهانی» به آنان القا کند، همان‌طور هم نخواهد توانست تاثیر سازنده‌ای را برای پرورش روحیه و تربیت دل و جان، آن‌گونه که شایسته یک واقعه و رویداد و اجرای یک قطعه مذهبی و غیرعوامانه است، برای مخاطب‌ها و تماشاچیان در پی داشته باشد.

افزون بر همه اینها، صفحه تلویزیون، خود دارای ماهیتی ذاتی و برخوردار از گرایشی نیرومند به روان‌شناسی «این جهانی» است. ذهن و روح ما و خاطره ما آنچنان از برنامه‌های عادی و روزمره و سرگرم‌کننده و تبلیغات تجاری و انواع فیلم‌های تفریحی، انباشته و اشباع شده است که اصولاً مشکل می‌توان تصور کرد که قادر باشیم تلویزیون را از ساختار و خصلت غیرروحانی آن خارج کنیم و به آن، هاله قدس و ویژگی معنوی ببخشیم. تبدیل شکل «این جهانی» تلویزیون به شکلی «آن جهانی»، متناسب با معنویت و قداست مذهبی، چگونه ممکن است؟ تماشاچی نیز می‌داند که تنها با فشردن یک دکمه، می‌تواند هر لحظه که اراده کند از «آن جهان» به «این جهان» و از قداست به روزمرگی بازگردد و به جای مراسم مذهبی، یک مسابقه هاکی، پیام بازرگانی، یا

کارتون را بر صفحه تلویزیون ظاهر سازد. نه فقط این، بلکه غالباً، هم قبل و هم بعد از برنامه مذهبی در تلویزیون، آگهی‌های تجاری، اعلام برنامه، مشت‌بی‌شمار از تصاویر غیردینی و گفتگوهای عادی و عامیانه پخش می‌شود؛ به گونه‌ای که پیام اصلی صفحه تلویزیون، در وعده و وعید و اعلام پیوسته و لاینقطع سرگرمی خلاصه می‌شود... و عاظ تلویزیونی، همه اینها را می‌داند. آنان می‌دانند که برنامه‌های مذهبی‌شان نه تنها وقفه و تغییر در تلویزیون انتفاعی و تجاری وارد نمی‌سازد، بلکه همین برنامه‌های آنان نیز خود جذب این وسیله بازرگانی شده و در آن هضم می‌شوند. اغلب این برنامه‌های مذهبی هیچ‌گاه در ساعات سنتی روزهای یکشنبه از تلویزیون پخش نمی‌شوند. تنی چند از مشهورترین و محبوب‌ترین عاظ، حتی آماده‌اند که برنامه‌ها و مطالبی از موضوعات و رویدادهای مادی و «این جهانی» را چاشنی و ضمیمه برنامه‌های خود سازند. زیرا عقیده دارند که در آن صورت، برنامه می‌تواند جاذبه‌های یک شو را پیدا کند و در نتیجه به یک نمایشنامه یا «شو»ی مذهبی تبدیل شود.^۱

یکی از الزامات تلویزیون، همراه و همراهی شدن برنامه‌سازان و گویندگان و تهیه‌کنندگان و ... با ذائقه عامه مردم و تنزل دادن ارزش‌ها و اعتقادات، به سطح خواست‌ها و تمایلات آنهاست تا بدین وسیله مخاطبان بیشتری پیدا کنند و وقتی کشیش یا روحانی‌ای می‌خواهد خطابه و وعظش را از طریق این تکنولوژی، ارائه نماید، اغلب ناخواسته و شاید بعدها با اراده و رغبت، تن به این الزام می‌دهد:

«اگر کسی انتظار داشته باشد که این «تله واعظ»ها [واعظ از راه دور] مطلب تعرض‌آمیزی یا اشاره‌ای درباره ثروتمندان و اغنیا روا دارند یا اشکالات ورود آنان را به حریم خداوندی یادآور شوند، باید همچنان

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۳۳۸-۳۳۷

در انتظار بماند. رییس اتحادیه ملی تلویزیونهای مذهبی، قانون نانوشته و لازم‌الاجرای برنامه‌های مذهبی تلویزیونی را این‌گونه بیان می‌کند: «انسان سهم خود را در برخورداری از بینندگان و تماشاچیان، زمانی می‌تواند بالا برد که هر چه را که آنها می‌خواهند و طلب می‌کنند، بتواند به آنها عطا کند.» خواننده این سطور، توجه خواهد کرد که این نوع دین‌باوری و این‌گونه اعترافات مذهبی تا چه میزان غیرمتعارف و تا چه حد قابل تأمل است. هیچ‌یک از بنیان‌گذاران مذهبی، نه بودا و نه موسی علیه السلام، نه عیسی علیه السلام، نه محمد صلی الله علیه و آله (و نه حتی لوتر)، هیچ‌کدام هر چه را که مردم می‌خواستند، به آنها هدیه نمی‌کردند؛ بلکه چیزی را به آنان عرضه می‌داشتند که برای آنها ضروری و مفید بود. اما تلویزیون این وظیفه و مسئولیت را ندارد که آنچه را که مردم بدان نیازمند هستند و برای آنها ضروری و مفید است، بدانها عرضه کند. زیرا تلویزیون «دوستدار مصرف‌کننده» است. انسان هر وقت دلش خواست، می‌تواند به آسانی آن را روشن یا خاموش کند. جالب‌ترین لحظات آن، زمانی است که با تصاویر پرشور با ما مواجه می‌شود. این «دوستدار مصرف‌کننده» زبانی پیچیده که نیاز به اندیشیدن داشته باشد ندارد. داشتن انتظارات سخت و توقعات دشوار از تماشاگر، در شأن تلویزیون نیست. نتیجه آن که، هر آنچه در تلویزیون به عنوان پند و موعظه دینی، به مردم عرضه می‌شود با مقولات متعالی دینی، کوچک‌ترین ارتباطی ندارد. برنامه‌های مذهبی تلویزیون، انباشته و لبریز از «خوش اخلاقی» و شادمانی است؛ جشن و گرامی‌داشت است؛ اسراف و تبذیر است؛ و تعزیه گردانان و مجریان اصلیش، شهرتمندانی مسرور و گرامی‌اند. با وجود آن - ببخشید! علیرغم آن - که محتوای برنامه‌هایشان پوچ و عوام‌زده و مبتذل است، از بینندگان و تماشاچیان زیادی

برخورد دارند.»^۱

تلویزیون و دموکراسی

از دیگر عرصه‌های شدیداً تاثیر پذیرفته از تلویزیون در جامعه آمریکا، عرصه سیاست و انتخابات ریاست جمهوری است. فرهنگ منبعت از تلویزیون، از آنجا که غفلت آفرین، سطحی‌پرور، ظاهرین و ابتدال‌خواه است، مردم واجد این فرهنگ، دیگر در انتخاب مسئولان سیاسی خود - که برنامه‌های تبلیغاتی‌شان از تلویزیون پخش می‌شود - به دنبال فضایی چون اندیشمندی، تقوا، صداقت و تدبیر و ... در کاندیداها نیستند بلکه به دنبال ویژگی‌های دیگری هستند:

«امروزه برای ما قابل تصور نیست که مردی با ۲۵۰ کیلو وزن و غیب‌های آویزان نظیر ویلیام هوارد تافت [بیست و هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا که بعد از پایان دوره ریاست جمهوری، عضو محکمه عالیای آمریکا شد. [بتواند در یک مبارزه انتخاباتی به عنوان نامزد ریاست جمهوری آمریکا حضور داشته باشد. چهره ظاهری یک انسان، خیلی هم نمی‌تواند بیانگر اندیشه‌ها و آرمانهای درونی او باشد. البته امروز این مطلب تا آنجایی صحت دارد که این انسان فقط از طریق کتاب و رادیو و حتی علائم دور با مخاطبان خود ارتباط داشته باشد. اما در عصر تلویزیون، وضع کاملاً فرق می‌کند. در این رسانه دیداری، تصویر یک انسان با وزن ۲۵۰ کیلو، حتی اگر خطیب توانایی هم باشد، می‌تواند کاملاً خصلت‌های ضمیری و زیبایی‌های نهفته در برهان و استدلال‌های منطقی او را در فن بیان، تحت‌الشعاع اندام فربه او قرار دهد؛ زیرا در تلویزیون، داد و ستدهای فکری، ناگزیر تحت تأثیر ویژگی ابزارهای بصری، قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تبادل افکار در

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۴۰

بیان تلویزیونی، بیشتر در قالب تصاویر متحرک، انجام می‌شود نه به مدد حروف و کلمات. ظهور مدیران و مشاوران تبلیغاتی با چهره‌های مناسب تلویزیونی در صحنه سیاسی و نیز کم‌رنگ شدن تدریجی نقش کسانی که نویسنده نطق‌های سیاسی بودند، دلالت بر این امر دارد که: آنچه تلویزیون به عنوان یک رسانه و یک وسیله تبادل آرا و اندیشه می‌طلبد با آنچه که لازمه همین امر در دیگر وسایل و ابزارهای تبلیغاتی است، کاملاً متفاوت است. آرا و عقاید سیاسی را نمی‌توان به‌طور مطلوب و دلخواه از طریق تلویزیون، مورد بحث و گفتگو قرار داد، زیرا که شکل و فرم ظاهری این وسیله با محتوا و معنی سروکاری ندارد.^۱

«زمانی ریچارد نیکسون، رییس جمهور پیشین آمریکا، که یک بار گناه شکست خود را در یک انتخابات به گردن چهره‌پردازان تلویزیون انداخته بود، اظهار داشت که: «این گریمورها کار را خراب کردند!». او به سناتور ادوارد کندی توصیه کرد که اگر بطور جدی قصد شرکت در مبارزات انتخاباتی را دارد باید تا میزان ۱۰ کیلوگرم از وزن خود بکاهد... شاید امروزه ما در عمل به جایگاهی رسیده‌ایم که در آن، سیاستمداران باید در زمینه‌های آرایش و فنون زیبایی، اطلاعات و تبحر بیشتری داشته باشند تا در زمینه تفکر برای برنامه‌های عملی و کارهای اجرایی...!»^۲

از دیدگاه پستمن، اکنون دیگر حاکمان با وجود تلویزیون و فرهنگ زاینده آن، نیاز چندانی به ممانعت از بعضی اطلاعات و مطالب ندارند. مردم دست پرورده این رسانه، اصولاً حساسیت و قدرت گیرندگی و تجزیه و تحلیلشان را نسبت به حقایق و مطالب جدی و عمیق از دست می‌دهند:

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۶۴

۲- همان، ص ۲۹

«شاهان و تزارها و رهبران مستبد گذشته تاریخ را (و نیز کمیسرهای امروز را) چه چیزی می‌توانست بیشتر و بهتر از این خشنود و کامیاب سازد که بدانند سانسور ضرورتی ندارد به شرطی که بتوانند تمامی شعور سیاسی جامعه و افکار عامه را در قالب پیکره‌ای به نام سرگرمی و خوشی [به وسیله رسانه‌ای به نام تلویزیون] بریزند.»^۱

بالاخره جمع‌بندی آقای بیستمن از تأثیر تلویزیون بر جامعه آمریکا این است:

«زوال یک معرفت‌شناسی مبتنی بر کتاب و به جای آن طلوع و رشد معرفت‌شناسی دیگر که مبتنی بر تلویزیون است، ردّ پای ناگواری بر زندگی اجتماعی ما برجای گذارده است، به طوری که از دقیقه‌ای به دقیقه دیگر احمق‌تر می‌شویم.»^۲

البته این سخن درست است که گردانندگان و مدیران و برنامه‌سازان تلویزیون آمریکا، در ایجاد این وضعیت سهم مهمی دارند اما در این که سهم آنها مهمتر از سهم الزامات و اقتضائات خود تلویزیون باشد، تردید وجود دارد. اولاً، این رسانه چنین استعدادی را داشته است که در خدمت چنین فرهنگ‌سازایی قرار بگیرد. ثانیاً، اگر مدیران و برنامه‌سازان قرار باشد رسانه تلویزیون را عمدتاً به کلاس درس و جلسه سخنرانی و محفل وعظ تبدیل نمایند، به مثابه آن است که چوپانی، از تفنگ یا شمشیر به عنوان چوبدستی استفاده کند! کلاس درس، محفل وعظ و سخنرانی، بدون تلویزیون و مشخصاً با رسانه‌ای به نام رادیو و حتی بدون رادیو، با نتایجی بهتر، قابل تحقق است. [۴]

مروری بر کارکردهای تلویزیون در جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی، نیز مؤید این دیدگاه است. با همه دقت‌نظرها، نظارت‌ها و

۱- همان، ۲۴۷

۲- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۸۹

تعهدهایی که در پس اداره این رسانه وجود داشته است، اما بسیاری از اقتضائات و الزامات منفی خود را از رهگذر سریال‌ها و فیلم‌های داخلی و خارجی و دیگر برنامه‌ها، بر فرهنگ و اعتقادات جامعه تحمیل کرده است. بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی، مروج بی‌چون و چرای غرب‌باوری و غرب‌زدگی و ایجاد شیفتگی نسبت به تمدنی است که بیشترین مخاصمات را با اسلام داشته است. البته تقصیر زیادی متوجه کسی نیست زیرا مردم و مخاطبان، نیاز به تفریح و سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت دارند و برای تأمین این نیاز، گریزی از پخش این گونه سریال‌ها و فیلم‌ها نیست! بلکه تقصیر متوجه رسانه‌ای به نام تلویزیون است که خالق نیازی به عنوان تفریح و سرگرمی (و عمدتاً همان لهُو و لعب)، برای جامعه و مردم بوده است. با پذیرش ضرورت وجود تلویزیون، چاره‌ای جز همین گونه عملکرد - با شدت و ضعف - باقی نمی‌ماند، حتی اگر مدیرترین، عالم‌ترین، متقی‌ترین و مخلص‌ترین فرد در راس آن گمارده شود. حتی وقتی قرار می‌شود سریالی با موضوع معرفی مولای متقیان امام علی علیه السلام به عنوان یک اثر سازنده دینی، ساخته شود، سروکله الزامات تلویزیونی پیدا می‌شود. این سریال باید مثل همه سریال‌های دیگر تلویزیونی از عنصر زن به عنوان یکی از عوامل جذب مخاطب، استفاده نماید، لذا با استناد به یک گزاره چند سطره تاریخی که زنی به نام «قطام» در طراحی به شهادت رساندن امام علیه السلام نقش داشته است، شخصیتی به نام «قطام» خلق می‌شود و تا آنجا جذبه ایجاد می‌کند که - در ذهن و جان بسیاری از بینندگان - به جای امام علیه السلام، نقش محوری در سریال پیدا می‌کند و عده‌ای به طنز، از سریال امام علی علیه السلام با سریال قطام یاد می‌کنند و این که اگر قطامش بیشتر بود، بهتر بود و...!

مقصود این نیست که این سریال، حاوی نکات و نتایج سودمندی نبوده است، بلکه بحث بر سر الزامات و اقتضائات بی‌چون و چرای

تکنیکی به نام تلویزیون و سینما است. چکیده آن که، همه ظروف و شیوه‌های مخلوق تمدن جدید و همه تکنولوژی‌های آن، به ویژه تکنولوژی رسانه‌ای، میل و الزامی وافر به سواری گرفتن از انسان دارند نه سواری دادن به او، و تنها در سایه درک عمیق این مسأله، می‌توان از باب اضطرار، به گونه‌ای این تکنولوژی‌ها را به کار گرفت که حاوی مضارّ و آفات کمتری باشد، در غیر این صورت، له شدن اعتقادی و عملی در زبردست و پای غول هراسناک ماشینیسیم و اتوماسیون برای آنان که تا کنون سالم مانده‌اند، محتوم است. و آخرین نکته در این باب این که، اگر این ظروف و شیوه‌ها و تکنیک‌ها، مدخلیتی در سعادت دنیوی و اخروی بشر داشتند، حتماً خداوند و سفیرانش، بانی و سازنده و ارائه دهنده آن می‌شدند و اگر چنین اتفاقی از سوی آنان رخ نداده است، دلیلی جز حکمت و رحمت نداشته است.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]- شهید مطهری؛ در این مقوله اشاره‌ای مهم دارد، اگرچه متاسفانه فرصت بیشتری برای تأمل پیرامون این موضوع نیافت. ایشان در کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» می‌نویسد:

«به عقیده من، مشخصه اصلی سرمایه‌داری که آن را موضوع جدیدی از لحاظ فقه و اجتهاد قرار می‌دهد، دخالت ماشین است. ماشینیزم صرفاً توسعه آلت و ابزار تولید نیست که انسان ابزار بهتری برای کاری که باید کند پیدا کرده است بلکه تکنیک و صنعت جدید، علاوه بر بهتر کردن ابزارها، ماشین را جانشین انسان کرده است. ماشین مظهر فکر و اراده و نیروی انسان بماهو انسان است. ماشین جانشین انسان است نه آلت و ابزار انسان؛ یک انسان مصنوعی است.»^۱

[۲]- رژی دبره، نویسنده فرانسوی نیز به شدت از نظریه جهت‌دار بودن تکنولوژی به‌ویژه رسانه‌های جدید دفاع می‌کند. وی در گفتگویی با نشریه لوپوئن

۱- به نقل از: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۸۷

چاپ پاریس^۱ در مورد وسایل حمل و نقل و فرهنگ خاص هر یک می‌گوید: «اختراع خودرو به عنوان نشانه پیروزی فردگرایی، نقطه عطفی در فروپاشی انگاره کارگری و نوعی از تمدن است. با خصوصی‌شدن سرعت، فردگرایی، شکل می‌گیرد. فرد وقتی سوار خودروی خود می‌شود، دیگر چهره سایر افراد را نمی‌بیند. هنگامی که در بزرگراه با سرعت ۱۷۰ کیلومتر در ساعت می‌رانید، مشکل می‌توانید شخصی را که پیش‌روی شما یا پشت سر شما در حرکت است، مانند خودتان دوست داشته باشید. خلاصه کلام این که هر وسیله نقلیه، حامل یک جهان بینی است. زمانی که با خودرو شخصی خود سفر می‌کنید، لیبرال هستید، چون اختیار رانندگی دست خودتان است. هنگامی که با قطار مسافرت می‌کنید، چون همه قطارها از نظم و انضباط خاص و یک ساعت خاص تبعیت می‌کنند، سوسیال دموکرات هستید و اگر سوار هواپیما شوید و مرزهای جغرافیایی را درنوردید، جهان مدار می‌شوید و اگر دوچرخه سوار شوید، در این صورت طرفدار محیط‌زیست یا آنارشیست می‌شوید.»^۲

البته تعابیر آقای دبره شاید اغراق‌آمیز باشد و بعضاً غیرواقعی جلوه کند اما در عین حال نمی‌توان عوارض و تبعات ویژه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی حاصل از هر نوع تکنولوژی نقلیه را منکر شد.

[۳]- مطالعه دو اثر آقای پستمن با عنوان «تکنوپولی» (سیطره تکنولوژی بر فرهنگ) و «زندگی در عیش، مردن در خوشی» را به علاقه‌مندان مبحث «جهت‌دار بودن تکنیک» توصیه می‌کنیم.

[۴]- چند سال پیش، معاون ریاست سازمان صدا و سیما، اعلام کرد برنامه تلویزیونی یکی از آیات و اساتید برجسته حوزه علمیه قم، طبق آمار، کم‌بیننده‌ترین برنامه تلویزیون است (در حالی که به اعتراف عموم اهل علم و فهم، از محتوای عمیقی نیز برخوردار بوده است). عده‌ای از علاقه‌مندان به این دانشمند محترم، از این سخن برآشتند، اما واقعیت این است که در این مورد، تقصیری متوجه هیچ کس جز خود «تلویزیون» نیست.

۱- ۱۹ ژانویه ۲۰۰۱ برابر با ۳۰/۱۰/۷۹

۲- ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۳۷، ص ۵۸

جمع‌بندی و چکیده مباحث کتاب

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ^۱
آیا بامداد [نابودی باطل] نزدیک نیست؟

الف) مقدمه

درباره نسبت «اسلام» و «تجدد» دو رویکرد وجود دارد:
۱- نظریه تفصیل و تفکیک بین وجوه مثبت و منفی تجدد، و سازگاری اسلام با وجوه مثبت و طرد وجوه منفی آن (نظریه غالب)
۲- تعارض کامل بین اسلام و تجدد و نفی کلی تجدد از سوی اسلام
مطالب و مباحث کتاب در پی دفاع از رویکرد دوم است

ب) بخش اول

مهمترین مدخل بحث نسبت اسلام و تجدد، شناخت و نقد نظریه ترقی و تکامل تاریخ است که ضمن قائل شدن تبار حیوانی برای انسان، وی را موجودی مکتفی بالذات می‌داند که با تجربه و دانش شخصی دست به تمدن‌سازی زد و با پشت‌سر گذاشتن ادوار حجر، مفرغ و آهن به دوران ماشین رسید و اکنون به اوج پیشرفت و ترقی رسیده است. نظریه مزبور، از قرن هفدهم میلادی به این سو، مطرح و به تعبیر بهتر جعل شده است و هیچ استناد محکم نقلی و عقلی ندارد و مبتنی بر حدس و گمانه‌زنی است. القای این نظریه منافع بی‌شماری برای بورژوازی که پشتوانه اقتصادی و سیاسی تجدد بود، به دنبال داشت و مهمترین نقش را در

انهدام فضای دینی و معنوی قرون وسطی و قرون اخیر ایفا کرده است و زمینه روانی و نظری تسلط غرب را بر جوامع، بیش از هر اصل و مبنای نظری دیگر فراهم کرده است.

ج) بخش دوم

براساس نظریه تاریخی اسلام، اصل همه انسان‌ها به آدم و حوا - که خود از خاک خلق شده‌اند - برمی‌گردد و از آغاز آفرینش انسان، خداوند با تعلیم همه علوم و فنون مادی و معنوی به حضرت آدم علیه السلام، در کار سامان‌دهی به معیشت انسان‌ها برآمد و تمدنی متعادل را که بستری برای عبودیت انسان باشد، از طریق انبیا رقم زد.

خلاصه آنچه تمدن‌ساز بوده، تعلیم انبیا و القای علوم و فنون از سوی آنها به انسان‌ها بوده است نه تجربه شخصی انسان‌ها در یک سیر خطی و تدریجی رو به پیشرفت. خداوند همان‌گونه که هدایت تشریحی و معنوی انسان‌ها را از طریق انبیا عهده‌دار است، هدایت مادی و معیشتی آنها را نیز به آنها وانگذاشته و به انبیا سپرده است و انبیا در تأمین مصالح دنیوی انسان‌ها - همانند مصالح دینی و اخروی آنها - ذره‌ای کوتاهی نکرده و به نحو اتم و اکمل، آگاهی‌ها، فنون و سازوکارهای لازم را در اختیار جوامع بشری قرار دادند و اگر از تعلیم پاره‌ای از علوم و فنون به بشر خودداری کردند، بدان دلیل بوده است که برای آنها مداخلیتی در سعادت دنیوی و اخروی بشر نمی‌دیدند و برخلاف مصالح وی می‌دانستند.

د) بخش سوم

اساساً انسان‌ها قادر نبوده‌اند با اتکا به تجربه شخصی بطور مستقل از تعلیم انبیا، نظام معیشتی خود را سامان دهند و تمدن‌سازی کنند. قوای ادراکی انسان فاقد چنین توانایی بوده است. از همین رو تمام علوم و فنون معاش جنبه توقیفی دارند یعنی از ناحیه خداوند و وحی الهی با واسطه انبیا به انسان‌ها تعلیم داده شده است و اگر جز این بود، تداوم

حیات برای انسان‌ها ممکن نبود. البته با دستمایه قرار دادن علوم و فنون تعلیمی از سوی انبیا، انسان‌ها قادرند دست به اکتشاف و اختراع بزنند، و به آگاهی‌ها و توانایی‌های جدیدی فراسوی آنچه انبیا ارائه کرده‌اند دست یابند - همان‌گونه که در تمدن جدید این امر واقع شد - اما چنین اقدامی امری خودسرانه محسوب شده و خارج از مدار مصلحت و سعادت دنیوی و اخروی انسان‌هاست و به دلیل آن که قوای ادراکی انسان ناتوان از دریافت همه ابعاد، زوایا و عواقب کشفیات و اختراعات و نیز مصالح و مفاسد فرد و جامعه است، این امر در نهایت به زیان وی تمام خواهد شد و این دقیقاً همان چیزی است که در دوران جدید و با ظهور تمدن جدید، رخ داده است.

۵. بخش چهارم

از قرآن و سنت نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را استنباط کرد. آیاتی که در قرآن به تفکر و تدبیر در طبیعت و خلقت توصیه کرده‌اند، نظر به مطالعه آیه‌ای طبیعت برای وصول به اصولی چون توحید و معاد دارد و نه تفکر و تدبیر برای کشف قوانین طبیعت و اکتشاف و اختراع علوم و فنون برای تصرف در آن. علوم و دانش مورد توصیه قرآن و روایات، معطوف به خضوع و خشوع در برابر خداوند است و نه معطوف به کسب قدرت برای تصرف و تملک طبیعت آن‌گونه که در تلقی جدید از علم وجود دارد.

همچنین از آیاتی که درباره تسخیر طبیعت برای انسان است، استنباط نمی‌شود که جهان به مثابه مجموعه‌ای از منابع و قوه و مواد خام شکل ناگرفته‌ای است که بشر باید با اکتشاف و اختراع علوم و ابزارهای هر روز جدیدتر و پیشرفته‌تر، به سراغ طبیعت برود و از آن بهره‌برداری نماید.

از منظر قرآن، طبیعت به مثابه بستری مُمَهَّد و رام برای معیشت متعادل و عاری از اسراف و تجاوز انسان‌هاست و خداوند همه چیز را

برای بشر فراهم کرده است و تنها بهره‌برداری از طبیعت را برعهده انسان گذارده است تا دچار بیکاری و بطالت نشود و شیوه و چگونگی این بهره‌برداری را از همان آغاز خلقت و تاریخ انسان از طریق انبیا به نحو احسن و اکمل به او آموخته است.

بنابراین نه با آیات تدبیر و تفکر در طبیعت و نه با آیات تسخیر، نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را اثبات کرد.

و) بخش پنجم

پرداختن به آبادانی و توسعه دنیا از منظر اسلام تا آنجا مجاز است که در خدمت بندگی و تعالی انسان برای وفود به محضر خداوند باشد که بدان دنیای بلاغ گفته می‌شود اما اگر آبادانی و توسعه، اصالت یابد و به انگیزه ساخت بهشت زمینی و ارضای حس میل به خلود در دنیا و تفاخر و برتری طلبی باشد، بویژه آنگاه که با تخریب طبیعت و اسراف و تبذیر و تعمیق شکاف بین فقر و غنا باشد، یکپارچه مذموم و مطرود است که بدان دنیای ملعون گفته می‌شود.

اسلام نه با رهبانیت و عزلت از دنیا و فقر و ناداری موافق است و نه با تجمل‌گرایی و توسعه تعلق به مظاهر مادی و دنیاگرایی اصیل، و در یک کلمه دنیا باید کشتگاه آخرت و بستری برای انجام تکلیف عبودیت - به معنای وسیع آن - باشد.

ز) بخش ششم

حضرت حجت‌ابن‌الحسن (عج) هنگام ظهور، از سازوکارهای تمدن جدید استفاده نخواهد کرد و همین‌طور در تاسیس حکومت و تمدن صالحان. تمدن امام زمانی از نوع تمدن طبیعی خواهد بود نه تمدنی صناعی و تکنولوژیک از نوع تمدن جدید. البته در این تمدن، توانمندی‌های خارق‌العاده و شگفتی وجود خواهد داشت که از نوع توانمندی‌های تمدن جدید نیست بلکه اموری نظیر طی الارض و ... است که با اعجاز و دانش‌های تعلیمی از سوی حضرت (عج) محقق خواهد شد.

ح) بخش هفتم

علاوه بر آنچه در بخش های پیشین در باب تعارض «اسلام» و «تجدد» گفته آمد، می توان به ادله ای دیگر نیز استناد کرد. از جمله آنها عبارت است:

۱- اصل حرمت تغییر در آفرینش خداوند

۲- مذمت از امور مُحَدَث و جدید که ریشه در سنن الهی و تعالیم

انبیا و معصومین علیه السلام ندارد.

۳- حرمت تشبیه به کفار و بیگانگان

۴- قاعده لاضرر و اصل حرمت القای نفس در هلاکت

ط) بخش هشتم

آیاتی چون «یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض...» و «یخلق ما لا تعلمون» و «خلقنا لهم من مثله ما یرکبون» و روایاتی چون «تولید برق از آب» و «علم ۲۷ حرف است...»، نمی تواند برای اثبات مطلوبیت علوم جدید مورد استناد قرار بگیرد.

ی) بخش پایانی

با اثبات تعارض بین «اسلام» و «تجدد»، برای پرهیز از بن بست، باید بین مقام نظر و عمل تفکیک قائل شویم. اگرچه در مقام نظر، اسلام را معارض با تجدد و تمدن جدید می دانیم اما در مقام عمل به دلیل آن که نفی تمدن جدید و مظاهر آن، موجب تنگنا و عسرو حرج و اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد، از باب اضطرار به هر میزان که لازم و ضروری باشد از سازوکارهای تمدن جدید استفاده خواهیم کرد. اما با این وجود، نباید پنداشت که نظریه تعارض «اسلام» و «تجدد» نتیجه ای در بر ندارد. نفی انفعال روحی و فکری در مقابل غرب و تجدد، و ابطال پندار عقب ماندگی، مهمترین دستاورد نظری اثبات تعارض بین اسلام و تجدد است که مانع از غلبه تام و تمام غرب خواهد شد و از سوی دیگر،

در مقام عمل نیز می‌تواند از توسعه و تشدید حاکمیت غرب بر شؤون گوناگون جامعه، جلوگیری نموده و با درپیش گرفتن راهبرد «اقدام و انتظار»، به اندازه وسع و فرصت‌های باقی‌مانده، به اصلاح امور پرداخت و با گسترش روشنگری در مورد وضعیت اضطراری و نامتعادل حاکم بر زمانه کنونی، جوامع بشری را برای تحولی عمیق و فراگیر که آدم و عالمی نو ایجاد خواهد کرد، آماده نمود:

ألا انَّ موعدنا الصُّبح، اليس الصُّبحُ بقرب؟

(ک) پیوست - ۱

برخلاف آنچه در اذهان در باب تمدن‌های ماقبل تمدن جدید، موجود است، این تمدن‌ها تمام علوم و توانمندی‌های لازم برای یک معیشت متعادل را دارا بوده‌اند و انسان‌ها بی‌آن که به تخریب و تفسید طبیعت و منابع مادی بپردازند و از اضطراب‌ها و فشارهای گوناگون رنج ببرند، زندگی می‌کرده‌اند و همین روال را هزاران سال ادامه دادند و طبیعتی بکر و سالم را به بشر جدید سپردند که تنها با گذشت چند قرن، چنان به ویرانگری پرداخته است که تداوم چنین روالی مستلزم نابودی حیات تا دو سه قرن آینده خواهد بود.

(ل) پیوست - ۲

تجدد و تمدن جدید علاوه بر مبادی و مبانی شکل‌دهنده به آن، از جهت نتایج و دستاوردها نیز قابل نقد و شناسایی است. بررسی کارنامه تمدن جدید در همه عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی، بیانگر وجود بحرانی عمیق و رو به تزايد است و برآیند کلی آن کاملاً منفی و مردود است و اسلام هرگز بر چنین تمدنی با چنین محصولات و میوه‌هایی - که نتیجه منطقی مبادی و مبانی آن بوده است - مهر تایید نمی‌زند.

(م) پیوست - ۳

این پندار که ابزار و تکنولوژی‌های جدید به مثابه چاقویی هستند

که هم می‌توانند شکم را برای معالجه و مداوا پاره کنند و هم برای آدمکشی مورد استفاده قرار بگیرند، و به عبارت دیگر فاقد جهت‌گیری و تمایلی خاص هستند و کاملاً بسته به بکارگیرندگان و نیت آنان است، منطبق با واقعیت نیست. تکنولوژی‌های جدید اعم از ابزارهای حمل و نقل، نظامی، کشاورزی، رسانه‌ها و... واجد کشش‌ها، اقتضائات و فرارخسارهایی هستند که به تدریج خود را بر فرد و جامعه تحمیل می‌کنند و گاه پیامدهایی به دنبال دارند که هرگز به ذهن سازندگان و مخترعان آن نیز خطور نمی‌کرده است. تکنولوژی و ابزارهای جدید، نتیجه تداوم طبیعی و تکاملی ابزارهای قدیم نیستند بلکه دارای ماهیت و کارکردی کاملاً متفاوت هستند که برآیند نهایی آن، مسخ روحی و اخلاقی انسان، تخریب محیط زیست و دهها عارضه منفی دیگر است.

فهرست‌ها

- آیات
- روایات
- اعلام
- منابع

فهرست آیات

بقره

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (٣١) ص ٤١، ٤٨
قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا (٣٢) ص ٧١، ٧٥
زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا (٢١٢) ص ١٥٣

آل عمران

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ... (٥٩) ص ٤٢
قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مِنْ آيَاتِهِ وَمَا نُنَادِيكَ بِشَرِكٍ... (٨٤) ص ١٨٨
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (١٨٣) ص ١٥٣
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ... (١٨٩-١٩٠) ص ١١١

نساء

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... (١) ص ٤١
وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ (١١٣) ص ٧١
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ... (٢٤) ص ١٨٧
وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا... (١١٩-١١٨) ص ١٩٠، ١٨٥

مائده

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَكُمْ قُلِ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ... (٤) ص ١٠١
فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ... (٣١) ص ٩٧
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ... (٤٨) ص ١٨٨
لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ... (٤٨) ص ٢٠٦

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (۸۷) ص ۱۵۰
وَأَعَلَّمْتُمْ كِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۱۱۰) ص ۷۱

انعام

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ... (۴۴) ص ۱۸۰
وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ... (۱۰۰ - ۹۸) ص ۱۳۲
قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا... (۱۴۸) ص ۱۷

اعراف

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ... (۱۰) ص ۱۳۲
يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا (۲۶) ص ۵۳
يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ (۲۷) ص ۴۲
يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (۳۱) ص ۱۵۱
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ... (۳۲) ص ۱۴۳، ۱۵۱
أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ (۵۴) ص ۱۸۵
وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى... (۵۶-۵۷) ص ۱۱۲
وَ الْبَلَدِ الطَّيِّبِ يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي... (۵۷) ص ۳۲۷

يونس

حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ... (۲۴) ص ۱۶۹

هود

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ... (۱۹-۱۸) ص ۱۵۳
هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا... (۶۱) ص ۱۵۲، ۱۴۳
الْيَسَّ الصُّبْحِ بِقَرِيبِ (۸۱) ص ۳۴۹
بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۶) ص ۲۲۳

يوسف

وَ أَنَّهُ لَدُوْ عِلْمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ (۶۸) ص ۷۲
رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (۱۰۱) ص ۷۱

رعد

المر ۰ تلك آيات الكتاب و الذي أنزل إليك... (۳-۱) ص ۱۱۶

أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (٧)، ص ٧٠

ابراهيم

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ... (٣٢-٣٤) ص ١٣٣، ٥٣

حجر

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا... (٢٩-٢٦) ص ٤٢

نحل

أَتَى أَمْرًا لِلَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ (١) ص ١٧٤

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَمَنَافِعُ... (١٨-٥) ص ١٣٣-١٣٤

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا (٣٦) ص ٧٠

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٨) ص ٢١٣

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّئَسْفِيَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ... (٧٢-٦٩) ص ١٣٥

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ... (٨٤-٨٣) ص ١٣٦

اسراء

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ... (١٩-١٨) ص ١٥٤

مريم

وَكَمُ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَاءُ (٧٤) ص ١٦٤

طه

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ... (٥٦-٥٣) ص ١٣٦، ١٢٦، ١١٢

انبیاء

وَاعْلَمْنَاهُ صَنَعَةَ لُبُوسٍ (٨٠) ص ٧٢

نور

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (٤٤) ص ١١٧

نمل

وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ (١٦) ص ٧٢

صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقِنَ كُلَّ شَيْءٍ (٨٨) ص ١٩١

قصص

وَكَمُ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا... (٥٨) ص ١٦٤

وَأَبْنَعُ فِيمَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيحَكَ... (۷۷) ص ۱۵۲، ۱۴۳
 أَوْلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ... (۷۸) ص ۱۶۴

عنكبوت

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ... (۶۵) ص ۱۵۴

روم

أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ... (۹) ص ۱۶۵
 وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) ص ۴۲
 ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۴۱) ص ۲۶۹

لقمان

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ... (۲۰) ص ۱۳۶
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ... (۳۱) ص ۱۱۳، ۱۲۶

سجده

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ص ۴۲

احزاب

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَوةَ... (۳۰-۲۹) ص ۱۵۴

يس

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ... (۴۲-۴۱) ص ۲۱۴
 أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا... (۷۴-۷۲) ص ۱۳۷، ۵۲

زمر

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْهَا زَوْجَهَا... (۶) ص ۱۳۷
 اللَّهُ يَتَوَفَّى النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ... (۴۲) ص ۱۱۳

مؤمن

وَ عَلَيَّهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) ص ۲۱۵

فصلت

وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكْنَا فِيهَا... (۱۰) ص ۱۳۷

شورى

وَ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا... (۱۳) ص ۱۸۷

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ... (٢٠) ص ١٥٤
وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ... (٢٨) ص ١٥٥

زخرف

وَجَعَلَ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (١٢) ص ٢١٥
وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ... (١٤-١٣) ص ١٣٧، ٥٢

جاثية

أَنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هَ وَ فِي خَلْقِكُمْ... (٨-٣) ص ١٢٥
سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (١٣) ص ١٢٩

احقاف

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ (٩) ص ١٨٧

ق

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا... (١٢-٧) ص ١١٣

ذاريات

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ هَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (٢١-٢٠) ص ١١٤

نجم

فَاعْرُضْ عَمَّنْ تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا... (٣٠-٢٩) ص ٩

الرَّحْمَنِ

خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (٥-٤) ص ٥١

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَفَدُّوا... (٣٣) ص ٢١١

حديد

اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ ... (٢٠) ص ١٥٥

وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ (٢٥) ص ٥١

ملك

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا... (١٥) ص ١٣٨

نازعات

فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (٤٠) ص ١٥٥

طارق

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۝ خُلِقَ ... (۹-۶) ص ۱۱۴

غاشیه

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝ وَإِلَى السَّمَاءِ ... (۲۶-۱۷) ص ۱۱۴

فجر

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۝ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ... (۹-۶) ص ۱۶۵

علق

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) ص ۴۷

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) ص ۴۹

فهرست روایات

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 عَلَّمَ اللَّهُ - عزوجل - اَدَمَ اَلْفَ حَرْفَةً مِنْ اَلْحَرْفِ... ص ۵۵
 هَبَطَ اَدَمُ وَ حَوًّا غُرْبَانَيْنِ جَمِيعًا عَلَيَّهِمَا وَرَقُ الْجَنَّةِ... ص ۵۸
 مَنْ تَعَلَّمَ بَابًا مِنْ اَلْعِلْمِ عَمَّنْ يَتَّقُ بِهِ... ص ۱۲۰
 اَنَا مَدِينَةُ اَلْحِكْمَةِ [اَلْعِلْمِ] وَ عَلَيُّ بِأَبْهَائِهَا... ص ۱۲۲
 مهدی(عج) در حالی خروج می کند که... ص ۱۷۰
 سَمِيَّتُ اَللَّهُ بِهِ كُلُّ بَدْعَةٍ وَيَمْحُو كُلَّ ضَلَالَةٍ... ص ۱۸۸
 شَرُّ اَلْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، ص ۱۹۴
 اَلَا وَ اَيُّكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ اَلْأُمُورِ... ص ۱۹۵
 اِنَّ عَوَازِمَ اَلْأُمُورِ اَفْضَلُهَا وَ اِنَّ مُحَدَّثَاتِهَا شَرُّهَا، ص ۱۹۵
 اَفْضَلُ اُمُورِ اَلْحَقِّ عَزَائِمُهَا وَ شَرُّهَا مُحَدَّثَاتُهَا... ص ۱۹۵
 مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ، ص ۱۹۸
 لَا ضَرَرَ وَ لَا اَضْرَارَ فِي اَلْاِسْلَامِ... ص ۲۰۲
 لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقْبِضَ اَلْعِلْمُ، ص ۲۱۹
 مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ اَنْ يَقْلُ اَلْعِلْمُ وَ يَظْهَرُ اَلْجَهْلُ، ص ۲۱۹
 فِي ذِكْرِ اَلْاِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: تَاسَعُهُمُ اَلْقَائِمُ الَّذِي يَمَلُؤُ اَلْاَرْضَ نُوْرًا... ص ۲۱۹
 دَرِ رُوْزْگَارِ شَمَا اِگَرِ كَسِي يَكِ دَهْمِ وَظَايِفِ دِيْنِي اَشِ رَا تَرْكِ كَنْد... ص ۲۳۵
 اَلْعَمَاءُ وَقَارٌ لِّلْمُؤْمِنِ وَ عَزٌّ لِّلْعَرَبِ... ص ۳۳۱

امام علی علیه السلام

- ثُمَّ جَمَعَ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبْخِهَا...، ص ۴۳
 أَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْبَعْلَ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... ص ۵۹
 لَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِبَادَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، ص ۷۰
 وَ أَمَّا السَّبَبُ الَّذِي بِهِ بَقَاءُ الْخَلْقِ فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ...، ص ۷۹
 الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ، ص ۱۲۰
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ...، ص ۱۲۱
 يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا، ص ۱۲۱
 خُذْ الْحِكْمَةَ إِنِّي أَتَيْتُكَ فَانَّ الْكَلِمَةَ...، ص ۱۲۳
 وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ...، ص ۱۲۸
 الْفَقْرُ، الْمَوْتُ الْكَبِيرُ، ص ۱۴۸
 وَ لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فَرَاعَكَ...، ص ۱۵۲
 الدُّنْيَا مَطْيَبَةٌ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهَا يَرْتَحِلُ إِلَى رَبِّهِ...، ص ۱۵۷
 وَ لِنِعْمِ [الدُّنْيَا] دَارٌ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوْطِنَهَا مَحَلًّا، ص ۱۵۷
 إِنَّمَا سُمِّيَتِ الدُّنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ص ۱۵۸
 إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا...، ص ۱۵۸
 الْمَتَمَتِّعُونَ مِنَ الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ أَنْ فَرَحُوا، ص ۱۵۸
 وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِالْآخِرَةِ لِالدُّنْيَا...، ص ۱۵۸
 وَ أَنْزَلُوا الدُّنْيَا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَالْمَيْتَةِ الَّتِي لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ...، ص ۱۵۸
 إِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عُدْوَانٌ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ...، ص ۱۵۹
 [در زمان حکومت مهدی (عج)] گرگ و میش با هم در یک مکان زندگی می‌کنند...، ص ۱۷۰
 إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَ أَنَّ مُحَدَّثَاتِهَا شَرُّهَا، ص ۱۹۵
 - أَفْضَلُ أُمُورِ الْحَقِّ عَزَائِمُهَا وَ شَرُّهَا مُحَدَّثَاتُهَا...، ص ۱۹۵
 مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ عُدَّ مِنْهُمْ، ص ۱۹۸
 اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ...، ص ۲۰۸

می توان از این آب، عراق را روشن کرد...، ص ۲۱۶
 اگر می خواستم می توانستم این آب را مبدل به روشنایی نمایم، ص ۲۱۶
 يَكُونُ اِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ، ص ۲۱۹

امام سجاد علیه السلام

الدُّنْيَاءُ دُنْيَاءُ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ...، ص ۱۵۹
 مَنْ طَلَبَ الْغِنَى وَ الْأَمْوَالَ وَ السَّعَةَ فِي الدُّنْيَا...، ص ۱۵۹
 اِنْ لَلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَتَيْنِ، احْدَاهُمَا اطْوَلُ مِنَ الْاٰخِرَى...، ص ۲۳۳

امام باقر علیه السلام

اِنَّ اللّٰهَ حِيْنَ اَهْبَطَ اَدَمَ اِلَى الْاَرْضِ...، ص ۵۸
 لَقَدْ خَلَقَ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِي الْاَرْضِ مُنْذُ خَلَقَهَا سَبْعَةَ عَالَمِيْنَ...، ص ۶۸
 لَعَلَّكَ تَرَى اَنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - اَتَمَّا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ...، ص ۶۹
 مَا خَلَقَتِ الدُّنْيَا - مِنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ...، ص ۷۰
 در پیامبران و اوصیاء [ائمه معصومین علیهم السلام] پنج روح وجود دارد...، ص ۹۲
 شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا...، ص ۱۲۱
 فِي قَوْلِ اللّٰهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - : «فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ»...، ص ۱۲۱
 كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ، ص ۱۲۲
 «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى» فَمَنْ لَمْ يَدُلُّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ...،
 ص ۱۲۷

نَعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْاٰخِرَةِ، ص ۱۶۰

قائم (عج) ما، با رعب، یاری (منصور بالرعب)...، ص ۱۷۰
 وقتی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند...، ص ۱۷۱
 گویا می بینم اصحاب قائم (عج) را که احاطه و پرکرده اند...، ص ۱۷۱
 چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به هر اقلیمی...، ص ۱۷۱
 اصحاب قائم (عج)، سیصد و سیزده نفر از فرزندان عجم می باشند...، ص ۱۷۲

- وقتی قائم (عج) از مکه قیام کند و عازم کوفه شود...، ص ۱۷۲
 مهدی علیه السلام هفت سال حکومت خواهد کرد که...، ص ۱۷۲
 ذوالقرنین را در انتخاب میان دو ابر، مخیر کردند...، ص ۱۷۳
 اولین کسی که با قائم (عج) بیعت می‌کند جبریل است...، ص ۱۷۳
 [هنگام رویارویی قائم (عج) و سفیانی] در شام بانگ برآورده می‌شود...، ص ۱۷۳
 نخستین کسی که با قائم (عج) بیعت می‌کند، جبریل است...، ص ۱۷۴
 این که فرموده است پس چون آنچه را به ایشان تذکر...، ص ۱۸۰
 آفریده‌ها و مخلوقاتی که هرگز مرتکب گناه و معصیت نشده‌اند...، ص ۲۱۴
 يُصْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا...، ص ۲۳۴

امام صادق علیه السلام

- از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم...، ص ۴۷
 نزد امام صادق علیه السلام بودم، دستور داد سفره آوردند...، ص ۴۸
 از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، فرمود...، ص ۴۸
 لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ...، ص ۵۴
 فَكَّرَ يَا مُفَضَّلُ فِيمَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَهُ...، ص ۵۶
 كَانَ هَابِيلُ رَاعِي الْغَنَمِ وَكَانَ قَابِيلُ حَرَائِمًا، ص ۵۸
 عن هشام ابن الحكم: قَالَ سَأَلَ الزَّنْدِيقُ الَّذِي أَتَى أَبَاعِدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...، ص ۷۷
 سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا...، ص ۸۲
 فَكَّرَ فِي هَذِهِ الْعَقَاقِيرِ وَمَا خَصَّ بِهَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا...، ص ۸۲
 كَانَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَبَّأَ فِي مَحْرَابِهِ كُلَّ يَوْمٍ حَشِيشَةً...، ص ۸۳
 ای مفضل، نامه تو را دریافت نمودم...، ص ۸۴
 فَالْسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ: وَخَاصَّةً اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ...، ص ۹۱
 أُطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ، ص ۱۱۹
 وَالرَّجُلُ يَذْكُرُ بَعْدَ مَا قَامَ وَتَكَلَّمَ وَمَضَى فِي حَوَائِجِهِ...، ص ۱۱۹
 فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا...، ص ۱۲۰

- يَعْدُو النَّاسُ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ:....، ص ۱۲۲
- يا يُؤْنَسُ أَنْ أَرَدْتُ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ....، ص ۱۲۲
- ای مفضل، بنگر که چگونه آنچه را که بشر...، ص ۱۳۱
- أَوَّلُ الْعَبْرِ وَالْأَدَلَّةُ عَلَيَّ الْبَارِي - جَلُّ قُدْسُهُ - تَهَيُّتُهُ هَذَا الْعَالَمَ وَ تَأْلِيْفُهُ....، ص ۱۳۸
- وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْكَثْرَةِ عَلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا....، ص ۱۶۰
- أَقْبَلَ رَجُلَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا....، ص ۱۶۶
- أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابِهَا، ص ۱۶۹
- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام سوال کرد: آقای من!....، ص ۱۷۴
- فرج ما هنگامی است که صاحب این امر [قائم (عج)]....، ص ۱۷۵
- مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: آقای من! آیا فرشتگان و جنیان ...، ص ۱۷۵
- مهدی (عج) در آخرالزمان ظهور می کند در حالی که....، ص ۱۷۶
- وقتی قائم (عج) ما اهل بیت قیام کند، به محلهای از کوفه....، ص ۱۷۶
- چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، شمشیرهای نبرد....، ص ۱۷۶
- هرگاه قائم (عج) ما قیام کند، خداوند به گوشها و چشمهای شیعیان....، ص ۱۷۶
- شیعیان ما در زمان سلطنت قائم (عج)....، ص ۱۷۶
- هرگاه قائم (عج) خروج کند، زمین، گنجهای خود را....، ص ۱۷۷
- پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را جبرئیل، روز نبرد بدر نازل نمود....، ص ۱۷۷
- زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تن قائم ما (عج) راست می آید....، ص ۱۷۷
- گویا قائم (عج) را بر فراز تپه ای در کوفه می بینم که....، ص ۱۷۷
- آن گاه که قائم (عج) ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش....، ص ۱۷۸
- در دوران ظهور، مؤمن پرنده ای را از هوا به زیر می کشد....، ص ۱۷۸
- درباره بنی فلان سه آیه نازل شد....، ص ۱۸۱
- مؤمن در زمان قائم (عج) در حالی که در مشرق است....، ص ۱۸۲
- لَا يَدْعُ بَدْعَةً إِلَّا أزالَهَا وَ لَا سُنَّةً إِلَّا أَقَامَهَا، ص ۱۸۹
- بَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَهْدُمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ....، ص ۱۸۹

- أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ... ص ۱۹۹
 إِنَّمَا الْفُسَادُ فِيمَا أَضَرَ بِالْبَدَنِ وَاتْلَفَ الْمَالَ، ص ۲۰۲
 كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَبِّ مِمَّا يَكُونُ فِيهِ غِذَاءُ الْإِنْسَانِ... ص ۲۰۳
 إِنَّ اللَّهَ - سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ وَعَلَّمَ مَا... ص ۲۰۳
 علی علیه السلام با مناره‌ای بزرگ برخورد کرد، دستور به ویرانی... ص ۲۰۸
 الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ... ص ۲۱۷
 وَيَلْكُمْ... نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ... ص ۲۳۴

امام کاظم علیه السلام

- لَا عِلْمَ إِلَّا مِنَ اللَّهِ
 لَا عِلْمَ إِلَّا مِنَ اللَّهِ عَالِمِ رَبَّانِي، ص ۱۲۰
 لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ، ص ۱۴۹

امام رضا علیه السلام

- أَنَا لَا نَجِدُ فَرْقَةَ مِنَ الْفَرْقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَّةِ يَقْوَا... ص ۷۰، ۷۶
 فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ وَجَبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَالْأَقْرَارُ بِهِمْ... ص ۷۸
 چون قائم (عج) ظهور کند و داخل کوفه شود... ص ۱۷۹
 إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يُبَيِّحْ أَكْلًا وَلَا شُرْبًا إِلَّا... ص ۲۰۳
 إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ... ص ۲۲۰
 وَاللَّهُ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحِّصُوا وَتُمَيِّزُوا... ص ۲۳۴

امام حسن عسگری علیه السلام

- إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَنَائِرِ وَالْمَقَاصِيرِ... ص ۱۹۶
 از ابوالحسن [امام حسن عسگری علیه السلام] پرسیدم آیا اذان گفتن... ص ۲۰۸

فهرست اعلام

- حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، ۲۳، ۳۸، ۵۴، ۵۸، ۹۸، ۱۷۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
- امام علی علیه السلام، ۴۳، ۵۸، ۶۹، ۸۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۹
- امام حسین علیه السلام، ۱۷۷، ۲۱۹
- امام سجاد علیه السلام، ۱۵۸، ۲۳۳، ۲۳۴
- امام باقر علیه السلام، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۹۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۳۴
- امام صادق علیه السلام، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷
- ۲۱۷، ۲۳۴
- امام کاظم علیه السلام، ۱۲۰، ۱۴۹
- امام رضا علیه السلام، ۷۰، ۷۶
- ۱۷۸، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۳۴
- امام حسن عسگری علیه السلام، ۲۰۷، ۲۹۶
- امام زمان علیه السلام، ۱۳، ۱۶۷
- ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
- ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۸
- ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۵۴
- آ
- آخوندزاده، ۲۴
- آدم علیه السلام، ۴۱، ۴۲، ۴۳
- ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳
- ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲
- ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۰
- ۸۲
- ۳۵۲
- آریهط، ۲۵۱، ۲۵۲
- آوینی، سیدمرتضی، ۱۸، ۲۱
- الف

- اشینگلر، ۳۱۶، ۳۶۹
 اقبال لاهوری، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵
 آگوست کنت، ۱۴۴، ۱۴۵
 انوش، ۶۱، ۶۳
 انیشتاین، ۹۵، ۹۶، ۳۰۹
 اویلر، ۲۵۱
- ب
- بارنت، ۲۹، ۳۰، ۳۶۰
 بحرانی، یوسف، ۲۰۷
 بخاری، ۱۹۴، ۲۱۹
 برهمگیت، ۲۵۱
 بقراط، ۱۰۰، ۲۵۵، ۲۵۷
 بهاسکره، ۲۵۱، ۲۵۲
 بیکن، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۸۰
 بیهقی، ۱۹۴
- پ
- پورباخ، ۲۵۲
 پستمن، نیل، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
 ۳۴۴
 پولارد، سیدنی، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۶
 ۳۵۹
- ت
- تیریزی، میرزا جواد، ۲۰۶
 تائو هونگ چنیگ، ۲۵۹
 تامس مک کثون، ۲۹۹
 تحوت، ۲۵۰
 تحوطمس، ۲۵۰
- ابراهیم علیه السلام، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۵۱
 ابلیس، ۴۴، ۲۱۴
 ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹
 ابن خلدون، ۵۰، ۲۰۰
 ابن سینا، ۹۴
 ابن عباس، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۲۱۴، ۲۱۵
 ابن علی جبائی، ۴۸
 ابن فروخ قیروانی اندلسی، ۵۰
 ابن کنیر، ۴۹، ۱۹۹
 ابن ماجه، ۱۹۴، ۱۹۵
 ابوالحسن محمد بن ابوذری یوسف
 عامری، ۱۰۰
 ابوبصیر، ۱۷۲
 ابوبکر، ۱۵۰
 ابودجانه، ۱۷۹
 ابوذری غفاری، ۱۵۰
 ابوالعباس، ۴۷
 ابی اسحاق طرطوسی، ۵۵
 ابی داوود، ۱۹۸، ۲۳۳، ۳۶۷
 ابی هاشم الجعفری، ۱۹۶
 ادریس علیه السلام، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷
 ادوین اسمیت، ۲۵۵
 اسحاق علیه السلام، ۱۸۸
 اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، ۱۲
 اسرافیل علیه السلام، ۱۷۱
 اسقلیبوس، ۱۰۱
 اسماعیل علیه السلام، ۵۰، ۱۸۸

تسو چونگ چیه، ۲۶۶

تقی زاده، ۱۲، ۱۴

توین بی، ۳۲۶

حلی، علامه، ۹۴

حوا، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۲

۶۸، ۸۰

خ

خلجان بن قسم، ۵۰، ۱۲۴

خمینی، سیدروح الله (امام)، ۲۰۱

د

داروین، ۱۸، ۲۰، ۳۷، ۳۷

داماد، محمد باقر، ۲۰۶

دانالد دوگلاس، ۲۹۰

دانیل دنت، ۳۷

داودین سرخان، ۴۸

داوود علیه السلام، ۸۳

دنوتتری، ۲۵۷، ۲۵۸

دنيس دیدرو، ۳۸

دوپاسیکه، ۲۴، ۲۷۶، ۳۲۵

دهخدا، ۱۴

دیدرو، ۳۸

دیوید یمانه، ۱۶۴

ذ

ذوالقرنین، ۱۷۰، ۱۷۲

ر

راسل، ۹۶، ۱۱۰، ۲۷۸

رافائل، ۲۵۳

رالف، ۳۴، ۷۱

راوندی، قطب الدین، ۵۶، ۵۸، ۶۴

۱۹۹، ۳۳۲

رایت میلز، ۳۰۸

ج

جابر جعفی، ۶۹، ۹۲

جالینوس، ۱۰۰

جبریل علیه السلام، ۵۳، ۵۸، ۶۰

۶۳، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷

جزایری، سید عبدالله، ۲۰۶

جزایری، سید نعمت الله، ۲۰۶

جعفری، محمد تقی، ۳۸، ۹۸

جوزف کالین نو، ۲۹۱

جوهری، ۱۱۵

جیمز هانسن، ۲۸۸

چ

چائو یوان فانگ، ۲۵۹

چانگ تسانگ، ۲۶۶

چانگ چونگ نینگ، ۲۵۸

چانگ هانگ، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶

چرکه، ۲۵۶، ۲۵۷

چنگ وانگ، ۲۵۲

چنگیز خان، ۱۴۶، ۲۸۴

چو، ۲۵۸، ۲۵۹

چیاچینگ، ۲۶۳

ح

حرب بن امیه، ۵۰

حسن بصری، ۱۲۰

حکم بن عتیبه، ۱۲۱

- رژی دبره، ۳۴۷
رسولی محلاتی، ۶۵
رشی هوانگ تی، ۲۴۸
رنه گنون، ۲۷۴
روزولت، ۱۱۰
- ش
- شعرانی، ابوالحسن، ۱۹۹، ۳۷۱
شیث علیه السلام، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷
شیخ طوسی، ۴۷، ۵۱، ۱۹۶، ۲۰۷
شیطان، ۴۲، ۴۶، ۷۰، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۴
شیخ صدوق، ۵، ۷۳، ۹۱، ۱۲۳، ۱۹۴
- ط
- طباطبایی، سیدمحمد حسین، ۶۸، ۲۱۲
طبری، ۵۱
طوسی، ابوجعفر، ۹۴
طوسی، نصیرالدین، ۹۳، ۹۴
- ع
- عاذیمون مصری، ۶۱
عبدالله بن جدعان، ۵۰
عبدالله بن عمر، ۱۵۰
عبدالله بن مسعود، ۱۵۰
عبده، ۱۲۳، ۱۹۵، ۳۷۳
عثمان بن مظعون، ۱۵۰، ۱۵۱
عقیلی خراسانی، ۹۹
علی بن ابراهیم قمی، ۴۹، ۲۱۳
علی بن جعفر، ۲۰۷
علی بن عیسی، ۴۸، ۳۷۰
عیاشی، ۴۷، ۴۸، ۵۷
عیسی علیه السلام، ۴۲، ۱۵۹
- ز
- زرکشی، ۵۰
- ژ
- ژاک منو، ۳۰۵
ژان ژاک روسو، ۲۶
ژونویل، ۳۶
- س
- سالم، ۱۵۰
سام، ۶۶
سپهسالار، میرزا حسین خان، ۲۴
سفیانی، ۱۷۳
سلمان، ۱۵۰، ۱۷۹
سلمة بن کهیل، ۱۲۱
سلیمان علیه السلام، ۹۶، ۱۶۱، ۱۷۰
سوروکین، ۲۸۲
سوشروته، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
سونگ، ۲۵۹، ۲۶۳
سونگ شو، ۲۵۳
سیدبن طاووس، ۵۵، ۵۶
سید قطب، ۲۳۵
سیمون دوبوار، ۲۸۵
سیوطی، ۴۹

۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۳۴۲

ل

لتوناردو، ۲۵۵
لاک، ۲۶
لانگر، ۳۶
لقمان، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۶،
۱۶۰
لوئی لپرنس رینگه، ۲۸۰
لوتر، ۳۴۲
لورو آگوهان، ۱۴۵
لیروینگ هاو، ۲۷۷

م

ما تُریدی، ۱۰۱
مارلو، ۱۴۵، ۲۷۶
ماکس بورن، ۲۸۲
ماکیاول، ۱۱۰
مالک اشتر، ۱۷۹
مانو، ۲۵۸
مجلسی، محمدباقر، ۵، ۷۳، ۹۱،
۲۰۷
مسلم، ۱۹۴، ۳۶۷
مصباح یزدی، محمدتقی، ۳۸
مطهری، مرتضی، ۶، ۱۰۳، ۱۰۸،
۱۱۰، ۱۴۰، ۳۴۷
معقل بن مقرن، ۱۵۰
مغنیه، محمد جواد، ۲۰۵، ۳۰۷
مفضل بن عمر جعفی، ۵۶، ۸۲
۸۳، ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۷۴، ۱۸۵
مفید، ۵، ۷۳، ۸۳، ۹۱، ۱۷۹، ۱۹۴

غ

غزالی، ۱۰۲

ف

فضیل بن عباس، ۴۸
فیثاغورس، ۲۵۱
فیض، ملامحسن، ۱۹۰، ۲۰۶
فیلیپ لی، ۳۰۱

ق

قابیل، ۵۸، ۹۷
قارون، ۱۶۴
قبیلای قآن، ۲۴۸
قُرطبی، ۴۹، ۵۱، ۲۱۵
قتاده، ۵۰
قطام، ۳۴۶

ک

کمیل، ۱۲۱
کندی، ادوارد، ۳۴۴
کندیاک، ۲۶
کنفوسیوس، ۲۵۰، ۲۶۴
کورش، ۲۵۵
کوندروسه، ۱۴۴

گ

گارودی، روزه، ۱۴۴، ۲۸۴، ۳۱۹
گاریسن، ۲۵۷
گالیه، ۲۷۴
گویدورنی، ۲۵۳

- مقداد، ۱۵۰، ۱۷۹
 ملاصدرا، ۹۵
 ملکم ارمنی، ۲۴
 منتسکیو، ۲۶، ۳۷۱
 موسی علیه السلام، ۳۸، ۶۳، ۱۷۲،
 ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۴۲
 مولوی، ۹۶، ۱۰۲
 مهلابیل بن قتیان، ۶۳
 میشل نوآر، ۳۱۹
 میکابیل علیه السلام، ۱۷۱، ۱۷۴
 میلتنون سیلورمن، ۳۰۱
- ن
- ناصرخسرو، ۹۸، ۹۹
 نجار، عبدالوهاب، ۶۵، ۶۶
 نصیر بن جبیر، ۴۸
 نعمانی، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۳۴،
 ۲۶۸
 نوح علیه السلام، ۶۶، ۶۷، ۱۷۷،
 ۲۱۵، ۱۸۷
 نیکسون، ۳۱۱، ۳۴۴
 نیوتن، ۲۸۲
- و
- وانگ شوهو، ۲۵۹
 ولتر، ۳۷
 ویل دورانت، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۱۰۸،
 ۲۶۵، ۲۶۶
- ویلیام هوارد تافت، ۳۴۳
- ه
- هابس، ۱۴۵
 هاییل، ۵۸، ۶۶، ۹۷
 هاروی، ۳۹۸
 هاری بنجامین، ۳۰۲
 هاریسون، ۳۰۴
 هایزبرگ، ۲۸۱، ۲۸۲
 هراکلیتوس، ۱۱۰
 هرمس، ۶۴، ۶۷، ۶۸
 هشام بن حکم، ۷۷
 هشام بن محمد کلیبی، ۶۳
 هوتو، ۲۵۸
 هود علیه السلام، ۵۰، ۱۴۳، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۲۲۳، ۳۵۱
 هیوم، ۲۶
- ی
- یاسپرس، کارل، ۳۱
 یعقوب علیه السلام، ۱۸۸
 یعقوبی، ۶۶
 یوان جوانگ، ۲۵۷
 یوسف علیه السلام، ۶۳، ۷۱، ۱۰۰
 یوسفوس علیه السلام، ۲۵۱
 یوشع بن نون، ۱۷۲، ۱۷۹
 یونس علیه السلام، ۱۱۲، ۱۱۵،
 ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۶۹

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

آ

- ۲- آفرینش و تاریخ. مطهر بن طاهر مقتدی (زنده ۳۵۰ هـ)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش
- ۳- آغاز و انجام تاریخ. کارل یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش
- ۴- آیین و اندیشه در دام خودکامگی. سید محمد خاتمی، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۸ ش

الف

- ۵- الاتقان فی علوم القرآن. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱ هـ)، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ ش
- ۶- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۱۰۴ هـ)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش
- ۷- اثنا عشر رساله. المحقق الداماد (۱۰۴۱ هـ)، مکتبه السید الداماد
- ۸- الاثنا عشریة. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۱۰۴ هـ)، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۴۰۰ هـ
- ۹- اجتهاد و تقلید در فلسفه. محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش
- ۱۰- احادیث و قصص مثنوی. بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ ش

- ۱۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج. ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (۶۲۰ هـ)، انتشارات نعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۶ هـ.
- ۱۲- الاحکام فی اصول الاحکام. ابن حزم (۴۵۶ هـ)، تحقیق: احمد شاکر
- ۱۳- الاحکام فی اصول الاحکام. علی بن محمد الآمدی (۶۳۱ هـ)، المکتب الاسلامی، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ.
- ۱۴- أخبار الدُّول و اثار الأوّل فی التاریخ. احمد بن یوسف القرمانی (۱۰۲۹ هـ)، تصحیح: فهمی سعد و احمد حطیط، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
- ۱۵- أخبار الزمان. علی عبدالحسین بن علی المسعودی (۳۴۶ هـ)، دارالاندلس، بیروت، ۱۳۸۶ هـ.
- ۱۶- الاختصاص. ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ هـ.
- ۱۷- الادب المفرد. محمد بن اسماعیل البخاری (۲۵۶ هـ)، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۹ هـ.
- ۱۸- ادعائهمای علیه تمدن غرب و دورنمای از رسالت اسلام. سیدقطب (۱۳۸۶ هـ)، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، انتشارات طوس، مشهد، ۱۳۴۹ ش
- ۱۹- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. ابی عبدالله محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت، قم
- ۲۰- اسفار. ر. الحکمة المتعالیه
- ۲۱- اسلام و بحران عصر ما. روژه دوپاسکیه، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳ ش
- ۲۲- اسلام و سنت ویری. داوود مهدی زادگان، مؤسسه طه، قم، ۱۳۷۷ ش
- ۲۳- اصول کافی. ر. الکافی
- ۲۴- اعلام الوری بأعلام الهدی. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ هـ)، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۱۷ هـ..
- ۲۵- افسانه زندگی. علی افضل صمدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش
- ۲۶- الزام الناصب. علی الیزدی الحائری (۱۳۳۳ هـ)، انتشارات رضی، قم،

۱۴۰۴ هـ.

- ۲۷- الامالی. ابی جعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ هـ)، دارالثقافة، قم، ۱۴۱۴ هـ.
- ۲۸- الامالی. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ هـ.
- ۲۹- الامامة و التبصرة من الحيرة. ابی الحسن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۳۲۹ هـ)، مدرسة الامام المهدي ۷، قم
- ۳۰- اندیشه پست مدرن. رضا داوری اردکانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش
- ۳۱- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه. سیدنی پولارد. ترجمه حسین اسدپور و پیرانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ش
- ۳۲- انسان به روایت زیست‌شناسی. آنتونی بارنت، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه طلعت نقرآبادی، نشر نو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش
- ۳۳- انسان و بحران. خوسه ارتگای ای گاست، ترجمه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ش
- ۳۴- انسان و طبیعت. سیدحسین نصر، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش
- ۳۵- انقلاب رنسانس. ژوزف آنتونی،
- ۳۶- ایرانیان و اندیشه تجدد. جمشید بهنام، نشر و پژوهش فرزانه، تهران، ۱۳۷۵ ش

ب

- ۳۷- بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ هـ)، انتشارات وفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
- ۳۸- بحران جامعه مدرن. سید علی اصغر کاظمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش
- ۳۹- بحران دنیای متجدد. رنه گنون، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش
- ۴۰- برای چند نفر جا هست؟. لستر براون - هال کین، ترجمه حمید طراوتی -

- فرزانه بهار، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴ ش
- ۴۱- البرهان فی تفسیر القرآن. سیدهاشم بحرانی، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ هـ.
- ۴۲- البرهان فی علوم القرآن. بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی (۷۹۴ هـ)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۷۶ هـ.
- ۴۳- بزرگان فلسفه. هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵ ش
- ۴۴- بشارة الاسلام. سیدمصطفی الکاظمی آل السید حیدر (۱۳۳۶ هـ)، دارالکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
- ۴۵- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد. ابی جعفر محمد بن الحسن الصفار القمی (۲۹۰ هـ)، منشورات الاعلمی، تهران
- ۴۶- بهار خاموش. راشل کارسون، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، عوض کوچکی، امین علیزاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۶ ش
- ۴۷- بیان الأئمة للوقایع الغریبة و الاسرار العجیبة. محمد مهدی النجفی (معاصر)، المكتبة الاسلامية، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.

ت

- ۴۸- تاج العروس من جواهر القاموس. محمد مرتضی الزبیدی (۱۲۰۵ هـ)، انتشارات الحیة، بیروت
- ۴۹- تاریخ الامم و الملوك. محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۱۰ هـ)، مؤسسه اعلمی، بیروت
- ۵۰- تاریخ تمدن. ویل دورانت، گروه مترجمان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰ ش
- ۵۱- تاریخ جهان لاروس. ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸ ش
- ۵۲- تاریخ صنعت و اختراع. موریس داماس، ترجمه عبدالله ارگانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش
- ۵۳- تاریخ طبری. ر تاریخ الامم و الملوك
- ۵۴- تاریخ علم. جورج سارتن، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ش

- ۵۵- تاریخ فلسفه. ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب خوئی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ ش
- ۵۶- تاریخ فلسفه در اسلام. م.م. شریف، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲ ش
- ۵۷- تاریخ کامل. ابی الحسن علی بن محمد الشیبانی معروف به عزالدین ابن اثیر (۶۳۰ هـ)، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش
- ۵۸- تاریخ مدینه دمشق. ابن عساکر (۵۷۱ هـ)، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.
- ۵۹- تاریخ یعقوبی. احمد ابن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (۲۹۲ هـ)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲
- ۶۰- التبیان. ابی جعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ هـ)، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ هـ.
- ۶۱- تحریر الوسیلة، سیدروح الله الموسوی الخمینی (۱۴۰۹ هـ)، دارالکتب العلمیة، اسمعیلیان، قم.
- ۶۲- تحف العقول. ابن شعبه حرّانی (۳۸۱ هـ)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۶۳- التحفة السنیة فی شرح نخبة المحسنیة. السید عبدالله الجزایری، نسخه خطی، برنامه کامپیوتری المعجم الفقهی، مؤسسه آیت‌الله گلپایگانی، قم
- ۶۴- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. حسن مصطفوی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش
- ۶۵- ترجمان اقتصادی. (هفته‌نامه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی)
- ۶۶- ترجمان سیاسی. (هفته‌نامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی)
- ۶۷- ترجمه تفسیر المیزان. سیدمحمد حسین طباطبایی (۱۴۰۲ هـ)، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش
- ۶۸- ترجمه نهج البلاغه، عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش

- ۶۹- تصحیح اعتقادات الامامیه. ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید، (۴۱۳ هـ)، تحقیق: حسین درگاهی، دارالمفید، بیروت چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.
- ۷۰- التعلیقات. ابوعلی حسین بن علی بن سینا (۴۲۸ هـ)، تصحیح: عبدالرحمن بدوی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
- ۷۱- تفسیر ابن کثیر. ر تفسیرالقران العظیم.
- ۷۲- تفسیر الصافی. محسن الفیض الکاشارنی (۱۰۹۱ هـ)، تحقیق: حسین اعلمی، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۶ هـ.
- ۷۳- تفسیر العیاشی. محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی (۳۲۰ هـ)، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران
- ۷۴- تفسیر فرات الکوفی. ابی القاسم بن ابراهیم فرات الکوفی (۳۵۲ هـ)، تحقیق: محمدالکاظم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ هـ.
- ۷۵- تفسیرالقران العظیم. اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی (۷۷۴ هـ)، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
- ۷۶- تفسیر القمی. ابی الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (قرن چهارم هـ)، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۷۷- تفسیر مثنوی معنوی. محمد تقی جعفری، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۲ ش
- ۷۸- تفسیر نمونه. ناصر مکارم شیرازی (با همکاری جمعی از نویسندگان)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴ ش
- ۷۹- تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری. علی دژاکام، مؤسسه فرهنگ اندیشه معاصر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش
- ۸۰- تکنوپولی. نیل پستمن، ترجمه سیدصادق طباطبایی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۲ ش
- ۸۱- تکنولوژی و بحران محیط زیست. (مجموعه مقالات) ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش
- ۸۲- تمدن در بوته آزمایش. توین بی، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران
- ۸۳- توسعه و اباحه. یوسفعلی میرشکاک، انتشارات فرهنگسرای اندیشه،

تهران، ۱۳۷۸ ش

۸۴- توسعه و میانی تمدن غرب. سیدمرتضی آوینی، نشر ساقی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش

۸۵- تهذیب الاحکام. ابی جعفر محمدبن الحسن، معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ هـ)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش

ج

۸۶- جامع احادیث الشیعة. اسماعیل المعزی الملایری، ناشر: مؤلف، قم، ۱۴۱۳ هـ.

۸۷- جامع البیان فی تفسیر القرآن. ابی جعفر محمدبن جریر الطبری (۳۱۰ هـ)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.

۸۸- جامع الحکمتین. ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی (۴۸۱ هـ)، به اهتمام هانری کربن و محمد معین، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش

۸۹- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر. جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی (۹۱۱ هـ)، دارالفکر، بیروت

۹۰- الجامع لاحکام القرآن. ابی عبدالله محمدبن احمد الانصاری القرطبی (۶۷۱ هـ)، مؤسسه تاریخ عربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.

۹۱- جامع المقاصد فی شرح القواعد. علی بن الحسین الکرکی (۹۴۰ هـ)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۱ هـ.

۹۲- جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. محمدتقی مصباح یزدی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش

۹۳- جمهرة اللغة. ابوبکر محمدبن حسن بن درید (۳۲۱ هـ)، تحقیق: رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۷ م

۹۴- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی. علی اکبر کسمایی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴ ش

۹۵- جهان بینی علمی. برتراند راسل، ترجمه سیدحسن منصور، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰ ش

۹۶- جهان در آستانه قرن بیست و یکم (گزارش باشگاه رم). مجموعه

- مقالات، ترجمه علی اسدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش
- ۹۷- جهان در سراشیبی سقوط. جرمی ریفکین و تد هوارد، ترجمه محمود بهزاد، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴ش
- ۹۸- جهان و انبشتاین.
- ۹۹- جوان مسلمان و دنیای متجدد. سیدحسین نصر، ترجمه مرتضی اسعدی، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش
- ۱۰۰- جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. محمد حسن النجفی (۱۲۶۶هـ.)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷هـ.

چ

- ۱۰۱- چقدر کافست؟ (جامعه مصرفی و آینده زمین). آلن درنینگ، ترجمه عبدالحسین وهابزاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴ش

ح

- ۱۰۲- الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. الشيخ يوسف البحرانی (۱۱۸۶هـ.)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹هـ.
- ۱۰۳- الحق المبین. ملامحسن فیض کاشانی (۱۳۹۰هـ.)، تحقیق: میرجلال الدین الحسینی الارموی، سازمان چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۹۰هـ.
- ۱۰۴- الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة. صدرالدین محمد الشیرازی (۱۰۵۰هـ.)، دارالاحیاء لتراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱م
- ۱۰۵- حکمت و معیشت. عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۳ش

خ

- ۱۰۶- الخرائج و الجرائح. ابی الحسین سعید بن هبة الراوندی (۵۷۳هـ.)، مؤسسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹هـ.
- ۱۰۷- الخصال. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱هـ.)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳هـ.

۱۰۸- خلاصة الحکمة. محمدحسین عقیلی خراسانی، بندر بمبئی، ۱۲۶۱هـ.

د

۱۰۹- دارو مسأله پزشکی قرن. سیدجلال الدین مصطفوی کاشانی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۷ش

۱۱۰- الدر المنثور. جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر السیوطی (۹۱۱هـ)، دارالفکر، بیروت

۱۱۱- درمان طبیعی. هاری بنجامین، ترجمه سیاوش آگاه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ش

۱۱۲- در محضر حکیم (علامه جعفری). گردآوری و تنظیم: محمدرضا جوادی - علی جعفری، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران، ۱۳۸۰

ش

۱۱۳- دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام. ابی حنیفة النعمان بن محمد بن منصور التمیمی المغربي (۳۶۳هـ)، تحقیق: اصف بن علی اصغر فیض؛ دارالمعارف، مصر، چاپ سوم، ۱۳۸۳هـ.

۱۱۴- دلائل الامامة. محمدبن جریر بن رستم الطبری (قرن چهارم)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۳هـ.

۱۱۵- دیوان ناصر خسرو. ابومعین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی (۴۸۱هـ)، به کوشش مهدی سهیلی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۵۵ش

ذ

۱۱۶- ذخیره المعاد. السبزواری (۱۰۹۰هـ)، مؤسسه آل البیت، قم

۱۱۷- الذکری. محمدبن مکی مشهور به شهید اول (۷۸۶هـ)، چاپ سنگی، ۱۲۷۲هـ.

ر

۱۱۸- راهنمای تدریس کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان. توران میرهادی، سازمان کتابهای درسی ایران، تهران، ۱۳۵۰ش

۱۱۹- رسائل سید لاری. سیدعبدالحسین لاری (۱۳۴۲هـ)، تحقیق: سیدعلی

- میرشریفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش
- ۱۲۰- روزگار رهایی. کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی پور، نشر آفاق، تهران
- ۱۲۱- روشنفکران و شکست در پیامبری. ایوا اتزیونی - هالوی، ترجمه حسین کچویان، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، تهران، ۱۳۷۸ ش
- ۱۲۲- روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان. زین الدین الجبلی العاملی السّامی معروف به شهید ثانی (۹۶۶ ه.)، مؤسسه آل البيت ۷، قم، ۱۴۰۴ ه.

ز

- ۱۲۳- زادالمسیر فی علم التفسیر. عبدالرحمن بن علی بن محمد الجوزی القرشی (۵۹۷ ه.)، تحقیق: محمد بن عبدالرحمن عبدالله، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ه.
- ۱۲۴- زندگی در عیش، مردن در خوشی. نیل پستمن، ترجمه سیدصادق طباطبایی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۳ ش

س

- ۱۲۵- سبل السلام. محمد بن اسماعیل الکحلانی (۱۱۸۲)، شرکت انتشاراتی مصطفی البابی الحلبي، مصر، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ه.
- ۱۲۶- سفینة البحار و مدينة الحكم و الاثار. الشيخ عباس القمی (۱۳۵۹ ه.)، تحقیق: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۱۶ ه.
- ۱۲۷- سنن ابن ماجة. محمد بن یزید القزوينی (۲۷۵ ه.)، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفکر، بیروت
- ۱۲۸- سنن ابی داوود. ابی داوود سلیمان بن الأشعث السعنانی (۲۵۷ ه.)، تحقیق: سعید محمد اللحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ ه.
- ۱۲۹- سنن الدارمی. عبدالله بن بهرام الدارمی (۲۵۵ ه.)، مطبعة الاعتدال، دمشق
- ۱۳۰- سنن کبری بیهقی. احمد بن الحسين بن علی البیهقی (۴۵۸ ه.)، دارالفکر، بیروت
- ۱۳۱- سنن نسایی. احمد بن شعیب نسایی (۳۰۳ ه.)، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ ه.

- ۱۳۲- سیر حکمت در اروپا. محمدعلی فروغی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴ ش
- ۱۳۳- سیر تمدن. رالف لینتون، ترجمه پرویز مرزبان، نشر دانش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش
- ۱۳۴- سیمای حضرت مهدی (عج) در قران. سیدهاشم حسینی بحرانی (۱۱۰۷ ه.ق)، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، نشر آفاق، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ش

ش

- ۱۳۵- شرح نهج البلاغه. عزالدین ابوحامد بن هبته الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید (۶۵۶ ه.ق)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالاحیاء لثراث العربی، بیروت
- ۱۳۶- شمه ای از تاریخ غربزدگی ما. رضا داوری اردکانی، انتشارات سروش، تهران

ص

- ۱۳۷- الصحاح. اسماعیل بن حماد الجوهری (۳۹۳ ه.ق)، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۹۹ ه.ق
- ۱۳۸- صحیح البخاری. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل البخاری (۲۵۶ ه.ق)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه.ق
- ۱۳۹- صحیح مسلم. ابوالحسین مسلم بن الحجاج (۲۶۱ ه.ق)، دارالفکر، بیروت
- ۱۴۰- صراط النجاة. المیرزا جواد التبریزی، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶ ه.ق

ط

- ۱۴۱- طب سنتی (مجموعه مقالات). دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش
- ۱۴۲- طب سنتی ایران (مجموعه مقالات). مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ش

ظ

- ۱۴۳- ظهور و سقوط تمدن. شیردبی. کلاو، ترجمه محمود طلوع، انتشارات بدر، تهران، ۱۳۷۰ ش

۱۴۴- ظهور و سقوط مدرن. مولانا، سیدحمید، کتاب صبح، تهران، ۱۳۸۰ ش

ع

- ۱۴۵- عُدَّة الداعی و نجاح الساعی. احمد بن فهد الحلّی (۸۴۱ هـ). تحقیق: احمد موحدی قمی، انتشارات وجدانی، قم
- ۱۴۶- علل الشرایع. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ)، دارالحجّة للثقافة، قم، ۱۴۱۶ هـ.
- ۱۴۷- علم و ایمان در گفتگو با دانشمندان. جواد محقق، انتشارات مدرسه، تهران
- ۱۴۸- علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم. مهدی گلشنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ ش
- ۱۴۹- عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة. محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی معروف به ابن ابی جمهور (۹۴۰ هـ). تحقیق: مجتبی عراقی، انتشارات سیدالشهداء، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۵۰- عیون أخبار الرضا علیه السلام. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ). تحقیق: سیدمهدی حسینی لاجوردی، انتشارات جهان، تهران
- ۱۵۱- عیون الاخبار. عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری (۲۷۶ هـ)، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳۴۳ هـ.
- ۱۵۲- عیون الحکم و المواعظ. علی بن محمد اللیثی الواسطی (قرن ششم هـ). تحقیق: حسین حسینی بیرجندی، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۶ ش

غ

- ۱۵۳- الغیبة (غیبت نعمانی). ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی (۳۵۰ هـ). تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات صدوق، تهران
- ۱۵۴- الغیبة (غیبت طوسی). ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (۴۶۰ هـ). مؤسسه معارف اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ.
- ۱۵۵- غریب الحدیث. عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری (۲۷۶ هـ)، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ هـ.

ف

- ۱۵۶- فتح الباری بشرح صحیح البخاری. حافظ احمد بن علی بن حجر العسقلانی (۸۵۲ هـ)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ.
- ۱۵۷- فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم. رضی الدین علی بن موسی بن الطاووس الحسینی (۶۶۴ هـ)، دارالذخائر للمطبوعات
- ۱۵۸- فتح القدير. محمد بن علی بن محمد الشوکانی (۱۲۵۰ هـ)، عالم الکتب
- ۱۵۹- فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم. ورنون کلمن، مترجمان: محمدرضا نیکخو، محی الدین غفرانی، داوود شریفی، انتشارات آزاده، تهران، ۱۳۷۳ ش
- ۱۶۰- الفصول فی الاصول. احمد بن علی الرازی الجصاص (۳۷۰ هـ)، تحقیق: دکتر عجلیل جاسم النمشی، ۱۴۰۸ هـ.
- ۱۶۱- الفصول المهمة فی اصول الائمة. محمد بن الحسن الحر العاملی (۱۱۰۴ هـ)، تحقیق: محمد بن محمد الحسین القائینی، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا، قم، ۱۴۱۸ هـ.
- ۱۶۲- فلسفه در بحران. رضا داوری اردکانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ ش
- ۱۶۳- فلسفه سیاست (چهره عریان دموکراسی غرب). فصلی از کتاب انحطاط غرب، اسوالد اسپنگلر، ترجمه هدایت الله فروهر، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نظر، تهران، ۱۳۶۹ ش
- ۱۶۴- فوائد الاصول. (تقریرات درس میرزای نایینی)، محمدعلی کاظمی خراسانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۶ هـ.
- ۱۶۵- الفهرست. محمد بن اسحاق الندیم (۴۳۸ هـ)، تحقیق: رضا تجدد،
- ۱۶۶- فیض القدير. محمد عبدالرؤوف المناوی (۱۳۳۱ هـ)، تحقیق: احمد عبدالسلام، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.
- ۱۶۷- فی ظلال القرآن. سید قطب (۱۳۸۶ هـ)، دارالشروق، قاهره، چاپ بیست و پنجم، ۱۴۱۷ هـ.

ق

- ۱۶۸- القاموس المحيط. مجدالدین محمد بن یعقوب الفيروز آبادی (۱۸۱۷ هـ)، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هـ.

- ۱۶۹- قصص الانبياء. فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (۵۷۳ هـ)، نشر الهادي، قم
- ۱۷۰- قصص الانبياء. سيدهاشم رسولي محلاتي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۷ ش
- ۱۷۱- قصص الانبياء. عبدالوهاب بن سيداحمد نجار (۱۳۶۰ هـ)، مؤسسة دين و دانش و دارالهجرة، قم، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۷۲- قصص الانبياء. محمد جویری، کتابفروشی اسلامیه، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ هـ.

ک

- ۱۷۳- الكاشف. (التفسير الكاشف)، محمد جواد مغنیه (۱۴۰۷ هـ)، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۹۰ م
- ۱۷۴- الكافي. ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني الرازي (۳۲۹ هـ)، تحقيق: علی أكبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۹ هـ.
- ۱۷۵- كامل الزيارات. ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (۳۶۸ هـ)، تحقيق: جواد القيومي، مؤسسه نشر المکاهة، قم، ۱۴۱۷ هـ.
- ۱۷۶- كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء. جعفرالغطاء معروف به كاشف الغطاء (۱۲۲۸ هـ)، انتشارات مهدوی، اصفهان
- ۱۷۷- كشف الغمّة في معرفة الائمة عليهم السلام: ابی الحسن علی بن عیسی الاربلی (۶۸۷ هـ)، تصحيح: سيدهاشم رسولي محلاتي، دارالکتب الاسلامي، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.
- ۱۷۸- كشف المُحجّة لثمرّة المهجّة. رضی الدین علی بن موسی بن جعفر الحلّی معروف به سيدین طاووس (۶۶۴ هـ)، انتشارات الحیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۰ هـ.
- ۱۷۹- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. جمال الدين ابی منصور الحسن بن يوسف بن علی بن مطهر الحلّی مشهور به علامه حلّی (۷۶۲ هـ)، مکتبته المصطفوی، قم
- ۱۸۰- كفاية الاثر في النصّ علی الائمة الاثني عشر. الخزار القمي (۴۰۰ هـ)، تحقيق: سيدعبداللطيف الحسيني، انتشارات بيدار، قم، ۱۴۰۱ هـ.
- ۱۸۱- كمال الدين و تمام النعمة. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه

- القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ)، تحقیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۸۲- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال. علاءالدین علی المتقی ابن حسامالدین الهندی (۹۷۵ هـ)، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۳۹۵ هـ.
- ۱۸۳- کنز الفوائد. محمد بن علی بن عثمان الکرآجکی (۴۴۹ هـ)، مکتبة المصطفوی، قم، ۱۴۱۰ هـ.

گ

- ۱۸۴- گورکن ها، یک هشدار نوین به زندگان. روزہ گارودی، ترجمه علی اکبر کسمایی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش

ل

- ۱۸۵- لسان العرب. ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور (۷۱۱ هـ)، دار صادر، بیروت
- ۱۸۶- لواقح الانوار القدسین فی بیان العهود المحمدیه. عبدالوهاب الشعرانی (۹۷۳ هـ)، ناشر: مصطفی البابی الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۳ هـ.

م

- ۱۸۷- المباحثات. ابوعلی حسین بن علی بن سینا (۴۲۸ هـ)، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۱ ش
- ۱۸۸- مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو. محمد مددیور، انتشارات تربیت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش
- ۱۸۹- مجمع البحرین. فخرالدین الطریحی (۱۰۸۵ هـ)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۵ هـ.
- ۱۹۰- مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ هـ)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.
- ۱۹۱- المحاسن. احمد بن محمد بن خالد البرقی (۲۷۴ هـ)، تحقیق: سیدجلال الدین الحسینی الارموی، دارالکتب الاسلامیه
- ۱۹۲- مروج الذهب و معادن الجواهر. ابوالحسن علی بن مسعودی (۳۴۶ هـ)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ش

- ۱۹۳- المستجاد من الارشاد. حسن بن المطهر الحلّي معروف به علامه حلّي (۷۲۶ هـ)، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ هـ.
- ۱۹۴- مستدرک سفینه البحار. علی النمازی الشاهرودی (۱۴۰۵ هـ)، تحقیق: حسن بن علی النمازی، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ هـ.
- ۱۹۵- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. الحاج المیرزا حسین النوری (۱۳۲۰ هـ)، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۷ هـ.
- ۱۹۶- مسند ابن المبارک. عبدالله بن المبارک (۱۸۱ هـ)، تحقیق: صبحی البدری السامرائی، مكتبة المعارف، ریاض، ۱۴۰۷ هـ.
- ۱۹۷- مسند احمد. احمد بن حنبل (۲۴۱ هـ)، دارالصادر، بیروت
- ۱۹۸- معجم احادیث الامام المهدي (عج)، علی کورانی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ هـ.
- ۱۹۹- مسند الامام الرضا علیه السلام. عزیزالله عطاردی خبوشانی، کنفرانس جهانی امام رضا، ۷، ۱۴۰۶ هـ.
- ۲۰۰- مشکاة الانوار فی غرر الاخبار. ابی الفضل علی الطبرسی (قرن هفتم هـ)، تحقیق: مهدی هوشمند، دارالحدیث، قم
- ۲۰۱- مقدمه ابن خلدون. عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ هـ.
- ۲۰۲- المکاسب المحرّمة. سیدروح الله الموسوی الخمينی (۱۴۰۹ هـ)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۰ هـ.
- ۲۰۳- مکارم الاخلاق. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ هـ)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۴ هـ.
- ۲۰۴- مناقب آل ابی طالب (مناقب ابن شهر آشوب). ابی جعفر رشیدالدین محمدبن علی بن شهر آشوب المازندرانی (۵۸۸ هـ)، المطبعة العلمية، قم
- ۲۰۵- منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر (عج). لطف الله الصافي الكپایگانی، مؤسسه حضرت معصومه (س)، قم، ۱۴۱۹ هـ.
- ۲۰۶- المنقذ من الظلال. محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ)، المكتبة الشرقية، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۶۹ م
- ۲۰۷- من لا یحضره الفقیه. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات

- اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
 ۲۰۸- المواعظ العددية. محمد بن الحسن الحسيني، تحرير: ميرز علي المشكيني،
 مؤسسة الهادي، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ هـ.
 ۲۰۹- الميزان في تفسير القرآن. السيد محمد حسين الطباطبائي (۱۴۰۲ هـ)،
 مؤسسه اسماعيليان، قم

م

- ۲۱۰- ناسخ التواريخ. ميرزا محمد تقی سپهر (۱۲۹۷ هـ)، انتشارات اسلاميه،
 تهران، ۱۳۵۱ ش
 ۲۱۱- نجم الثاقب. ميرزا حسين طبرسي نوري (۱۳۲۰ هـ)، انتشارات مسجد
 مقدس جمكران، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش
 ۲۱۲- نخستين رويارويي هاي اندیشه گران ايراني با دو رويه تمدن بورژوازي
 غرب. عبدالهادي حائري، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش
 ۲۱۳- نشریه نشر دانش.
 ۲۱۴- نمونه بينات در شأن نزول آيات. محمدباقر محقق
 ۲۱۵- نوادر الراوندي. فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (۵۷۳ هـ)، مطبعة
 الحيدرية، نجف اشرف، ۱۳۷۰ هـ.
 ۲۱۶- نوادر المعجزات في مناقب ائمة الهداة. محمد بن جرير بن رستم الطبري
 الشيعي، (۳۱۰ هـ)، مؤسسه امام مهدي (عج)، قم، ۱۴۱۰ هـ.
 ۲۱۷- النورالمبين في قصص الانبياء و المرسلين. سيد نعمة الله جزائري (۱۱۱۲
 هـ).
 ۲۱۷- النهايه في غريب الحديث. ابن الاثير (۶۰۶ هـ)، مؤسسه اسماعيليان، قم،
 چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ش
 ۲۱۹- نهج البلاغه عبده. محمد عبده (۱۳۲۳ هـ)، دارالمعرفه، بيروت

و

- ۲۳۰- وسايل الشيعة. محمد بن الحسين الحر العاملي (۱۰۴ هـ)، دارالاحياء
 لتراث العربي، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۱۲ هـ.
 ۲۳۱- وضعت جهان ۱۹۹۸. لستر براون و همكاران، ترجمه حميد طراوتی،
 نشر زرف، تهران، ۱۳۷۰ ش

۵.

۲۳۲- هزار و پانصد یادداشت. مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، تهران، ۱۳۷۸ ش

ی.

۲۳۳- ینابیع المودة لذوی القربى. سليمان بن ابراهيم القندازى الحنفى (۱۲۹۴ هـ)، تحقيق: على جمال اشرف الحسينى، دارالاسوة، تهران، ۱۴۱۶ هـ.



از مجموعه آثار
غرب‌شناسی

۲



ISBN: 964-6698-01-8

تجدد و تمدن جدید با همه ابعاد و ره‌آوردهایش، محصول خودبنیادی بشر غربی و انحراف تمام عیار او از آموزه‌های وحیانی است و با فرض حضور حاکمیت دین - به معنای جامع و حقیقی آن - هرگز تمدنی از نوع تمدن جدید، ظهور نخواهد کرد. به بیان روشن‌تر، اگر حاکمیت اسلامی با حضور معصوم علیه السلام و بسط ید او، تحقق و تداوم پیدا می‌کرد و حاکم اسلامی، در مقام تمدن‌سازی برمی‌آمد، محصول آن، تمدنی از نوع تمدن جدید و مشابه آن نبود، همان‌گونه که با ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (عج) و استقرار حاکمیت صالحان، نشانی از این نوع تمدن نخواهد بود.

از مقدمه کتاب